

تذکره

«مجمع الخواص»

بزبان ترکی چغتای

تألیف

صادقی گتابداری

و ترجمه آن بزبان فارسی

بخانه

دکتر عبدالرسول خیامپور

معلم دانشگاه تبریز

حق طبع برای مترجم محفوظ است

تبریز - ۱۳۲۷ شمسی

PS 7/8 بها: ۶۰ ریال

محل فروش: کتابخانه سروش

چاپخانه خیرشمال خیابان زیت

Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ

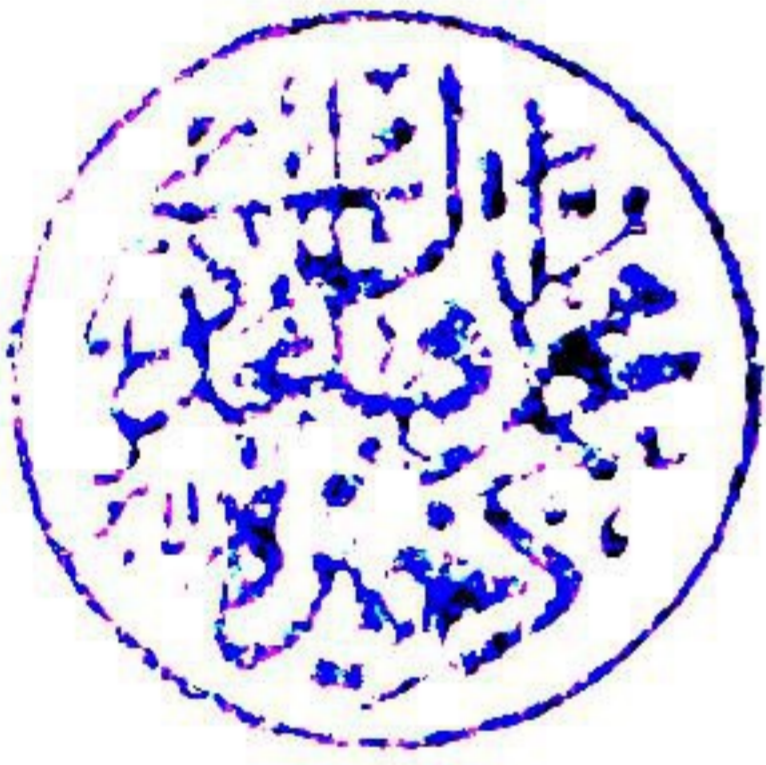


تذکرہ

((مجمع الخواص))

بزرگان ترکی چغتای

وَأَلِيفُ



صادقی گتابدار

و ترجمہ آن بزرگان فارسی

بخامہ

دکتر عبدالرسول خیامپور

معلم دانشگاه تبریز

حق طبع برای مترجم محفوظ است

تبریز - ۱۳۲۷ شمسی

چاپخانه خیرشمال خیابان تیت

138846

فہرست مندرجات

صفحہ	موضوع
ب	فہرست مندرجات
ج - ی	مقدمہ مترجم
۲ - ۶	مقدمہ مؤلف
۷ - ۲۰	مجموع اول - در ذکر پادشاہان معاصر (۱۰ تن)
۲۱ - ۲۸	مجموع دوم - « شہزادگان (۷ تن)
۲۹ - ۳۸	مجموع سوم - « ارکان سلطنت از ترکان (۱۰ تن)
۳۹ - ۶۳	مجموع چہارم - « ارکان سلطنت از ایرانیین (۲۳ تن)
۶۴ - ۷۳	مجموع پنجم - « فرزندان ارکان سلطنت از ترک و ایرانی (۱۵ تن)
۷۴ - ۱۰۱	مجموع ششم - « سادات (۳۵ تن)
	مجموع ہفتم - « شعرائی از ترکان کہ در زمان ترکی و فارسی و عربی قدرت سخنوری داشتہ اند (۲۸ تن) ۱۰۲ - ۱۴۰
	مجموع ہشتم - « شعرای معاصر از ایرانیان (۲۰۰ تن) ۱۴۱ - ۲۱۴
۲۱۷ - ۳۱۴	خاتمہ - « خود مؤلف
۳۲۴ - ۳۱۸	فہرست شعرا (بترتیب الفبا)
۳۲۷ - ۳۲۵	غلامنامہ

مقدمه مترجم

چندسال پیش که در کتابخانه‌های استانبول مشغول مطالعه کتب ادبی بودم اتفاقاً در کتابخانه «اونیورسیتیه» بنسخه‌ای از تذکره «مجمع الخواص» تألیف صادقی افشار کتابدار شاه عباس کبیر برخوردیم که در تاریخ ۱۰۱۶ هجری بخط زیبای نستعلیق نوشته شده و در آن کتابخانه در جزو کتب ترکی خطی بشماره ۴۰۸۵ ضبط شده بود.

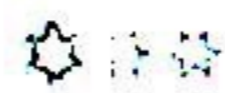
نفاست نسخه و شیرینی موضوع مرا چند دقیقه بمطالعه آن واداشت و در نتیجه بر من معلوم شد که این کتاب در اهمیت پای کمی از «مجالس النفاوس» علی‌شیرنوائی ندارد؛ زیرا همچنانکه تألیف نوائی برای آگاهی از شهر و شهرای فارسی در قرن نهم هجری بهترین مأخذی است که بزبان ترکی چفاتای نوشته شده و علت همین اهمیت بلافاصله چند تن از فضلا آنرا بفارسی ترجمه کرده و اخیراً نیز دانشمند فرزانه جناب آفسای علی‌اصفر حکمت ترجمه‌های آنرا طبع و نشر فرموده‌اند، این کتاب نیز که بتصرف مؤلف دیدم کتاب نوائی نوشته شده (بصفحه ۴ مراجعه فرمایید) برای آگاهی از شهر و شهرای فارسی در قرن دهم و بخصوص در نیمه دوم آن قرن بهترین مأخذ است و در واقع آنرا دیبانه و متمم کتاب نوائی باید شمرد. ولی دیدم کسی بترجمه آن نپرداخته و این اثر گرانبها در تاریخ ادبیات فارسی چنانکه می‌بایست مورد استفاده قرار نگرفته است. این بود که تصمیم گرفتم آنرا در اولین وهیله امکانات بزبان فارسی ترجمه و منتشر نمایم.

برای این کار نخستین قدمی که بایستی برداشته شود اینست که نسخه «نفاست» تحقیق کردم دیدم دو نسخه دیگر نیز از این تذکره در دسترس است. یکی در همان کتابخانه «اونیورسیتیه» در ضمن مجموعه شماره ۴۰۹۷ از کتب ترکی خطی که تاریخ تحریر آن ۱۰۳۷ بود و از ورق ۲۴۰ شروع و در ورق ۲۶۷ ختم میشد، و دیگری در کتابخانه «نور عثمانیه» بشماره ۳۷۲۰ که در سال ۱۰۲۱ بدست دانش‌مصلحین

نوشته شده بود.

از مقابله این نسخه‌ها با هم دیگر معلوم شد که نسخه اولی علاوه بر آنکه از حیث قدمت و زیبایی و ظرافت بردونسخه دیگر برتری دارد از نظر صحت نیز با آنها قابل مقایسه نیست و بعد از آن نسخه نور علمیه بود و نسخه دوم در درجه سوم می‌آمد. این بود که از روی نسخه اولی (نسخه شماره ۴۰۸۵) شروع باستنساخ کردم و بعد از آنکه کار استنساخ بدقت کامل انجام یافت آنرا با دو نسخه دیگر مقابله نمودم و اختلافات مهم نسخه‌ها را یادداشت کردم.

چون بایران برگشتم بکار ترجمه پرداختم و آنرا نیز در مدت چند ماه پیاپی رسانیدم و برای طبع آن در پی فرصت بودم تا تعطیلات تابستان ۱۳۲۷ فرارسید و مجال برای انجام دادن آن پیدا شد. اینک با انقضای تعطیلات طبع کتاب نیز خاتمه یافته و نسخه مضبوط حاضر که شامل اصل و ترجمه هر دو است موجود آمده است (۱). از خوانندگان عزیز امیدوارم اگر بر خطا و لغزشی و قوف یا بند چشم پوشی فرمایند و بخصوص این موضوع را در نظر داشته باشند که اگر در سمت ترجمه بعضی کلمات نا مأنوس اصل عینا ابقا و با بعضی عبارات سست و فاقد سلامت و انسجام بکار برده شده از این جهت بوده است که خواسته‌ام ترجمه هر چه ممکن است با اصل نزدیکتر باشد و معنی را فدای لفظ نکرده باشم.



ملاحظات :

۱- بعضی قسمتهای اصل که بر از حسو و زواید بود بطور تلخیص ترجمه شده و سلامت آن کلمه «مخلوط» است که در میان دو قوس گذارده شده است و این اختصار در تمام کتاب تقریباً ده جا بیشتر نیست (س ۵، ۷، ۲۱ و غیر آنها).

۲- در قسمت ترکی اصل کتاب هیچگونه دخل و تصرفی نشده حتی الای کلمات نیز عین رعایت گردیده و تنها چیزی که علاوه شده است اصول نقطه گذاری است که آن هم برای تسهیل فراءت بوده ولی در سمت فارسی اصل که اشعار باشد گاهی برای پیروی از رسم خط معمول از اصل انحراف شده است.

۳- برای اینکه اصل و ترجمه به هم دیگر مخلوط نشود قسمت ترجمه بحروف درشت و اصل بحروف ریز طبع شده و علاوه بر آن همیشه پیش از شروع باصل پنج عدد ستاره و پیش از شروع ترجمه دو خط متواری گذارده شده است.

۴- برای اینکه اشعار مختلف از هم دیگر مجزا شود در آخر هر قطعه‌ای نقطه‌ای

«۱» - از اشعار بزرگ عکس بعضی صفحات شده اصل را حواصنه بودم تا اگر اور آنها را از نسخه مطابقت ضمیمه نمایم ولی افسوس که کار طبع خاتمه یافته و عکسها هنوز نرسیده است.

گذارده شده است.

۵- در قسمت ترجمه برای هر شاعری شماره ترتیبی داده شده و هر جا که در شرح حال شاعر بتخلص وی تصریح و یا اشارت شده آن تخلص در ترجمه بعنوان او علاوه گردیده است.
۶- در این کتاب از نسخه شماره ۴۰۸۵ که اساس این طبع است همیشه نسخه «متن» و از نسخه شماره ۴۰۹۷ کتابخانه دارالفنون نسخه «د» و از نسخه شماره ۲۷۲۰ کتابخانه نور عثمانیه نسخه «ن» تعبیر میشود.

۷- کلماتی که در آنها دو نسخه «ن» و «د» یا یکی از آنها با نسخه «متن» اختلاف دارد در متن میان دو قوس گذارده شده و در پاورقی چگونه اختلاف نشان داده شده است.

و اگر اختلاف بدین شکل است که کلمه‌ای در نسخه‌های «ن» و «د» اصلاً موجود نیست در آن صورت در پاورقی علامت «س» که نماینده لفظ «ساقط» میباشد گذارده شده است.

و اگر در نسخه «ن» یا «د» هست ولی در نسخه «متن» نیست در محل آن کلمه از متن رقمی در میان قوسین ثبت و خود آن کلمه با همان رقم در ذیل صفحه قید شده است.

هرگاه کلمه‌ای باغلب احتمال از کلمه‌ای دیگر تحریف و یا اصلاً افتاده باشد این قسمت به علامت «ظ» که نماینده «ظاهر» است نشان داده میشود.



مؤلف تذکره

درباره ترجمه حال مؤلف این تذکره که در پیش‌صراح خود (در ص ۳) صادقی کتابدار گردیده میشود دو قسم منبع موجود است: خارجی و داخلی.

از منابع خارجی که در دسترس ما است مفصلترین معلومات را در «دانشنامه ایران آذربایجان» تألیف مرحوم محمدعلی تریب می‌بینیم. این است که در متن عبارت است: کتاب را در اینجا نقل میکنیم:

((صادقی افشار- صادقیبیت از اعلام ایران زمین در دوره سلطنت شاه عباس))

و از رجال نامی دوره شاه عباس کبیر است. ایل مزوم در آذربایجان ظهور نمود. عمل اول از دیار شام بارآید خودشان بطرف ایران آمده در عراق و آذربایجان جا گرفته‌اند.

صادقی در سنه ۹۴۰ در شهر تبریز فریب محله وردجو (وینچره) خوانده پاوه

و در بیست سالگی پدرش کشته شده و پس از آن مدتی با امیرخان موصلوی و بدرخان و اسکندرخان افشار بوده و در عهد شاه اسمعیل ثانی داخل کتابخانه دولتی شده و از طرف شاه عباس کبیر بمنصب جلیل کتابداری سرافراز گردیده است.

مولانا صادقی در نظم و نثر پارسی و ترکی شاعر و منشی و در هر دو زبان سلیس و روان مینوشت. است و از اول عمر بصنایع نقاشی و طراحی مایل و عاشق بوده و در نزد استاد معروف مظفر علی نقاش (خواهرزاده بهزاد) پسر مولانا حیدر علی مشق نقاشی کرده یکی از نقاشان بی نظیر عصر خود گردیده و نقاشیهای او معروف است.

میرزا طاهر نصر آبادی از ملاغروری شاعر نقل مینماید که من (ملاغروری) قصیده در مدح صادقی گفته و در قهوه خانه گذرانیدم قصیده با آخر نرسیده مسوده آنرا از من گرفته و گفت حوصله ام بیش از این تاب شنیدن ندارد و برخاسته بعد از لحظه ای آمده پنج تومان بدستاری بسته باد و صفحه کاغذ که خود از سپاه قلم طرحی کرده بود بمن داده و گفت تجار هر صفحه کار مرا بسه تومان میخرند که به هندوستان برند مبادا ارزان بفروشی و عذر بسیار خواسته و رفت.

در يك مجموعه ای از مجامیع کتابخانه مدرسه شرقی لندن گراد تصویری از تصاویر صادقی موجود و در زیر آن عبارت ذیل نوشته شده است:

شبهه مرحوم مغفور تیمور خان ترکمان در سنه ۱۰۲۰ (هزار و دو و پانصد و بیست باید باشد) مرحوم صادقی بیک افشار ساخته بود بنده کمینه معین مصور در سنه ۱۰۹۵ با تمام رسانید.

مولانا رساله منظومی هم در نقاشی و رنگ آمیزی و اسباب و آلات و ادوات آن آن فن تألیف کرده است.

بالجمله خود مشارالیه در تاریخ ۱۰۱۰ تألیفاتش را در اصطفهان بتفصیل ذیل تدویر نموده و شرح حال مختصری نیز در مقدمه آنها برای خود نوشته است:

۱- زبدة الکلام عبارت از قصایدی است که در حمد و نعمت و منقبت و مدح ساخته است.

۲- مثنوی (فتحنامه عباس نامدار) است که در بحر شاهنامه حسب الامر پادشاه زمان قلم آورده است.

۳- مقالات و حکایاتی است که بوزن مخزن و بوستان شیخین رحمهم الله منظوم و به «شرح حال» نامزد است.

۴- مثنوی سعد و سعید در بحر خسرو و شیرین است.

۵- دیوان غزلیات پارسی و ترکی است بترتیب حروف تہجی .
 ۶- تذکرۃ الشعراء موسوم بہ « مجمع الخواص » است کہ بزبان ترکی تہجیح
 « مجالس الفانس » نوائی تألیف شدہ و آن مشتمل بتراجم احوال چہار صد و ہشتاد
 نفر (۱) سخنورانی است کہ از ابتدای عہد شاہ اسمعیل صہوی تا دورہ شاہ عباس کبیر
 ہر صہ ظہور پیوستہ اند .

۷- منظومہ قانون الصور نقاشی است در بحر خسرو شیرین .
 ۸- مجموعہ منہآت و مکاتبات پارسی و ترکی اوست .
 ۹- تذکرۃ الشعراء است مشتمل بر رباعیات معنائی کہ باستانی شعراء مقدمین
 و متأخرین و معاصرین خود منظوم کردہ است .
 ۱۰- حقیقات است کہ مماثل رسالہ لذات معین استرآبادی تألیف شدہ است (۲) .
 (از ص ۲۱۲-۲۱۳ « دانشمندان آذربایجان » نقل شد) .

اسکندر بیک ترکمان صاحب « تاریخ عالم آرای عباسی » نیز کہ خود معاصر
 با مؤلف بودہ نسبتہ ترجمہ حال مفصلی از او نوشتہ و معلومات شایان اہمیتی در بارہ اخلاق
 و روحیہ وی دادہ است کہ آنرا نیز عینا در اینجا ذکر میکنیم :

((صادق بیگ افشار - مرد رنگین صاحب طبیعت بود ، صادق تخلص میکرد
 و در آغاز جوانی ذوق مشق نقاشی یافتہ . ملازمت شد روزی
 نادرالصری استاد مظفر علی اخیار . . . و در شاگردی او ہر تہہ کمال تہری
 نمودہ . مدتی از غرور نفس و سرکشی طبیعت کہ در کار نقاشی رواجی نمود و زہد
 بر حسب آرزویش دوران نمینمود ترک آن کار کردہ از لباس ظاہر برسی عربان و ہر مہرہ
 قلندران سیاحت و دوران مینمود .

امیر خان موصلوی در حینئ کہ حاکم ہمدان بود از حال او خبر یافتہ اورا از
 لباس قلندری بیرون آوردہ ملازم خود کرد و با او سلوک آدمیانہ مکرردہ . مقتضای طبع ترکش
 و شیوہ قزلباشی دعوی جلالت و شجاعت نمودہ شچمان آن زمین را بیابان و بیابان
 در زمان نواب سکندر شان ملازمت بدرخان واسکندر خان افشار اخیار نمودہ و در
 ترکمانان استرآباد جلالتہای بیہش از او بظہور رسیدہ . او ہر تہہ
 غافل نبود . در آخر ترقی عظیم کردہ مصور بیہش ترک کردہ ہمدان
 قصاید و غزل و منظومات مرغوب دارد . . .

۱ « این شماره با ہیچیک از نسخہہای تذکرۃ مجمع الخواص کہ در کتابخانہ مجلس شورای اسلامی
 نیست زیرا کہ تمام این نسخ عدد شعرا ہند و سی و شہار ہند است .
 ۲ « بنابر ص ۱۹۲-۱۹۳ از همان کتاب دانشمندان آذربایجان صادق فی رسالہ ای در استناد رسالہ اشارت
 جلدی قبری کہ جواب دیوان شہوالسار و شرافت نامی است نوشتہ را برآوردہ ہر یک از این دو کتاب

در زمان اسماعیل میرزا از اصحاب کناہخانہ بود اما در زمان شاہ جنت مکان منصب جلیل القدر کناہداری یافتہ مورد شفقت و منظور تربیت گردید اما بغایت بد مزاج و غرور و تنگ حوصلہ بد خوی زشت و بد مزاجی ہر گز اورا از اغراض نفسانی آسودہ نمیگذاشت ہمیشہ باباران ابنای جنس بمقتضای طبع عمل نمودہ بدسلوکی را از حد اعتدال میگذرانید . . . بدین جهت از بساط قرب و منزلات دور و از خدمت مرجوء مہجور بود اما تا آخر ایام حیات تغیر در منصب اونشد و مواجب کناہداری از دیوان اعلی می گرفت (از تاریخ عالم آرای عباسی ، ج ۱ ، ص ۱۲۷-۱۲۸) .

منبع داخلی خود این تذکرہ است کہ از جاہای متمدن آن معلوماتی در بارہ مؤلف و حالات و مسافرتہای وی و شہرانی کہ با ایشان ملاقات کردہ است بدست میآید بدین قرار:

۱- باشاعرنامہی ترک باقی چلبی در شہر حلب ملاقات نمودہ (۱) و از اشعار فارسی سلیمان قانونی پٹ پست از اوشنیدہ است (ص ۱۵).

باقی اکثر اوقات با مؤلف شوخی می کردہ و وقتی مؤلف نیز با وی شوخی کردہ است (ص ۱۱۵).

۲- مولانا مؤمن حسین یزدی را در یزد دیدہ و از وی شعر خواستہ است (ص ۵۸).

۳- در یکی از فترتہا بگیلان افتادہ و در آنجا علیخان میرزا متخلص بہ «صادق» در برہوی خیلی غریب نوازی کردہ است (ص ۶۶).

۴- موقعی کہ بہ زیارت عتبات میرفتہ در بغداد مریض شدہ و قلیچ بیگ خواہرزادہ فرحشاد چابی از وی پرستاری و پذیرائی کردہ است (ص ۱۲۶).

۵- وقتی کہ از قزلباش تنفر کردہ و بگیلان رفتہ در آنجا عبدالغفور لاهیجانی در بارہ وی خیلی غریب نوازی و ہمراہی کردہ است (ص ۲۳۳).

۶- در اصفہان با مولانا نذہیبی اصفہانی ملاقات کردہ و چند روزی کہ آنجا بودہ مولانا از وی غفلت نداشتہ است (ص ۲۳۹).

۷- موقعی کہ از اصفہان بابر قوہ میرفتہ در وسط راہ با مولانا کلامی آشنائی پیدا کردہ است (ص ۲۴۵).

۸- موقعی کہ بہ عتبات رفتہ در آنجا دیا و تزویر مولانا سجابی کہ در نجف اشرف اقامت داشت و مدت ہفدہ سال بود کہ در آنجا بر ریاضت و تجرید میزیست آشکار شدہ و مریدان از وی روگردان شدہ اند (ص ۳۰۴).

۹- مدت سہ سال بالاستاد خود میرضعی نیشابوری زیستہ اس (ص ۷۴).

(۱) باقی (۹۳۳-۱۰۰۸) در سال ۹۶۳ با استاد خود کہ قاضی حلب بود از استانبول بحلب رفتہ و در سال ۹۶۷ با وی با شدہ مولانا است (کبر و اولادہ محمد قزاق، دیوان ادبیاتی آنولوژیسی، استانبول، ۱۹۳۴، ص ۲۵۹ و ۲۶۴).

- ۱۰- با مولانا اسد همدانی متخلص به «جانی» و همچنین با مولانا بناهی همدانی سالها مصاحب بوده است (س ۲۷۳ و ۲۷۵) .
- ۱۱- مولانا غیاث استرآبادی اکثر اوقات در استرآباد مصاحب وی بوده است (ص ۲۵۰) .
- ۱۲- باعهدی بغدادی سالها ارتباط داشته است (ص ۲۸۱) .
- ۱۳- قامتی گیلانی را که خیلی بلند قامت بوده دیده است (ص ۲۳۶) .
- ۱۴- عیانی رازی (و یا هروی) را دیده است (ص ۲۳۰) .
- ۱۵- حسنی اصفهانی را که بعد که گیری اشغال داشته است دیده و بارها در کنار مهر که او حضور یافته و تماشا کرده است (ص ۲۵۹) .
- ۱۶- میرعلی اکبر مشهدی فرزند میرهادی محاسب نسبت بوی خیلی المفات داشته و بخانه اش میرفته است (ص ۵۰) .
- ۱۷- همچنین میر نجدی بزدی اکثر اوقات بخانه وی میرفته است (ص ۹۸) .
- ۱۸- در نزد خدمت خواجه غیاث نقشبند رسیده و با وی در بیت خانه نشسته است (ص ۱۸۶) .
- ۱۹- وقتی ما بین او و میر عزیز کمانچه که مدتی بود هر دو در ملازم امیرخان ترکمان بودند نزاع واقع شده و حق بجانب مؤلف بوده است . بعد که میر عزیز در راه مقتول میشود مخالفین ویرا متهم میسازند ولی عاقبت معلوم میشود که او بی گناه است (ص ۲۸۵) .
- ۲۰- موقعی که نامی اردوبانی با مخدومزاده اش (پدر) میرزا آقاسی همدانی بمشق مخدومزاده گرفتار شده ولی این عشق بلندی کم کم برطرف گردیده است (ص ۲۱۰) .
- ۲۱- وقتی باصرفی ژولیده موی رقیب بکامبکر شده اند عاقبت صرفی خواجه زاده را ترک کرده و بدین وسیله رقیب خود را مأمون ساخته است (ص ۲۷۸) .
- ۲۲- در لاهیجان مولانا صوفی تبریزی بعنوان امجد در شب شبها بزم میخواند چیزی پرسیده ولی خود در جواب سوآلی که مؤلف در این باب از وی کرده است مانده است (ص ۱۷۰) .
- ۲۳- درده سالگی میرقربی را در ابرقوه دیده و میرزا آقاسی همدانی در آن وقت شگفت شده و او را دعا کرده و غزلی بعنوان جایزه بدو داده است (ص ۱۷۰) .
- ۲۴- در اوئل شباب با حافظ صابونی قزوینی که پدر میرزا آقاسی همدانی است ملاقات کرده و اشعار خود را باصلاح وی رسانیده است (ص ۱۳۹) .
- ۲۵- خواجه آقامیر همدانی نسبت بمؤلف اظهار علاقه میکرده و اشعار خود را ابتدا برای او میخوانده است (ص ۲۵۲) .

۲۶- محمد بیک مذاقی اشعار مؤلف را بنام خود روبروی وی میخوانده و خجالت
نمیکشیده است (س ۳۴) .

۲۷- روزی با عده‌ای از شعراء از جمله مولانا حزین گیلانی صحبت شاعرانه
میکرده که مولانا سلامی اردبیلی وارد مجلس شده و شروع بدخل شعر کرده است (س ۲۷۹) .

۲۸- محمد بیک متخلص به «امانی» که حاکم یزد بود برای استماع اشعاری که
میکفت گاهی مؤلف را بمجلس خود میخواند (س ۳۷) .

۲۹- در یکی از شبهای ایام عاشورا با محمد پاشا بیگلر بیگی بمن برای طواف
قبر حضرت حسین ع میرفته اند، پاشای مزبور در اثنای راه مرثیه‌ای چهل بیتی بردیف
کربلا گفته است (س ۳۳) .

۳۰- دیوان سوسنی بیک ترکمان را که نا تمام مانده بود بدستور امیر خان
کلابی ترکمان با تمام رسانیده است (س ۱۱۸) .

۳۱- میر ابراهیم دردی در دوره جوانی خود بهمدان آمده و در آنجا از مؤلف
نقاشی و شاعری یاد گرفته است (س ۹۱) .

۳۲- مولانا فضائی همدانی در فن معما استاد مؤلف بوده است (س ۲۴۷) .

۳۳- مولانا مظفر علی نقاش هم در فن نقاشی نسبت بوی سمت اتادی داشته
است (س ۲۵۵) .

۳۴- باذلی ساوپی دندانش درد میکرده ، چند مرتبه مؤلف را بدستگاه حجامی
آورده ولی از ترس نتوانسته در بساب کشیدن دندان قسراری بدهد . عاقبت روزی
مؤلف دستهای ویرا محکم گرفته و دودندانش را کشیده است (س ۳۰۷) .

از اینجا معلوم میشود که مؤلف دستگاه حجامی و دندانکشی نیز داشته است .

شهریور ۱۴۲۷ هجری شمسی

دکتر عبدالرسول خیامپور



تذکرہ

((مجمع الخواص))

بزبان ترکی چغتای

تألیف

صادقی گتابدار

وترجمہ آن بزبان فارسی

بجامہ

دکتر عبدالرسول خیامیہ

معلم دانشکاء تیرت



يارب صدف طبيعي كوه زاقيل
 كوكليم نى دوشكرىنىك ايله درياقيل
 اى فطره فيض رحمتنك بحر نوال
 اندونك صدف طبيعي چون درج خيال
 اى تنك قاشيدا عرصه چرخ وسيع
 ارب نه فيلا يزكاسو افعال شيع

خورشيد كلاميم نى جهان آراقيل
 يعنى تيلمى حمدينك ايله كونا قيل .
 وى قلزم اطفالكا جهان قضره مثال
 قيل كوه نعتيلن انسى مالا مال .
 وى پست رهنكدا پايه عقل رفيع
 كرفيلمياسين علمى و اولادى شيع .

حمد بيحد و سباس بى فياس سينديك معبود واجب الوجودغه كيم سوز تذكره
 سيفه بيل فلمين جارى اندوپ و تذكره سوزيفه فلم تيلين قارى قيدوپ ، آدمينك
 بخشى نى ديباحه سين نقاش قدرتينك « لقد خلقنا الانسان فى احسن تقويم » لوحه سى
 اورره مذهب اندوپ ، انسان كامل نينك توقرى ذاتى فهرستين « صدق الله العظيم
 و صدق رسوله الكريم » مرصع جدولى بيرله (مزيج ۱) ابتدئى نيچوك كيم انسان نى
 حيواندين تلطفات ربانى ليفنيك « و لقد كرمتنا بنى آدم » و « علم آدم الاسماء
 كلها » نوازشى بيله امتياز بيردى ، عاقلسى جاهلدين تحكيمات سبحانسى ليفنيك
 « خلق الانسان من تفاوت » كشايشى بيرله مستمنا قيلدى . سوز بيغمبرى بلكه بيغمبرسوزى
 ناسخ اديان علوم بولماغمغه بىكرمى توقوز حرفتيك تقديم و تاخير مدخول و مخروج
 بولماغى بيله (بونجه ۲) كسب و رسائيل منشوره كيم ابتدئى مطر-تدين انتهاي
 خلقتهديك فاضل لار و عالملار تيلمى دين آيتولوپ و آيتلاچاقدور بير صفحه بوق كيم
 (۳) موافق توشماپدور و توشماس كرامت قيلموغنيك . مجزة كافي دور . (وبونجه ۴)
 تصانيف و دواوين كيم آغاز انتظامدين انجام اختام غمجه شعراى عصر و نظامى
 دهر قلمى دين بتيليب و بتيلاچاقدور بير غزل بلكه بير بيت مطابق بولماپدور و
 بولماس (شفت ۵) ايندوكويت كرامت شافيدور .

اگرچه راست بازار کساندا سوز کلاسى نينك نفيس ايفى (چوبدور ۶) و الانظم

(۱) مزین - ن (۲) مونجه - ن (۳) بر سطر - ن (۴) و - مونجه - ن (۵) شفت . ن

(۶) چوبدور - ن

متاعی نیک خریداری (چوقدور ۱) حضرت سید ولد آدم محمد صلی اللہ علیہ وآلہ
سوز مراتبی بیانیدا آیتو بدورلار کیم و ان من الشعر لحکمة و ان من البیان لسجراً ،
بو تقدیر ایله ارباب نظم و اصحاب شعر سوز بار کاهینا صدر نشین و تکلم خانقاهیندا
خلوت کزین ایرورلار ، لهندا خوب اعلاملیق فرس بکنه پردا لاری و مرعوبی کلاملیق
تربک سخن سازلاری بو جماعت پریشانیلیقی جههیتتی ایچون و بوطایبه جههیتتی پریشانیلیقی
ایچون شایسته مجلس لاروبایسته محفل لار آرایسته و پیراسته فیلمو بدورلار اولا شیخ الاسلام
(نور ۲) عبدالرحمن جامی نینک بهار سبانی نینک پیرروفته سیدور، وینه امیر کبیر علی شیر نینک مجلسی
النفایس بدور، وینه تذکره دول شاه دور، وینه شهزاده عالم و عالمیان نینک نجه ساهمی بدور ،
بو سلسله سر حلقه انظامی بهر پریشانی اوزولما-وبت دیو و و تذکره لار
پریشانی بوزولما سون دیو

مشقت ملکی نینک بیخان و مانی	ملاکت دفتری نینک بگسته دانسی
محبت گوشه سی نینک خاک روپی	مودت مجلسی نینک پای گوپی
حقارت دشتی نینک اضعف گیاهی	ارادت در کھی نینک خاک راهی
وفسا سر رشته سی نینک پای بندی	دوا سیز درد عشقیست دردمندی
ملالت عقبه سی نینک گوشه کبری	کدالینغ آسمانی نینک قیصری
تجرد کشوری نینک کامرانسی	تفرد مجلسی نینک قصه خوانسی
بیلا هنکاه سی نینک پیش دستی	فنا خمغانسی نینک می رسانی

افل عباد جمهور ، حقیر بی بضاعت خالسا ، صادق کتابدار بو زمان
خوش طبع شیرین کلاملاری بو دوران نینک سحر سار معجز نظاملاری ، کبره بوجو
عدم رعایت و کثرت مضیق معاش شعرای سابق سمعی دا خوب آتوب سالار مارمایدورلار
و نظامی ماضی پیرو لیغیدا راست بارون کبری فالما بدورلار ، شمس و پاره
بیابیلاری اول سیاحلاری شاه راهینه سالمیچون (و بچی لاری ۳) اول سحر
لارغه هم قطار فیلماغیچون (معل ۲) اسلوبدا و اول نذر کواری لارغه
اول کزیده اکابر فصاحت شمار سوز (سباینک ۵) طوطی (شکر حبیبی ۶)
اعتنی نوایی ، کیم نونک خاتمه موشکاف براه شیرین زبان مظهر لار
پریشان فلوب پرده ضمیر کیتی دن حیال جلو ۵۵ جماعت (۱)
تاک خسار اگذار براه مرهاد بیرواج طالبلاری کلام (۲)
بی سونبغه (سارو بدور ۹)

اول کیم مغل اصطلاحن ایلا شهرد الندی غریب و محم (۱۰) نینک سوز

(۱) کوبدور - ن (۴) نورالدین - ن (۴) و نوحی لاری - ن (۴) معل - ن (۵)
اسامی نینک - ظ (۶) نکر خانی - ن (۷) و بیغسن (۸) نورالدین - ن (۹) بهار لاری - ن (۱۰) الندی

بولسانہ عجب جهان تیلی کا مذکور کیم ہیج کیشیکا بویانکلیغ ایرماس مقدور •
 بیر بیچه سوزیفه گذارش بیروب ، بیر نیجه صفحه غه نکارش بیروب ، هم
 اول حضرت نینک نفیس مجلس لاریفه موافق سکز مجمع خاص مطابق توزماک دلار
 و مجمع الخواس غه نامزد قیلماق استار ، کیم « الجنس مع الجنس » و « طرمع
 الاشکال » (۱) یانکلیغ اراده قطرات سحاب بحر بی کران جوابیدا (کلامج ۲)
 و ذره بی مقدار آفتاب عالمتابه مخاطب بولماق دیک تور • ولکن « العلم لا یجمل منعه »
 کلام من عذر خواه و « (لن ۳) الکلام قید القلوب » ترنمین برده پشوش کناه
 و « مشرب (العزب مردهم ۴) » اشکن روبراه قیلوب ، هم انلار نینک روح
 بر فتوحلاریسین استمداد همت تیلاب امیدوار دور کیم بویانکلیغ کیم افتتاح ایدوا کمیت
 نیز کام قلمی معاوت تازیانه سی بیله رهوار و راست عنایت قیلوب دورلار ، اختتامه
 چه همت فلاوزی همعنائلغین مرعی توتوب رعایت قیلغایلار • زیرا کیم قویاش ذره
 موادار لغین موموم و خار و خس قطرات سحاب پروریشیدین محروم قیلماس •
 سوز اوزالدی و مدعا سمندی (۵) دعا براسه مقصد باشیغه برماغه عازم
 لاره بولدی •

بارب بوسوز اهل نینک دلارا ذکرین منظور (خواصله ۷) اعلی ذکرین
 بوز شکر که بو تذکره خیر کلام
 کیم تابدی لار انفا تیدن حاصله عام
 اول سکندر شان و دارارای کیم عدلی بیله
 اول که نیغ آبداری بیرله دشمن خیلنی
 اولکه دفتر خانه قدر ندانیت ایتمش اذین
 تا قضا فلغای تمنای قدر بیرله مدیر
 بو شهنشاه جوان بختک نهال دولتی
 اگرچه بو پادشاه عالی جاه نینک عقاب شیرشکار طبیعتی قلسه قیاف استملادین
 خفیف اشعار صیدیفه باش ایندورماس و شمسوار میدان استمدادی (بسکه ۸)
 سوار نظم معرضیغه کیمما کدین عار قیلور ، بساجود بو حال خیال وحش و ضیری دامکاه
 اندیشه سیدین گذر قیله الماس کیم کمند تصویری غه بند بولماغای و تهمین نکات عرصه
 فکریغه فده قویماس کیم سر پنجه قدرت در آده سیغه اسیر بولماغای • و اگر مبارک
 خاطر یغه کاهی حضور قیلسا کیم نظم ساری هم منوجه بولماق کیراک بویانکلیغ
 شعر آیسور کیم :

«۱» دیدرلار اگرچه بو - ن «۲» کولماق - ن - د - «۳» لن - ن «۴» الابد
 مردهم - ن «۵» فالدی - ن «۶» لجه - ن «۷» خواص ایله - ن «۸» یکه - ن

بعد از حمد خدا چنین گوید صادقی کتابدار که تا کنون چندین کبره شعرا
 از طرف مؤلفین ایرانی و ترک نوشته شده است :
 اولاروضه‌ای از کتاب بهارستان که تألیف عبدالرحمن جامی است .
 دوم مجالس النفايس علیشیر نوائی
 سوم تذکره دولتشاه

چهارم تحفه سامی (۱)

برای اینکه این رشته از هم گسیخته نگردد من نیز تذکره ای در باب
 شعرای معاصر خود بشکل مجالس النفايس نوائی در هشت مجمع نوشتم
 و آنرا «مجموع النخواس» نامیدم . و اختتام آن در عهد شاهنشاه جوانبخت
 شاه عباس (۲) صورت گرفت .

پادشاه مزبور اگرچه بشعر گفتن تنزل نمیکند ولی اگر وفای
 اراده شعر گفتن کند چنین گوید (خلاصه) :

❦❦❦❦❦

ز غمت چنین که خسوارم ز کسب کبر دارم
 موب و بیکس و جوانی پاکم ز کسب دارم
 مسکندار رخسار دستگار بدام ز سحر کسوانی
 که بسا شود حسرت من در کسب دارم

- ۱ - مؤلف غیر است در اینجا از چند تذکره دیگر نیز نام برده است :
- ۱ - چهار مقاله عروضی که سال ۵۵۰ تألیف شده است .
- ۲ - ادب الالباب عروضی ، تألیف ۶۰۰ - ۶۳۵ .
- ۳ - مؤلف الاجرار ، تألیف محمد بن ابی جابر می ، در سال ۷۲۲
- ۴ - تذکره محمد جوافی ، عروضی در سال ۸۲۴
- ۵ - جواهر العجائب ، تذکره اشعار ، تألیف فخر بن محمد ، در سال ۸۷۷
- ۶ - روضه السلاطین از همان مؤلف
- ۷ - تذکره احباب ، تألیف شاری اجارانی ، در سال ۹۷۲
- ۸ - مجالس المآثر کلمی عروضی ، در حدود سال ۹۸۴
- ۹ - خلاصه الانصار و برده الافکار ، تألیف ابی الدرداء کلمی ، در سال ۹۸۵
- ۱۰ - هنر اعلیم ، تألیف امیر احمد رازی ، در سال ۱۰۰۴
- ۱۱ - مدت احباب : ۹۹۵ - ۱۰۳۷

مگشا زبات به پرسش بگذار تا بمیرم

کسه ز جور بیحد تو گله بی شمار دارم.

بارب که یری چرخ بناسی بولسون

تسمیح ملک ذکر دعاسی بولسون

افلاک عنان کش رضاسی بولسون

تا دور بقاسدور بقاسی بولسون.

آمین یا رب العالمین.



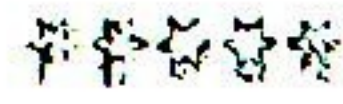
بارب که بنای چرخ جایش بادا

تسمیح فرشتگان دعایش بادا

افلاک عنانکش رضایش بادا

تا دور فلک هست بقایش بادا.

آمین یا رب العالمین.



- اولغی مجمع -

سلاطین روز کار ذکر پیدا کیم « اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم »
 لواسی شقه سین اچوپ نسیم عدالت بیرله منحرک قیلورلار ، « السلطان ظل الله
 فی الارضین » همایی سایه سیدا اولنورلار عالم ایلینی جناح حمایتلاری بناهیدالسرارلار
 و « ابواب الملوك قبله الحاجات » قابوسین مفتوح توتاپ عدل صداسین خواص و عوام
 قولایغنه بیتکورورلار و کوش جانغه اسماع قیلورلار .
 اگرچه بو مختصر رساله نینک اولجه وسعتی یوقدور کیم بو پادشاه لار نینک
 میندین بیر نینک ذکر خیرین بیجا ککا متحمل بولغای ، لاعلاج تیمن و بربک ایچون
 اسم شریفلارین و اشعار لطیفلارین مرفوم قیلماق کسناخلیغی اولونور .

(* مجمع اول *)

دو ذکر پادشاهان و باصر

چون این رساله مختصر چندان گنجایش ندارد که ترجمه حال این
 پادشاهان بتفصیل در آن نوشته شود ناچار برای تیمن و تبرک بذکر نام شریف
 و اشعار لطیفشان اکتفا گردید (خلاصه) .

عالمشان پادشاه ایردی . آ . واجدای شوهری	شاه جنت مکان
شعباعت و ولایت همت و هدایت بیجه سدید	شاه طهماسب حسینی
بهره مند و کاتب ایردی . الملک اوج پادشاه مجمع	نور الله قبره
مختصمی اوستیدا ممکن ایردی . اولی الامر و اول	

اواسط دولتی غه چه هر کشور غه کیم رایت ماهر آیین موجه دست
 پادشاه و پادشاه نشانت مواجه بولا آلمادیلار . و اکثر عالمی
 مملوب بولور ایردی . اوسط پادشاه یعنی دست انبیا و اولی الامر
 ولایتانکیه قیاب هندوروم معارضلاری اوزایغلاری بیله در راه هم بون پادشاه
 بولور ایردی . ترکستان و فرنگستان سر کس و سرورلاری محب و هدایا بیلور ایردی .
 اسمعداد قطریسی هم اویا کایغ ایردی ایم روح اول کیمانی سراسر لطیف
 و طرایف ایردی . اگر موجه بولسا ایردی . تمام عمر مودون کلام بیله کلام

فیلماق غه قادر ایردیلاز • لهذا امیربیک مهر تعریفی دا بدیهه آیتو بدورلار کیم :

۱ - شاه طهباسب حسینی (۱)

این پادشاه مرحوم مانند نیاگان خود دلیر بود و همت بلندداشت . پنجاه و سه سال سلطنت کرده در نیمه اول آن بهر کشوری که روی میآورد دشمن در برابر وی تاب مقاومت در خود نمیدید و اگر ایستادگی میکرد شکست میخورد . و در نیمه دوم معارضان هند و روم با پای خود بدر گاهش میشتافتند و بدانجا پناهنده میشدند و بزرگان ترکستان و فرنگستان برای وی تحف و هدایا میفرستادند .

چنان استعداد ذاتی داشت که سخنانش از سر تا پا لطایف و ضرایف بود و اگر میخواست میتوانست در تمام عمر بکلام موزون سخن گوید . منظومه ذیل را در مدح امیربیک مهر بالبدیهه گفته است :

~~~~~

وی گرامی در خجسته صدف  
کارفرمای صد نظام الملک  
شرف روزگار بنده امیر •

ای بند خمر سهر شرف  
دائمه در مدغم وزارت ملک  
نیست در زیر چرخ چون تو وزیر

بویانکلیغ بدیهه ایبای کوب بار • نقاشیق و تصویر فنی دا اولجه ماسهر ایردی کیم کتابخانه دا بولغان سرآمد استادلار رقم قیلدوغلاری نیمه لاری اول پادشاه صلاح اصلاحیه بیتکور ماسالار اتمامیه شروع قیلالماس ایردیلاز • استادمیز اسناد مظفر عینی نقاش شاهی کیم استاد بهزاد نیکخواهرزاده سی اوغلی دور اسناد مهوردین سونکرا شاه جنت مکان اثر تربیت و تعلیمی بیده امنال و اقراندین ممتاز بولمیش ایردی • علما و صلحا و فضلاء پیرا کوب الفغانی بار ایردی خدمتی هم بویانکلیغ برهیزکار و متقی ایردی کیم قیری نیل منجاوز کناه صغیره و کبیره فولا و فعلا اول حضرت دین صادر ولما دی • همی هم بویانکلیغ ایردی کیم سکر من تمت هر ساله بغدادخلین سودا اهلیمه بدعت تور دو احسان ادوب بوللار بولغان قرانچی

۱۱ - مدت سلطنت : ۹۳۰ - ۹۸۴

تمعا ایلین رفع قیلوپ کونکلار رهکناری دین کرد کدورت نی پاک ایتدی •  
 اگرچه شعرغه مداومت قیلماس ایردیلاز والا دریای طبعملاری تموجیدین  
 دیشرا توشکان کوهلار جهان اهلی عرایس افکاریفه آوازه (۱) کوش و کردن  
 بولور ایردی • بو رباعی هم شاه جنت مکان نیتک نتایج طبعی دین دور کیم :

از اینگونه ابیات که با لبدیه گفته است زیاد دارد • استاد ما  
 استاد مظفر علی نقاش شاهی که نوه خواهر استاد بهزاد است فضل و کمال  
 خود را بعد از استاد مزبور بآموزش و پرورش این پادشاه مدیون بود •  
 مرحوم بعلمای و صلحا و فضلا خیلی انفات داشت و چنان برهیز کار  
 بود که در مدتی متجاوز از چهل سال گناه کبیره یا صغیره ای قولاً یا فعلاً اراوسرزد •  
 بذل و کرمش چنان بود که بازار کائنات را از برداخت عوارضی که  
 در آمد آن هر ساله بر هشت هزار تومان بالغ میشد معاف داشت • این  
 برداشتن تحصیلداران آن که در راهها راهزنی میکردند و مانع عبور و مرور  
 میشدند گرد کدورت را از رهگذر دلها زدود •

گرچه همیشه شعر نمیکفت ولی کوهرهانی که گمشده بود بر  
 طبعش بیرون یافتند افکار جهانیان را آویزه کوش و کردن نمیکند •  
 رباعی ذیل از او است •

نگیند بیاعتوبی آورده منبره سلطنت بی رعایتی است  
 آلودگنی بود هر حال نبود که در آن است و مناسبت  
 سلطان محمد شاه حاکم جهان بود اولوغ نومی بود که در  
 خدایند پادشاه خدای شیوه ایست و دینی و عقایدی است که  
 و انبات اول پادشاهان دور کیم :

## ۲ - سلطان محمد خدایند پادشاهان

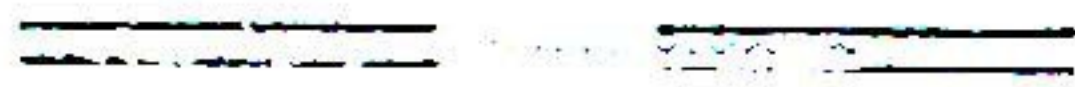
(( فلهمی ))

۱۳ - آورده - ط ۳ - مدت ساطل - ۹۸۵ - ۹۹۵

پسر بزرگتر شاه مرحوم است (۱) . پادشاهی بود صاحب جود و  
 کرم و در فن نقاشی و آداب شعر واصطلاحات موسیقی مهارت و اطلاع  
 زیاد داشت . این ابیات از اوست :



چونش ابروی او در شراب تاب نماید  
 هلال عید بود کز فلک در آب نماید  
 همان که ایست چنان مجرمی که نامشوقه  
 ز روی لطف نهانی بسان جناب نماید  
 در دردمندی فهمی (۲) واجبی شود آ که  
 ازین غزل دو سهیسی گز انتخاب نماید  
 و رمانی بی مان آید و پندور لار کیم :



این رمانی را بد نگفته است :



درد مرا بر غم غم بسیار امشب داده است بزم خوبین بار امشب  
 ی صبح چراغ عیش ما را نکشی زانچه دم خویش نگذار امشب .  
**شاه اسماعیل**  
**ثانی**  
 در زمان او در ایران که سی سالگی او در قزوین بود، شاه جت مکان خصوص خاص و  
 موس نامی ملاحظه فیو پ بگرمی بیل اول حضرتی قهقهه قورقاند اسرادیلار .  
 بوجود رسل و رسائل عضاء خاص و امراء توفیق احضار شاه جت مکان نیمت  
 خلاف امری خاطریه خطور قیه المادی . اولوغ شاه نیمت همای حیاتی سدره سین  
 و لغتین سوتکرا سهبار سعادتی پادشاه ابغ تختی غه اشیمن فیدی .  
 آغاز دوامدا دورباش مهابدی اولجه مائر ابردی کیم ایکنی بیمل متجاوز  
 سرحدلار غه حله بیمار المادی ، هیچ کرد و کردن کش پنت سرحد خاطر یقه خلاف  
 امری حضور و درمکندر خیایفه منع حکمی عبور فیده المادی .  
 تقدیر تدبیر یقه موافق بولما یوپ بی طرفه حادکه بیرله کیم شرح حدوتی غلا

۱۰. حضور شاه مرحوم شاه طهماسب اول است . ۲. فهمی تجلی سلطان محمد خدابنده است  
 ( تاریخ عالم آرای عباسی ، طهران ، ۱۳۱۴ ، ج ۱ ، ص ۱۹۵ )

اندیشه سیدین بعید ازور ، شخص حیاتی ایمن عارفان عاری بولہ - خلعت خاص  
 بفایزہ ملبس بوا دی •  
 اول حضرت نینک افجام شمر دا یغشی بازور اردی - عادلہ تخلص پہلورنارہ  
 ( بو ایات ۱ ) اول پادشاہ نینک دور کہہ :

## ۳۔ شاہ اسمعیل ثانی (۲)

(( عادلہ ))

ارشد اولاد شاہ مرحوم (بعنی شاہ مظہر مسیح) بود . پادشاہی نوسن دوم و  
 عالیشان و ہمیشہ بود و طبع بمانی داشت . سالیانکہ در شاہ مظہر ثانی  
 در اطن خلی ملایم و خوش خلق بود .  
 پیش از اینکہ سلطنت برسد بسیار تیرہمی بود کہ او و  
 شاہ مرحوم بملاحظہ او فکر عمومی مدت بہت و بگشتن در جمعہ ہفتہ ہفتہ  
 کرد . بزرگان و امرا نامہا بدو نوشتند و رسولان بصری و روانہ کردند  
 ولی او سر پیچی از دستور پادشاہ مرحوم را ہر گز بچہ سر خطوہ نہ کرد  
 چون پادشاہ در گذشت بر جای او نشست .  
 در آغاز سلطنت رعیش چنان بر داپہ مسولای بود کہ در  
 منجاوز از دو سال بسر حدہا حدی اعرا شد و نہ بحدی کہی حدی  
 کہ راہ ہ فرمانی پماید .  
 تدبیر با تدبیرش موافق آمد و بہت حدہا عجز بر کردہ شرح و  
 آن از تصور عقلا دور است دیار را برود کف . در ہر گز ہر  
 و عادلہ تخلص میکرد .  
 این رباعی از او است :

۱۳۔ بو رباعی - ۲۰  
 ۱۴۔ عادت سلطنت : ۹۸۴ - ۹۹۵

• دوران ما را ز وصل شادان نکند  
 • جز تربیت رقیب نسادات نکند  
 • هرگز نرساند دل ما را بمراد  
 • کاری بمراد نا مرادات نکند  
 • مجبوس بولغاندا بو رباعی نی مناسب آیتو بدورلار کیم :

این رباعی را در حبس مناسب حال خود گفته است :

\*\*\*

آن روز که کارت همگی قهقهه بود  
 از رای تو راه مملکت صدمه بود  
 امروز درین قهقهه با گریه بساز  
 کلت قهقهه را نتیجه این قهقهه بود  
 • حضرت نینت تیبی دین استماع قیلدوم کیم :

و این بیت را از زبان خودش شنیدم :

\*\*\*

آمن و عشق اگرچه باشد همه حاصلم ز خوبان

ز امید نا امیدی ز مراد نامرادی •

**خان احمد**  
**پادشاه**  
 دیرلار کیم دارالمرز پادشاهلار پدا خانغه سقت توتغان بیر  
 و پیدا بولماپدور • اوایل عمر پدا کشتی کیر وشم شیرباز  
 و شاطر و شیربان ، غرض کیم ممر که کیر طائفه سنی رعایت  
 فیلور ابرمیشلار • غالب ظن اولدور کیم هرگز خان حضرتلاری هیچ مستحق نیسی  
 در کاهیدن مجروم قیلماپدور •  
 موسیقی و حکمت و هیأت عدومین یلور واقسام سازنی هم همان جلال الماس •  
 شعری هم بویانکلیغ ابرور کیم :

## ۴ - خان احمد پادشاه (۱)

گویند در میان سلاطین دارالمرز بالانر از او کسی نبوده است • در اوایل

۱ - خان احمد پسر سلطان حسن از سلسله کارکیا بوده که از سال ۷۶۰ هجری تا سال ۹۹۹ در قپلان حکومت داشته اند • مورخانی در ۹۴۳ حکومت رسیده و در ۹۷۵ از طرف شاه طهماسب اسیر شده پس از ده سال حسن در سال ۹۸۵ در زمان شاه اسماعیل دوم از زندان رهایی یافته و دوباره بحکومت سابق خون رسیده است • ولی در سال ۹۹۹ شاه عباس کبیر از راه مغلوب و سلسله کارکیا را منقرض ساخته است • دولت املاک ۴ ، استانبول ، ۱۹۲۷ ، ص ۲۰۴ •



عمرش طایفه معرکہ گیران را از قبیل کشتی گیران و شمشیربازان و شاطران و شیربانان رعایت میکرده و ظن غالب بر آن است که وی هرگز مستحقی را از درگاه خود نو مید نساخته است .

در فن موسیقی و حکمت و هیئت صاحب اطلاع است و اقسام ساز را هم بد نمیزاند .

و شعر چنین میگوید :

~~~~~

شام فراق کار من زار مشکل است	صبح وصال اگر ندمد کار مشکل است
چنان دادم پستی تو آسان بود ولی	مخرومیم زدوات دندار مشکل است .
بخت وارون دوست دشمن یار یار دیگرست	رفت آن روزی که دیدی زور کار دیگرست .
نشود از کسی پیام مرا	که ایست شاید نام مرا .
خموشی شب هجرم نه از صبوری بود	دمی که ناله کردم ز بی صبوری بود .
دیرلار کیم بو بیت هم خان نیت دور کیم :	

این بیت را نیز باو نسبت میدهند :

~~~~~

|                                                                                |                                                                                  |
|--------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------------------|
| من همچون صفت از موی سر بر اهنی دارم                                            | ز موی سر یک کمر در دیر پیراهن تنی دارم .                                         |
| <b>همایون</b>                                                                  | نهایتین مجاوز آرزو الطمع و سجا ریشه و خوش سینه                                   |
| <b>پادشاه</b>                                                                  | پادشاه اردی . کداحیه راستی و زوئی غده کوب و حسین                                 |
|                                                                                | اردی . ابو العاری سلطان حمیس معر دین سوادکرا حمی                                 |
| پادشاه لارید همایون پادشاه دت خوش طبع                                          | پادشاه آرزو و مع و اور و اور . هر و هر                                           |
| کامران میرزادین هنریمت و بیوب شاه جنگ مکان طلال جلالیه و مجید و انسی و هر و هر | عسکر نصرت فرجامی امدادی پله خصمی معنوب و بیوب و بیوب و بیوب و بیوب و بیوب و بیوب |
| طبعی شعردا او گوش الام واقع و او سور و او ساری بر او                           |                                                                                  |
| کوب شهری یار و مسهور و او پندور کیم                                            |                                                                                  |

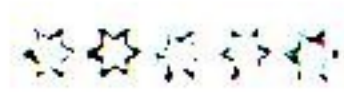
## ۵ - همایون پادشاه (۱)

پادشاهی بود پشاهت صاحب جود و بخشش و طمع کرد و دوق سده .

۱ - همایون پسر بایزید ، مدت سلطنت : ۹۳۷ - ۹۶۲

بزیور و رونق کتابخانه میلی وافر داشت . در میان پادشاهان چغنائی ، بعد  
 از ابوالغازی سلطان حسین میرزا کمتر پادشاهی بود که مانند او خوش طبع باشد .  
 از برادرش کامران میرزا هزیمت یافت و بشاه مرحوم پناهنده شد و  
 بیاری لشکر قزلباش دشمن خود را مغلوب و درهای هندوستان را بروی خود  
 باز کرد .

طبع شعر بسیار ملایمی دارد و این دو بیت ترکی او خیلی مشهور است :



|                                          |                                      |
|------------------------------------------|--------------------------------------|
| تیراکمین و بو نیریک ایکنین افعالیه بار . | و نامدین اولمکاییدوم عرب حالیه بار . |
| و سالی دو اییدین ایر بلوی مین محزون      | شرباع غمیدین محنت و ملایم بار        |
| عادل و مسدود                             | رعیت پرور پادشاه ایرردی . شعر و      |
| شاعر غه کوپ .                            | و راغب ایردی لار . حضری هم شعر دا    |
| او گوش ملایم .                           | ایردی . محبی تخلص فیلیور لار . عالیا |
| شاه جنت مکن و اول پادشاه مایینی دا       | و عداوت محنت غه منجر بولغاندا        |
| و تخلصی اختیار فیلمیش بولغایلار .        | رحال بو تخلص دین محبت ظاهر ایرور .   |
| و ایات اول سلیمان زمان نینک اور کیم :    |                                      |

## ۶ - سلطان سلیمان خواندگار (۱)

(( محبی ))

پادشاهی عادل و مهربان و رعیت پرور بود . شعر و شعرا را بسیار دوست  
 میداشت و خودش نیز دارای طبع شعر بسیار ملایمی بود و محبی ، تخلص  
 میکرد . گویا این تخلص را وقتی اختیار کرده که دشمنی ما بین او و شاه مرحوم  
 (یعنی شاه طهماسب) بدوستی تبدیل شده بود . بهر حال تخلص مزبور دلیل  
 محبت است .

این ابیات از او است

«۱» سلطان سلیمان قانونی پادشاه عثمانی ، مدت سلطنت : ۹۲۶ - ۹۷۴

همدمك هر دمده بر كل بوزلو چانان اولدى طوت  
 تاج و تخت سلطنت بر باد اور چون عاقبت  
 كندو كى عالم سر برنده سلیمان اولدى طوت  
 ايجدو كك جام شرابی آب حیوان اولدى طوت  
 داغلا جسمكده بر ورورد خندان اولدى طوت  
 بو فارسی (مطلع ۱) هم حذب شهریندا اول پادشاه اسمیغه باقی چلبی دین استماع  
 ایتموم کیم:

این مطلع فارسی را هم در شهر حلب از باقی چلبی شنیده که بدان پادشاه نسبت میداد:

~~~~~

دیده از آتش دل غرقه آب است مرا کار این چشمه ز سر چشمه خرامت مرا
 زیاده راست سلیقه و شاعر طبیعت و خوش طبع پادشاه اردی
 اوزبکیه دا اول پادشاه دین دلیر بر او بولام بدور پادشاه حاکم مکان
 بیده معایبه اولدی اکر چه مقصود بولدی و الا کون پادشاه
 فیلوب مردانه اوروش قیدی

عبيد خان اوزبك

طبعی افسانه شهردا بخشى سازور ، اغراضى پست شاهى اظهد بر
 و اوزبیک شمانتی اهنایدا بو رباعی سی دیده خوش طبع پادشاه اردی

۷ - عبيد خان اوزبك (۱)

پادشاهی بود بسیار با ذوق و شاعر طبیعت و خوش طبع ، در میان
 اوزبکیه بدلیری وی کسی نبوده است ، با شاه مرجموم (یعنی شاه معتمد)
 چنك كرد و مغلوب شد ولی خدی از خود دلآوردی شاه دك و در
 طبعش در افسانه شهر خوب است ، رباعی شاه و شاه معتمد
 وانبات شمانت خود خوش طبعانه گفته است

۱ - مطلعنى - ط

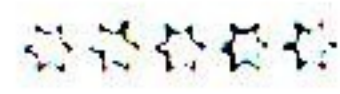
۲ - نیداله جان اورات پسر محمود اول سله شمانی است که در اوزبکانه حکومت کرد

مدت سلطنت نیداله : ۹۴۰ - ۹۴۶ | رجوع شود به دول اسلامیه : ۴۳۱ - ۴۴۲



ای قوم کہ از شما عطایی نرسد نفعی به فقیر و بینوایی نرسد
سهل است اگر سر شما می آرند باید قدم شما بجایی نرسد •
و بو مشهور ابیات هم اینک دور کیم :

این ابیات مشهور هم از اوست :



مبارک باد عید (آن درمند بیکس و کورا ۱)

- که نی کسی را مبارک باد گوید نی کسی اورا •
ای مؤذن بر سر تابوت من فریاد کن
• یار را آنگاه ساز و روح ما را شاد کن •
بوی ارباب و فسا از گل ما می آید
کعبه زانو بخواب دل ما می آید
نیست سر منزل ما قابل هر نا اهلی
• در که اهل است بر منزل ما می آید •

عبدالله خان اوزبکیه پادشاهلاری نیک اشجعی و او اوغ خالاری نیک
اگریمسور • ترکی و فارسی نظمدا بخشو بارور • عوض
اوزبک غازی تخلص قیلور •
و اسات اول پادشاه نیک دور کیم :

۸ - عبدالله خان اوزبک (۱)

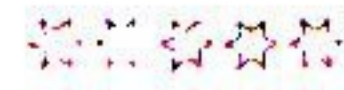
((عوض غازی))

دلیر ترین سلاطین و کریمترین خوانین بررک اوزبکیه است • در

۱ - دردمند بی کسی که او را - ۵

۲ - عبدالله خان اوزبک پسر اسکندر از سلسله شیبانی است • در سال ۹۶۴ بخارا را گرفت و مرکز حکومت خود قرار داد و در ۹۸۶ هجری قمری را نیز الحاق کرد • در ۹۹۱ • جزو پدرش وفات یافت بنام عبدالله دوم بجای وی بر تخت نشست و تا سال ۱۰۰۶ حکمرانی کرد (دول اسلامیہ • ص ۴۲۲ - ۴۲۴)
اسلام آسینلو پدیس • ج ۱ • ص ۲۴ - ۲۵) •

شعر ترکی و فارسی دست دارد و تخلصش « عوض غازی » است .
ابیات ذیل از او است :



تا نیلہ ایکیم (۱) شہرتی عالمی توتوپدور
اندین رو مجنون سوزینی ایل اونونپدور
ناوک لاری میندین کبچوب اغیار غہ دیکدی
جانیم بیلور اول دمکہ نیلارہ یسین اوورپدور
بیچارہ عوض غازی تیب وصلیغہ یسوت
ہجران اونی چون نخن امدین ہرزونپدور
فرہاد ایلمہ مجنون نہ بیلور عشق قویت
و وردی داشا شردیم اولاری اونرتہ اورد
دراغچی لاب اونکوردقان فر پچندا کپشوات
قلیج فلیجغہ وردن دان و شام کوردیمینو
مردم و کوی نوشد منزلم ای حور سرشت
کسنتہ عشق بلی ہرودہ کشر نہ ہست
چہان کہ وسعت او صد ہزار فرسکت
ہست پیش چشم چہانتہ ہر کسبہ
چاکوہ دل سکد چاہ عیراق ہست
کسہ از عیراق سوی حد کفرست

نظام
شاه

خوش بخاورہ و لا برہ الطبع بادشاہ دور .
ویہکایم عراقی دوست و فعل برست ہنسد
چاہدین کسک ان کسک اول ہنسد
مراتب بوجہ لاری تلامذہ احواج بحر تضارین سر کسک
ہمایون ہدیغہ اعطوف ہمایون
اول بادشاہ شہری تخلص نامور
بو مصراع و ہمدستی خوب آونور

۱- یہ ابیات عراقی ترکی چہان یعنی عراقی است .

۹ - نظام شہاد (۱)

((سپہری))

پادشاہی خوش صحبت و کریم الطبع است . از سلاطین ہند ہیچ کدام مثل او عرفی دوست و مغل پرست نبوده و ہمین جهت است کہ اشخاص با استعداد و قتیکہ از اینجا میروند بدو پناہ میبرند مگر اینکہ قضا آنان را بسوی ہمایون ہندی بکشد .
تخلص وی « سپہری » است . مطلع و مطلع ذیل را خوب گفته است :

~~~~~

خاک خمیازہ چہرہ گدسان آتش است      خطت سیاہنی کہ بدامان آتش است  
پش رخ تو دیدہ سپہری بہم نزد      آس پرست ہن کہ چہ چہران آتش است .  
ہمان پادشاہ ایرماس ابردی . ہو حالی بس تہور کیم  
اوز امتان و اقرابی دینک شہرت غلط قیامامیش ابردی .  
موزون ابردیلاز .  
ہو ایات اول خانینکدور کیم :

جہشید

خان

## ۱۰ - جہشید خان (۲)

بد پادشاہی نبود . در حق وی ہمین قدر کافی است کہ مانند امثال

۱- رضاقلی ہدایت فرید : « سپہری ہندوستانی اسمش نظام شاہ و شرح حالات آتش در تاریخ فرسہ منسوط است . سلطہ نظام شاہیہ احمدآباد باو منتهی میشود . این دو بیت از اوست :  
حالت حلیل و ۰۰۰ ( مجمع التصحاح ، ج ۱ ، ص ۲۱ ) .  
۲- جہشید خان پسر محمود خان از سلطہ السجافیہ بودہ کہ بعد از خلع کار کبابخان احمد پادشاہ در سال ۱۹۷۵ ( رجوع بسجہ ۱۲ ) از طرف شاہ ظہماسب اول بحکومت سبلان رسیدہ و در سال ۱۹۹۱ و پروانہ ۹۸۸ کشہ شدہ است ( دول اسلامیہ ، ص ۲۰۵ ) و چنانکہ در ہمین تذکرہ - طور است از شعرای رشت حلیل زرگر پسر جہشید نامہای برای وی نظم آورده است . رضاقلی ہدایت پادشاہ او را ترکمانی و از سلاطین ترکمان میخواند و اشعار مندرج در ہنرا نوی نسبت میدہد ( مجمع التصحاح ، ج ۱ ، ص ۲۰ ) .

و اقران خود شهرت بی اساس نیافته بود .

طبع موزونی داشت و این ایبات از او است :

~~~~~

جور که کن که غایتی دارد	بی وفا بی نپایندی دارد
درد مزیندی حـ گایبی دارد *	تند (مگذار ۱) کشیده دار عیان
یکم و قصور نیست در اندام نار من *	باریک سر ز پوست میان بگام من
سری نخورده تبرد گر آرزو کشد *	آنال که با خندان چفای و خو کند

غازی گرای خان

چنگیز بر مابعدین دو دورانه چه بدین کتب برکت قدم پادشاه تبریز
تختی غه (قدم قویما دور ۲) * فی الواقع وید جمع جیبیا ۱۰۹۰ در
بیر او بولامپور * اولاً عساکر صورت فرجه بر آتش آسکیندا
اسیر و لغات اندوکی بهادر لغت رسه دستان و حاکم ماسک کول بر ایروز شرحه شرح
ایرماس * نعمت سخاوتی الید (خانم ۳) دسیاری بولامپور * عمه اندواری خوب بیروز
انسام سارنی قوتدین قلمغه کیلور دره خامه (غیر بار نیلاز ۴) سر ششده اسازده و در ف
همیده سیدین بیروایغ قیله الماس *

قلمه (حبسندین ۵) چقوب بیس با مناسب مصیغه مصوب اعبره لارسه دین
بند و پلای حبس غه راضی بولامپور نامدا بوریغی بی تختی ایو دور کیه

۱۱ - غازی گرای خان (۱۶)

از زمان چنگیز تا کمون چنین جوانی بر تخت سلطنت بنشیند .
در حقیقت کسی دیده نشده که مانند او جامع اوصاف اهل بیت و کرامت
که هنگام گرفتاری در دست لشکر فرزند رسیده دستان و دستاره

۱۱ - مگذار - ۲ - قویما دور - ۱۶

۱۲ - خانم - ۳

۱۳ - غیر بار نیلاز - ۴

۱۴ - حبسندین - ۵

۱۵ - غازی گرای خان دوم پس از دولت گرای اول از جمله ائمه اربعه در سال ۹۹۶ تا ۱۰۰۱ و ۱۰۰۲

دوم از سال ۱۰۰۳ تا ۱۰۱۷ در آنجا حکومت داشته است دولت ابدیه ۱۰۰۲ - ۱۰۰۳

از خود نشان داد محتاج بشرح و بیان نیست . در جود و کرم
 حاتم پیاپی شاگردیش نمیرسد . در فن موسیقی مهارت دارد و باقسام ساز آشنا
 است . قلم اگر سالها بنویسد نمیتواند شرح اوصاف حمیدہ اور اپایان برساند .
 رباعی ذیل را در ترجیح حبس قلعه بمنصب نا شایست خوب گفته است :

~~~~~

نا بوده ام و شادی حرمان بوده ( زینکو نگدشته ۱ ) تا که دوران بوده  
 ما تجربه کردیم که در ملک شما راحت همه در قلعه و زندان بوده .  
 ( محمدی ۲ ) خوش صورت و بلند همت ایردی . خاص و عام اول پادشاه نیک  
 رعایای دین سپهره مناسی او اور ایردی لار . خصوصاً اربابان و ممالک  
 خان ( کرد ۳ ) دلجو و بیگ لار فیلو اور ایردی . شجاعتی نیک شاه جت مکان قید و  
 دین دار قید و غی شاهی ایرور . بو با کویغ شعر ۵ آیور .

## ۱۲ - محمدی خان کرد (۴)

خوش صورت و بلند همت بود و خاص و عام را مشمول انعام خود  
 میساخت و بخصوص از ارباب استعداد دلجوئیها میکرد . از دلایل دلیری  
 وی اینکه از قید و بند شاه مر حوم فرار کرد . شعر نیز گوید و شعرش چنین است :

~~~~~

مطرب اشعار که در چشم امیر مانده بود ریخه در پای آن دلیر همه مانده بود .

۱ - در این کوزه کدنبه ۲ - محمدی خان ۳ - لار ۴ - محمدی خان کرد و باقی آنکه
 در نسخه های ن و ک است محمدی خان لار ۵ - محمدی خان کرد و باقی آنکه
 بی حوریت است که از ارباب کرچت بودند و مرکز حکومتشان حرم آن بود و در انجام
 بدست خود به مشرف شدند . جهانگیر در سال ۹۴۹ با امر شاه ظهیر اول اقدام شد و پسرش محمدی
 دت بعد از وفات شاه اسماعیل دوم اطاعت سلطان مراد دوم (۹۸۲ - ۱۰۰۴) را اجبار کرد و قبول
 اسلامیه . ص ۱۳۵۴ .

- ایگہ جی مجمع -

اول شاہ زادہ لارڈ کرپنڈا کیم اور جنتی جہانگیر مجمع و پور جنتی کیم ہونے کی وجہ سے
ایردیلار * الاطم بحر سخا و عمت لاری ساحل فرید علیہ السلام کے دور میں و کھنڈ
دیر پواتور ایدی و شعاع صبح سعادت و اولی لاری مشرف ہونے کی وجہ سے (ایردیلار)
منور فیلور ایدی

(مجمع دوم)

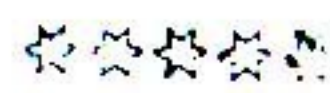
در ذکر شاہزادگان (خلاصہ)

بھرام
میرزا

اویں مجمع میں شاہزادگان کے بارے میں لکھا گیا ہے کہ ان کی تعلیم اور
تربیت کا مقصد ان کو دنیاوی کاموں میں مصروف کرنا تھا اور ان کی
معاشرت کے ذریعہ ان کو دنیاوی کاموں میں مصروف کرنا تھا۔
یہ آیت ہے جو پانچویں باب میں لکھی ہے۔
جو ان کے بارے میں لکھی ہے۔
اور ان کے بارے میں لکھی ہے۔
اور ان کے بارے میں لکھی ہے۔
اور ان کے بارے میں لکھی ہے۔

۱۲ - بہرام میرزا (۱)

سرزائی بود خودش بی نظیر و سخنش دلپذیر ، گفتارش شیرین
 و اشعارش رنگین ، سخن سنج و نکته پرداز و شعر دوست و شاعر نواز .
 کوئی سرزائی آینی بود بنام آن شاهزادہ فرود آمدہ و یا شاہزادگی رایتی
 بود پس آن میرزا بر او را شتہ ، بسیاری از ارباب فہم و اصحاب ہنر را
 در میان امثال و افران ممتاز و سرافراز ساخت .
 طبع شعر بسیار رفیقی نیز دارد و رباعی ذیل را در ترک خود پسندیش
 بسیار خوب گفته است :



بہرام دین سراچہ پر شر و شور تا کی حیات (خوش ۲) باشی مفرور
 (گرد دست ۳) درین بادبہ صیاد اجل در ہر قدمی ہزار بہرام بگور .
 گوہکن در عشق بازی خان بلمخی (دادہ چرخ ۴) شگر شیرین نکام حسرو پرویز کردہ .
 حاصل خود گرچہ عمری بر سر دل کردہ ام غیر در ددل نمیدانم چہ حاصل کردہ ام .
القاص
 کریم النفس و سخاپیشہ ، جدل دوست و وعا اندیشہ میرزا
 ایردی . سرکش لیسغ و صاحب داعیہ لیغ دین رومفہ پاروپ
میرزا
 سلطان سلیمان خوان کردین چریک الوب شاہ جنت مکان
 اوستیکا لیلدی . بخت باری و دولت یآوری بوامایوب گرفتار بوالدی . قہقہہ قورغانیدا
 شاہباز حیاتی دین برجیدین پرواز قیمدی .
 طبعی داموز و تلیق بار ایردی . بورباعی سی مشہور دور کیم :

۱ - بہرام میرزا پسر شاہ اسمعیل و برادر شاہ طہماسپ اول است کہ اما بمعجم الصحاح در ۹۵۵
 و تا بہ آنکہ در ۹۵۶ و بنا بہ موسی الاعلام در ۹۵۷ وفات یافته است .
 ۲ - خوش - ۳ - کردہ است - ۴ - داد و چرخ -

۱۴ - القاص میرزا (۱)

کریم‌النفس و سخا پیشه و جنگجو بود . از سرکشی و جاه‌طلبی
بروم رفت و از سلطان سلیمان خواندگار سپاهی گرفته با شاه مرحوم بنای
جنگ گذاشت ولی بختش یاری نکرد ، گرفتار شد و در سلعه قهقهه
درگذشت .

طبع موزونی داشت و این رباعی از اوست و شهرت دارد :

چون شیر درنده در شکاریم همه

با من و هوای خوشی که همه
چون پرده‌زروی کارها (بردارند) معیوم شود که در حد کاریم همه

بو میرزا هم شاه جهان بزرگ (افسر ۳) ابروی
(کتره ۴) صاحب مساق و عسرت دوست بردار
(امل‌لار ۵) خراسان ولایتی در زمان قزوینی ابروی

سام
میرزا

اقسام نظم و سر داد طبعی شوخ‌زای و متین‌زای ابروی . جده شکر خانی
تذکره الشعراء پندی . غنیمت سیح صفی‌الدین مدنی سره‌انوار ابروی (ابروی)
یا اوب شعری شاعری پند (کج‌و‌ورایه ۷) .

بو رباعی اول میرزا است دور کیم :

- ۱۰ - القاص میرزا پسر شاه اسماعیل و دادگر شاه ظهیرالدین
است (۱) مایوس‌الاتمام و مجمع‌المنجاة ، ج ۱ ، ص ۱۸۲ .
۲ - بردارند - ن
۳ - ابروی - ن
۴ - کتره - ن
۵ - امل‌لار - ن
۶ - فراش - ن ۷ - کج‌و‌ورایه - ن

۱۵ - سہم میرزا (۱)

ابن میرزا نیز برادر کوچکتر شاہ مرحوم (یعنی شاہ ظہماسپ
 اول) وند ، عیش و عشرت را دوست میداشت و چند سال در خراسان
 بر ماہرمانی گذرد .

در مقام نظم و نثر طبع شوخ و منیمی داشت . تذکرہ شعرائی
 در حقیقہ اسامی ، تالیف کرد و سرانجام در آستانہ شیخ صفی الدین
 مزوی و شعر و شاعری مشغول شد .
 این رسعی از اوست :

.....

فرگاہ بہ عشوہ آندلاور کند عشق ز بلا حکونہ برہیز گیس
 بد است نصحت نسان در گوشہ اما ہادی کہ آتشد (نیز) کرد .

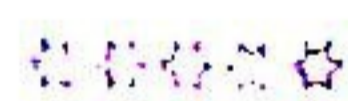
سلطان
 بہرام میرزا نیز از اولاد بہروردی ، خوش معاورہ و خوش
 طبع و نیز قہم (شہرہ کوی ابردی) ، غریب تصنیف لار
ابراہیم میرزا اول میرزا دین مشہور بولادی ، از ہنر و صنعت باردور کیہ
 اول حضرت اورت علم و علمی ہند بہرہ مند بولامامیس بولادی ، لطیف
 بولادی مدرس ابردی ، بولامامیس بولادی ، غریب لاس بولادی ، عبد بوسن
 (شہرہ ۳) ، علم طبع بولامامیس بولادی بولامامیس بولادی ، عبد بوسن
 مسئول بولادی ، چاہی تجسس قہور اورت لار ، بخش اہالی کوپ باز ، مصدوق
 بولادی در دستاوی ظہور بولادی بولامامیس بولادی ، کوپ باز ، مصدوق بولادی .

۱ - جامعہ سلطان بنگرہش بولادی ، حریف لار ، در سال ۹۴۲ تولد یافتہ و در زمان شاہ اسماعیل
 دوم تا دینگر شاہ اسفندخان بولادی بولادی بولادی ، در جرح شد بولادی ، تجرہ - امی ، چاپ و جلد ،
 سن ۱۰۰۰ ، ۲۰۰۰ ، ۱۴۰۰ ، چاپ ہندوستان ، سن ۱۴۰۰ ، ۲۰۰۰ ، مجلہ - ط

۱۶ - سلطان ابراهیم میرزا (۱) ((جاہی))

برگزیده فرزندان بہرام میرزا است . خوش صحبت و خوش طبع و تیز فہم و بزلہ گوی بود . تصنیفات غریبی از وی شہرت دارد . کمتر ہنر و صنعت هست کہ او را در قسمت علمی یا عملی آن بہردای نباشد . بزلہ گوئی خیلی رغبت داشت بطوریکہ میان مردم ضربالہالی شدہ بود . چون زبان خود را نمیتوانست نگاہ دارد از اینرو در زمان شاہ اسمعیل دوم مقتول گردید .

تخلصش « جاہی » است و ابیات خوب زیاد دارد . این بیتها را در باب چشم درد محبوبش بسیار مناسب گفته است :

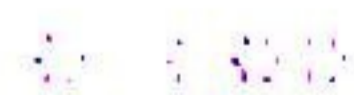


شیدم کہ چشم او دارد گراندی همانا گسہ افادہ سر دروہ ندی
بجہمت ابر دروہ خون شہدانت لہجہ لہرودہ سدا گسہ کسندی
چرا سناہ لبرگس ناتوان را کہ بیمار حاجت ندارد بپندی .
ہردہ گردی بودم چون سحت جانی توہمکن

رسم و آئین محبت در جہان جاہی کہ شدہ

و در باغی بی تصنیف بیہ رنگان میبوی آردی لہجہ مشہود عالمی را

این رباعی کہ تصنیف کردہ بود خیلی شہرت بودہ است



چون شیوہ اوست آمد جاہر کردن ہر دم ہر دم ہر دم ہر دم ہر دم

۱ - در ای جامعہ حال این شاہزادہ رجوع نمود بہ (۱) این جامعہ آردی را

(اظہار ، ۱۳۱۳) ج ۱ ، ص ۱۴۹ - ۱۵۰

من در عجبم از این که آن سنگیزدل گر جان طلبد دلاچه خواهی کردن
 سلطان
 شاه جمجاه خسرواچیم ساه شاه عباس بهادرخان مد
 طلہ نیک اولوغ برداشی ایردی • حسرت صورت و سیرت
 پیرله موصوف ، رسم کرم و سخا بیلہ معروف میرزا
 ایردی •

میرزا
 شاه اسمعیل ثانی صرصر غضبی شاهزاده لار برک ریز
 حیالاری سیمی بولغاندا اول میرزانیست غنچه گلستان نو جوانلغی پڑمردہ بولدی •
 مقتول واسوغی زمان زیادہ مردانلیغ ایتوپ دنیای وداع قیلدی •
 او گوش ملایم طبعی بسیار ایردی •
 بو رباعی اول شاهزاده دین مشهور در کیم :

۱۷ - سلطان حسن میرزا (۲)

برادر بزرگتر شاه عباس بهادرخان مد ظله بود • میرزائی بود به
 حسن صورت موصوف و رسم کرم و سخا معروف •
 وقتی که شاهزادگان بغضب شاه اسمعیل دوم گرفتار و کشته شدند
 وی نیز مقتول گردید • ولی هنگام قتل مردانگی زیاد از خود نشان
 داد (۳) •
 طبع بسیار ملایمی داشت و رباعی ذیل بدو منسوب است •

روان که زیادہ لایله میروید ازو وزناب شراب ژاله میروید ازو
 دستی که پیاله ز دست تو گرفت و گر خاک شود پیاله میروید ازو •
 بدیع الزمان
 و میرزا هم بهرام میردای مغفور اوغلی دور • دهن و ذکا
 و کرم و سخا پیرله آراسته و پرانسه میرزا ایردی •
 لارسیستان - لطف اول حضرت غه مرجوع ایردی •
 میرزا

۱ - حسن - ز - ن
 ۲ - اگرچه در نسخه منقح برای حسن حسین نوشته شده ولی چنانکه در نسخه های
 (ن) و (د) است حسن باید باشد • اسکندر بیگ در تاریخ عالم آرای عباسی ج ۱ ص ۹۶
 از حمله اعداء طایفه سب اول سلطان حسن میرزا را بشمارد و رباعی مندرج در متن را دو بیت بردهد •
 ۳ - برای اتصال آن رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی ج ۱ ص ۱۵۱ - ۱۵۲

طبعی دا کوپ شوخایق بار • منظور نینک غضب آمیز اخلاطی پائیدا و
 ابیاتنی زیاده خوب و او گوش مرغوب آیتو پودورلار کیم :

۱۸ - بدیع الزمان میرزا (۱)

وی نیز پسر مرحوم بهرام میرزا است . صاحب هوش و ذکا وجود و سخا
 بود و سالها حکومت سیستان را داشت .
 طبعش بسیار شوخ و ظریف است و ابیات ذیل را در باب رفتار خشم آلود
 محبوبش خیلی خوب گفته است :

بدرنگ

طرف گاه بنام شکستن که کنید آن آهوان بدین و حستن گاه کنید
 آن طرز تازبانه کشیدن بیاد با هر گف عمان خنق کسین گاه کنید
 مست آمدن (برغم ۲) بدیمی (بیرم ۳) غیر آوردن تیغ (دسو شسین ۴) گاه کنید
سلطان مصطفی
 شاه جت مکان ایست ارجمند فرزندی اردی • شاه صورت
 و معنی دیماک اول میرزاعه لاق و خورشید حسن و جمال
میرزا
 اینماق اول شاهزاده صیح دوت سدق اردی • میرزا
 چکرکای خورنرایغ دا دایر و پسته خدائی جهاغه شور سالار شاه اردی •
 طبعی زیاده نازک و عاشقانه واقع و له پور • و است اول میرزا
 دور کیم :

۱۹ - سلطان مصطفی میرزا (۵)

فرزند ارجمند شاه مرحوم (طهماسب اول) و د • غیور و شجاع

۱ - این شاهزاده پسر شاه اول اول دوم در سال ۱۰۰۰ هجری قمری در
 تاجیک ج ۱ ، ص ۱۵۰ •
 ۲ - ایرم - د
 ۳ - ایرم - د
 ۴ - مست کشین - د
 ۵ - این شاهزاده در جین و تاجیک در سال ۱۰۰۰ هجری قمری در
 اعلام ایران تاجیک ، ج ۱ ، ص ۱۰۴ •

و معنی « بدو لایق بود و » خیر رشید حسن و جمال ، در باره وی صادق .
مژگان جگر کاوش در خونریزی دایر و پسته خندانش در شور انگیزی
دلپذیر بود .

طبعش بسیار رقیق و عاشقانه است و این ابیات از او است .

هر روز با یکی نتوان آشنا شدن .	ای دل غم آشای تو شد ترک او ممکن
نازک بدنی چون کشته این بار گرانرا .	ای سرو و بگندی بسرش سایه نگرفی
وقت یازی است دلای جان تو و جان غمش .	داده ام جان که بدست آمده دامان غمش

- اوچومبجی مجمع -

اتراک رکن السلطنه لاری ذکر پیدا کیم اساس معمه - وردہ پادشاہ علیغ اوسکیلار
وجودی پیرله و شادروان شوکت خامانیق آنکارا سوبی پراک پایدرا اوسورور.

(مجمع سوم)

در ذکر ارکان سلطنت از ترکان (خلاصه)

محمد خان شرف الدین اوغلی همراه آنکارا تاریخ و تاریخ
دور • زیاده متواضع و حییی سبکت پور • و تاریخ تاریخ
دوات آراسیدا استمداد قطاری پنه خدمه مقدماتی تاریخ تاریخ
موسیقی علمیدا نوپ ماهر ایردی • تاریخ تاریخ تاریخ تاریخ تاریخ
تسخیر علیق ای بخش بیبار • تاریخ تاریخ تاریخ تاریخ تاریخ

۲۰ - مسیب خان

ولد محمد خان شرف الدین اوغلی بیگار بنگلی هرات است . جوانی
است بسیار متواضع و نیکخو و در میان ارکان دوات و زلیان از حدت استمداد

فطری نظیرش کم است. در فن موسیقی خیلی مهارت داشت و تصنیفهایش مشهور است. از هر نوع شعر گفته است و خط نستعلیق را خوب مینویسد رباعی ذیل از او شهرت دارد :

❦❦❦❦❦

گذشت برابر و گروه از کین زده با راف چو زار ره دین زده
از یت نگه چشم سیاهش فی الحال اماند دلم چو مرغ شاهین زده
و ایباتی هم بهمان ایرماس کیم :

ایبات ذیل را هم بد نگفته است :

❦❦❦❦❦

ز دورت شب و روزم بآه و ناله گذشت
تلخی محنت بگر و زه و سدساله یکیت
سوز دیاد دوزخ باد هجران تو میسوزد
خار کشته است چشمه مژه شهبابی تو
اثر حسن تو بازم که شهیدان ترا
نور خات او غلی دور • او ایلدا شاه جنت مکان نینک منظور
نظری ایردی : بعضی نا مناسب اعمال شامتیدین اول سعادت
شرفی دین • محروم بولدی • کوپ نو خاسته و قوی دست
بیکیت ایردی • لهذا طرفه چشم زخمی اول امسارت پناهغه (یتشیدی ۱)
امبد که دیده باطنی نور سرور برله ملور بولندی •
اقسیم نظامدا طبعی بخشو نارور • فکاری تحلس قیلور • بو (ایبات ۲)
امکلا رتیب دور کیم :

مراد
خان

۲۱ - مراد خان

((فنگاری))

ولد تهرخان است • ابتدا منظور نظر شاه مرحوم بود ولی بعنت

۱۱۰ - یتشیدی - ظ (۳) - بیت - ط

پاره‌های اعمال نا مناسب از آن سعادت محروم گردید . جوانی بود خیلی
 نو خاسته و قوی دست و از اینرو بچشم زخم عجیبی دچار شد . امید است
 که دیده باطنش بنور شادی روشن گردد .
 طبعش در انواع نظم خوب و تخلصش و فکارتی ، است . بیت ذیل
 از او است :

۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰

من مستم از نظاره تو ساغر دهی بنام بیتایی که سرزند از من کناد است .
 و ترکی ایاتی بمان ایرماس کیه :

این ایات ترکی که از او است بد نیست :

۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰

تکلم وقتی آمدی غنچه اغزین لیل درباری
 تپه بر اوج آلدی به جان پردی کساری .
 هر قطره آن کیم تو کولور چشم تریدین
 غماز به ابرور نوسدی و نه ز دین بخاریدین .
 باش چقاره بش چاک به لودین کونکول نظار نکا
 دوستیم کور کیم نه دشمن چندی انکساریم .

و رباعی هم ابدالاته واقع بوالوبدرریم :

این رباعی نیز ابدالاته گفته شده است :

۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰

آن راهروان بی همرا عشق است مناقص در زبانه ده دانی است
 حاتم مدان بی درم را عشق است مناقص در کمان بی الو دانی است
محمد امین
 تر کمان ابرور . والد حکم دین مناقص
 مقبوله برای بار . و حکم دانی مناقص
سلطان
 و کلیف حکم دوشمن دانی مناقص
 شجاعتی هم بار .
 شعر فارسی و ترکی خوب لوتوی عسلی میر مناقص دانی مناقص
 و کلیف شعر دانی مناقص :

۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰

۲۲ - محمد امین سلطان

از تراکمه است و از جانب مادر با مرحوم شاه اسمعیل دوم قرابت دارد . جوانی پیدا نمیشود که با علو حسب و نسب چنین خوشرفتار و آدمی شیوه باشد . همت و شجاعت نیز دارد . شعر فارسی و ترکی را خوب میخواند و خوب میشناسد و اگر وجه شد اینگونه شعر هم میگوید :

۶۶۶۶۶۶۶۶

اشکاف دل در سینه ام از باد امان کسی تا چند باشد اگر در زیر خا کس ترا نهان .

چمدان اوغلی بخشى الفته و اشفته و گذشته و پاسا کباز شاهویردی

حریف دور • تصوف پیراه کوب خوشی بار • غیوری تخلص

ویلور • تخلصی بیک اضوار یقه او گوش مناسبی بار • الحق بخشى بیکت ابرور •

و ابیات اکلار نینک دور کیم :

۲۳ - شاهویردی

((غیوری))

چمدان اوغلی حریفی است نیک آفته و آشفته و گذشته و پاکیز و با تصوف میانه اش خیلی خوب است . « غیوری » تخلص میکند و این

تخلص با رفتارش بسیار متناسب است . الحق جوان خوبی است و ایات
 ذوق و اسلوب و کافله دانش از این بزرگواران بسیار است .
 در این بزرگواران بسیار است .
 ای درد و غم تو بر دل من شدت ز دوگون حاصل من
 روخ آفتاب است در شب و نسل کبریا و سینه شمع محقق من
 سر و پیشانی از این بزرگواران بسیار است .
 سر خیز ز پهلویش غمیوری .

محمد

پاشا

یعنی بیکلار بیکیمی اسکندر پاشا پسر خیم اولادی دور .
 و با کتب آشنا روی و عجم دوست بیکت خیم سیرت
 قیاد و قوم ولایت لاردا کورمان دورمین .
 همت و شجاعتش در روم ایللی عشق ایزورلار و مسلم تونارلار .
 هیچ کیش عربی و فارسی و ترکی سکلامینه اول حضرت کیم
 بولا الماس . بیکیمی عاشرادا امام مفرش الضاعه امام حسن شهباز
 طوافی عزیمت شیکر قیلوب بازور ایزدوق . بول انباشدا خاطر
 قیادی کیم بیک قساح این قرشیه اتوب غیمه بوس اعدا سادات سمع
 بیکمدرالار . بازور حاد فرق بیت ردیف کزلا بیک قصیده آیلار .
 ایاتی مستعد ملازم لاریقه . بیکشوروزلار ایزدی . علی الصبح
 مربوط قیلدیلار .

بو مصلح اول قصیده نیک دور کیم .

۲۴ - محمد پاشا

ولد اسکندر پاشا بیکم بیکمی یعنی است .
 که کشیدم جوانی چنین آشنا روی و ایراندیست .
 فراست و همت و شجاعتش در میان مسلمانان و در مدنی مداریت .
 در قدرت بکلام عربی و فارسی و ترکی بیک نظر دارد .

شبهای ایام عاشورا بعزم زیارت قبر امام مفترض الطاعه امام حسین شهید
 علیه السلام راه افتاده بودیم . در اثنای راه خواست چند بیت مرثیه بگوید
 و هنگام آسنانه بوسی بسمع شریف سادات برساند . همچنانکه راه میرفت
 یک قصیده چهل بیتی بردیف « کربلا » منظوم ساخت . هر بیتی را که
 تمام میشد یکی از ملازمان مستعدش میسپرد ، چون صبح شد بیتها را
 از ملازمان گرفت و بهمدیگر مربوط ساخت .
 این بیت مطلع آن قصیده است :

آمد بجوش خون شهیدان کربلا گنبا شکفت پسر پستان کربلا .
محمد بیک قراجه سلطان نکلو (اولادی ۱) دور . پیر سچا کسون
 روز کبر سینه نواز کردشیدین دود شعله مشعل دماغین
مذاقی معصر فلوب و حکم عالی شد ، سواد رفقی دیده سین منور
 فسفی . اثر چه اول امارت پام حکم عالی شد . (۲) اوزغه الحکمیند
 سیماک بیلا ابردی ، شکر کیم (موافق ۳) بولامادی .
 اوایل حکومتیدا ثورت بیش یوز غازی قزلباش تی دارالمرز رعیتی ایلکیدا
 عده شمیر بیوپ بقیه السیف اوزلاری بولدی .
 حفا نیم هر کز اول شجاعت و سخاوت پشیدین توقری سوز استماعین قیلا آلامادوق .
 کتاب نیند ، فوت حافظه سی بولامادوغی صحیح ایروز ، زیرا کیم مذاقی بیت حضرتالاری
 بو حقربانک شعرین بو کلمه موایبه اوفوب منعل ولناس ابردی .
 بو ایات ایوز کیم مییم دور :

۲۵ - محمد بیک مذاقی

از اولاد قراجه سلطان نکلو است . از گردش روزگار دون برور
 چند روزی دود شعله مشعل دماغش را معطر و سواد رقم « حکم عالی شد ،
 دیده اش را منور ساخت . گرچه او میخواست که « حکم عالی شد » برای وی

۱ - اولادین دن - ر
 ۲ - بی - ط
 ۳ - موافق - ط

«الحکم لله» باشد ولی شکر خدا را کہ موفق نشد .

در اوایل حکومتش چهارصد یا نصد تن قزلباش مجاهد را بدست رعیت دارالمرز بقتل رسانید و تنها خودش باقی ماند .

حقا کہ از آن شجاعت و سخاوت پناه هر گز سخن راست نشنیدیم . ایسکہ میگویند دروغگو حافظہ ندارد راست است ، زیرا مذاقی بیک شعر حقیر را برای خوه رو برو میخواند و خجالت نمیکشید .

آیات ذیل را بخودش نسبت میدهد :

اران ز من سوخته قطع نظر ولی من آنس سوز تہام آتشی حیرت آور
شاد از شام وصال او نمی ماند شن عبرت از روز من بختدارم یاد گیر
فانور دالودور و اعظم بہ مشہور از روز و ایستادگی
ما نمی دا فرار دادہ سلاف آردی امیر و ملازمین کار
بولداشمین کار فیدندی اکثر سیدان سبیل بعضی لاری
و انباش آردوی اثریہ و بیستگنج حرف تساجحہ و بی اثریہ لاری و لاری
مول سوز دور بحمل نیم خاطر (سرملاریہ ۱) آسیر کیمہ ای ہوتا
او جوردا گل آتہ شاہ عباس بہادر خان از تربیت لاریہ امریہ لاری
ضمیمہ موزونیت از ہاری ظاہر و اور .

مہدیقلی
سلطان

و آیاتی نامہ صرف استراہدابق مشہدا لاری لاری :

۲۶۔ مہدیقلی خان

ظہور عالی است و باعظمت بہادر دانا و شہید است و در لاری
فرمان سولاریہ معروف بود . و لاریہ امریہ لاری لاری
لاری لاری لاری لاری لاری لاری لاری لاری لاری لاری
و این آیتانہ آسیدولاریہ لاری لاری لاری لاری لاری لاری
پہر حال لاری لاری لاری لاری لاری لاری لاری لاری لاری

سرملاریہ ۱

رسیده است . در طبعش آثار موزونی هویدا است و ابیات ذیل را در عشق
قاسم صراف استرآبادی گفته است :

اگرچه رسم بتان شیوه محبت نیست کمی چو قاسم صراف بی حقیقت نیست .
صراف پسر حسن تو افزون بسادا رویت زمی نشاط گلگون بسادا
هر کس که بغیر من بسویت نگردد دل غنچه صفت تهنهش خون بسادا .
بو مطامعی هم بخش ای تو بدوز کیم :

این مطلع را هم خوب گفته است :

نوش ابی که زندگی جاودان دهد عیسی صفت برده صد ساله جان دهد .
پهلوان بیک اگرچه مذکور بولغان طایفه او است حال آنکه ایروور و الا
خراسان ولایتی داکو پ بهادر لیغ لار و زیاده پهلوانندیم لار
قهری ایندی . کیشی قیلغان ایشلارنی اگر تعداد بیرله بتیسالار جزو
لار دین اشار ، استماع بدین مستمع غه حیرت بور لار نور ، غرض اوز شجاعتی ، سعی
بیرله شاه جنت مکان سایه مرحمتی دین امارت افسری بیرله سرافراز بوادی .
موسیقی دان و موزون هم بار اوردی ، و ابیاتنی انور لار کیم اول شجاعت
بناه نیش دور :

۲۷ - پهلوان بیک قهری

اگرچه از او اسطالناس طایفه مرپور است ولی در ولایت خراسان
دلاوریهای زیادی از وی بظهور رسیده است . کارهایی را که او انجام
داده است اگر بیکایک بنویسند دفترها میشود و شنونده را بحیرت میاندازد .
خلاصه آنکه بواسطه شجاعت و فعالیت خود در سایه مرحمت شاه مرحوم
بافسر امیری سرافراز گردید .

موسیقی نیز میدانست و طبع شعر هم داشت .

ایات ذیل را بدو نسبت میدهند :



در عین وصل مرده ام از بهر یک نگاه وز شرم عشق تیز برویت ندیده ام •
کو رفیقی تا بر پیغام دلدار آورد مژده زانفاس مسیحاسوی بیمار آورد •
محمد بایبورتلو دود ، ترك وضع و عابد و صالح و پرهیزکار
گیشی دور • با وجود ترك لیغ مفدمات مضامه سیغه رغبت
بیک کور کوزر ، شعر هم آینور • امانی تخلص قیلورلار •
دارالعباده یزد دا حاکم ایردیلار • کلهی التفات قیلوب آیدولاری اشعار
اسماعیچون بو حقیرنی مجلسلاریغه صلب قیلور ایردیلار ، افاده لاریدن (مسیوم
قیلور ۱) ایردوق • اشعارلاری ویناکنیغ ایرورکیم :

۱۲ - محمد بیک

((امانی))

از اهل بایبورت (۲) است . مردی است ترك وضع و عابد و صالح
و پرهیزکار . با وجود ترك منشی بمضامه مفدمات رغبت دارد و شعرش
میگوید . تخلصش « امانی » است .
وقتی حاکم یزد بود ، گاهی از روی الفت حقیر را برای اشعار
اشعارش بمجلس خود میخواست و از افاداش مسقیفیش میساخت .
اشعارش چنین است :

ساخت بشدنی ای تو خوش که اولامیون

و سلیقک منی امانی عیون

که به دستها مشهور بود • صبر و شکر و عبادت و صالح
مضامه بیک بود • همی و سلیقک منی امانی عیون
چون سو کیدا برهان هوا و انشور • مسقیفیش میساخت

رستم
بیک

۱ - مسیوم قیلور ۲ - بایبورت Bayburt ۳ - مسیوم قیلور ۴ - مسیوم قیلور

بو رباعی (ایک ۱) دور کیم :

۲۹ - رستم بیک

بہ « کوسہ رستم » مشہور است . ظاہرا رفیقی خوب و جوانی
خوش معاشرت است و ہمت و شجاعت نیز دارد . فرمانروای بلوک ہزار
جریب شد .

طبع شعر دارد و این رباعی از او است :

~~~~~

درد و غم آنہ در اولہ ویرم آنہ  
کیلدوم بتہ بوردرداہ بوزمعدن آنہ .

دور = دینا در کیمیش انوم حسرتیمہ  
بوردرداہ در کیمیش انوم دوایتک دین

۱۱ بیت - ط

## - تور دومجی مجموع -

تاریکیہ ارکان دولتی ذکریندا ایم نوک خامہ گوهر شاداری عہدہ کشی کارخانہ دوران ایروور و نسیم نامہ غیر بارناری شامہ وسنان جان و چہ تدریس خیر ویرور • اولچہ کیہ تیغ آبدار سیاست ملتصت ملت احیاجی کار و بودیو مقدار سنان کشور کشای خامہ غہ احتیاج نوشتار • اول بزرگوار خوب آسودہ شوم (۱) قلم زن نگہ دار و شمشیر زن •

# (مجمع چهارم)

در ذکر ارکان سلاطنت از ایران (حلامہ)

۱۳۲۴

میرزا شرف  
جهان  
قاضی جهان اوعلی دور کیہ نامہ حاتم جمعہ و تور دومجی  
ایردی • دارالموحدین • ویرور • ویرور • ویرور • ویرور •  
برک زاده آرزور •  
میرزای مشارالیه شعرودی سیمہ و شامی • ویرور شاعر بقور • ویرور  
دوخی ایٹک سبت سهرتی حسرتلاری دولتی • اکثر جمعہ ویرور • ویرور  
و ایٹک • اول جمعہ دیں دور کیہ •

## ۳۰ - میرزا شرف جهان

سرفاضلی جهان ایٹک کہ وزیر اعظم شامہ بود (سلاطنت از ایران)

۱ - ویرور • ویرور

بود . در قزوین بزرگ و بزرگ زاده که نظیرشان باشد کم است .  
 مومالیه بشعر سرائی پرداخته و اکنون شاعری نامی است . روش  
 وقوع نیز بوسیله وی شیوع یافته است . ابیات مشهور زیاده دارد و از  
 جمله آنها بیتهای ذیل است :

— **بیت** —

شراب شوق آورده است از دل آنچنان هوشم که نام همدمان خود میشود مردم فراموشم .  
 بدل قرمار جفای تو داده آمده ام بهر جفا کرده کز دل بپنددند آمده ام  
 خمر ز صحبت گزرم رفیق بیایند از رشک پدر دلم آتش فیهاده آورده ام  
 رفیق کما نبرد پی بنوادی موصلت نیاید بجای با هوای جاسر زاده آورده ام .  
 میرم بداغ هجر و نیام بسوی تو شوم تا در دلمم زیاده شود آرزوی تو .  
 من از ادای تو هنگام وعده دانستم که دلجو عهده وصل تو بشاد بتوان کرد .  
 شبی برسم کدایی بکوی یار شدم مرا شناخت ز آواز و شرمسار شدم .  
 هر ز تاثیر محبت دان و جذب عاشقی صورت مجنون که در پهلوی لبی میکشند .  
 اوراق گل ز حرف وفا ساده بیافتم بر حال بلبلان چمن خون گریستم .  
 باز آمدم شوق تو در دل همانکه بود وز گریه پا بکوی تو در گل همانکه بود  
 باز آمدم شوق همان آرزو همان سواد همان تصور باطل همانکه بود  
 هجران کشنده عشق همان دشمن قدیم نو مید از وفای توام دل همانکه بود  
 کردم سفر ولایت نبردم رهی بدوست آواره جبهان و منزل همانکه بود  
 نو در خیال بردن جانت شرف هنوز آن ساده دل ز فکر تو غافل همانکه بود

شیخ بهاء الدین

محمد

اوز زمانی نیک اهلی و اوز دورای نیک اکملی دور .  
 جمیع علوم ظاهریه ماهر و تمام قوت عجیبه و غریبه  
 دا قنادر دور . شیخ حضرت تالاری نیک اوصاف حمیده سی  
 قیاس جزو لار دین اشار ، علوم کوه ریغه - پهر ( طرفتی ۱ ) مظروف تمیله تا شبر .  
 و ابیات انکار نیک طبع کوه ربار لاری دین دور کیم :

## ۳۱ - شیخ بهاء الدین محمد

افضل زمان و اکمل دوران خود است . در همه علوم ظاهری ماهر

۱ - طرفی - ط

و بتمام فنون عجیب و غریب قادر است . اوصاف حمیدہ اش را اگر بنویسد دفترها شود و گوہر علومش را اگر بظرف سپہر بریزند ننگینجد .  
 ایات ذیل از طبع گوہر بار او است :

❦❦❦❦❦

|                           |                              |
|---------------------------|------------------------------|
| اسماو از لوح اسائی بسوی   | هر کہ نبود مہلای ماہ روی     |
| کہنہ امائی بود پراسخوان   | سینہ خالی ز مہر گلرخان       |
| قرب الرحل اللہ و الرست    | کل من لم یعشق الوجه الحین    |
| بہر او پالان و افساری سار | یعنی آن کس را کہ بود مہر سار |

ہو ربعی ہم بخشی آیتو پور گیم :

این ربعی را ہم خوب گفته است :

❦❦❦❦❦

|                             |                                |
|-----------------------------|--------------------------------|
| وز نائے من فساد در شہر خروں | از صیحت من پیر مغان روت از ہوش |
| تکبر زمین گرفت در میانہ دوش | آن رند کہ خرقہ دادوزنار خرب    |

اصفہالیغ دور ، زبازہ خوش طبع و صحبت دوستی  
 ایردی ، شہ جنت مکان زمانیدا دوری افندی  
 ساد اسمعیل تانی دورازیدا وزارتہ ایستنی ، شہ ساد

**میرزا سلیمان**

محمد ایام دولتیدا وزیر اعظم ننگہ امیر اکرم واندی .

طبعی بہت شعردا کف قدری ندر ، دیوان المہمہ سگوندہ بود .

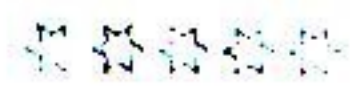
و ایات اول وراثت یہ ایات دور گیم :

## ۲۲ - میرزا سلیمان

از اہل اصفہان است ، شہر خوش طبع و صحبت دوستی  
 در زمان شاہ مرحوم ( یعنی شاہ ظہیرست و در زمان شاہ ساد  
 در دورہ شاہ اسمعیل تانی وزیر و ساد و در زمان شاہ ساد

وزیر اعظم بلکہ امیر اکرم شد ، طبع شعر بسیار توانائی دارد و دیوانی  
باتمام رسانیده است .

ابیات ذیل از او است :



|                                          |                                     |
|------------------------------------------|-------------------------------------|
| امروز دگر میبرد از جا همه شوقم           | کو آن رخ زیبا که سرا پا همه شوقم    |
| از یاکوی عشق است نه نقصان محبت           | گر میل تما نبود با همه شوقم .       |
| طاعت آنست که راهی بحقیقت دارد            | ور نه در بتکده هم طاعت معبود کنند . |
| هر دم ز بساد مژده دلدار میرسد            | شدر طیدن است مگر بار میرسد          |
| سلمان اگر رسید لای از آن مرنج            | گر عاشقی بلا تو بسیار میرسد .       |
| رفیقان مست خواب و بار بیدار است ای سلمان | اگر در دلی داری مجال کفن ست امشب .  |

### میرزا

### مخدوم

میر سید شریف اوغایندور . کوی فضیلتی بار ، اوز زمانی  
بیت فریدی ایردی . تسن تهمتیدین ملاحظه فیلوی روم  
دیاریقه باردی . الحق دیرلار کیم خواندکار حضرتلاری نینگ

ارکان دوالاری سلکیدا مستوک دورلار

شعردا طبعی بخشی بارور .

و ابیات اول مخدوم نینگ دور کیم :

## ۳۳ - میرزا مخدوم

ولد میر سید شریف است و فضائل زیادی دارد . فرید زمان خود  
بود ، از اندیشه نهمت تسین بدینار روم رفت . گویند بسلاک ارکان دوات  
حضرت خواندکار در آمده است .

طبع شعر خوبی دارد و این ابیات از او است



|                                |                                   |
|--------------------------------|-----------------------------------|
| کندهاشم بخدا کار تا خدا چه کرد | کندهاشم از هم اسیرانمنا چه کرد    |
| کسی که چاک کند پنهان مناجات شد | بناهن من امجون شاکا منسی رسد      |
| بدین طوری که روز ماحرا چه کرد  | بند خور و بندل شریک و بر منار رسد |

بکن با شرف بیچاره آنچه میخواهی تو پادشاهی و او که رین گداچه کند (۱) .  
 دار السلطنه تبریز دین ، شاه جنت مکان زمانیدا مہات مجروسہ  
 محاسبی ایزدی ، عظیم الشان سید دور ، فاضل و خوش  
 طبع کیشی دور ، بو رباعی بی خوش طبعانہ آریو پدور کیہ :

میر  
 راستی

## ۲۴ - میر راستی

تبریزی است و در زمان شاه مرحوم محاسب مہات مجروسہ بود .  
 سیدی عظیم الشان و مردی فاضل و خوش طبع است .  
 رباعی ذیل را خوش طبعانہ گفته است

میر راستی

شوق نوزتن برون جواہد رفتی ، حین تو دین برون جواہد رفتی  
 گفتمی کہ برون کن از داک میر ما ، ان بردن من برون جواہد رفتی  
 خواخہ  
 سہ چہ مہات بیگ و بصرہ طری ایزدی و سید  
 صہری الشہید امین ، فرای دین فاضل و خوش طبع  
 طبعی زباندہ خوب نور ، و شاعرانہ و سید  
 پاد بیگ دور کیہ :

## ۲۵ - خواجہ افضل تر کہ

مذکور نظر سہ مرحوم بوش و در اکتاب سہ مرحوم  
 و ایران خود پروری داس ، طبع شعرین سہ  
 و ایات ذیل از او است

میر

۱- از این کتاب چون مستند باشد کہ شاه ، سہ در سلطنت و از این کتاب سہ  
 طبع مرحوم امیران دین مرحوم دین

در چشم با آهوی خطا میمانی  
 معبود نه و گسرنه در یکنانی  
 تا چند بگرد کعبه زینسان کردم  
 سرگشته بگرد کعبه کشتن تا کی  
 گر خسرو عشق با منش کار افتد  
 هنگامه کهر آنچنان گرم کند  
 داد از ستم زر گس دایم مستش  
 میترسم از آن که همچین در عرصات  
 افضل که قمارخانه ساخته  
 ز نهار که از کرده پشیمان نشوی  
 بروز حشر آتشبار خواهم ابر رحمت را  
 ترسم زیر نفس تا شود مشتاق ترسم  
 بگردا گرد بیت زاهد عباد ترا نمیداند  
 برای او بکشتن میبردیم حیف کان بدخو  
 بفرمای قیامت کشته شمشیر جور تو  
 بخود در مانده روز حشر مردم همچنان افضل

خواجه

حبیب الله

ترکه

در مو بشب سیاه ما میمانی  
 گر کفر نباشد بخدا میمانی .  
 خواهم که بگرد کعبه جان کردم  
 رفتم که بگرد سر جانان کردم .  
 با آتش او در دل افکار افتد  
 کاتش بکلیه ما و زینار افتد .  
 وز زلف پریشان بلند بستش  
 خون ریزد و هیچکس نگیرد دستش .  
 رسم بد شید را بر انداخته  
 در اول داو اگر (۱) دین باخته  
 که شاید آتشی در نامه اعمال من افتد  
 که ناگاه در پشیمانی از این اعمال من افتد .  
 به بتخانه ترفته طرز طاعت را نمیداند  
 حمیت را نمیفهمد حمایت را نمیداند  
 همان شکر تو میگوید شکایت را نمیداند  
 ترا میجوید و روز قیامت را نمیداند .

فاضل و عالم تور ، او گوش صالح و پرهیز کار کیشی تور .  
 نظمد رباعی سه رغبت گور کوزور .  
 بو رد عیلاز انکلاریک زانده طبعی دور کیه :

## ۲۶ - خواجه حبیب الله ترکه

مردی است فاضل و دانا و بسیار صالح و پرهیز کار . در نظم  
 رباعی مماثل است .  
 و رباعی های ذیل از اوست :

۱۱۱۱۱۱

۱ - ۴ - ۱



امشب که شب وصال آن دلخواه است  
 یارب تو بآه دل من سپارش  
 ای غمزه یار لطف پنهانی کو  
 گیرم فکتم زدست جورت ز ناز  
 قبل چو منی بخشم و کین می ارزد  
 در غمزدلم خیالت از پا نشست  
 خوش کرد دلم که سبچه را تار گسیخت  
 تا نیک پر سناری عشق تو کند  
 دوشینه که یار بر سر یاری بود  
 در خواب بر فنا بود آن غمزه هوز

فریاد مؤذنت چه قدر جانکاه است  
 گوینده لا اله الا الله است  
 وی زلف نگار آن پریشانی کو  
 اندوست سرو و بران مسلمانانی کو  
 خونم بشکست آسین می ارزد  
 آرردن دوستان بدین می ارزد  
 بگذاشت کایسیا و زهر گسیخت  
 سر رشیه کفر و دین بیکبار گسیخت  
 وان بر گس مست در وفاداری بود  
 ای مرغ سحر (۱) و وفاداری بود

مدارت مستندیدار منمکن ابرو دیلار • کرمان بیت خبیس  
 قصبه سیدین دور • رسیده خون طبع و او بیون  
 مذاق کیشی دور از ان اسمعادی • بفسور بوالسوف  
 رعایت قنور • سفر اصطلاحیدین جوق صحت و خوف  
 بخش هو آبور • و اشعار اول صدف به شور شوق

میر

شمس الدین

محمد

## ۲۷ - میر شمس الدین محمد

منصب مدارت داشت • از اهدای منسه خدای کرمانه  
 و با شوق است • از بیت اسمعادی را بقدر مقصور  
 اصطلاحات شعری بیت و اف است و شعر بر خون •  
 این اشعار از او است

در سرود و غزل  
 درین مقامات شعر  
 که در هر دو

در میکند شعر  
 مسلمان تو فارغ  
 ذات بر شده برین

صدگونه فراغت است در ملک عدم جانی است که هر گرفت آنجا آسود .  
**میرزا**  
**محمد منشی**  
 اوردوبادیغدور . حسن صورت و سیرت پبله آراسته بیکیت  
 ایردی . شاه اسمعیل ثمانی انارالله برهسانه نیک خوواجه  
 مشارالیه بپله کوپ خوشی بار ایردی . هر نا مناسب اعمال  
 شاهنبدین ظل الله شاه عباس حکمی بپله بسوق غه بپندی .  
 طمیدنا موزونیت بار ایردی . بو بیت سی مظلون نیت نامه سی نوهدین  
 مضمون معلوم فیلما ماق اداسیدا بخشی آیتو بدور کیم :

## ۲۸ - میرزا محمد منشی

اردوبادی است . جوانی بود بحسن صورت و سیرت آراسته و میانه  
 شاه اسمعیل دوم باوی خیمی خوب بود . سبب عمل نا مناسبی بحکم ظل الله  
 شاه عباس بمجازات رسید . طمع شعر داشت و بیت ذیل را در اینکه  
 از شدت ذوق مضمون نامه محبوب را تفهیمده خوب گفته است :

و

فاسد آورد من نامه و از (دوق ۱) پیام بخودم نامه و پیغم نامه چیست .  
**مولانا**  
 قراری بحدی قیلور . مولانا عبدالرزاق دانشمند اوغلی بدم .  
 کیلان زمین دا مسلم دورلار . خن احمد پادشاه بیت رائق  
**نورالدین**  
 و فائق مهمانی ایردیلاز . کیلان موزیدادارالمنظمة قزوق  
**محمد**  
 دیلوپ بو ریاعی بی آیتدی کیم . مسیم دور . استک هم بوالسیران  
 ارماس ، بررا کیم طبعی زیاده بخشی دور . ریاعی و دور کیم :

## ۲۹ - مولانا نورالدین محمد

((قراری))

متخلص به «قراری» ولد مولانا عبدالرزاق دانشمند است . در کیلان

مسلّمش دارند و رتق و فتق امورخان احمد پادشاه بدست وی بود .  
 موقعی که در گیلان آشوب بود بقره‌مین آمد و این رباعی را بخودش نسبت  
 میداد . دورهم نیست که از او باشد زیرا طبع بسیار خوبی دارد :

~~~~~

گر عشق دل مرا خریدار افتد کاری بکنم که برده از کار افتد
 سجاده برهیز چنان افشایم گر هر تارش هزار رنار افتد .
 بو ایات هم انکار نینک دور گیر :

~~~~~

~~~~~

این ایات هم از او است :

~~~~~

مردم از نومیدی و شادم که نومید از تو ساخت  
 سختی جنات گیسو . امید و است و برآ .  
 زین نشستهها باغبار ای مه سی درد من  
 بساد غرت می رود آچار ز تو است ای درد من  
 گرچه دل افسرده ام از عشق تو اما هنوز  
 مدعی را مسوالت سوختن آید ببرد من .  
 غر پیش قاصدش بر خود پند نام میرا  
 شما گسند خسته از او بهی روم مرا  
 حرف هیچ از امل او شیرین و دزاسان کادوش  
 مدعی بر خورشید من است ای درد من  
 ز آزارش دل آورده را اندگار میخواهد  
 بدخلف او مودت پیدا کند ای درد من  
 ز درد مهر سجده بادهام ای درد من  
 مدعی هم سجده ای از او ای درد من  
 ساد خونت ز منی ساد ای درد من  
 زوق و سحر ای درد من  
 از آن چون ساد باو کجود دهان پرست گریز  
 که شاد شو ای درد من  
 پستان سوز مرا معبود ای جان منگر ای درد  
 معشر شفا ای درد من

خواهش تا صبوری میکنم با آنکه میدانم  
کز ابرام حریص لطف رادل از کرم کبرد .

ز مدعی خیر از لذت تماشا پرس  
حلاوت سینه یار از دل میا پرس

شعای خسته عشق از دم مسیحا نیست  
علاج ما هم از آن چشم بیدارا پرس

دلت مبدول شد از پرسش قرار از زار  
ترا کمه کمت کزان دردمنداشه پرس .

ایوب سبب وداعش دل بیتاب مرا  
کاشکی بهار سفر بزند و غافل برود

دردم این است که هر چندین جور کنی  
لذت جور تو تا پامه از دل برود .

بخود داده قرار دیدنش بر خویش میترسم  
نگردد فسیله از بخت بدم روز قیامت هم .

از جور و جفای چرخ رنجور شدیم  
نساکام ز یار و دوست مهچور شدیم

ایمان حالات وداع کردیم به  
گریبان گریبان ز بکاگر دور شدیم .

مشهد اسبق دور . متعون و قرار داده گشتی دور .  
شاه جنت مکان نیست دارالاشکاسیدا امان و افرانی غم سیهت

بوتار ابردی . گذره بخشی سلیقه سی یار .  
و ایبا انشک دور لیه :

## ۴ - محمد میرک صالحی

از اهل مشهد و شخصی معروف و مشهور است . در دارالاشاء شاه  
مرحوم سرآمد افران بود . سلیقه بسیار خوبی دارد و این ابیات از او است :

درد دل گفتم تغافل کرد خواری را بین  
 گریه کردم خنده زد بی اعتباری را بین  
 آه کردم در گرفت آثار طالع را نگر  
 شکوه کردم رنجه شد (بی اعتباری ۱) را بین •  
 روز تا شب گردم و تقریبها پیدا کنم  
 با دمی پیش سگان یار جا پیدا کنم  
 عقل و صبر و هوش از من شام غم بگریختند  
 باز این جمع بریشان را کجا پیدا کنم •  
 کس نیاید بیالین عاشق زار ترا  
 غایب امید صحت نیست بیمار ترا •  
 رضا بچشر نگردم که کشتگانت مباد  
 شوی رنده و نطاقی ز سر گرسنه  
 ناله ام بی اثر و من خجل از خود ترا  
 یاد پرددی من میسوزد این بی اثری •  
 بچفا که باخت چندان فلک جود ما را  
 که در میان بدان • و از نمود میزبان  
 غیر درد است لیک از اضماع او با صالحین  
 و کربان گوید بر کوه و دریا  
 بودی صبح محشر گریه و ناله و صیاح  
 در از حال عدم ای در حجر بار میبارد •  
 و قصیده بی زیاده خوب آید بود •  
 و اسات اول جمله دین دور کند •

این قصیده را که چند بیت از آن بالا نوشته میشود شمارش خوب کرده اند  
 بدان رسد دیگر غوی (۲) - در بهار  
 دستاره (دو بیت ۳) - در  
 شد آنچه آن بر نمودن هوا که آید بر آن  
 و در این قصیده شعر بود و در این

۱ - بی اعتباری - ۱  
 ۲ - از - ۲  
 ۳ - برده - ۱

رسید فیض بحدی که از سر گوگرد  
 هوا بنفشه بیرون آرد از توارد نار  
 نماد برف سر کوه پسر مزده مگر  
 ربود بباد بهار از سر جہل دستار  
 و بس که طبع زمان افضای سیر کند  
 نہوائت فسلکی را هوا کند سیار.

و ابیکی رباعی بی هم بخشی آیتودور کیم :

این دو رباعی را هم خوب گنہ است :

=====

|                               |                                |
|-------------------------------|--------------------------------|
| زان پیش دلا کہ ہجر زارت بکشد  | رہسار چنان کنی کہ یارت بکشد    |
| ر وعده او ز سادگی دل تھی      | کاری نکسی کہ انتظارت بکشد .    |
| ایام مرا چو عاشقی میآموخت     | دانی کہ چرا شمع بلا میافروخت   |
| یعنی کہ ہمیشہ اشک میباید ریخت | یعنی کہ تمام عمر میباید سوخت . |

مشہد مقدسین دور ، میر ہادی اوغلی دور کیم ممالک  
 محروسہ محتسبی ایردیلاز . میر حضرتلاری سخاوت و  
 شجاعت بیرلہ مشہور ایردی . ہمہ سالہ یوز نفس ہلکہ  
 زادہ میر نیک محتسبی محصولیدین وظیفہ خوار ایردیلاز . بو حقیر بیرلہ کوب  
 القابی بار ایردی ، اویانکلیغ کیم مکرر بندہ خانہسین مشرف قیلکوب صحت  
 بہجت ایرلاریدین بہرہ مند بولور ایردوم .  
 شعر فتونی دین کوب صاحب وقوف ایردی و بخشی ہم آیتور ایردی .  
 اسای زمان ہلکہ ملوک مذمتیدا بو فصیدہسی بخشی واقع بولودور کیم :

میر  
 علی اکبر

۴۱ - میر علی اکبر

از اہالی مشہد مقدس و پسر میر ہادی است کہ محتسب ممالک محروسہ  
 بود . میر نامبردہ بسخاوت و شجاعت اشتہار داشت و سالی صد نفر

وبلکه بیشتر وظیفه خوار او بودند . بحقیر خیلی التفات داشت چنانکه بارها  
بینده منزل میآمد و حقیر را از صحبت خود مستفیض میداشت .

بر فنون شعر نیک واقف بود و شعر هم خوب میگفت . قصیده  
ذیل را که در نکوهش ابتدای زمان و بلکه پادشاهان است خوب گفته است .

\*\*\*\*\*

دلا چو بست تو این دور گار عیس و حضور

همان به است که پاشی نگوشد ای مسرور

چنان بحواب عدم سر فرو بری گه زگر

زاوری سر هسی سرورن مگر ادا آور

قاضی محمد مشهور اوغلی دور ، ری ولایتدا معیر دورلار ،

اوز زمانی نیکت نادری ایردی . شاه چیت مکان نوری

مجلس بهشت آیین لاریدا قاضی حضرتلار به سبقت بومس

پیر لیشی یوق ایردی . اکثر اوقات شاه جنت مکان پیرله خوش طبع این لار فیلور

ایردی . ار جمله پیر کیچمه شاه جنت مکان سرله رسیده شب بشین قلم و لار فیلور

اثناسید شاه ای تور کیم : قاضی ، ابلجی ما زروم نیامد . ایتمیس کیم : پادشاه .

ایر تایاید . شاه جنت مکان شکفته بولوپ جایزه لار شفقت فیلور لار . بو تانکلیع اضطراری فوت لار

علم ادواری بخش ییلور ، چوق اسنادانده تصنیف لار هم . پادشاه لاری .

طبعی بخش ییلور . بو ایبات قاضی حضرتلار نیک دور کیم :

## ۴۲ - قاضی عبداللہ ازری

ولد قاضی محمد مشهور و از معیران ولایت ری است .

خود بی نظیر بود و در مجلس شاه مرحوم کسی بر وی سبقت نداشت .

اغاب با شاه مرحوم شوخی میکرد . ار جمله وقتی شاه سستی حال

طول میکشد ؛ شاه در اتنای سخن میگوید : « قاضی ، ایچدی فدای زروم

نیامد ؛ قاضی جواب میدهد : « پادشا هم ، شمشیر با مناد . » شاه از

این پاسخ خوشش میباشد و جایزه ها میبخشد . از این گونه شوخیها زیاد دارد .  
در فن موسیقی مهارت دارد و تصنیفهای بسیار استادانه هم ساخته  
است . طبع شعرش نیز خوب است و این ابیات از او است :

☆☆☆☆☆

اگر چه تحفه جان درخور تو نیست مرنج  
بین که قاضی بیچاره پیش از این دارد .  
غیر همدم ، دشمنان محرم ، رقیبان محترم ؛  
غیر قاضی هیچکس محروم از این درگاه نیست .

شیخ ابوالفضل نینک قرن دهمی دور کیم هند ولایتی نینک  
افاضلی بلکه جلال الدین اکبر پادشاه نینک مقرب الحضرتی  
ابو الفیض ایروزلار . فیضی تخلص ویلور . اوز اشعاریه کوپ اعتقادی

بار و اوز طرریفه مباحات ویلور .  
غالباً کیم اطراف و جوانبش دا بولغان عرافی حریف-لار تامل و تجر-رلاری  
بوهمیدین شعریه دخل قیلا الماسلار ، زیرا کیم غریب نیمالار دیوانی انتخابی دین  
بیتب عرافه بیبارب ایردی . اول ابیات دین ینه انتخاب بو یاسکلیغ بنیلدی کیم .

## ۴۲ - شیخ ابو الفیض (فیضی)

برادر شیخ ابوالفضل است که از افاضل ولایت هند و بلکه  
مقرب الحضرة جلال الدین اکبر پادشاه میباشد . تخلصش « فیضی » است و  
اشعار خود را خیلی می پسندد و بسبک خود میبald .  
گویا حریفان عرافی که در اطرافش هستند از عظمت و هیبت او  
نمیوانند در شعرش مداخله کنند ، زیرا اشعار عجیبی از دیوانش انتخاب  
نموده و بعراق فرستاده بود .  
بیتهای ذیل از همانها انتخاب شد :



❖❖❖❖❖

ای عشق تو از کعبه تراشیده صنم را  
هر چند بغا کستر دل کار نداری  
پیش از سپه آرائی میدان قیامت  
فیضی چه نوشتی ز نیت دود بر آمد  
مست عشقیم و ریاشوی حرم باده ما  
این گل تازه بگیر و ز شرف بر سر نه  
خیز و در بوزه اقبال کن از حضرت ما  
که کم از هیچ سپاهی نبود همت ما  
جمع ابیاتی بویانکلیغ ایروور ، العاقل یکفیه الاشارة .

تمام ابیانش چنین است ، العاقل یکفیه الاشارة .

❖❖❖❖❖

کاشانلیغدور ، اون ولایدا مشارالیه دورلار . حقیق الله  
شاه ابوالغازی عباس پادشاه ر کاب طهر استایدان ایروور ،  
بلکه مجلس بهشت آئینیغه داخل بولوب ساغر دوستکایدین

( حکیم  
رکنا )

بهره باب بولور . خوش مشرب و بخشى اضوارایم بیکیلدور .  
اقسام شهرنی آیور . بو وقت خسرو و شیرین جوایدان بر کتاب بولور .  
انشاءالله موفق بواسون . مسیحی تخلص قیلور .  
بو حکایت مذکور بولغان کتابدین دورکیم :

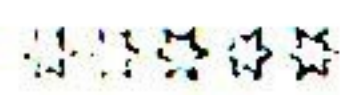
۴۴ - حکیم رکنا

(( مسیحی ))

از مشاهیر اهل کاشان و مدبران ر کاب طهر استایدان ابوالغازی عباس  
پادشاه است و مجلس بهشت آئین وی نیز راه دارد . جوانی است خوش

۱۰۱۰ مسیحی - ن

مشرّب و خوش رفتار . هر گونه شعر میگوید و اکنون در جواب  
 « خسرو و شیرین » کتابی می نویسد ، خدا توفیق دهد . تخلصش « مسیحی »  
 است و این حکایت از آن کتاب است .



سرای عسارت را گنجدایی  
 چو صبح صادق ریش از سپیدی  
 شکنج روی بخشش موج اقبال  
 غلط گفتم چه عالم عالم پیر  
 که در کرمان بسالی چند ازین پیش  
 که شکر عهد او فریاد گس بود  
 بسیم از غنچه پادشاهت آدشی  
 ز معشوقی سراپا عاشقانه  
 ستم عشاق از او بیجد کشیده  
 دمیده عبرت از آنس خشت  
 بدو آلوده کونی آتش طور  
 نمک در شکرش چون قند بسته  
 خضر رازد لبش سرچشمه کار  
 ز کوی مهرومه میدان ستاندی  
 نفس در سینه بوی جان گرفتی  
 از این غاول که کامش ماند انجام  
 گرفته بر فرازش آشیان زاغ  
 چه زاغ آن زاغ بخت تیره روزان  
 بر این سطح کری محور کشیده  
 فلک راهمچو طفلان بسته بردوش  
 که بود از سیلی اوروی افلاک  
 فلک چون بار برد ازوی نمودار  
 رک لعل است در کان بدخشان  
 که چون امل آتشین افد خوش امید  
 ز ریشه ساخته قلاب ماهی  
 از آن معشوق شیرین کام بگیرت

شدیم روزی از پاکیزه رای  
 رخس داده بدور عید عیدی  
 ماهی در برج عام و اوج اقبال  
 حصا کردم چه مهر جهانگیر  
 سعادت کرد آن پیر خرد کس  
 ز آنان حا کمی فریادرس بود  
 مو بساد عدل او در باغ کشتی  
 جوانی داشت یکتای زمانه  
 بهای خون مسویر شد کشیده  
 گرد ماه روس هاله مشک  
 زمسگین خطنسیسه کرد (ند) نور  
 شکر خوش با لبش بیونسیسه  
 لبش را چشمه حیوان خضر وار  
 ز بغش کر سرسامان ستاندی  
 ز ترس خون دن پیمان گرفتی  
 پیانی کرده جفا روزی بی کام  
 چاری بود پس عادی در آن باغ  
 به باغ آن باغ کور دلفروزان  
 چاری همچو طوبی سر کشیده  
 ساق عرش ساق او همانغوش  
 مدهسی گشوده دست چون تانک  
 چنار سالخورده و سرور رفتار  
 نهایی شعله اش در پوست رخشان  
 وای در کان از آن لعل آتش افتد  
 از او گاو زمین در دادخواهی  
 چو در پای چنار آرام بگیرت

بی عشق از دماغش زبک زدود  
 بدا باری که برک از وی نکوتر  
 چو دیدش خفته آن سرو نهالین  
 بقصد خانه زاغ آن پرپوش  
 شدی چون برچناران سرو آزاد  
 چو شمشادش ز شاخ آخرین رست  
 قضارا ماری اندر آشیان بود  
 چو افعی زهردر مغزش (دخیره ۱)  
 از او شام اجمل بسدار گشته  
 مگر از شاخ آن سرو قباپوش  
 ز دوش و گردن آن سرو حالاک  
 ولی آن سرو ناز از مار غافل  
 رفیقان دیگر چون قصه دیدند  
 که نتوان ساخت آگه آن پری را  
 دل آمد جمله را در محنت و رنج  
 دل آن خفته هم گویی خبر داشت  
 چو دیدش عاشق بدحال بدروز  
 کمالاتی چون قضا بگرفت در حدت  
 ز ترکش جست نیر مار کس جست  
 خدک تیر چون نامار شد جهت  
 خاک افکند مار خیره را سر  
 پای خرمی هر سو دویدند  
 خطا گفتم فضاشان کورتر ساخت  
 نهان در کفش کلرخ شد سرمار  
 چو آن آرام جان جا رزمین کرد  
 گریبان چاک کردش برهن وار  
 فتاد از دین مارش دل تن  
 چو دلیر زان خطر سلام برآمد  
 بگش آورد پای نازیب را  
 زرد فریاد و بر خاک ره نهاد

بچوبخت عاشفانش خواب بر بود  
 بدا خوابی که مرک از وی نکوتر  
 برآمد شوخیش راسر زبالین  
 چو آتش در چنار افناد سر کس  
 ز هر شاخی روان مهرست شمشاد  
 نهاد آن آشیان را در غل جست  
 که چون مار اجل در قصد جان بود  
 چو دالان غلام نازک و نیر  
 شب هجران بصورت مار گشته  
 دویدش هر چه شاخ نهدا دوش  
 برون آورد سر زان مار شجاع  
 بکاری همه دل و درنگ عاف  
 سرانگشت نفس بر لب گزید  
 بجان او دستش (آزری ۲) را  
 ز هم دستبرد مسخر یاد گنج  
 که با که سر ز خواب مرگه داشت  
 اسیر تمام هجران باج آورد  
 شایع سوی لبس آورد آه  
 برد بر مهر لبش شمع در روز  
 دماغ خنده زدده آفرین کرد  
 جریبان ستمین گشت بگش  
 ولی کوزان خمر زان سر ساد  
 که با بسبب جگر سر سر  
 که و دیش زلف کور خانی  
 دل عشق شدی و کس  
 بود آن کس که  
 معصوم بود  
 همون که  
 بهر آنست  
 مری غم ز سر کوه

۱۰۰ - دخیره - ن  
 ۱۰۱ - آزری - ط

دلا پیوسته در بند رضا باش  
بسر دو گرم همچون سایه خوش باش  
چه سود آحر ترا زین گرم و سرد است

چو شاهین عدل • یزان قضا باش  
و گر هم آفتابی سایه وش باش  
که چون سایه قضا دنیال مرد است •

محمد

هاشم

مردمی تخلص قیلور • با وجود استعداد فطری بوسعادتغه  
بی تو پایدی کیم نیل لار حضرت امام ثامن امام رضا علیه السجیه  
والسلام دارالانشا سید منشی ایردی لار • شریف هم باردور لار •  
حافظ بنیة مشهور کیم عراق دین خراسان هواردی ، مشارالیه نینک دور شکمی غه  
مناسب بیر رباعی تضمین ابتدی کیم :

## ۴۵ - محمد هاشم

(( مردمی ))

منخلص به «مردمی» و صاحب استعداد ذاتی است . سالها در دارالانشا،  
امام هشتم امام رضا علیه السلام منشی بود . شریف هم هست . موقعی که  
حافظ بنیة مشهور از عراق بخراسان رفت این رباعی را مناسب حال وی تضمین کرد :

ای بنیہ خراسان ز تو مہجور خوش است  
خوانندگی تودر عراق است نکسو  
و و بیت هم نینک دور کیم :

فذل تو بافاق جمهور خوش است  
آوار دهل بنیدن از دور خوش است •

این بیت هم از او است

کردم از حیلہ وار سنگیش رام بخود  
لاهیچا بلیق دور ، فضیلتی هم بار • خان احمد پادشاه خدمتیدا  
اشا امرتغه مامور دور • خوش طبع و هوار و معقول  
کیشی دور • شعرنی بویانکلیغ آیتور کیم :

مولانا  
کامی

## ۴۶ - مولانا گامی

لاہیجانی و صاحب فضل است . در خدمت خان احمد پادشاہ بشغال  
انشاء اشتغال دارد . مردی است خوش طبع و خوش رفتار و متین و شاعر چہین گوید :

۱۱۱۱۱۱۱۱

ای غمرہ تو پسرده درراز محبت  
بیخود شدیم از نادره عشق تو و ترسہ  
مرغ دل جبریل بود صید جہرش  
دمی آسان ترسیدہ است پسر منزل و نس  
وی ہر تگہت سزده بر انداز محبت  
اظہار نامہ پیش کسب برراز محبت  
آنجا کہ ہوا گزشتہ و ہوا محبت  
روہ راہی نہ پیر گم ہم سزہ دارم  
قاضی محمد رازی قریب سنبور . اول ہم خوش بیدہ  
کیشی دور . اول سببدا میر او خارج محبت و امپہوہ  
عجب کان حبیب خاں سزده دور .

قاضی  
عطاء اللہ

مشیرالایہ ہم شاہ جات مکان بنگ مجس سہمی سی شاہ جات و لوز براہ  
سخنی ہر اردی . شاہ فردوس مکان براہ سلطان سببسی جو بنگار و ہر سزہ  
عہد و میناق سببسی مسجکام واقعہ ہو ریختی خوب لوز و بنگار و ہر سزہ

## ۴۷ - قاضی عطاء اللہ

برادر ہامی محمد سوزی است . و بر شہسوی خوش بیدہ سزہ  
نادر امراد آن خانوادہ اشہس حیان ہر و خانوادہ اشہس ہر  
حبیب است . مشیرالایہ ہم مجس شاہ فرجود براہ دانہ .  
نادر سوزی قریب لوز کہ در سبب اشہس ہر سزہ  
و سببسی ہر خانوادہ اشہس ہر سزہ

۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱

۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱

از پی تاریخ گرفتیم فلسفہ نازده از طلت هنوز این رفہ

مشہی اقبال در این کپنہ دیر غنقلہ او کند کہ الصلح خیر •

مولانا

یزدلیغہ دور • اناسی شاہ نعمہ اللہ بساقی دفتر خانہ سیدا

(کنار دار ۱) ایردی و اول حضرت اوزی ظاہر علومین

مؤمن حسین

کامیل فیلول اوز ولایسیدا اعلمہ دور ، صوفیانہ طبعی برہ

بو حقیر یزددا ملاقات شریفلا رفہ مشرف بولغاندا ، شعر النما سین فیلہ لغاندا

و زبانی او ہود لار کیہ :

## ۴۸ - مولانا مؤمن حسین (۲)

از یزد است ، پدرش در دفتر خانہ شاہ نعمہ اللہ باقی کتابدار بود بخود

سی نیز عدوہ ظاہری را تکمیل نموده و در ولایت خود اعلمہ نس است

و طبع صوفیانہ دارد .

موقعی کہ حقیر در یزد بشرف ملاقاتشان تایل شدہ و از ایشان شعر خواستہ

بن زبانی او خواندند .

بہ قول

سوان بجا رسیدن از علم کتب حجت یزد راہ بہ فیہ صواب

در معرفت خدا پراہین حکیمہ چون جادہ ہماست در چرا گاہ دوآب

رجسی بخش فیلولور • صفیان آدمسی رندہ لاریسین

دور • شاہ جت مکان دفتر خانہ سیدا مقرر نویسندہ ایردی •

خوش طبع و راست سلفہ شاعر دور • مولانا

سیف الدین

محمود

آمدی بیت و قصیدہ سی سوریا کیہ (امیادی) :

کنون از سر سرو و پی صوسر لشد مرغ مرغوانہ و لالہ ساعر

طبعی بخش سرو سوز • و مصلحتی نور نیمہ (رجسین) :

صوبہر فہ من کہ نارس بود بر او بسواہ دا جوہر صوبرہ

بو مشہور زبانی شہہ است دور کیہ :

۱ کتاب - ۱

۲ بعضی مؤمن ہودہ لار آسکدہ ، ص ۲۵۱

## ۴۹ - سیف الدین محمود

(( رجائی ))

تخلصش « رجائی » و از آدمیزادگان اصفہان است .  
خانہ شاہ مرحوم کاتب رسمی بود .  
شاعری خوش طبع و خوش ذوق است .  
قصیدہ امیدی کہ مطلع ذیل است :  
کتون گز سر سرو و پای سلور کشه مرغ عوانه و آواز سوار  
قصیدہ خوبی بدین مطلع کفہ است :  
مخوپر قدم من که تازش بود بر او سعادش جو رسمه  
این رباعی مشهور هم از اوست :

بیت

|                                |                            |
|--------------------------------|----------------------------|
| بسمه که دل تامل و فارغ خون کرد | موت که خنجر کمر و زلفی کرد |
| سریجه بخون غمش گنگا خون کرد    | خون شام کمر کسوف غم کرد    |

مولانا

(محمّد شرقی ۱) از بی

نیازی بخش بود  
و ایات انکار است در کتب

## ۵۰ - مولانا محمد شرقی

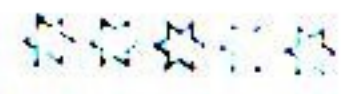
(( نیازی ))

صاحب زین و دین تہمت است و مولانا

۱ - محمد شرقی از مشہور شاعران و نویسندگان است .  
در ادب فارسی و پنج زبان دیگر در حدود ۷۲ کتاب

کار گزار و روشناس بود .

تخلصش «نیازی» است و این ابیات از او است :



سرو نواز من نیاز من بیت  
ضامنم بنگر نواز من بین  
گریه های جانگداز من بیت  
دلبر مکین نواز من بیت  
میکند افشای راز من بیت

سوی من ای سرو نواز من بیت  
روی در محراب و در سوی بین  
سوخیم از داغ تپانی چو شمع  
مینوازده هر دم به نوا گوی  
اش گلسگون نیازی دمیدم

احمد بیک

مشرف

خواجه سیف الملوك اولادى دين دور كيم شاه جنت مكان

مشرف الیهائی شهر الفات پیرا سر سرراز همیشه بردی .

و حضرتى خوش سیفه و بخشى روشنی بیگت دور .

وجود نویسنده ایغ عنود کسبیه مایل برود و اوز شعری دین دلگیر دور .

طبعی شعر دا کوپ بخشى برود . اگر چه از منتق بواور ، الفات قبلت .

خوب آیدور . ( و رباعی نی ۱ ) اوز امری بیده سبیلی کیه :

## ۵۱ - احمد بیک مشرف

از اولاد خواجه سیف الملوك است که شه مرحوم مورد الفات خود

فرار داده بود . خود وی نیز جوانی است خوش ذوق و خوش رفتار .

با وجود اشتغال نویسندگی بتحصیل عنود نیز رغبت دارد و از شغل خود

دلگیر است .

طبع شعر بسیار خوبی دارد ولی چندان دقت نمیکند ، و اگر دقت

کند شعر خوب میگوید .

رباعی ذیل بدستور خودش نوشته شد .

بیت



اوسوس کہ روز رنگانی بگذشت  
 بی غره مہ عمر بسلاخ انجامید  
 عمر آمد و همچو کاروانی گذشت  
 وین سلخ ہم آنچنان گدائی گذشت •

میر میران اوغنی شاہ خلیل اللہ سلسلہ سدا مجرم کاکاس  
 دور. کوپ میرا منش و چوق تراکت پناہ دور •  
 حمای و عرف بہار دوست یکتا دور • اردو دہو افغان  
 کیشی کابولار عیب بولامس • اوز اعقادیدا بودور کیم اول شعر شمس سب  
 ایجاددی بولوبدور •  
 بو دین زیادہ گستاخنیق دور دیو خلصی براہ اخصار اول دور • غرض  
 اخصی قیلورلار •  
 و ایات اول ہمد مرتبہ بیت دور :

## ۵۲ - طہماسب قلی بیباک

(( عرشی ))

در سلسلہ شاہ خلیل اللہ ولد میر میران کا گذش مجرم سب و سدا  
 میرزا منش و تراکت پناہ می باشد • جوانی است حمای و عرف پرتو  
 ولی اشہا برای کسیکہ در پردہ افغان دارد عیب سب • غرض  
 است کہ شعر از اشہا بوجود آمدہ است •  
 چون پیش از این گستاخی میشود کہ خلصی اول دور •  
 خلصی « عرشی » است و این بیت بر و است

بہ ہمد مرتبہ بیت دور :  
 خلصی قیلورلار •  
 دور از اشہا بحسب بوالدنی اشہا دور  
 شہد حیران ہند سب جو سب جو اول دور •  
 اخصی قیلورلار •

گرمی روز قیامت را برداز باد خلق  
گیر کردی آهوان دشت را با خویش رام  
مابی تو دیده از مژه خس بوش کرده ایم

آنکه با سوز تو در مسجرای محشر جا کند  
بیش از این مییافت مجنون لذت دیوانگی  
تا رفته ای نظاره فراموش کرده ایم

۷

۶

- بشیہ جی مجمع -

ترك و نازك ارکان دولت ارشد اولاد لاری داریسا شمه دست مجمع لاری  
جوهر تیغ آبدار دیک موج انگیز و سرینجه سعوالاری بحر مسواح دیرسا آسوفه  
روز ابردی •

(مجمع پینجهم)

در ذکر فرزندان ارکان سلطنت از ترك

و ایرانی (خلاصه)

چهارم

معصوم ترك صفوی خلاصه دوده، مورث و مجمع پینجهم  
میرزا ابردی، هیئت و معانی، مورث و مجمع پینجهم  
شمرعه زاده مورث و مجمع پینجهم  
مطوبین بیت فرقی استوری آیدرسا و مجمع پینجهم

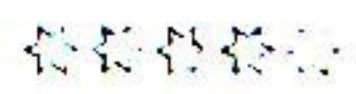
خان  
میرزا

۵۲ - خان میرزا

خلاصه دوده، معصوم ترك صفوی مورث و مجمع پینجهم  
تحصیل هیئت و معانی را، مورث و مجمع پینجهم  
زیر دالت •

۶۳

بیت ذیل را در اثبات استمرار فراق محبوب خود بسیار مناسب گفته است :



من که بیخود میشدم گر می شنیدم نام هجر

آمد آن روزی که عمری بی تو باید زیستن \*

قاسم بیک

قسمی

عباس سلطان افشار زیده الاولاری دور . کرمان امیرزاده لاری

آراسیدا و باکلیغ آدمیوش و نیکونهاد و حاتم شیوه

بیکیت آرزو واقع بولوپدوره ارباب نظمو اصحاب هترنی مقدوری

بولدوچه رعایت فیلور ایردی . خوب عاشق پیشه و یغشی صاحب مذاق بولدوغیدن

دیولار کیم اوز خواجه زاده سی ایلیکیدا مقبول بوانی . اللهم ارزقنا \*

مولانا وحشی اکثر اوقات قاسم بیک بیرله بولور ایرمیشلار \*

طبعی شعردا او گوش ملایم وقع بولوپدور . بو ابیت اول حضرت امیرزاده لاری

## ۵۴ - قاسم بیک قسمی

از اولاد عباس سلطان افشار است . در میان امیرزادگان کرمان

جوانی چنین آدمیوش و نیکونهاد و حاتم شیوه کیم است . ارباب نظمو

و اصحاب هنر را تا میتوانست رعایت میکرد .

گویند بسکه عاشق پیشه و صاحب ذوق بود بدست خواجه زاده اش

گشته شد اللهم ارزقنا \*

مولانا وحشی اغلب اوقات با قاسم بیک معاشرت داشته است .

طبع شعر ملایمی دارد و این ابیت از او است :



من وشکایت ازان بولوخه و حاتم بیک

شیه سوی من نظر ازلاریت حیات

له کیمر تو و عهدی بولور بیک

میشود که ازان بولور بولور بیک

سر سگات بچسای خوش اول سگات

من کیمر بولور بولور بولور بیک

حیات بولور بولور بولور بیک

بولور بولور بولور بولور بیک

بولور بولور بولور بولور بیک

بولور بولور بولور بولور بیک

بولور بولور بولور بولور بیک

بولور بولور بولور بولور بیک

عجب بار کسی ز قسمی دیگر اعتبار گیرد •  
 بوفیات دل نیندم اگر بر من چون نیاید  
 چه بون کش الهی که کسی ز بون نباشد •  
 این است که صدر خند در ایمانم از این است  
 این است که آن ناله پنهانم از این است  
 خونسایه نشان دیده گریبانم از این است  
 پنهان چه کنم چاک گریبانم از این است  
 این گریه و احوال بر بستانم از این است •  
 سرت کردم به پنهان دینی امیدوار • کن  
 سزای آنچه بانو کردم اکنون در شمار کن  
 خلاص از محبت جان کن این از طیارم کن •  
 دنیا لال آورد پس خمی او را خجل کرد  
 ز پادای که نامن کرده بود او را بجل کرد

شده خوار آنقدرها که اگر فرشته گردد  
 من اگر نه ساده باشم ز تو مردم بجویم  
 بوهمین بخون قسمی شده ای دلیر یارب  
 این است که زندانی غم جانم از این است  
 این است که غارتگر صبرم شده امروز  
 این است که آتش زده در خرمن جانم  
 این است که صدناوک بران زده بر دل  
 این است که در خانه قسمی زده آتش  
 ز کوبت میروم نو میدو چشم حسرتم در پی  
 دلا خوش می کنی نامن عفاک الله چنین باید  
 نگاه آخر است این بار خوش شیرین بین قسمی  
 چه بجاشک و دای بود این کزان بهمان گسل کردم  
 ز بیم آنکه در محشر مبادا منفعل گردد

سلطان  
 محمود خان  
 شفاخانه سینین شربت عاجل کرامت قیلسون ، به و وجوده •  
 مظهری شمردا بغضی بازور •  
 بیت اولی عزیز باشد دور کس •

## ۵۵ - سلطان محمود خان

ولد امیر خان کلابی است ، جران بی بی است و سر سگرا دکن  
 ترکمان برتری دارد ، بعلت بعضی عوارض نامناسب بین الامتال دهه ۱۰۰۰  
 حرف میزند ، خداوند شفای عاجل کرامت فرماید  
 طبع شعرش خوب است و این بیت از او است :

۵۱۳۳۳۳۳۳

چه کنم گنمش مشین میراز من دست آمد  
 مرادمان دست اسیر او ، اول معصوم که معانی در دور  
 نامراد و که چک دل و همبرش سگرا دکن ، اول معصوم  
 پس و در این اتفاق امروز کنم ، کربش و در این و اول معصوم

علیخان  
 میرزا

شغلی دین اوزگا ایشکا ، اگر چه سلطنت بولسا ، پر واقیاماس .  
 بو حقیر بوز بوزوقلوغدا اتفاقی کیلانغا توشدوم ، خدمتی اندا ایردیلاز ؛ اولجه کیم  
 مقدور ایردی مردم ایلغ و غریب نوا ایقلار قیلا باشلا دیلاز . حق سبحان و تعالی جمع  
 مرادات و مقصودات لاری محصل بوسون .  
 ایضا شعری ترکی و مثنوی آهون ، صادق نخاس بیادیر . بواسط اول غریب  
 نواز اولم

## ۵۶ - علیخان میرزا (( صالاق ))

بیرادر کوچکتر مرادخان است ، جوانی است خیلی فهیراد و کوچک  
 دل و همزیبان . چنان عاشق بیشه و با ذوق است که اگر احتیاج باشد  
 باشد بجز کار ذوق بکار دیگر اهمیت نمیدهد اگر چه سبک است باشد .  
 حقیق در یکی از فترتیه اتفاقاً کیلان افتاده ، ایشان نیز آنجا بودند در پرده  
 من آنقدر که ممکن بود انسایت و غریب نوازی کردیم . خداوند بسیار  
 آرزوهایشان برساند .  
 همه گونه شعر ترکی و فارسی میگوید و خودش صدق است . این  
 است از او است .

شوور بزم (وز - دین) کیم کل رخساری گوسونلار  
 میثی بیمرایدن اول تر نس خو جوارزی نورسونلار  
 مریه بی کافره دین وردو کومنی کر ایله مارلار  
 ایتمدا ایل بتمدا رشقه زقاری کورسونلار  
 و غمده همیشه نیمه بر ایلانلار حسیه نه  
 بو مبدت درد میث صادق بدور بزمی کورسونلار  
 ساروب ترکیس عسلی بقصه چنان برود  
 چو زهر سی گسه بدیل دروان برود .

ملیوب از پیر خود این اظہار اطمینان را نگذارد  
پدرش شو شد لبہ تدبیر درمات را نگہ داروہ

و شرا دو زلفہ معنی این زلفہ سبب پیچیدہ  
تو بی عبارت دل من سبب سبب پیچیدہ

سبب سبب درمات ما کوی اوعانی دور و دریا  
مرآ و معنوی سبب ارضی و سبب سبب و معنوی

روا روی این معنی سبب سبب سبب سبب سبب  
و اوق و اوق اوق اوق اوق اوق اوق اوق

و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب

## ۵۷ - مرآی بیک

سر شاهعانی سلطان حاکم کربان آمد و جوانی  
و معنوی سبب سبب سبب سبب سبب سبب

کناشه عشق را نشی بر اظہار ولی شوک  
شکله معنوی سبب سبب سبب سبب سبب

اوقان معنوی سبب سبب سبب سبب سبب  
و معنوی سبب سبب سبب سبب سبب

و معنوی سبب سبب سبب سبب سبب  
و معنوی سبب سبب سبب سبب سبب

و معنوی سبب سبب سبب سبب سبب  
و معنوی سبب سبب سبب سبب سبب

و معنوی سبب سبب سبب سبب سبب  
و معنوی سبب سبب سبب سبب سبب

و معنوی سبب سبب سبب سبب سبب  
و معنوی سبب سبب سبب سبب سبب

و معنوی سبب سبب سبب سبب سبب  
و معنوی سبب سبب سبب سبب سبب

و معنوی سبب سبب سبب سبب سبب  
و معنوی سبب سبب سبب سبب سبب

خوش طبع ، شیرین کلام شاعر دور • و ایبات اول مردمزادہ نینلا دور کہیم :

## ۵۸ - محمد مؤمن بیک

برادر محمد اہین سلطان تر کہمان است . جوانی است خوش رفتار و نامراد ماش  
و در شجاعت و ہمت ہم اگرازا مثال و اقرانش بالاتر نباشد یا بیتر نیست .  
شاعری خوش طبع و شیرین سخن است و این ایبات از او است :

~~~~~

چہ میشود تو ہم از خون مائی بر کن .
غمی ندارد اگر درد عالمی دارد
سیاہ پوش شود ہر کہ مامی دارد .
بوی بہشت میدمد از تکیہ گاہ تو .
سازد مرا بہانہ و با او سخن کند .
ورنہ ہر سو کہ نظر میفکندی دبار است .
نامزہ شانہ میکنم جمعہ شب دراز را .
چرا کہ این صلب از بہت گدائی نیست .
تا ز فترا کش بیا و بزد شکار خویش را .
رشت میآید مرا مؤمن ہر کہ گوہکن .
آنکہ از خاکستر گلخن بہاشد پسترش .

برای خون من ای ساقی و بساغر کن
کسی کہ خون غم عشق تو ہمدمی دارد
سیہ لاسی بجمہ ز ہجر نیست عجب
برہر زمین کہ تکیہ کنی تا بروز حشر
دشمن جیلدہ خواست شکایت ز من کند
چشم بیندہ نداریم از آن مجروومیم
گذردہ خیال کاکلت رفتہ بکنج محنتی
زکات حسن طلب میکنم دایر از بار
کہی دل صیاد ایمن میشود مؤمن نصیب
زود خود را گشت و از درد جدائی شد خلاس
خون تواند تحت از قید جہان فارغ شوی

محمد

صالح میرزا

تر کہمان بیکزادہ لاریدین دور ، علیخان میرزا اوغلی دور .
با وجود اون حال کوپ صلاحی باہر • حسن (دور ۱)
- روز کہیم دیر لارا اول میرزا نا کوردوک • تراکت ظہمی ہم .
و رباعی سیدین معنودر کہیم :

۵۹ - محمد صالح میرزا

از بیکزادگان تر کہمان و پسر علیخان میرزا است ، با این حال

~~~~~



بسیار صالح است . « حسن گاو سوز » گاهی گویند در آن میرزا دیدیم :  
نزاکت طبعش نیز از این رباعی که گفته است معلوم میشود :

~~~~~

صالح که سینیک یوا و گدا جان بدین کیچدی بوق جان که امیدی جیراندین کیچدی
قاین نه تو کار سین امتحان اینما کیچون رحم الله نه ایشی امجدین کیچدی .
حسن سلطان اوغدی دور . کشتنه و هفت بیگن
دور . خوبانی کوپ بار ، اولای بو کیم منظور ملارمیدی
بیک راک قیلوب بیت الله زیاری شرفه مشرف وادی .
یعنی طبعی بار . بو بیسایینک دور نیه :

۶۰ - یان کار بیک

پسر حسن سلطان است . جوانی است گذشته و سفید و محبت زبانی
دارد . از جمله اینک ملازمت مخدوق را راک گفته بر نارت بیت الله شرف کردید .
طبع خوبی دارد و این بیت از او است

~~~~~

فدت بلائی یان دین بو توانی      هرور سئل کیر قدر همه نایم  
آصهجه میرزا سئل و غیر دور کیم سئل بو نایم  
میرزا      دا مرفوم دور . از نه خوش طبع و کرم النفس وادی  
نظام الملک      دور . زمان دولت ملارمیدی و کیم و کیم  
ایل پینه بختی ملوک بی مرغی تو در اردی و ایضا کوپ دور کیم سئل بو نایم  
ساله فادی .  
طبعیدا موزویب بو اردی .      بیت اولی میرزا سئل بو نایم

## ۶۱ - میرزا نظام الملک

ولد آصفجاه میرزا سئل است که نامش در این کتاب در صفحه ۱۱۱ .  
جوانی است سیر خوش طبع و کرم النفس . در دوره توانس بر خلاف

~~~~~

امسال و اقران خود با مردم خوش رفتاری می‌کرد و از اشرف در بسیاری از فتنه‌ها
سلام مانند .

می‌بیم موزونی داشت و این بیت از او است:

میرزا

میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا
میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا
میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا
میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا

میرزا

میرزا

میرزا

۶۲ - میرزا ابراهیم

ولد میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا
و میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا
میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا

میرزا

میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا
میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا
میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا
میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا

میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا
میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا

۶۲ - امیر نور اللہ شوشتری

میر برادر نور اللہ امیر احمدیہ صمدیہ احمدیہ مطہریہ اور شوشتری
 و این اشعار از او است

بر دراز گسارخ در عرش زرت کرده‌ای
 شکر پیش عشق کن ای دل گمشداده
 شکاره‌ها و خوار می‌ماند از آن طرف
 در زمین شکاری ای دلشوی بوده‌ای
 میرد زوری از این زمین
 پس گداز می‌دهد از آن طرف
 آینه‌ای که در آن تصویر است
 عروسی‌ها در آن تصویر است
 از همه‌جا در آن تصویر است
 آینه‌ای که در آن تصویر است
 فرخنده است بر آن تصویر است
 سید بیگم دور از آن تصویر است
 در آن تصویر است

عباس
 بیگ

۶۳ - عباس بیگ

پس فرخنده است بر آن جوانی
 شعر سرانی مثل سلسله و جگر گوید
 همه اشعار از او است
 در آن تصویر است
 در آن تصویر است
 در آن تصویر است
 در آن تصویر است
 در آن تصویر است
 در آن تصویر است

مجاهد
 صالح بیگ

۶۵ - محمد صالح بیگ

ولد مقصود بیگ وزیری است ؛ بسیار زیبا بود ، طبع شعر دارد و این دو بیت را بدو نسبت میدهند :

~~~~~

چه ضایع که راغبار منکشم مردم  
برای فعل وقت هر زمان بهانه چرا است  
شرف در راه طلب منکشم سرگردان

چنین دلیری اغیار بی حمایت نیست  
بکش بکش من صالح بهانه حاجت نیست  
گر جدا نم کردیم مقصود در سیدن و داست

عناذ بالله ازدها سلطان افشار مخدومزاده سپهبد  
هجری مجلس فیروز ، بر مجلس معترض آندی ، ۱۳۰۰ هجری  
دور ، بو بیت هم ایست دور کیم :

قاسم

بیگ

## ۶۶ - قاسم بیگ

(( هجری ))

عناذ بالله پسر ازدها سلطان افشار و متخلص به « هجری » است ، بر کتب بند مدسی گفته است که شهرت دارد و این بیت هم از او است :

~~~~~

من که آنم که مرا از او شکایت باشد
من و اظهار عمت این چه حکایت باشد ،
خلف ارشد اولادی دور ، خلیفه زبانه آدمی و آدمیوش

محمد بیگ
خلیفه الخلفایی
(همواره ۲) و آرمیده بیکرت نور ، تصویر و تصویر
(علمی ۲) کیم جمیع علومه اشکل یوزیدین سقنی نار او با کیم
موسسین فیه کیمورور کیم هیچ کیمسه کامحتاج ایمان ؛ تسخیر لیلی بخش بیسرا
بج بار ظیورانی هم خوب نوارش فیروز ، الحق آراسه بیکرت دور ،
همت و سعادت هم مابین الاقران امیاری بار ، اگر چه کاهی ، نیچوک کیم
روز هر دلی دور ، نامر دلوق لار این فیروز ، اولچه تمکیت و وفاری بر کیم اول

۱ همواره - ط

۲ علمی - ط

عوارضات دین منفر بولماس . یاران قشیدا کم و زیادتی کیندور ما کیندا تفسیر و
 فرو گذاشت قیلماس . ارشاع الله کیم پادشاه مز نینک اثر تربیت لاریدین مرادات
 و مقصوداتی حاصل بولسون .

طبعی شعر دا هم زیاده بخشی بارور . بوایبات اول امارت پناه نینک دور کیم :

۶۷ - محمد بیگ خلیفه الخلفایی

ارشد اولاد خلفا است . الحق جوانی است آدمی و آدمی وش و هموار
 و آرامیده . فن تصویر و نقاشی را که دشوارترین همه فنون است چنان
 از قوه بفعل میآورد که بکسی احتیاج پیدا نمیکنند . خط نستعلیق را خوب مینویسند
 و طنبور پنج تار را هم خوب مینوازند . راستی جوانی بسیار آراسته است .
 از حیث سخاوت و شجاعت هم بین اقران ممتاز است . گرچه بمقتضای رسم روزگار
 گاهی بعضی حوادث نا مطلوب رخ میدهد ولی بقدری تمکین و وقار
 دارد که از آنها متأثر نمیگردد . در تقدیم ما حضر از کم و زیاد بحضور
 دوستان کوتاهی میورزد . انشاء الله در سایه تربیت پادشاه پادشاهان برسد .
 طبع شعر بسیار خوبی هم دارد و این ایبات از او است :

ترجمه:

حشمار همه ممکنست بویست ما را
 وانگه باجل عدت بویست ما را
 آنکه ارد سس همه عدت بویست ما را
 گرمی کسی بجم عدت بویست ما را
 این دو جان کوه عدت بویست ما را
 گرمی از حسن عدت بویست ما را
 صد عدت بویست ما را بویست ما را
 با حسن بویست ما را بویست ما را

چون باد بو در ضمیر جوشد ما را
 ترسم که تو از درای بازم نخوری
 این زبان خاک گریه اش بدامن میرسد
 هر دم مرا بفرزه بو با مهری مکن
 من تاب شکوه تو ندارم خدای را
 وه که هر لحظه بویست از مزون میماند
 حشمت بازم که باز میروند از او
 بر حال او اگر عدت بویست ما را

۔ ایشیہ جی مجمع ۔

اول انا افصح المتكلمين اولادى ذكر يدا كيم باشلارى تساج كرامت
«الصالحون لله و الصالحون لى» بيرله سر افراز بولوپ وقامت لارى «سيد الفوم خادوم»
خرمى بيرله مشرف ابرور • رحمة الله عليهم اجمعين •

(مجمع ششم)

در ذکر معادلات (خلاصه)



نیشابور ليق دور • درویش و شو و رياضت کش کیشی ابردى •
يو حفیر نیشابور شعر علمیدا بیر دلالتی ابرور : اکثر رسال
ضروری شعرى مرید حضرت لاری خدمتیدا کیچوروپ ابردوم •
اوج (بیل ۱) متجاوز باش بالینغه قویوپ استراحت قیلدوغین ملاحظه فیده المادوم •
سن شریفی م نو فسانغه باقین ابردى • دارالسلطنة تبریزدا بیر عطار اوغنیغه
اسیر ابردى : و نامدین سر کویغه بیر میل بار ابردى • مکرر باروپ کیلور مسادی
بولماس ابردى •

میر

صنعی

لضافت و نزاکت طبیعی و صفدین زیاده دور • (عراق ۲) بتدلیق فی
دا اولچه صاحب وقوف ابردى کیم بیر مصرع لى ایکی رنک کل بیله ایکیب (بتیت ۱۳)
ابردى کیم اسلوب و صاف لیغدین خارج بولمامیش ابردى • مصرع بو دور کیم :
پنکر صنع خدا را پنکر •
کاغذ رنک و امشانی دین صاحب وقوف ابردى • سرنج سعیداب و (لاجورد ۵)
(شوبلیغدین ۵) م بهره ور ابردى •

۱ - بیل - ط

۲ - خلاصه - ط

۳ - بتب - د

۴ - لاجوردی - د

۵ - شوبلیغدین - د

میر حضرت نلاری نینک اوصاف حمیدہ سی کوپ دور ، بو رسالہ غہ کتبچایش ہونفور
اشعار بیلہ اخصار قیلبلور . بو ایات اول حضرت نینک دور کیم :

۶۸ - میر صنعی

از اہل نیشابور است . شخصی درویش و ش و ریاضت کش بود در فن شعر
از راہنمایان این جانب است و حقیر اکثر رسائل ضروری شعر را در حضور
ایشان گذرانیدہ ام . در مدتی متجاوز از سه سال ندیدم کہ سربالین استراحت
بگذار در صورتیکہ تقریباً دو سال داشت . در دار السلطنہ تبریز شیفته عطار
پسری بود ، از خانہ اش تا سر کوی محبوب یک میل راہ بود و ہمیشہ
رفت و آمد میکرد و با اینحال خستہ نمیشد .

لطافت و نزاکت طبعش بیش از آن است کہ وصف توان کرد .
در فن علاقہ بندی چنان مہارت داشت کہ مصراعہی را با کاشن گیل دو
رنک نوشہ بود بطوریکہ از اسلوب و صافی خارج نشدہ بود . مصراعہ این است :
ہیگر صنع خدا را بنگرہ .

از رنک و افشان کاغذ و همچنین از سر بیج و سفید ، و زخمورد
شوی نیز اطلاع داشت .

اوصاف حمیدہ اش چندان است کہ شرح آن در این رسالہ نگردد . اشعار
بذکر اشعارش اکتفا میکنیم این ایات از آن حضرت است

○○○○○

و صاحب است و این را او
بدین کیفیت سر او
کہ روی خود بدای
کہ آن را بدہ
چرا کہ این صف از زمین
دارم سری خوشم سوزو کنار

بغیر جور از آن نندخو
سند او نکند میل سیرہ خدا
در این چمن مگر از عیش غنچہ ای شکفت
دمی نمیکرد (وز ۱) خیال خنجر او
ز نیکوان بکنم قطع آرزو صنعی
نازم سوز سینه و اشک نیاز خویش

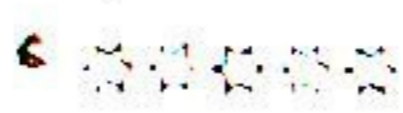
۱۰۰ - ۱۰۰

آنانکه دل بزات نگاری نپسند
 از نظر رفی و رفت از جا دل بیجا سلمه
 گلبن دردم من و در گاشن غم ج مرا
 من که بر او جو صنوبر در هم از بار دل
 سوز دارد از چون چون شمع سر بر تن مرا
 بر ما شب غم کار بس تنگ گرفته است
 آتش زد، مهر من در دل اغیار
 از روز سیه میکند افغان دل صناعی
 چنان بکشین عشق میکشید دلش
 رویت آینه دل مقابل افتاده است

آیا چه کرده اند بعر دراز خویش
 تا نمبایی بجای خود نمباید دلم
 میشوم پژمرده چون در گل نباشد با مرا
 صد گره بر یکدگر دارد دل به حاصلم
 زانش سودا گدازد طوق بر گردن مرا
 گو صبح که آینه ما زنگ گرفته است
 میسوزم از این شعله که در سنگ گرفته است
 خاصیت مرغان شب آهنک گرفته است
 که نیم کشته رها کرد از شتاب مرا
 تو در دلی و مرا کار بادل افتاده است

اکبر ایبانی پسندیده ایروز، دیوانی انتخابیغه هیچ کیشی قادر ایرماس
 هم بریزدا فوت بوالی، مزاری جهاشاه پادشاه مسجدی پیشگاهی دادور

اکبر ایبانی پسندیده است بطوری که نمیتوان از دیوانش منتخباتی
 نوشت. وفاتش هم در تبریز اتفاق افتاده و قبرش در پیشگاه مسجد جهاشاه
 است.



میر حضوری

قهی

دیار آلمانی

میر اشکی فرنداشیدور، اگرچه میر حضرت نلاری آیمورنیکه
 اول میتیم فرنداشیم ایمان، بهرحال میر مشارالیه علوم ظاهری
 اکتسابی و کوییلار زحمت تارینی، رحمتیغه دورا سووما

سوریکست رتبه سی علمی دین ریاده ایروز، بوالیات میرغه منسوب دور کیه

۶۹ - میر حضوری قهی

برادر میر اشکی است، گرچه حضرت میر خود میگفت که وی برادر
 من نیست. بهرحال میر نامبرده در تحصیل علوم ظاهری سالها رنج برد ولی
 چنانکه میبایست ترقی نکرد.

رتبه شاعری وی برتر از پایه علمیش میباشد و این ابیات بدو منسوب

است :

~~~~~

میشود شاد بد آموز نو دشوار این است .  
کریم بحالی که دل سبک خون شود  
آفت میان ما و رقیب نو چون شود .  
آب در دیده چو رخاست فیامت (برخواست ۱)  
زمانه را خیر از حور ناز من مکنید  
در این لباس شکایت زهر من مکنید  
هوای دیدن حبه سوار من مکنید .  
دل من میطیبد از سووق و سر بالا میگردم  
میرمه برش تا عمر من پید مکنید .  
سرس افسونم مادر و گمراهی است .  
تکلف است مبارزد مرد انصاری .  
بس از این در کج حسرت ناک ها و بس .  
در کدو گریه کرده بود خویده رسیده .  
دیوانه دلج داشم آن همه دگری و بس .  
قمه رلایی مدین دوره کوی (بیت ۱) ر و ر لاسی  
پردیوان ای طردالماس بیست ابی دیوان  
فلور اردی . شمیری ویا کایع آنور اردی .

کشته از بهر رضای توشدن آسان است  
شب چون بسینه درد محبت فزون شود  
غیرت گرفتم آنکه بر افتاد از جهان  
نا امید از سربالین حضوری آن شوخ  
بروز مرگ فغان بر مزار من مکنید  
سیاه پوش مگردید بهر ماتم من  
سر حضوری و فترک خونچکان نگرید  
خوش آن رنجش که سوی او نظر تمام میگردم  
خوش آن (غاز ۲) عشق و آشنائی کر حیا هر کر  
صد سخن دارم وای پیش نو گویانیم نیست  
تمنائی کزو دارد دل امیدوار من  
هر چه بادا باد در زمش حضوری میروم  
باتو در خواب دام عرض تمام میگرد  
اوقات خوش آن بود از اسباب بعلق

میر  
اشکی

## ۷۰ - میر اشکی

از هم است . مردی بسیار بلند پرواز بود . دیوانی بسیار توانمند

نوشته بود ، بر خود میبالد که دود دیوان دارم .

شعر چنین میگفت :

مستانه اشکان او هر سو نماده اند .

تا عطیل باز بر رخس جهان باور من بسته

۱ - برخواست - ۱

۲ - آواز - ۲

عاقبت ہندوستان پر اول ولایت نینک فرماں فرمایا لاری قاشیدا مقبول القول بولدی .  
 دیرلار کیم اول مجلس دا میر حضرت الاریفہ بیلاک یرماق شفقت قیلاورلار . میر کیم  
 حوصلہ مقصد مآب اول وجہ ملاحظہ سیدین دیرلار کیم شادی مرک بولدی . غفر  
 ذنوبہ .

سرا انجام بہندوستان رفت و در نزد فرمانفرمایان آنجا مقبول القول شد .  
 گویند در آن مجلس صدہزار سکہ بدو دادند و او از فرط شادی در گذشت ،  
 خدا بیامرزدش .

\*\*\*

میر محمد مؤمن  
 استر ابادی  
 میر فخرالدین سماکی خواہر زادہ سیدور کیم اعلم علمای  
 زمان ایردی . میر خدمتی پر مادہ طالب علم دور . جہان بانلیق .  
 سلطان حیدر میرزا نینک معلمی بکہ طالبی ایردی .  
 کوب خوش طبیعت شاعر دور . ( ابیات ۱ ) انکار نینک دور کیم :

## ۷۱ - میر محمد مؤمن استر ابادی

خواہر زادہ میر فخرالدین سماکی است کہ اعلم علمای زمان بود .  
 حضرت میر طالب علمی است پر مایہ و معلم بلکہ دادادہ سلطان حیدر میرزا  
 بود .

شاعری بسیار خوش طبیعت است و این بیت از اوست :

\*\*\*

خط دما بیدی و دل میبرد آن خندہ هنوز  
 باغن حین تو جان را است خراشده ہور .

مطالوبی نینک عاشق ایچی تہنیتہ سیدا بر ایاتی تازہ دور کیم :

ایات ذیل کا در تہنیت عاشق شدن محبوبش گفته است باز گوی دارد :

\*\*\*

کرده شمع بکات خانہ مبارک باشد سمع من منصب پروانہ مبارک باشد  
 بہوای سر کوبی کہ تو میدانی و من شب برون آمدن از خانہ مبارک باشد .

۱۰ - بیت - ۵

میر مردم از الم انگر اندک توجہی ظاہر نمیشد از تنگہ گاہ-گاہ توہ  
 شدم آوارہ ترسم دیگری گردد فگار او برافتد کاش رسم عشقبازی از دیار او  
 اثر ملاححت او من زخم خورده دانم کہ نمک فشان ہمہ شب بدلم گذار دارد  
**میر سدید**  
**زاری**

کیشی دور  
 علم ادوارنی بخش بیلور : شعر تمیز بنا امنیازی بار ، گاهی ہم رعایت  
 قیلمور . بوییت میرنیک دور کیم :

## ۷۲- میر سدید زاری

پسر قاضی محمد مشهور است باوجود حسب و نسب چنان لایالی و  
 بیقید است کہ شرح نتوان کرد . مردی است نیکی ذات و صدق آراستہ  
 فن موسیقی را خوب میداند و در شعر سنجی اہم ساز دارد و گاهی ہم  
 شعر میل میکند . این بیت از او است

۱۱۱۱-۱۱۱۲

دل خاوش من از بی ادیبهای رقیب وقت آن شد کہ ذکر برسد آن کس  
 بلذہ طبیعہ ہمداندا طبیعہ معمول اردی و ذکر  
**میر ابو تراب**  
**علوی**  
 کوپ فوت بواماس اردی

اوایل عمریدا مولا ناخیری ہروی پیدا صاحب ارمیس  
 اشعار ( التماسیدین ۱ ) مولانا مشارالینہی مصلح علوی ارمیس  
 کنار اتلیغ رودخانه کنار سا میرحضر الارغہ غسل واجب و کمال  
 غیبت بیلور میر نیک ایام عمریدا آیتدوقی اشعارین و کمال  
 سیلاب فناغہ بیروز میروافف ہواوب دراک مینا و کمال  
 حررتی و میرما بیندا الفت کلفقہ بحر ہواوب رجس خاطر ظہور  
 پیر بیچہ کوندین سونگرا ، مولانا مداور میر نیک خاطر خوش

۱۱۱۱-۱۱۱۲ ط

فیلمان مجلسدا پیر دارالمرزی حکیم ظبیفہ کیلوپ آیتور کیم :  
 ( حکیم ۱ ) کیتہ تہ کہ سامالایکم مرا یکتا بیروالدہ دیرینہ اندک  
 تر نس ( دیر ۲ ) نفس ایتہ تہ شینہ تہدی ذکرآت دیرتہ .  
 حضار عراقی اول نا مفہوم کلام تعجبیدین پیری بیردین سوال قلمورلار کیم  
 سوکیشی نی نیمہ آیتور ؟ مولانا حیرتی ج وابلاریدا آیتور کیہ : بواول میر  
 حضارلاری بیات اشعار شریفلارین تاغلا دوہوہیز رودخانہ سوین ذراعنیفہ بادلاب محصولین  
 بواول قلمورلور ، ہدیان سویلار .  
 حسی مولانا حیرتی ج البیغہ بوالدوہجوت بویجہ ست میردین مرفوم  
 بواور کیہ :

## ۷۳ - میر ابو تر اب علوی

درشہر ہمدان بطبابت می پرداخت . گرچہ معالجه اش سودمند نہ می افتاد  
 ولی ازین قدمش بیمارانش چندان تلفات نہ میدادند .  
 در اوایل عمرش با مولانا حیرتی ہروی مصاحب بودہ و باخواندن  
 ایات خذک خود ہمیشہ مصدع وی میشدہ اکت . روزی در کنار رودخانہ ای  
 موسوم بہ « بولہ کنار » براو غسل واجب میشود ؛ حیرتی از فرصت استفادہ  
 میکند و اشعاری را کہ میر در مدت عمرش گفتہ بود برگ برگ بیکہ  
 جزء جزء بسیلاب فنا میدہد . تامل از فضیہ آگاہ گردد و دست و پائی بکند  
 ہمہ اشعار نابود شدہ بود . از اینرو مابین ایشان رنجشی حاصل میشود .  
 چندروز بعد در مجلسی کہ حیرتی برای دلجوئی از میر در آنجا حضور یافتہ  
 بود شخصی از اہالی دارالمرز پی ظیب میآید و میگوید :  
 « حکیم کیتہ تہ کہ سامالایکم مرا یکتا بیروالدہ دیرینہ اندک تر کس  
 دیرتہ نفس ایتہ تہ شینہ تہدی ذکرآت دیرتہ » .

۱ - ۲ - ۳  
 ۲ - ۳ - ۴

حضار عراقی از آن سخن نامفہوم تعجب میکنند و از ہمدیگر میپرسند  
 کہ این مرد چه میگوید؟ حیرتی جواب میدد کہ این شخص از آب و دخانه‌ای  
 کہ اشعار میر را در آن انداخته بودیم کشتزار خود را آبیاری کرده و محصول  
 آنرا تناول نموده است و این یاوه گونی نتیجہ آن است.  
 چون حق بجانب حیرتی بوده است این چند بیت از اشعار میر نوشته  
 میشود :

~~~~~

سرما شد و بپنج نداریم دسترس	ببغم ندایم بالله از این فکر یک نفس
جمعی خزیده پہلوی ہم در خزانہای	از سردی هوا ہمہ بد حال چون مگس
در خانہای کہ منزل و ماوی گرفتہ ایم	حاصل لباس ما ہمہ آن خاندانست و بس
سبزوار نیک مدار عیبہ لاری بدین دور	سچا عیالاری بہ ک
هم زیاده شهرتی باز	
در لار کیم او مشہور ایات میر حضرت الازی تیر کدور کیم	

میر محمد
 کسکنی

۷۴ - میر محمد کسکنی

از بزرگان سبزوار است و بشجاعت و دلیری خیلی شهرت دارد.
 ایات مشہور ذیل را بدو نسبت میدهند:

~~~~~

|                                      |                                   |
|--------------------------------------|-----------------------------------|
| کمال بیم شب شکوفہ شود در حرم باغ     | تمام گلر جان جویا دور سے باغ      |
| اول عشق است و از حیرت ندارم کو و وصل | مرغ نام افنادہ ز اجندی جو غصہ باغ |
| بوقلمانی ہم خواجہ احمد جمی           | و میر حسین (مردی) (مردی) (مردی)   |

قائدا بخشی آید و بدور بیم :

قطعه ذیل را ہم در باب ویل خواجہ احمد جمی و میر حسین  
 بتادکائی خوب گفته است :

~~~~~

~~~~~

از قاضی جام دوش میگرد سوال  
افضل باشد شهادت میرحسین  
قاضی گفتش کسه از کجا تا کجا

میروالهی  
قهی

محمود که لطف و عزتش عادت و خوست  
یسا روز ج-زا برادرم افضل اروس  
آن کشته دشمن است و این کشته دوست

دپنه شاعر دور ، خوش سلیقه و خوش صحبت کیشی دور ،  
بخشی ایاتی کوپ بار ، بوایات دین معلوم دور کیم :

## ۷۵ - میر والهی قهی

شاعری قدیم و شخصی خوش سلیقه و خوش صحبت است .  
ایات خوب زیاد دارد چنانکه از این بیتها معلوم است :

~~~~~

سوخت مارا تب عشق تو چنان کز حیرت
کسی از آن نکرده کده تا بغایت از تو
مهر و محبت و جفا پیشه چه داری
حیت قبل کسه امروز دردت میگشت
سکینه بپیل نسیم یازد و گشت
لب خامس و دیده سر زمین است
غافلس منشیست کسه آه مبارا
تا چنوه گاه شاهد عشق تو شد دلیم
در کنج خانه فکر تو حدان مرا نشاند
جا ده عارض و نقب از مهر کشد
همره غیر است و بان صد عیان میکند
رخسار خود دمی که نمایی بوالهی

قاضی اسیری
رازی

سید صحیح النسب دور ، فضیلتی هم بار ، بخشی منشی دور ،
سیاح و مردم دیده کیشی دور .
اشعاری هم خالی از مزه ایمناس . بوایات ایست

دور کیم :

۷۶ - قاضی اسیری رازی

سیدی صحیح النسب است و فضل هم دارد . منشی خوب و سیاح مردم دیده است .

اشعارش خالی از مزہ نیست و این ابیات از اوست :

۴۴۴۴۴۴۴۴

خیالش بسکه در اندیشه بسیارم اندازد
شوم گر مرغ و بنشینم بدیوار سرای او
قاصد رقیب بوده و من غافل از فریب
حسن تو رخط رتبه اعجاز گرفته است
چو قاصد یافت شو قم از مکتوب پر افسویش
سرایا سوختم زین غم که شمع بزم او خود را
چون یکبارگی ترسم که در بازارم اندازد
سیم ناامیدی از سر دیوارم اندازد
بیدرد مدعای خود اندر میانه ساخت
انجام تو کیفیت آغاز گرفته است
دل مرا ساخت خون تا کرد آگاهم ز مضمونش
سرایا سوخت تا از بزم او نارند سروش
میر حیدر
گر هرودی
میر علاء الدین منصور اوغلی دور کیم مشهور و
معروف دور کوب مسعد بیکیت دور همت و سخاوتدا جوی
شهرتی بار

خطای بعضی بیتار، شعری هم بعضی دور • بوانات اسکالریت دور شو :

۷۷ - میر حیدر گر هرودی

ولد میر علاء الدین منصور است که مشهور میباشد • جوانی بسیار همت
است و همت و سخاوتش خیالی شهرت دارد •

خط خوب مینویسد و شعرش هم خوب است • این ابیات از اوست :

۵۵۵۵۵۵۵۵

از شفاف سینه گمتم مال دل را بشکرم
چند از نوید آمدت بحیر شوم
تا بسمال منازکی دیده ام چون مصدوم
بگدازم بچشم ز پر عینک پروا
میر حیدر
کاشی
و الا استعداد المة عالیتهن کسی دور
معما و تاریخ فریاد امیازی کر

خان احمد پادشاه اسمعه آرویدور کیم هر مصرعین بر معنی
فیلویدور • راست بولسا کوب (وقت ۱) و کارساز
و نتیجه معما میر حیدر لاری بیک دور شو :

۱۰۰ - دور - ۱۰

۷۸ - میر حیدر گاشی

گر چه قدری کوتاه قد و ضعیف اندام است ولی از حیث استعداد پایه بلندی دارد .

در فن معما و تاریخ ممتاز است . گویند باسم خبان احمد پیداشاه قصیدہ ای گفته کہ از ہر مصراع آن یک یک معما و یک تاریخ استخراج کردہ است اگر حقیقت داشتہ باشد خیلی دقت فکر میخواید .
ابن چند معما از او است :

❦❦❦❦❦❦

دل داد یار نورا پیش کہ میبرد باز .	نامہ ملا شاہ : من تازہ عاشق و یار بیداد کردہ آغاز
چشہ و دل من بخواب راحت یارند	بسمہ حبیب : شبہا کہ تمام عاشقان بیدارند
اول ز دل و دہدہ چو خوابی دارند .	ساحر پیری گو کہ برد صبر و قرار
گردند بسا بحال مسا پردوزند	بدین سہرا : خوش آنکہ نظر بسوی ما اندازند
کہ کج پنہند و کہ پریشان سازند .	گردند و گلہ سراسر و کاکاہا

مسکن ، مالوفی معلوم ایہ اس . اوزی عاشق پیشہ و
فنائی صفت کبشی ایردی . بلکہ ابرقوہ دام مقسود الملیغ میر
بیکیت غناسیر ایردی . صبح و بلکہ علی السوام کریبان و بریان

میر

قرببی

بورور ایردی .

در معما مطلوبی اسبفہ (تسپ ۱) ایردی . اسم معمانی نا موزون مرقوم
فیلور حالدا میرغہ راست کیلدوم ایتدوم کیم : این معما باسم مقصود اس ، تینکیز کیم
موزون دوز . تخمیںا اون باشیمدا ایردوم : میر حضرتیلاری منعجب ہولوب دعا
فیلور بیر غزل جایزہ ایردی . مقضعی ہو ایردی کیم :

۷۹ - میر قرببی

مسکنش معلوم نیست، مردی بود عاشق پیشہ و فنائی صفت، در شہر

۱۰۰ ایرب - ۱ - ۵

ابرقوه عاشق جوانی شده بود مقصود نام ؛ صبحها بیلکه همیشه گریبان و سرزان
راه میرفت .

معمائی باسم معشوقش گفته بود ؛ موقعی که اسم معماری بطور ناه و زون
مینوشت بوی برخوردارم و گفتم: این معماری باسم مقصود است، پیدا کنید که
موزون است .

من در آن موقع تقریباً ده ساله بودم میردر شگفت ماند و در حق من
دعای خیر کرد و غزلی نیز بعنوان جایزه داد که مقطع آن این بیت بود:

~~~~~

منع قربی کنی که ناله مکن      نکند ناله پس بگو چه کند .  
چون درویش و صادق کیشی ابروی بلک، دعای مستجاب بولمیس و امی .  
بو ایات هم میردین مشهور دور کنیم :

چون درویش و صادق القول بود امید است که دعایش مستجاب  
شده باشد.

ایات ذیل نیز از وی شهرت دارد :

~~~~~

شد زلیدی طلعتی وادی محنت مسکنم روت اگر مجنون از این غلام بجای و منم
طعنه برچاک گریبانها مزن در عاشقی پاک دامانم جوگر چاک است آگر بر همه .
اردستان تابعی زواره (۱) کوسین دور . حرم ۵۰
شاگردی دور . کذره بند پرواز و بیحد سینه پر دور .
اسادی نهنگ نورو غلار بدین اوران همه بیت بروانی .

میر
منهی

آلما بدور .

شعری هم بوبانک بیغ ابرور دیه :

۸۰ - میر منهی

از اهل زواره تابع اردستان و شاگرد میر منهی است .
است بسیار بلند پرواز و بیحیا و گویا از اسنادش فقط این اوصاف در آن آمده است .

~~~~~  
"۱" آطبغ - ط

و شعرش چنین است :

~~~~~

جان رخته رخته از مژه های دراز تست	آتش فروزدل نگه سحر ساز تست
این سرکشی تمام زعرس نیاز تست	منهن بهره چند شکایت کنی زیار
از لذتی که بادم شمشیر باز تست	ترسم دگر جزا طینت از شهید تو
ز بمن عشق بر خود تلخ کردم زندگانی را	ز بیبای بدل کردم به محنت شادمانی را
بخود پیچوده دشمن ساختم باران چانی را	سگان گوی اورا بی سبب از خود بر آوردم
کاینجا کسی بدرد کسی وا نمیرسد	درد دلم از آن ممد اوا نمیرسد
کز بیخودی زان بد زبان حرفی مبادا سرزند	صد بار گفته ای پسر پاس دل منهنی بدار

میر

جزمی

تبریز لیقودور . اوزولایبیا - عطار لیق بیسله کیچورور
 ایردی . ارباب نظم نی (برش ۱) و ترپاک ضیافت
 بیلور ایردی ، اگر چه بنا بر مصلحت ایردی کیم شعر ابد
 کیم معنی دین اوردین سالم تو بار ایردی .

معنی شعر دا یمان ایماس . بو ابیات میردین مشهور دور کیم :

۸۱ - میر جزمی

از تبریز است و در ولایت خود به عطاری مشغول بود . بشعرا با
 برش و ترپاک ضیافت میداد ولی این کار از روی مصلحت بود زیرا بدین
 وسیله خود را از بدگویی شعرا نگاه میداشت .
 طبع شعرش بد نیست و این ابیات از او است :

~~~~~

|                                                          |                          |
|----------------------------------------------------------|--------------------------|
| سوخ جانم را جداییهای او                                  | بسا وجود پیوسته ایهای او |
| بشارقیبات آشناییهای او                                   | باعث بیگانگیها میشود     |
| اسماء میر میر صنعی فویدا بو تاریخ نی بخشی آیتوبدور کیم : |                          |

~~~~~

ماده تاریخ ذیل را در وفات استادما میر صنعی خوب گفته است :

۱۱ - برش - ۱

میر صنعی خوان معنی را نمک
عشق بازی بود دایم طور او
سال تاریخ و فاتش از دو طور

آنکه میتابید از وی نور عشق
جای او بادا همیشه طور عشق
بافتم از شوق شهر و شور عشق

میر بزمنی

میر ابوتراب علوی اوغلی دور کیم بوفاری مذکور

• بولدی •

همداننی

سید صحیح النسب دورلار ، اخلاط و رفاقتدا ظاهری بطنی دین بخشور اوق دور .
طبعی شعردا یمان بارماس . و ایات اینک دور کیم :

۸۲ - میر بزمنی همدانی

پسر میر ابوتراب علوی است که ذکرش گذشت (۱) سندی
صحیح النسب است و در معاشرت و رفاقت ظاهرش از بطنش بهر است
طبع شعرش بدنیست و این ایات از او است .

۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱

میی خواهم کز و مست آنچنان در کوی بار افرو
بزمش تا نشسته خاطرش از من پندت آمد
صبر با آنکه پس مزده راحت دهد
قطره ای اشک ز چشمم زمینی آنچه کند
شوق خواهد که شبی پای خیالت بوسد
اگر چه با کبران در ننگه است آن لب
تیره روز دل من کز شب محبت این لب
مراک بزمنی موجب خوشحالی او میشود

که خون سر بر ز بسج میامد در ده ز فو
بلب بارده حالی سینه ایست
طعام رخصت ظهور سحر
که کس با پای روی محبت
اند عشق در آن شب که رخصت
مک در مع سلسله ز رخسار لیلی مرده
وای بر جانم اگر نبود محبت این لب
ای رفیقان دور خیر

میر ابوتراب

مذکور بولغان قاضی السبکی مرده میشود

محرورم رازی

دا شوپ حالی بار • بخشور طالع کیم

• شکی دور •

شعرانی در المان آورده

بو ایات میر حشریلاری نمک دور کیم :

۱۳ - میر ابو تراب محروم رازی

برادر قاضی اسیری است که ذکرش گذشت (۱) . در علوم ظاهری بسیار میکوشد و طالب علم خوبی است . لوند مشرب و لاابالی است . شعر هم خوب میگوید و این ابیات از او است:

~~~~~

|                                                  |                                   |
|--------------------------------------------------|-----------------------------------|
| شکسته بسته دلی دارم و هزار اندوه                 | تنی ز ضعف جوکاه و غمی برابر کوه   |
| بین ده برق تجلی چه میکند با کوه.                 | تو ای حریف که قرب وصال میطلبی     |
| غیر که سوزد اینچنین وای بر آشنای تو              | سوزد غیر را ز غم عشق ستیزه رای تو |
| تا بمیان نهاده ام راز تو با خدای تو .            | ز آتش رسوخم این چه بلا محبت است   |
| سوداگر دور یغشی سلیقه لایق و درست گوی شاعر دور . |                                   |

میر حزین  
یزدی

بو ابیات الکلازینیک دور گیم :

## ۱۴ - میر سحرزینی یزدی

شغل بازرگانی دارد . شاعری است خوش ذوق و درستگوی و ابیات ذیل از او است :

~~~~~

چو آن صیدم که صیادار غم مردن کشد زودش	در آنای عاقل از نگاه چشم آلودش
نسا امید بسپای بعد از آنستظارم میکند	انظار او نمیکویم که زارم میکند
سوزم از حسرت و واسوخش نام کنم	فطم آید چو از بار شکام کنم
بایدم رفت که دیگر بخودش راه که	خاروم رانجه ز کوبش که صد خون جگر
خشمکن چون سفر از گوی دلارام کم .	خون بیچاره حزینی سر راهم کرد

« شاعر شماره ۷۶ ، ص ۸۴ »

اگر وقت نظارهات مرده بودم
 باغیار چگون میکنی مهربانی
 آنکه باجان و دلم بیداد هجران میکند
 این چه تعجیل است در خونریزم ای نامهربان
 یک دیدات تلافی صدساله محنت است
 چون کنم آرزوی وصل و دلی شاد کنم
 باد یاران وفادار غریبان چو کنند
 غمگین نمیشوم زوفای تو با رقیب
 آواره میشود ز درش غیر دمبدم
 بعد عمری که ز من درد دلی گوش کند
 بیرحمیت مرا چه قدر انتظار داد

مولانا

میر علی

ز دست فراق تو جان برده بودم
 که نا مهربانت بر آورده بودم
 کافرم گر هیچ کافر با مسلمانان میکند
 چون وفای من ترا آخر پشیمان میکنند
 اگر در غم فراق تو مرگم امان دهد
 از ستمهای تو یاد آرم و فریاد کنم
 ای حزینی من بیچاره گرا یاد کنم
 از بسکه بروفای توام اعتماد نیست
 او در جفا کشی ز حزینی زیبا نیست
 مدعا را دل دیوانه فراموش کند
 تا کارم از فراق بکشتن قرار داد

حسینی نسب دور خط قلم رویه ابران و امالی

سر آمد دور

کوب شکسته نفس و حلیق کبشی ایرمیش با وجود
 استادلیق قطعه لاریدا « علی الکاتب » و « فقیر میر علی » بتیمانی الزام قیلور
 (چون ۱) بخشی قطعه و کتابت لار اول عزیز دین ملاذظه قیلاالووق و
 الا بیر قطعه نی کیم اوز شعری و حالی سی ایرمیش اویدانکی بیغ مرقوم بیتمیش ایردی بی
 ارباب قلم طواف قیلور ایردی لار اول قطعه بو دور کیم :

۸۵ - مولانا میر علی

حسینی نسب است و در قلمرو خط بر امثال و اقران خود برتری دارد
 بسیار شکسته نفس و خلیق بوده است که با وجود اسنادی در قطعه های
 خود همیشه « عالی الکاتب » و « فقیر میر علی » مینوشت
 قطعه ها و نوشته های بسیار خوبی از او دیدیم و ای آنکه در
 شعر و بیان حال خود وی بود چنان خوب نوشته بود که اگر
 آن میگشتند و آن قطعه این است :

۸۸۸۸۸۸۸۸

۱۴ جزق - ط

غمری از مشق دوتا بود قدم همچون چنک
طالب من همه شاهمان جهانند و مرا
سوخت از غصه درونم چه کنم چون سازم
این بلا بر سرم از حسن خط آمد امروز
فارغ بودم ز عاشقی بکچندی
ناگاه بیک عشوه شیرینم ساخت
بلی هیچ وقت اهل هنر و ارباب استعداد مرفه الحال (بولما پیدورلار ۱۱) • خوب
آپورلار :

ع - غالباً ارباب استعدادی دوران ایستاماز •

آری اهل هنر و ارباب استعداد هرگز روی رفاه ندیده‌اند راست
گفته‌اند که : آسمان کشتی ارباب هنر می‌شکند •

❦❦❦❦❦❦

میرزا
صالح
از دو بادایغ دور ، بخشی صاحب سلیقه طالب علم دور •
شاه جنت مکان زمانیدا مشهد مقدسه باردی ، اول
آستانه متبرکه که ساداتین هجو قیلدی ، یوسفاریدین اخراج
حکمی بوبروادی • الحال دیرلار کیم دکن دادور • بار ایرکای معلوم ایم-اس •
کثر اشعاری رباعی بولدوغیدین بیر بیجه رباعی بیرله اخصار اولنور :

۸۶ - میرزا صالح

از اهل اردو باد است ، طالب علمی است بسیار خوش سلیقه •
در زمان شاه مرحوم بمشهد مقدس رفت و سادات آن آستانه قدس
را هجو کرد بنابراین از مقام بالاتر حکم اخراجش صادر شد • گویند
اکنون در دکن است ولی بودنش معلوم نیست •
چون اغلب اشعارش رباعی است لذا بذکر چند رباعی اکتفا میشود :

❦❦❦❦❦❦

۱۱ بولما پیدورلار - ۵

ای رهن کاروان زهد و پرهیز
در کوی تو از هجوم نظار گیان
صادق غم عثمت اربجان نپذیرد
حق نمک خندهات از شناسد
بدعت نه دوستی خصمی آمیز
نی جای ستادن است و نی راه گریز
نساکام بسکام دل دشمن میرد
یا رب نمک حسن تو چشمش گیرد

همدانلیغ دور ، محوی تخلص قیلور • بخشی سیدزاده

دور ، بقدر طالب علم لیغی هم بار • عاشق پیشه ولوسد

بیگیت دور •

میر

مغیث

دبھی شعردا بمان بارماس • بو ایبات اول سید زاده نیک دور :

۸۷ - میر مغیث

((محوی))

از اهل همدان و منخلص به محوی است • سید زاده خوبی است
و تا حدی طالب علم هم هست • جوانی است عاشق پیشه و سحرمد •
طبع شعرش بد نیست و این ایبات از او است :

۰۰۰۰۰۰۰

من گریه آنشین نمیدانم
نی نام بمن گذاشی و نه نشان
محوی کهز کوی عقل بیرون میگشت
دور از وز دور دیدم آن گم شده را
من جانی و دل حریف نمیدانم
ای عشق میرا چنین میدانم •
دیوانه تر از هزار جانون میگشت
درمانده ای که نادر خون میگشت •
تاخصه حسن را سه جواهر بود
ای دل روز همان سه جواهر بود
کی درد مرا از سو دوا میداد
گرغم داند که از کجاست میداد

همدان تابعی سرکانت انیم مصمدان بوا •

ادبالی مردهزاده دور •

میر

ابراهیم (۱)

اوایل حسابدان تحصیل انجمن همدانہ کنسی احرار •

بیلہ (المقات ۲) تالیپ ماسلق و شعر سر و می به شوشندی • آروفنداکون تحصیل
قیلور آبادان نقاش و مقبول شاعر بواندی •

۱ " دردی - ن
۲ " ارتباط - ط

دیرلار کیم کرماندا شاه ولی استانه سیدا گوشه نشین بولوپ-دور • توفیق
رویفی بولسوت •

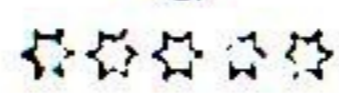
اوایلیدا آیتدوغی اشعاریدین بیر نیجه بیت مرقوم بولدی :

۸۸ - میر ابراهیم

((دردی))

از قصبه موسوم به سرکانه از توابع همدان. شخصی است بسیار باحیا
و مؤدب . در عنفوان جمالش برای تحصیل بهمدان آمد و با حقیر ارتباط
یافته بآموختن شعر و نقاشی پرداخت . در اندک زمانی تحصیل زیادی
کرد و نقاشی خوب و شاعری مقبول شد .
گویند در کرمان در آستانه شاه ولی گوشه نشین شده است .
خدا توفیق دهد .

اینک چند بیت از اشعاری که ذرا وایل عمرش گفته است درج میشود :



ما کرده ایم قطع نظر از رمای تو صد جهان فدای جور محبت فزای تو
هر کس که آشنای تو شد روز خوش ندید خوش وقت آن کسی که نشد آشنای تو
دردی چو بار خاطر باری در این دیار آواره شو که نیست درین ملت جای تو •

لاهیجانلیق دور • اقسام (خطوطی ۱) بخشش کتاب

مینور • آیورنی کیم غبارنی هیچ کیشی میندین بخشش بینی مار •

میر

قربی

معادیت و موفی بار ایردی • بو معما نداغ اسمیقه اینک دور لیم :

سرو باغ ای بتان حور لها کی بالا بود چو فد شما •

و ابیات هم اول عربز نینک دور :

۸۹ - میر قربی

از لاهیجان است و اقسام خطوط را خوب مینویسد . میگفت خط

۵۹۰ خطوطی - ظ

غبار را کسی بهتر از من ننویسد ولی ما ندیدیم .
 از معما اطلاع داشت و معمای ذیل که باسم «بداغ» است از او است :
 سر و باغ ای بتان حوراقا کی بیلا بود چو قد شما .
 این ابیات نیز از او است :

۵۱۱۱۱۱۱۱۱۱

تو گر نقاب بماه جمال خود نگذاری
 می کنم در عشق ترسارده ای کفر اختیار
 بزم خاص و یار ساقی و در میان بی نصیب
 شب دیده ام نظاره رخسار بار داشت
 قربی از آن عشق تو منار شد که او
 جان و گار و دیده شب زنده دار داشت .

چه آدمی که پری را بحال خود نگذاری .
 میگذارم با شمای زاهدان اسلام را
 فرصت است امشب بکش قریب بیای جام را .
 دوزخ زرشک در دل گرمم کنار داشت
 سمنان قاضی سبزه اقربا سید دور ، دوپ فضیلتی از
 موسیقی دا زبانه مهارتی بار . بویا تکلیف شعر هم آور
 کیم :

میر
 فریبی

۹۰ - میر فریبی

از خویشاوندان قاضی سمنان است و خلی خلیت دارد . در موسیقی
 بسیار ماهر است و شعر چنین میگوید :

۵۱۱۱۱۱۱۱۱۱

(بگذار) ناسوی فریبی نظر کند
 ای شرم چه مانع جوانی من شود
 میرزا میر قاضی زاده همدان و دانشور کیم .
 اهل علوم میر (مضرتاریفی) اهل علم و ادب و
 مصایف ابرور .

میرزا
 خلیل

میرزا مذکور ، فرنداشی خلافت ، هادرا ای ملایان اردی .
 و کریم الطبع بیکیب اردی .
 غلوی حسنیدا میرزائی ملازم ابیدوک ، سر مهندس و اهل علم و ادب
 بوادو غیبین هند بوایند . بار عمره «میرزا» میرزا ناسوی ، زاده ملایان اردی .
 ویلندی .

۱۰۰ - بگذار - ناسوی
 ۲۰۰ - حضرت تارینی - ط

(پہلی ہی) اوز تیلیدین استماع قیلدوم :

برادر میرابراہیم قاضی زادہ ہمدان است کہ فعلا اہل علم اعلم
علماء داند و صاحب تصانیف است .

میرزا خلیل برخلاف برادرش در پی بہادری بود و در واقع جوانی
بود شجاع و کریم الطبع .

وی را در ہندوستان صرصر خزان بہار عمرش وزیدہ سبزہ زار
حماتش را پڑمردہ ساخت .

این بیت را از زبان خودش شنیدم :

تاسرش گرم ز جام می گلگون نشود یار سر گرم بخون من محزون نشود .
ہمدان تابعی آرتیمان اتلیغ قریہ دین دور ، بقدر فضیلتی
یار ، طرفہ بقیدولسوند بیکیت دور ، طرفہ راق بو کیم
میرشاہ
مرتضی
و رباعی اول عزیز نینک دور کیم :

۹۲ - میر شاہ مرتضی

از قریہ ، آرتیمان ، است کہ از توابع ہمدان میباشد و تا حدی
صاحب فضل است . عجب جوانی بیقید و لایابالی است و عجبت آنکہ
شیخ الاسلام ہم هست .
این رباعی از او است :

۱ - بین - ظ

۹۶

همناله نای و همدم جنام من
تا میکرده هست رو بمسجد نکتم
ای م-ر گسل بیوفامیمانی
بیمبری و جا دردل تنگم داری

نسا حق بریا وزهد بد نامم من
ندیقم من نه شیخ اسلام من
بر گشته زما بیخت ما میمانی
بیگانهای و پناشنا میمانی

میر

معزالدین

کاشانددیندور • کوپ هموار و مصاحب و خوش طمع
و صاحب سلیقه بیکیبت ایردی • نسخ تعلیقانی استادلارغه
یقین بیستار ایردی ، ارباب فهم قصهسغه اعتبار فیلمورلار •
طبعی هم یمان ایرماس • بو مطلع اشکلاز نینک دور کیم :

۹۳ - میر معزالدین

از کاشان است ، جوانی بود بسیار ملایم و مصاحب و خوش طمع و
صاحب سلیقه . نستعلیق را نزدیک بخط استادان مینوشت و ارباب فهم
بقطعهاش اهمیت میدهند .

طبعش هم بدنیست و این مطلع از او است :

~~~~~

آن گل ز داغ دست خود امگار کرده است

هرگز کسی بدست خود این گل نروده است

میر

استراباد نینک استراباد رسنای بیع بو کاشان دور  
موافق و مصاحب بیکیبت بود • بوجود سلیق کیم  
و صلاح منافعی ایروز زاهد و عابد موافق استراباد

امینی

کامی شره ، آیتور • بو بیت میر نینک دور کیم :

## ۹۴ - میر امینی

از بلوک ، استراباد رسنای استراباد است جوانی است موافق و  
مصاحب و باوجود بیفیدی که زاهد و صلاح منافعات دارد میخواهد زاهد و  
عابد باشد .

گاهی شعر هم میگوید و این بیت از او است :

\*\*\* \*\*

ناز چشم ستم انگیز ترا بنده شوم      رنجش مصلحت آمیز ترا بنده شوم.  
قمندین دور ، یمان کیشی ایرماس .  
شیرین لبلاز نینک ستمی اشدادیدا دیرلار کیم بومشهور  
مطلع انینک دور کیم :  
خیاط

## ۹۵ - میر یعقوبی خیاط

از قم است و مرد بدی نیست . مطلع مشهور ذیل را که در شدت  
بتم شیرین لبان است بدو نسبت میدهند :

\*\*\*\*\*

هر سدا کر کوه گزند نیشه فرهاد داد      داد این معنی که از پیدا شیرین داد داد .  
تبریزدا موزه دوز ایردی . همت کترتیدین شاء رلیق  
شیوه سن عار بیلوپ اوقاتین اوز کسبی دین کیچورور .  
طبعی یمان ایرماس . بو (ایات ۲) میر نینک دور کیم :  
میر  
جعفری

## ۹۶ - میر جعفری

در تبریز بموزه دوزی اشتغال داشت . بسگه همت دارد شاعری را ننگ  
دانسته بکسب خود امرار معاش میکنند .  
طبعش بد نیست و این بیت از او است :

\*\*\*\*\*

نگردیاد من از نازو من بدین خودرا      دهم فریب که بر قاصد اعتماد نکرد .  
بو رباعی نی تبریز قتل عامیدا مناسب آیووپ دور کیم :

۱ - یعقوب - ۵

۲ - بیت - ۵

رباعی ذیل را در قتل عام تبریز مناسب حال گفته است :

۹۶

تبریز جو کر بلا است از شیون و شین  
فرقی که بود همین بود در ما بین  
کان پر حسین در منبرم پیوده  
وین در رمضان بهر محبان حسین •  
میر مصور او علی دور کیم اوز فنی دا سر آمد ایردی  
میر سید  
و شاه جنت مکان نیک کتابخانه سی اسجای دین ایردی •  
علی مصور  
و میر اوزی خوب هنرمند نقاش و مصور ایردی •  
عراق دین میر اندک رنجش سببی دین هندغه بساردی ، جلال الدین اکبر قشاید  
(نیک ۱) مراتب تابدی •  
دیرلار کیم مولانا غزالی و میر ما پیش دا (میر ازیمه - ۲) رچش بوایش  
بولغای ، پیری پیرین هجو قیلیمیش لار و میر غزالی صورتین شبیه رده قیلیمیش ،  
اول کدورت سببی دین ایگلاسی هم ضایع بوایش لار •  
میر حضرتلاری نیک طبعی شعردا او گوش بخش بسارور • سوخت تبر  
نیک دور :

## ۹۷ - میر سید علی مصور

پسر میر مصور است که در فن خود سرآمد ایران و از کارمندان  
کتابخانه شاه مرخوم بود •  
میر خودش نیز نقاش و مصوری بسیار هنرمند بود . بسبب اندک رچشی  
از عراق بهندوستان رفت و در خدمت جلال الدین اکبر بمراتب عالی رسید  
گردید •  
گویند ما بین میر و مولانا غزالی شکرانی با هم دوستی  
دا هجو کرده اند و میر شکلی شبیه بصورت غزالی کشید و بعد این  
کدورت هر دو ضایع شده اند •

۱۰۰ - نیک - دین • نیک - دین

۱۰۱ - دیرلار کیم - دین

طبع شعر میر بسیار خوب است و این بیت از او است .

\*\*\*\*\*

صبحه خار دم از همدی گل میزد ناخنی بر دن صد پاره بلبل میرده .  
دارالعباده نزدین دور ، اول ولایت نیک صحیح النسب  
میر  
لاریدین دور • بخشی مناسب و موافق کیشی دور • بخشی  
زجندی و یمان و وضع و شریف بیرله بکسان اختلاط فیلور •  
هدیه مکرر باروب کیلویدور ؛ سفر کرده و آزموده کیشی دور • اکثر اوقات  
بده جانمی مشرف فیلور ایردی •  
شعر اصطلاحات بخشی فیلور ، شعرنی هم بخشی سوسالار • یسو ایات میر  
بده لاری نیک دور :

## ۹۸ - میر زجندی

از اهل بزد و از سادات صحیح النسب آن ولایت است ، شخصی  
است بسیار مناسب و موافق و با خوب وید و وضع و شریف بکسان  
رفتار میکنند .  
بارها بهمدوستان رفته و برگشته است ، سفر کرده و آزموده است  
و اغلب بنده منزل را مشرف میکرد .  
براصطلاحات شعری نیک واقف است و شعر خوب میگوید . این ایات  
از او است :

\*\*\*\*\*

چو بر زمین سرمه ان نازین جوان انداخت  
ز پیش چشم او میخواست که بگریزم  
رسید وقت شپیدان غمزه بر خیزید  
با غر همدی و می سحاب میزنی  
فردامت ای ایام گسه از کفر غمزه اش  
کسر سته گمسه محبت نگشاید  
سرمه کلاه ز شادی بر آسمان انداخت  
نگاه گرم توام دست در میان انداخت  
که آن نگاه قیامت بدین جهان انداخت  
بهر آتش محبت مسا آب میزنی  
تا فوس در برابر محراب میزنی  
بجندی چه بیج میخوری و تاب میزنی •

من بسته بال مرغ خزان دیده گداختم  
 شادی طلاق داده صد ساله من است  
 همچون زغم هلاک شد و کوهکن زدرد  
 هرگز ندیده ام بیهوده عمر یک بهار  
 با او مرا چه نسبت و او را بمن چه کار  
 ما و تو ایم نجدی از ایشان یادگار  
 کاشانلیغ دور ، سفر کرده و مسردم دیده کیشی دور  
 اوفاتی درویشلیق و ژنده پوشلیغ بیله لیچار، یا وجود و  
 حال اعتقادی بویانکلیغ ایرور شه بو رباعسی مضمونین

میر

تشبیهی

معلوم ولور :

## ۹۹ - میر تشبیهی

از اهل کاشان و سفر کرده و مردم دیده است اوفاس را با درویشی و دروغ و تهمین  
 میکند و با اینحال عهده اش همان است که از مشایخ رباعی دنیا معاومه  
 میگردد

۱۲۳۳۳۳۳۳

بهر گرمی است چون که در راه  
 گویند سچور بیس حق باید کرد  
 و ایاتی عالی از مژه ایمان است :

این ایات هم که گفته است عالی از مژه است

۱۲۳۳۳۳۳۳

بلی بر خود سازای حال که در میان بسادای  
 کایدخده منادم بهای مرده و سلیش  
 کف تا بهر زمین که رسید تو تار بهر در  
 بسک تار اگر نسبت انداز که  
 تا خون من کشیدی تیرا بدمه بر تو  
 کسیر اگر معجزه است که در میان  
 در حال بوسه محبت بوسه محبت  
 کین معانی است که است

میر

ابوالبقا

هرس شعق قصصین که در میان  
 و بوخ ضلعی سید زاده بو  
 مافده احلامه میوز

شعرای هم همان ایمان است و است اول عربی که در میان

## ۱۰۰ - میر ابو البقا

((بقائی))

از قصبه تفرش است . مردی است خوش رفتار و مؤدب و شوخ  
طبع و در معاشرت با مردم نفاق و دو روئی ندارد .  
شعر نیز بد نمیگوید . این ابیات از او است :

\*\*\*\*\*

جهان زنگهت او بوی تو بهار گروم .  
که از خجالت بهفت چشمه حسوان  
بلی ز سنبل گل راست زیب و زیستان  
که عیب دیده بود گریبشش مژگان .  
بهر کوش که (زد دست ۱) بیوفائی تو .  
که اینجا آتش از بال و پر پروانه میریزد .  
یکی را تساج و تخت و جباه دادند  
غمی آن هم بعد اگراه دادند  
بزم وصل از اس راه دادند  
کز اسبجام دلی دلخواه دادند .

نسمه صبح چو بوی ز زلف یار گرفت  
مگر ز چشمه نوش تو خضر یافت نشان  
فرود حسن گل عارضت ز سپهره خط  
چه گل که چشم جهان است و بر همه روشن  
هنوز ارل حسن است و داربائی تو  
شمع من نریزد و الهوس ز لاف سر گرمی  
یکی را خطا - آگساره دادند  
نصیب ما ز قسومخانه غیب  
صبا در جنت و جو (اربا) بهشت  
ز آنگاه بی قائی شیکوه ما بی

میر قلسی قصبه تفرش است .

ایرور :

میر

قلسی

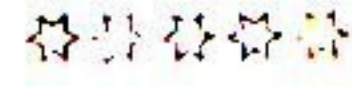
## ۱۰۱ - میر قلسی

از قصبه موسوم به تفرش است و طبع شعرش چنین است :

۱ « زودست - ن

۲ « از پای - ن





از نگاه گرم من بر خود بصد دل عاشق است  
 شوق نگذارد کز و یکبارگی دل بر کم  
 زدن خنجر و مرهم طلبیدن از رقیب  
 خون طلب کردن از آن شوخ ستمگر قدسی  
 دیدہ در آئینہ چشمہ مگر رخسار خویش  
 ورنہ با این نانوای مردتم دشوار نیست  
 بر سر زخم دلم خنجر دیگر زدن است  
 آتش رشک بہکامہ محشر زدن است  
 میر شاہ میر کرمان وزیری اوغلی دورہ زیادہ مسواقی و  
 مصاحب بیگت دورہ شجاعتی و ہمی اول مقدار (بارہ) کلمہ  
 اکثر نزلہ اش شجاع لاری پیراہ یولداشلیم قی تہ واقعہ بیوت

میر صدر الدین

محمد

شہرت تاپدی

طبعیدا مووالیق ہم بارہ ہوہ طبع میر شجاعت بہہ بیوت دورہ کلمہ :

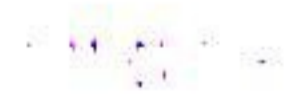
## ۱۰۲ - میر صدر الدین محمد

پسر میر شاہ میر وزیر کرمان است، جوانی است بسیار موافق و مصاحب  
 و شجاعت و گرمش چندان است کہ ہمراہیش ہا اکثر دلاوران نزلہ اش بہت  
 رسیدہ و شہرت یافتہ است۔

طبع شعر ہم دارد و ہ طبع ذیل ار اوست :



رد ناہم بر شہ چن رات برجمی  
 موالی بر کمان ہجو ندا و رباعی کی کو  
 رباعی ذیل را در ہجو موالی بر کمان  
 ہجو کہ بر کمان ہجو ندا و رباعی کی کو  
 ہجو کہ بر کمان ہجو ندا و رباعی کی کو



ای آندہ ہم وہمل جوشی معرور  
 خوانند ترا موالی ای کہتہ برند  
 ہجو کہ بر کمان ہجو ندا و رباعی کی کو  
 ہجو کہ بر کمان ہجو ندا و رباعی کی کو

۱۰۲ بارہ

## - یدومجی مجمع -

ایرانی خوش طبعی از کردار کیم قوت اسعدادیلہ ترکی و فارسی و عربی  
کلامہ فادر بولوب عرب و عجمدا لطافت طبع و تراکت ذہن بیک شہرت مولانا  
بولوبورلار.

## ( مجمع ہفتم )

در ذکر شعرانی از زبان کلام در زبان ترکی و فارسی و عربی قدرت  
سجوری دانشمند (خلاصہ).

بیاد مولانا

بیاد دور • ابراہیم خان خدمتیدہ بغدادی بولوب خان  
مرحوم سلطان سلمان خواندگار دین ہریم بولوب عرفانہ  
کلیکاتدا مولانا منار الیہ خدمتدا متوطن بولوبورلار ، علوم

مولانا  
فضولی

ظاہری انسانیہ مسعود بولوب از کوندا کوپ جمعیل دیور.  
فی الواقع هیچ کسی کا واسعداد سعادت اول بر ما دیور کیم ترکی و فارسی و  
عربی کلامیہ بولوبکلیکاتدا فادر بولوبانای ، ترکیچہ دیوان غزل و نصاید و سہ و کدا و  
ایان و مجنون و مہاجرہ است وادہ وروضہ انامہ بیسکورو دیور ، فارسیچہ دیوان  
غزل و نصاید و زک وراہد و صحت ومرض مرقوم بیسکورو ، عربیچہ دیوان غزل و نصاید  
بیسکورو ، عجمدا اوتورمست بیت اشعاردی بار کیم و حفیر اوز خطی بیسراہ  
مطالعہ قلدوم.

اگرچہ مولانا منار الیہ نیک بی نظیر و بی بدل اشعاردی کوپ ناز ، نومخمس  
مجمع بولوبدوغیدن بیسکورو مشہور و نامشہور ایانی بیرلہ اختصار دیور ، ترکی  
مظاہرادی دین بیر دیوان ترتیب اولتور :

## ۱۰۳ - مولانا فضولی

از ایل بیات است. در خدمت ابراهیم خان بیغداد رفت و چون مشارالیه از مرحوم سلطان سلیمان خواند کارهزیمت یافته بعراق آمد فضولی در حمله متوطن شد و بکسب علوم ظاهری پرداخته در اندک زمانی تحصیلات زیادی کرد. حقیقت آنکه مومالیه از حیث توانائی بسخن ترکی و فارسی و عربی نظیر نداشته است.

آثار وی بدین قرار است :

ترکی : دیوان غزل و قصاید، شاه و گداک الهی و مچنون، مائتله بنگ و باده، روضه.

فارسی : دیوان غزل و قصاید، رند و زانند، صحت و مرض

عربی : دیوان غزل و قصاید.

اشعار وی از روی تخمین سی هزار بیت است که حقیر بخط خودش

مطالعه کرده.

اگرچه اشعار بیمانند زیاد دارد ولی چون این تذکره محدود را چندین

گنجایش نیست لذا بدگر چند بیت مشهور از مخطوطاتی اشعار ترکیش اکتفا میکنیم :

ترکی

۱. کارگر نوشهر خدات طعمه دشمن منکا کورن بیکارنگ مسکون دونه چورن

ب- کوهکن سرینه اوز فشین چکوب ویرمیس فرات

توره جوسونو مایه شاقین مویه

ت- صبا اغیاردین بهان عمیه داناره اط پان

خبربرس سارمنی خدایه کورن بیکارنگ

ث- خط رخسارنک ایتر اعقیبا دجالت مویه

ج- سوزنما چمنارنگ کورن بیکارنگ

چ- مد جریف دور سامان بود زلف مبرج

ح- بساده است گریه غمرا سوزنما چمنارنگ

ح۔ واپسی مہذبک بیامزم ہیریلہ اولمیش زار صبح  
 ہر کون ایلر خلقہ بینک داغ نہان اظہار صبح  
 ح۔ رنگ رو بیت دین دم اور ہمیش ساغر صہبایہ باخ  
 آہ ایلمن فینور دعوی دو تو ہمیش آیمہ باخ  
 د۔ سالہ دین دورانی کیمہ آوازہ عشقم بلند  
 ہاتھ کین دیلمزم ہردم کسینسہ بند بند  
 د۔ ای مذاق حد جوریبتک شہدوشکر دیک لذت  
 دم ہدم زہر غمیت فتد مکروردیک لذت  
 د۔ چشمہ صورت زومہ مر کین صفت ہنگامہ دور  
 فاقہ ہالمیش ہر مزم میر شوخ کلکون جامہ دور  
 د۔ آہ اسگمہ مکرر خاطر یعدین دفع غم قلم از  
 وروشندور کہ تم آیتہ دین زنگار کہ قیتماز  
 د۔ ای تو گل اول حیرت کاتہ ایترسن ہوس  
 قصد جن ایندونت بقای عمر دین امید کیس  
 ش۔ ہت ورسیم ہمازہ شب وروز راغب اولمیش  
 وان دین دور اللہ اللہ بتہ سجدہ واجب اولمیش  
 د۔ زہی جواہر احسان عامہ معدت حسن  
 در شہاعت لہجوت بحر رحمہ غواس  
 د۔ خندہ جو بردین وصل راحت افزادور غرض  
 عاشقہ انجق ہصرف سیر ہماشادور غرض  
 د۔ قہمہ عین محکم کونکن دنیاہ عقدا رباط  
 سین ہر آوارہ مسافر سین ووسران برز رباط (۱)  
 د۔ دین اوزادور بچلمن اول عارضہ خشانہ سمع  
 اوت جفار (آغز دین ۲) انز می حذر کہ بانہ سمع  
 غ۔ سہوا می صون کہ دام غمدور ہشمار ابغ  
 مستیکدور کیم قندور غم اعلیہ غمخوار ابغ

۱۔ در لجه های من و ادا برای حرف (ظ) بیشی درج شده ولی در نسخه اول ابرات  
 مابرج است:

ظ۔ در حصار اول روانہ است در شہوار لفظ  
 در جہن در لہر تو کرس ایک اطہار لفظ

۲۔ آغز دین = د

ف۔ محنت عشق ای دل آساندوردیو چوق اور مه لاف  
 عشق بیر یو کدور که خم بولمیش اینک آلتیداقاف  
 ق۔ او اور رخسار نکا کون لملنکا کلبرک تر عاشق  
 سنکا اکسوک د کیل کو کدین بفریردین بیتر عاشق  
 ک۔ قیما دینک ساکن کونینک اولانه بیکنانینک  
 ل۔ ایله مستشنا کورل سین کیم سنکا یوقدور بدل  
 سندین ای جان منقطع قیلمز نی الاجل  
 م۔ هر حباب اشکیمه بیر عکس سالمیش بیکرم  
 شاه ملک محنتم دوتامش جهان اشکرم  
 ن۔ دوست بی پروا فلک بیر حم و دوران بی سکون  
 درد چوق هم دردیمق دشمن قوی طالع زیون  
 هر سهی قد جلوه سی بیر سیل طوفان سلا  
 هر هلال ابرو فاشی بیر سرخط عشق جون  
 و۔ رمضان اولدی چکوپ شاهد می پرده زرو  
 می ایجون چک توتوب تهره آخدی کیمو  
 ها۔ مسحت دیمک خطادور اول صفحه جماله  
 بو بیر کتاب سوزدور همه اندن اعلی مالد  
 ی۔ سامه کیم نایل آخر او چماغه نال و برنی

فل نا قوت ای ساورمیش کولده نال برنی  
 نکودور سلطان محمد خدابنده پادشاه خدمتکار زاده سی ایل  
 و سلطان ابراهیم میرزا شهر دوتنه ملازمه سی و و م برنی  
 شاعر مقرر یو اوب کوب ایاتی مشهور یو ایی تصدیق مینده  
 مراب عمری ارداب بحر اجلدین شکسته یو ایی • یو اییات اول رحوم ساشدور

میرزا اقلی  
 میلی

## ۱۰۴- میرزا اقلی میلی

از طائفه تکلو است . خدمتکار زاده سلطان محمد خدابنده  
 در ملازمت مرحوم سلطان ابراهیم میرزا تربیت یافت و در عرق و کرب و محنت  
 زیادی از وی مشهور شد از قضا بهندوسان رفت و در آنجا وقت رفتن  
 این ایات از آن مرحوم است :

در آن وقت

چون عمر می بین آن سرو خوش خرام شد  
 همه آشا و نه بیگانه ای نمیدانم  
 ز دیدن (بو ۱) دلم یافت لذتی که لذت  
 بدان رسیده که میبوی زلفش را  
 دانستای که عشق بو باجان نمیرود  
 منم و دل خرابی تو میسریم او را  
 دم آخر است دشمن بوس گذار یکدم  
 (بو ۵) و (بو ۶) شگانه رحه میبرد که تو

ز بیمه ضمه پیر کس برسد سلام شد  
 که اخلاط چنین را کسی چه نام شد  
 نمود بانگ اکر فکر انقسام کند  
 شراب وصل تو بر خویشین (خرام ۲) شد  
 بز (جاک ۳) شنگان لذتی سرگردان هنوز  
 بچه کار خواند آمد که گاه (دارد ۴) او را  
 که بصد هزار حسرت بتو میگذارم او را  
 خوبدان بیادها (دردی که بی ما ۷) کرده ای

بو نازیبی و مانی تعریفی دارد  
 میبوی ز شگانه ماو بو دانه کشته ای  
 . . . . .  
 چون در خنده غارت زده چشمه باز است  
 بود ایمن ز خندل عاقبت آید دانه  
 چون گسترده اکنون هوس گاهم نیست  
 آهبا بگسو و این فراغت بگسو

**دیوانقلبی (۹)**

**بیلک شاملو**

مقافای که که از صد نگاه حسرت بیست  
 هر دو که میکنند رقیبان بنام ما است  
 داغ بردست نهادی و نهانم کردی  
 سر سده مریه را رهزون خوانم کردی  
 و یک چشمه بدن خنده خرابی کردی  
 آسوده دلم فکر سر انجمه نیست  
 دانسیشه ز انقاد انجمه نیست  
 عینکی خندان هراة بیکلار بیکسین بیست که پنداری  
 اسپردی . گویپ همگسه نفس ، عشق ، خوش ذات شگانه  
 دور .

ایسن بخش فیروز ، ضبعدا فوت پر ابردی . محمود ز ایاز انیسغ بر رفته ای  
 آتشی ، شور مشهور بونمایو پوز . بو آیت هم انکلاز بیست دور گویپ .

- ۱ - بو ۱
- ۲ - خرام - بو
- ۳ - جاک - بو
- ۴ - دارم - بو
- ۵ - هزارم حسرت
- ۶ - بو ۵

۷ - کوریتی که دانه سر ، کوریتی ز با ما - بو

- ۸ - در بصره من خانی از عشق ای همیون . خالی است در بصره من . عشق ای همیون
- ۹ - در اول کار ما شو مشراج کوریم را پوز . بر سندان بی آتشی من بو ایاز بو خرابه از نسغ
- ۱۰ - در اول کار ما شو مشراج کوریم را پوز . بر سندان بی آتشی من بو ایاز بو خرابه از نسغ
- ۱۱ - در اول کار ما شو مشراج کوریم را پوز . بر سندان بی آتشی من بو ایاز بو خرابه از نسغ

# ۱۰۵ - یولقلی بیکی شاملو

((انیسی))

کتابدار علیقلی خان بیگلر بیکی هرات بود . جوانی است بسیار  
شکسته نفس و خلیق و خوش ذات و تخصصش « انیسی » است .  
طبع شعری قوی داشت . در مثنوی باسم « محمود وایز » منظوم  
ساخته رای هنوز مشهور شده است . این است همه از او است .

.....

اول عشق است اگر (گردد نیسی ۱) معلوم در

گورده ما آن در دیده است . خوب آمد

گر گوید پیش کس از غیب آزرده کی است

ز غم خون بسوزد چو آتش در صورت

فدای منی بس از گریه بی گدازد

مهور منی از کسیر درین راه

گردد منی از کسیر درین راه

منی منی منی منی منی منی منی

عز منی منی منی منی منی منی

منی منی منی منی منی منی منی

منی منی منی منی منی منی منی

منی منی منی منی منی منی منی

منی منی منی منی منی منی منی

منی منی منی منی منی منی منی

منی منی منی منی منی منی منی

منی منی منی منی منی منی منی

منی منی منی منی منی منی منی

دارم دلی بر آتش حسرت سوز

خاطر بفکر کار دیگر بود

بر خاک آشفته تو مدت روز تو مرور

ندیده بر تو خورد شیک راه روزین ما

جهان اگر بهمل روشنی جان کرد

میر رنگین ماید که در شریف عشق

زه معوی انیسی طریق ما (سور ۲)

دلی بازده شناسیر کردو گشتن میرا

بگوش چسکرده آرزوی هر پادار دل

آگو بسودا کسرد زه سنا منار

آن خاک دیدم که چون میچکان از ما

ما نشو و نما بسافه باد سینه

تاسخ بود زخم من از پند ما

۱ - در مثنوی  
۲ - در مثنوی  
۳ - در مثنوی

دارم از عمیق و زخمی که بعد از سوختن گریه فشارند از خاک گسترم خون میچکد .  
 بیاد بوالهوس را گریه محبت نام خواهی کرد  
 و فراق سست پیمان آرزو را خام خواهی کرد  
 سرا با آتشی امشب قدح گو دیگری پر کن  
 که خواهد سوخت ساغر تا تومی در جام خواهی کرده .  
 وفا کاموختی از ما بکار دیگران کردی  
 ربهودی گوهری از ما نثار دیگران کردی .  
 شب جنون دل دماغم را پریشان کرده بود  
 با خیال او مرا دست و گریبان کرده بود  
 دوش سر میزد بجای شعله نوو از خاک ما  
 غـالبـا خـونـریـز ما یاد شهیدان کرده بود  
 عشق و مقناطیس یک جنسند کز دل ناو کش  
 تا بیرون میشد محبت جذب پستکات کرده بود  
 دوش فـریـسـاد انیسی سینه‌ها مجروح داشت  
 نشتری گوئی که در هر ناله پنهان کرده بود  
 اگر عشاق را حرمان بقدر آرزو باشد  
 نصیب ما نخواهد بود وصلش در قیامت هم .  
 چـو بـینی شـعـلـه را مضطرب آتش‌رسانی دان  
 که جـمـش رفته و جانش در آتشخانه میرفصد .  
 عبدالله اوزبک هرانقه کیلکاندا مدغه دوشدی . خان خانان خدمتیدار کوپ  
 عزتی بار .

موقعی که عبدالله اوزبک بهرات آمد بهندوستان رفت و اکنون  
 در خدمت خان خانان عزت و احترام زیادی دارد .

~~~~~

ترکمان دور . علوم ضاهری آکساید کوپ حالتی
 قاسم بیک
 بار .
 ضعی روان و شعری ابدار دور . او گوش تازه سوزلار
 حالتی
 انکلاردین باش . اورار . دیوان ایتمامغه بیتکورد بلار . و ایبات انکلار بیک دور کیه :

۱۰۶ - قاسم بیک حالتی

از تراکمه است و در تحصیل علوم ظاهری بسیار میکوشد.
طبعش روان و شعرش آبدار است و سخن بدیع بسیار دارد.
دیوانی با تمام رسانیده است و این ابیات از او است :

چشم و دلم پراست مکن منعم ای (ربیع ۱)
بگذار کاین دو کاسه خون سرنگون شود .
ذوق الضاف تو ایسکاش نمییاست دلم
یاد هر اصف تو اکیون سبب صداله ام
چه خوش باشد دو روزی بار اگر راه سفر گیرد
که تا باز آمدن هر بوالهوس راه دگر گیرد
رخصت گل چیده داده است دیگر باغبان
کو تماشائی که دامن بر گل حسرت کند
سرو نازی نیک حرارتی اظهار پیدا و اوزی نیست فدائی لغو التوبه و
رباعیسی کوپ بخشی واقع بولوپدور کیم :

این رباعی را در بیان تب محبوب و اثبات فداکاری خویش بسیار
خوب گفته است :

تب دور ز جسم نا توانت پادا
از بردن نام دشمنان شرمه (پادا ۲)
بوایکی (۳) رباعیسی هم بمن ابرماین شه :

این دورباعی را هم بدنگفته است :

۱ - ربیع - ن

۲ - پادا - ن

۳ - چنانکه می بینیم رباعیهای عدد پنج در ضمن ابیات دیوانه و بلی در نسخه ۱۰۶
دوم موجود نیست بنابراین ممکن است الحاقی باشد.

پیوند گسسته‌های و خندید بشود
هرگز کفمی که حالتی حال توجیست
دادار دگر بدام خویشم فکند
رسد بلفظ بروده باشد دل را
امروز جاشد که مست چاه گله‌ای
من شکم هزار غیر خواهی دارم

پیوند گسستن ایستند بتو دل
خون باددل کسی که بندد بتو دل
اورتوا) نمکی بردل ریشم فکند
بند که همان دل است پیشم فکند
سرگرم بدادن پیغم گله‌ای
بمان تو هنوز دره‌قاه گله‌ای

مجهول بیک

سالم

در کمان دور وارل طایفه‌ها مشهور و معروف کیشی دور
کوب آرمیده و یخشی روشنم صاحب کیشی ایزدی

شهرها شهرتی باره مسوی استویندا طبعی یخشی برور

ایزدی، یوسف وزلیخا مبین هیدیسی • وانعا اتسی یوسف وزلیخا، یولامه اول ایسات
مشهور یولور ایزدی • و یولور معبود اولونور کیمه خسته‌غه تبع فیدو پندور • کور مادوک و
امره بیات (۲) اسماع هیسوق کیمه :

۱۰۷ - مجهول بیک سالم

ایزدی مشهور و معارف طایفه ترکمان است • شخصی بسیار آرمیده و
خوشتر و صاحب بود •

شعر شهرت دارد و در اسلوب مثنوی طبع خوبی داشت • « یوسف و
زلیخا » را تتبع کرده و در حقیقت اگر نامش « یوسف وزلیخا » نبود آن ایسات
شهرت مسافت • از قرار معبود خسته‌غه را تتبع کرده است • ما ندیدیم ولی این
اسم را شنیده :

شعر

من یوسف وزلیخا :

نشانه در ریشم جن هسای
سجده خون بر او رنگه‌ای جامع

کهر از دست یگو خصای
توا در ریشم در سنجو سیم

۱ - ویرانه

۲ - کیمه

چو در آب و زمین جات ناشاد
ببندی از برم کسپرد کماره
من مهر و وفا :

چون غم پیری بکسی رو نهد
هر دم از آینه زانوی خوش
خلعت شبیت جو دهد آسمان
تیر نظر کسوت بر با کسپرد
لرزه در افتد ز ضعیفی بسا
سجده کند فرق پیش قدمه
من ایمنی و همچون :

آت تعریفیدا آتو بدور کیم :

در تعریف اسب گفته است :

شود سازک انباش سرو آزاد
شود رنگهای جانم پاره پاره .

روی سر آینه را سو نهد
روی اجزا را نگرد سوی خوش
رنگ شود (آینه) و آن ازین غمش
زیر شادمانی و سرود کار کسپرد
دست شود ازین درین غمش
حقه صد و سر و سر و سر .

=====

از برق خیل گرم روان
بر حوش چورا کیش رسیده
من غزلیات :

اگر کعبه و صفت نه بر سیم اسب
خوش خوش تازی است گر کین در دل دانا و پست
بوا آشی و شاه قرب جو مهر چو
چه کشیده ز هر دادی ز در آینه خیم سوس
ای خوش آن کز سیم عجز بر جان خون گرم
عشوه در آرزوی سرفی کرد تا که غمش از
بند صبر که درم بجزر تو که سرید
کرف گرم که در غایت مرا
حور آه و سوز در آرزوی کسپرد

حسن بیک

شکر او غالی

و در آن روز که
از کعبه کعبه کعبه

و در آن روز که
حور کعبه کعبه کعبه
و آن روز که
تدقیق کعبه کعبه کعبه
کعبه کعبه کعبه کعبه
کعبه کعبه کعبه کعبه
کعبه کعبه کعبه کعبه
کعبه کعبه کعبه کعبه

=====

=====

۱۰۸ - حسن بیک شکر اوغلی

((مقیمی))

نتیجۀ جهانشاه پادشاه ترکمان است بالینحال پارهای از فضایل را دارا
است وبخصوص اقسام ساز وانواع شعر را از قوه بفعل میآورد . دلیر و حاتم
شیوه هم هست .

تخلصش « مقیمی » است و شعر چنین گوید :

۵۵۷ ۱۱۱۳۳

سبب این بود که میبرد گهی نام ترا
بگذشت سواری که غمش بر دل و دین خورد
دزدیده چون سوی تو خواهم نظر کنم
چهدادهای بدام این چه عزت است بمن
تمام عمر جواز حسرتم بخواهی کشت
اسباب غصه بهر دام جمع میشوند

مولانا

شانی

وسیلہ سی بر لہ کیم :

اگر ساغر کشد دشمن و گر دوست

بضاق ابروی مردانه اوست

پادشاه زمان اول اونی (۱) آنچه بیلہ موازنہ قیلدی . استاد رود کی زمانیدین بووقت

هجه همج اهل نظمغه بوشان واقع بولما یو پدور .

بوایات اول عظیم الشان نینک دور کیم :

۱۰۹ - مولانا شانی

از طایفۀ تکلمو است و طبع خوبی دارد . در تقلید بابا افغانی موفق شده

۱۰۹ یعنی اول کمنه یی - حاشیة سحفة ان .

ودیوانی باتمام رسانیده است.

بنا باشعارش طالب خوبی هم داشته چنانکه بسبب این بیت که گفته بود :

اگر ساغر کشد دشمن و گردوست بطاق ابروی مردانه او است
پادشاه وقت باهول سنید وزتش کرد. از زمان رودکی تا امروز اینشتن و شرف برای هیچ شاعری نصیب نشده است.

ابیات ذیل از اوست :

ما همو خشکسالی نامدی خورده ایم سزده ماگر در دره سزده که سیراب و سینه
دامن دستان زناز مرو هر طرف که باز حسه هر ره که طاب از مغانی سینه
سه مگر که پیر کس ز ما خوازی کرد وقت ز سنی معزده بقدم کشیده
سینه را سوراچه کردی بیجان سینه خوب کردی خاکی برون مار و بون باشیده
نیم سمل شده ارا که توانای مست شمس پیر از آس لایق که سینه
چون مولای مشارالیه بر منبار است حوصه واقع دور عاقله کوه سینه
بینه سوز میانه و مجادله پیدا عاجز بواله این و ویدی میبندی بینه سینه
و اثر حریمی رست بواله باین هم معیوب و اوب میبندی میبندی بینه سینه
او خیمه لار باین باین از روزگار بینه میبندی بینه سینه
ابیاتی بیت ماعنی بره و بکنج سونه سگور روزگار بینه :

=====

چون مشارالیه قدری سگ حوصه است وقتی که دره سینه سینه
خود عاجز میماند اغلب شروع میبکند بماتمات بینه و خاکی داده و گرفتاری
و با رجا باشد از آن هم مغلوب شده میبماند موسس میبکند
آن بدجنسان، راست اندرون، میگویند کس است که سینه
مأخذ دارد و از دیگران گرفته شده است و مدعیان خاکی سینه
میرسانند :

اولی و قدری است : سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
حظت آن سینه و سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه

میرحسرو : چگونه بر تو نلر زهر طرف که در آیین هزار دیده خونبار در صفای تو باشد
 فروغ : کردی بدامنی بشیید که روزگار در دور او زمین نکشد انتقام را
 نرگسی : زخم حدتک اود گرای دل هوس مکن این خانه خراب تو روزن چه میکند
 حالی : مکن از قتل مرا چون نیم عمل کرده ای رحم بر من بعدا این عین ستمکاری بود
 سارا العیوب جمیع بیگناهلارنی بو حریفلار تیلیدین اوز پناهیدا اسراسون . آمین
 بارب العالمین .

خداوند همه بیگناهان را از زبان این حریفان در پناه خود نگاه دارد.
 آمین بارب العالمین.

❦❦❦❦❦❦

اسناچو دور . آهسته و آرمیده بیکیت دور . شعر اخلاصه
 شعرین هیچ کیشیکا او قومافقه رغبت فینه الماز . آبانی سب
 بوالغای ، هیچ کیشی ای قابل بیعاس یا ماخذنی تو همدست
امامقلی بیک
فسونی
 و هوماس

بیمه حال بوالغات نی است اسمیغه حریفلار او قورلار ایم :

۱۱۰ - امامقلی بیک فسونی

اسناچلو است . جوانی است آهسته و آرمیده و برخلاف شعرای دیگر ،
 میخواهد شعر خود را برای کسی بخواند . ولی معلوم نیست کسی را قابل
 شنیدن اشعار شود نمیداند یا اینکه میترسد ماخذ شعرش معلوم شود .
 بهر حال حریفان این ایات را با هم او خوانند :

❦❦❦❦❦❦

هنوز کسی خویش متمزه نکرده است . بجز نوبت ودا بر زبان اما نیست
 کی انقابی بوست غرور محبوس است و گرنه درین محرومی زانجا است
 سالیها از گریه ام زهت و حوم میخیزم زجا لغی از دل با جگر میفند اردامن هنوز
 زه از خا که نمایان گشت و زهر آن نگاه میچکد چون آب خضر از اسخوان من هنوز
 که مکن بیلاد و برضعمه میخشا کر عمت میسوا . چاک زد پراغنی بر تن هنوز

جون گارخان تہیہ بزم نہہان کنند
 بویندہ را بیجرم بکہ قصد جان کنند
 خوبان بہر دلای کہ سپارند راز خویش
 اول بیخ غمزہ علاج زبان کنند
 مرغی کہ نیست رخصت پرواز گلشنش
 زانش چہ دلخوشی کہ قفس گدازان کنند
 کردم بگرد مجلسیالی کہ گاہ عیش
 می درودح رخون تماشا نیات کنند
 تاثیر غیرت نگہ دور دور میسا
 تشریر دمسانک ازدن ہمہ صحت تو
 دلت آرد دہام میبایدہ کست
 در عشق این گہہ بخشیدی نیست

اول ولایت اہل نظم و ارباب استعداد، سمت تو ابوت
 مدک اشعرائق مسدودا مہمکن بولور ایزدی • فی الواقع اور
 اصطلاح لاری برانہ اشعری کوپ بخشی واقع بولور •

نجباتی

رومی

بواہیات اول حضرت بیٹک دور کہہ :

۱۱۱ - نجباتی رومی

در ولایت روم براهل نظم و ارباب استعداد برتری ہونہ و بر مہم
 مدک اشعرائق نشستہ بودہ الحق اشعارش مہجہ خودشان سبب خوب ہمیشہ
 این ابیات از اوست :

ترجمہ :

دل شورینہ دلم سیامت الامار
 ای جرخ سیرنا ہر کسی اولامیور
 برت بردا بو کندارہ ہر مہم اولامسون
 ہواہ ہاقل ہواہ ہوسمیل خوشبو دور
 ہا توکل ہواہی ہا توکل و حصہ غرض
 تو زومست ہنجرہ سین (بیمہ ۱۰۰) جاہ پلائی ہر
 ہماہ میں ولایت ہر مہم
 آرا ہوسامی ہماہ ہر مہم
 اور ہوسامی ہماہ ہر مہم
 دل ہماہ ہر مہم ہر مہم
 ہواہ ہماہ ہر مہم ہر مہم
 ہماہ ہماہ ہر مہم ہر مہم

روم مدک اشعرائق مسدودا مہمکن بولور ایزدی • فی الواقع اور
 اصطلاح لاری برانہ اشعری کوپ بخشی واقع بولور •

باقی

چلبی

ہواہ ہماہ ہر مہم ہر مہم
 ہواہ ہماہ ہر مہم ہر مہم
 ہواہ ہماہ ہر مہم ہر مہم
 ہواہ ہماہ ہر مہم ہر مہم

الذی یزواجہ زاده سی باز اوردی کیم فی الواقع یوسف ثانی دیمک اول مظلوم غه کتابه اوردی و محکوم حکمی اوردی. مکرر آینه وردی کیم بو کیجه پیش غزل آیت می شام. میاهانی مبالغه دین تجاوز فیلدوغیدن سوئکرا آیدوم کیم گستاخلیق بولماسا بو کیجه یوسف ثانی بیرکا بر علی الصباح اولت نره غزل یزوی یزوی اصلاح شریفنکیزغه بیسکورا. طریق (۱) ولوب آزرده لبق اظهار قبلدور. یکه د ساعت خاطر جو بدیع قیلوب مصافحه اوب عرب اول لبق قینه ماشلادی. و اسعار انکار سنک دور کیم :

۱۱۲ - باقی چلبی

بعد از نجاتی که ملک الشعراء روم است و برا مسام دارند. در شهر حبیب شرف ملاقاتش نایل شدم. اکثر اوقات با حقیر شوخیهای عجیب و غریب میکرد. خواجه زاده ای داشت بنام یوسف چلبی که حقیقه یوسف ثانی بود و شاعر نامبرده از وی فرمانبرداری میکرد. بارها می گفت که دیشب پنج غزل سروده ام. چون دیده میاهات را از خدمت مبالغه گذرانید گفتم اگر گستاخی باشد امشب یوسف را بیا بدهید صبح ده غزل بدیع گفته و نوشه بنصیح شرفمان برسایم. از این سخن برنجید و دل از زدگی نمود ولی بازیدرنت بمقام داچوانی برآمده مصافحه کرد و بقریب نوازی برداخت. این اشعار از او است :

عشیر و ... حسه حبیب خط و خیال بسیار
 بیغ لایم د ... اول تمسیره ...
 ... فانی و ای دوست نور حال و خطت
 ... رحمت اللطوف کی آن ...
 ... اول بدی ... خوش شکت
 ... او ...
 ... بر ...

۱ - ...

خاق عالم گل سویدی کاشکی بلبل کبی
 اول لبی غنچه بکا تنها فلایدی گل کبی •
 جرعه دان ابداله کرچه مخزن الاسرار در
 رنسد درد آشاه ساغر مضجع الانوار در •
 غمناک ضعفدا پهلوم استخوانی سابلور پیریر
 مینی سیر اتمان احباب موسیقاری کورس و لار •
 کوز لار مهربان اولمز دیمک ینتلیش دورای باقی
 اولور والله بالله همین یلواری کورسونلار •

شاهقلمی بیک

نارپا، اوغلی مشهور ایرور؛ روملوندور • اسمعاد نصیری
 او اچه کیم کیشی تخیل فیده المانار • شکفه و کرم احلاطیکیت
 دور • مقدمات (مضامیه) سیمه اوقات صرف فیانور، لار
 مذاق شفیدین فرضی بولسا، اکثر اوقات ارباب اسمعادینده مخبط وارر •
 مولانا محترم کاشی شعری غه کوپ اعهددی بار اوردی، او بکیمیع کیم اکثر
 او احیانا انکلار حضوریدا مولانا مشارالیه بیت پیر مدخول بیسی، دحل فیده الیه
 ایردی هدف تیر ملات بیکه ترک سلامت فیمیق کسراک ایردی، و اوچ وردن اول
 اعتقادی فاسد و اوپ هر مقدار بوق کیم کوپ فیمیق، بالاحظه فیمیدی، مود کیمه بکیم
 هم بهراق بولغای •

بودی اعلی لار اول یار عزیز بیک دور نیم :

۱۱۲ - شاهقلمی بیک

مشهور بیکه « نارپا اوغلی » از اهلی روم است و در سنه ۱۱۱۲
 توان کرد اسمعاد نصیری دارد جوانی است سکنده و کرم اسلام و انک
 کار ذوق قرمسی باید بمطالعه مهندسی میر دارد، اکثر اوقات
 اوت و خیز دارد
 شعر مولانا محترم کاشی شعری غنچه بکا تنها فلایدی گل کبی
 احیانا در حضور وی بیت کاشی مولانا کسراک ایردی، و اوچ وردن اول

هدف تیر ملامت گردد و بلکه ترك سلامت گوید. ولی اکنون از آن اعتقاد
برگشته و قدری ننگه خیلی منصف دیده میشود. امید است که از آن هم
بہتر گردد.

رباعیہای ذیل از او است :

سوسنی بیگ

ای باد صبا نامہ می اول شماره شور شرح دل زاریمتی و فسادارہ شور
دل مسطر و سدل دور تکری ایچون اولدوم بہ ای مسیح سیرچارہ شور
بی دردی بیابہ صبر و فرازیہ باردور بی خود پروای کار و تازیہ باردور
رسوالفما تصبیحت ایلاز فاصح سائور کہ ایلمیدا اخیاریہ باردور
برگمائدور - اوایلدا شاه جان مکان نیک معطر قورچی سی
ایردی، قزلباش بکاتہ بکاتہ بیکیتلاری آراسیدا فراردادہ
بیکیت ایردی عاقبت شراب و تریاک و قمر مداومتی ولا کی دین

سوسنی
بیگ

مکالار ملارم تیغہ وین نواب اوقات کیچوروز ایردی
طنعی امیر عیشیر نوابی شعر تیغہ کوب سررست دور دیوانی نامہ نواب مدد
طنیبہ ہمدان عامغہ و داع فیدنی، حسب الامر امیر الامراء امیرخان کلانی نر کمان طب
راد و حقیر انہ مغلہ شروع فیسوی موفق بولسود
شاهی غزلی حوالما کہ مطنعی و دور

۱۱۴ - سوسنی بیگ

از ترا کہہ است. ابتدا قورچی معظم شاه مرحوم بود و ہریک ازدلاوران
قزلباش ویرا ندلاوری میباشخند ولی عاقبت در نتیجہ مداومت بشراب و تریاک
و قمر بملازمت بیگہا بن دردادہ اوقات خود را بدین نحو میگذرانید.
طنعی باشیر امیر عیشیر نوابی خیلی موافقت دارد. دیوانش انجمن
تدبیرہ در شہد ہمدان در گذشت و حقیر بحسب امر امیر الامراء امیرخان کلانی
نر کمان طب نراہ بانامہ آن پرداختم و موفق شدہ.
در جواب غزل شاهی کہ بمطلع ذیل است :

سوسنی بیگ

شاهی : توتندی ایلکیم مهر ایدوپ بیردی منگا اول ماه ایلین
 کیم که ایل توتار کوریم توتسون اینک الله ایلین
 بو بیت ای مناسب آیتو بدور کیم :

این بیت را مناسب گفته است :

~~~~~

سوسنی : شاهلار تومساز گدا ایلکین قنا بازاریدا  
 کیلکی اول بازار کیم تونقای گدالار شاه ایلین .  
 بو بیت هم اینک دور کیم :

این بیت هم از اوست :

~~~~~

بول بازار بولدی نصیحت دوی و برانمغه آه

بالیمه موسوق آله آه واقعه سین شهره

اسکندر خان بکیشو حیرتده بیه توافک این شهره او

مقدار پاک فطرت و منگه پند بریدی که اولی شهره

پهات حنائی غمجه لک لک بر برائی برائی بر کور شهره

ترکیه طاهر قیدماس اوردی .

شجاعت و همی اول کیمغ اوردیکیم جوی حیرتده شهره

ویدماس اوردی .

بو شهر بیله طرف مریدان تور احوی شهره

معور ولسون .

دارالعدله برده عالمین اوتندی . قسری شهره

بو شهر اول احوی پناه بیت دور کیم :

۱۱۵ - امیر سخنان بیگ

از خوشاوندان مرغوب اسکندر خان بکیشو حیرتده شهره

ونمکو نهاد بود که با اسکندر اول شهره

هرگز حرکت تر کیانه‌ای از وی سر نه‌یزد. در شجاعت و کرم چنان بود که
جان از دوستان دریغ نپیداقت .

با این حقیر برادر طریقت است، خداوند عالم عاقبت و آخرتش را آباد فرماید.
در نزد درگذشت و قبرش در مزارات برجی است .
این اشعار از اوست :

ای بلاگردان حنمت چشمه خون‌آلای من
بوی لاله‌خون‌سوی دل جووری که هر زمر
باد فرمان سر برایت از سر تنای من
در چشم مردش تو چنین خوار میکنی .
برو سادی نکرد خاطر ما پامنه هر کر
کل عیش حوم، رضا امان ز مرده میباید .
بک حرف ز نزد دام ای پیک نسیب
میگویم اگر چه میشود ترک ادب
در سبک غلامان بشمردی ما را
اراضف تو بسیار عجب بود عجب .
پیری پیک
(دو کر ۱)
شعری هم وی با کتبغ ایروز کیم .
تر کمان دور . خلیق و صحبت آرای بیکی دور . یار کرم
اخلاط و مصاحب همه جارو او بیکیغ از واقع بواور .
موسیقی عمدین بهره‌مند ایروز ، کوب تصنیفی در .

۱۱۶ - پیری بیگ دو کر

از ترا کیمه است . جوانی خلیق و صحبت آرا است . رفیق کرم
اخلاط و مصاحب همه جارو مانند او کم پیدا میشود .
از فن موسیقی بهره‌مند است و تصنیفهای زیادی دارد . اشعارش
چنین است :

از وصل تو ای نگار دوری ناکی
که هر که صورت عیش پیری و منال
هر چند که شد این ضروری ناکی
با خود روزی که آشنا میگشتم
قران سرت شوم صبوری تا کیمی .
بر کرد سر تو بموینا میگشتم .
در پای و جور پیشه میدادم جان
تو ترکی رباعی هم نمون ارماس کیم .

۱۱۶ - دو کر - ۱ - ۱

این رباعی ترکی هم که گفته است بد نیست :

۵۶۶۶۶۶۶۶

بخواست کونکادین بنه افغان کیلابور
کوزدین داغی بی سبب نو کون فان کیلابور •
وصلیفه قرانما کوپ داغی شاد اولما
اسباب غم ایت کونک کیمچران کیلابور •
و بو رباعی بی هم بخشى تضمین فیلوپدور کیم :

رباعی ذیل را هم خوب تضمین کرده است :

۵۶۶۶۶۶۶۶

دوات که مه از غیرت آن خسته شد
آراسته از سیره نو خسته شد
کمزار ریخت ز خط خو پداسته شد
کل بود بسته من آراسته شد
ایندی شو و اما تبیین شاعر لاردین دور
ایرماس • شعری هم میونکلیغ ایرورد کیم :

کلبی
ذوالقدر

۱۱۷ - کلبی ذوالقدر

از شاعران نو خاسته است و جوان بدی نیست ، شعرش چنین است

۵۶۶۶۶۶۶۶

نگه گرمی از آن عمره خوریز کجاست
عمود ایق وان اشترین مکارون ایچک
مدتی باغی و معشوق بشسته بس است
بو • کردیم کیم خرد بر غیر کجاست
در نظر عجب خویش زده آتش و
حالا یومرت عشق بیچاره غم
کشیدم باز گویت متع شردم بفراری را
سینه کیمونه بی سوز و ایچک
بنامه از نظر هانا شده عشق بمانده
دردم کیمونه عشق این معشوق
الهی تا ابد نو مید کردد ازودنا هانی
ظومار معجز کیم و کیم
عینقی جان مراد بیچاره کیمونه
یعنی بیچاره دور •
قاسم بیک
رغمی
خون قلمی شده با است ایچک کیمونه

۱۱۸ - قاسم بیک رغهی

برادر مخدرة عایقلی خان بیگلربیگی هرات است و جوان خوبی است.
طبع شعر خوبی هم دارد و این ابیات از او است :

~~~~~

دل درشت غیر امشب یاد هجران کرده بود  
دین و نذبات درخوش بکسان کرده بود  
شب بیزم غیر بودی چون من گویا که صبح  
وی نومیدی دماغه را پریشان کرده بود  
جان من چاک گریبان چه میرسی که چیست  
با اجل ما را غمت دست و گریبان کرده بود  
باز بیتابی تو کردی رغهی و رفتی برش  
ورنه این دل بکین روزی خوب هجران کرده بود.

شما میار ما و تو صحبت حرام شد  
اول فرشته را بجزه توره نبود  
در آتش غم سوختم و بار ندانست  
در روز شد که وصالش بدعای من است  
تو دیرزی کسه زندگی ما تمام شد  
آخر چه شد که صحبت خاص تو عام شد  
حاشا کسه محبت اثری داشته باشد  
زمانه تاد گرای دل چه مدعا دارد.

اول هم عایقلی خان بیگلربیگی سفره چی سی ایزدی خوب  
سلیقه ایغ ، بخش اظوار لیغ بیگمت تور ، علم ادوار دین  
کوب و فوفی بار ، تصنیف لار هم ایسی ، رساله هم اول نابدا

**دوره بیک گرامی**

بتیدی ،  
ترکی و فارسی اشعری بار ، سیر طرره غزل آیتو بدور ، بواسات اندین دور  
کیه :

## ۱۱۹ - دوره بیک گرامی

وی نیز سفره چی عایقلی خان بود ، جوانی است خوش سلیقه و خوش

رفتار و در فن موسیقی اطلاعات زیادی دارد . تصنیفها نیز گفته و در این باب رساله ای هم نوشته است .

بترکی و فارسی اشعار دارد و غزل عجیبی گفته که این ابیات از آن است :

۱۱۲۰

دیمه آینهک سر کویینی که انگلیدی کیل  
غیریلن سهرهیلور هرینکا چون یقندی بکا  
ایلمه منع کرامی نی اکر قیاسه فغان  
شکیبی مخلص فیدور ایردی . اناسی رنده ترک صادق

مقصود

کیشی ایردی ، افوامی فاشیدا اوغلیدین شکایت فیدور ایردی  
کیم بو ( جوانمر ۴ ) کسه آدم کبی ( او ۵ ) فویدور من  
بو باروپ ( او ۶ ) فویدور کیم پیشیکی .

(علی ۳)

بهرحال شکیبی خوب سلیقه لبق و خوش طبع بیکت ایردی . چون دارالمدینه  
تبریزدا متوطن بولور ایردیلاز بیلماکانلاز تبریزلیغدور دیرلار .  
بوایات آینهک دور کیم :

## ۱۲۰ - مقصود علی

(( شکیبی ))

متخاص به . شکیبی . است . پدرش بسیار ساده لوح بود . پس  
افوام خود از پدرش شکایت میکرده که من برای این جوانمرک نامی  
مثل آدم نهادهام او رفته برای خود نام . گربه . گذاشه است (۳)

۱۰۰ - سزد و حکم - ن

۱۰۱ - نا - ن

۱۰۲ - بیک - ن

۱۰۳ - جوانمرک - ن

۱۰۴ - آن - ن

۱۰۵ - آد - ن

۱۰۶ - بک - ن

۱۰۷ - شکیبی - شکیبی - شکیبی - شکیبی - شکیبی - شکیبی - شکیبی - شکیبی - شکیبی - شکیبی

۱۰۸ - شکیبی - شکیبی - شکیبی - شکیبی - شکیبی - شکیبی - شکیبی - شکیبی - شکیبی - شکیبی

بهر حال شکیمی جوانی خوش سلیقه و خوش طبع بود و چون در تبریز اقامت داشت آنان که حقیقت امر را نمیدانند گمان کنند که بربیزی است .  
این آیات از او است :

\*\*\*\*\*

کس نیست با گوید دان بیرحم خونخوار ایقدر  
کاین نیم بسمل صید را بر خاک مکنار ایقدر .  
چو دلم را نمیدانی دلم شاد است بنداری  
همه کس چون تو از بند غم آزاد است بنداری  
من دلخسته هر دم دور از و صد بار میبیرم  
اجل را کار بها با من افتاده است بنداری .

خوش طبع  
بالی  
تکلو دور . سی الوافع خوش طبع و سپاهی وضع و  
مصاحب بیکیست دور .  
آینوردی کیم بو رباعی مینیم دور :

## ۱۲۱ - خوش طبع بالی

از طایفه تکلو است . در وافع جوانی خوش طبع و سپاهی منش و  
مصاحب است .

این رباعی را بخودش نسبت میداد :

\*\*\*\*\*

میآمد و چهره از عرق تر کرده  
و اندر خم رلفهای گرد آلودش  
چو گان بکف و اسب ضرب بر کرده  
دلهای شکسته خاک بر سر نرده .  
اسراهدا بدرخات رکاب طهر استایدان بر گمان ایلمکیدان مقبول بواندی ،  
جسدی هم ظاهر بولمادی .

در استراپاد در رکاب بدرخان بدست تراکمه کشته شد و جسدش  
هم بدست نیامد .

\*\*\*\*\*



## مشرقی تکلو

اول ضایفہ بیک مرد مزادہ لاریدین دور تاکہ امیرالامراہ  
بیک افریبا-یدین دور پیر مہدار یوق کیم کوب لوندونہ ایالی  
برادوغیدین ملارمت و اطاعت قیلہ الماس ، گاهی مہاہلم  
طریفیدا متردد ابرور ، گاهی ہم مہاہلیق کسونیدا جلوہ در واور  
آهنگ (۱) و موزون ہم بار، شجاعت و مہمانی ہم اورنگ مسو و مہاور  
بو ایات اول عزیز بیک دور کیم :

## ۱۲۲ - مشربی تکلو

از مردمزادگان تکلو و ہلکہ از خویشاوندان امیرالامراہان آن  
ضایفہ است . چون خیلی بیقید و لالالی است از ملارمت و اطاعت سر  
پیچی میکند ؛ گاهی سپاہی میشود و گاهی مہمانی  
طبع شعر نیز دارد ، شجاعت و گرم این بر خویشین نسبت میدهد ،  
این ایات از او است :

ترجمہ

ای ملکای بی طرح بکس زانہ گئی  
سری گیرم کہ آہ بی ارہاری سادحت  
میکداری براس خسر شہرو بر خدای  
حربی دارم کہ تا پیر معات و عیش  
چہا نامیغ سلطان حمزہ ہرز طاب برآہ  
ایردی ، صدوق اول و مہارک پیلان ہم  
ایچون کوب رحمت ابروت مہمانی بولور  
اوسام شعری ترکی و فارسی جا کسور  
اور اشعارین طلا و لاجورد پلا زینت  
ہم مانت ارماس

و انکر دمانی اول مہراد بیک دور کیم :

## ۱۲۳ - میر محمد ایوانغلی (۱)

قورچی مرحوم سلطان حمزہ میرزا بود . جوانی است صادق القول و نادر الادب و در تحصیل علم بسی رنج برده و استفاده کرده است .  
 هر گونه شعر ترکی و فارسی میگوید . چون قدری ساده لوح است اشعار خود را بطلا و لاجورد زینت میدهد تا مرغوب و مطابوب گردد . کما بئش هم بد نیست .  
 این دوربائی از او است :

~~~~~

میر رسیدم ز تبیر هجرت بسیار
 این درد من گذشته بود اول بار
 آشفته آن رلب پریشان کردم
 کافر تراز آنم که مسلمان کردم .

دوڑی که بندم عاشقت ای طره نگار
 آخر گذراندی ز دلم آن نساوک
 خواهم که گردد سر جانان کردم
 ر نار پرست کهر زلمش گشتم
 بو ترکی رباعی هم اینک دور کیم :

این رباعی ترکی هم از او است:

~~~~~

کوپ کوپ ستمینک چکدی اوسانمار کونکام  
 کریار وفا ایسا اینا تمار کونکام .

بند اولدوغیمی زاهونکا دانمار کونکام  
 ار بس که جماعه اولدی جانم معاد

قلیج  
 بیک

دارالخلافة بغداددا دیوان کاتبی فرحشاد چلبی خواهر  
 زاده سی ایردی عتیبات عالیات غه بارغاندا بد و حقیر مریض  
 بولوب اونکلار نینک دیوانخانه لاریدا بیر مدت گوشه گیر

بولدوق . بیزم رهم دلالت میر ایچون سی و معشوق صحبین آراسته قیلوب بوبانکلیغ  
 خاطر جو بلیق قیلور ایردیلار .

طبعی روم اصطلاحی بیله موافق دور . بوانکی بیت اینک دور :

۱- ایوانغلی فیسق دکی از بلوکات معبر و آباد ولایت خوی بوده و آن اولدومشیل  
 ایسی و آن کورده بیله ایچون معنی لریت ، دانقده دان آتیرایجان ، دبل ص ۲۲۹

## ۱۲۴ - قلیج بیگ

خواهرزاده فرحشاد چلبی است که در بغداد کاتب دیوان بود ،  
حقیر موقعی که بعثت عالیات رسیدم مریض شده و مدتی در دیوانخانه مو مالیه  
منزوی گردیدم . برای رفع ملال من بزمی از می و معشوق بیا راست  
و بدین نحو از من دلجوئی کرد .

طبع شعرش بلهجه رومی است و این دو بیت از او است

ترجمه

بتوردم سوز عشقیله سبیره شعله آبی شرار بدین فروران ، اسی خرخردت منعم مانی  
میچون یور چاوردی سویلامیشلار آسنا ینکسین

یلان دورای بوژی قبله ملان ( و المپی عالمی ۱ )

افشار دور ، نخلصش همه امیری دنوز ، معن بیگ  
ایرماس .

امیر

بیگ

بو مصلح افشار بیگ دور :

## ۱۲۵ - امیر بیگ

(( امیری ))

از ایل افشار است و نخلصش « امیری » است . جوان بدی است  
این مصلح از او است :

ترجمه

بسم راضی که گوید عمر بیفاه را بی کس بر من آه  
یاک مطره خون و صدغم و محبت دل من است بی کس و آه

اول ، افشار دور ، نخلصش همه امیری دنوز ، معن بیگ  
صفا سی باره

دردی

طبعی هم خود دور ، بو مصلح افشار دور :

۱۱۱ - والله بالله - ۱۱۱

## ۱۲۶ - دردی

او نیز از ایل افشار است. از نو خاستگان است و هنوز صفائی دارد.  
طبعش هم خوب است و این مطلع از او است:

~~~~~

معارف و دولت بیک در کبر دردی مودبانه اگر بر دانی اثر نکند .
یوسف بیک استاجلو افریاب بود . شمس جان میان
رماندا شاعراده سلطان حسین میرزا انالعی ابردی دولت مند
کیشی دور . شعر هم آسود . در زمان امام قده موفق
و او پادشاه (۱) انکار بیک دور کیم :

۱۲۷ - پیر قلی بیک

از افریای یوسف بیک استاجلو است . در زمان شهادت مرحوم لکنه
سلطان حسین میرزا (۲) بود ، دولت مند است . شعر هم میگوید و دیوانی
بامام رسانیده است . این بیت از او است :

~~~~~

مطرب علسی کورو نوردیده      گرین ایچره      مورخیلی کذری و شدی (۳) قان ایچره .  
و عارسی بیت هم انکار بیک دور کیم :

این بیت فارسی هم از او است :

~~~~~

زباب می شده عرق عرق خوانخوارم دیدم شدم حیران میان آب (نشاره ۴) دیده .

~~~~~

۳ - سلطان حسین میرزا فرزند بهرام میرزا است که حکیمت و دیانت را داشت و کهن بود از  
جنوس شاه اسماعیل دوم باجل طبعش در کشته است محمد علی زباب . دانشمندان آذربایجان ، ص ۱۷۳ .

~~~~~

۴ - آنباره - ط

محمد

بیک

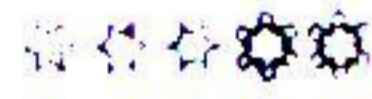
سوندوک بیک قورچی باشی ملازمتیدا بولور ایردی •
شمسی تخلص قیلوری مشهور بولدی • غالباً کیم انکلار نینک
سبب ایجادی بو ایرمیش کیم (ورساقی ۱) روشلارین خاص
پسند قیلوپ شهرت بیر کایلار •
بو (ورساقی سی ۲) کوپ مشهور دور کیم - ورساقی :

۱۲۸ - محمد بیک

((شمسی))

ملازم سوندوک بیک قورچی باشی بود شهرت یافت که شمسی تخلص
میکنند • گویا سبب آن بوده که خواسته انواع سرود را خاص پسند کرده
مشهور سازد •

این سرود که از او است خیلی شهرت دارد :



چرخ و فلک آورو لوپ دورسه
منع ایتماکا عیسی کو کدن نارسه
ملی دیمیشم دونمازام باریمدین
ملی دیمیشم دونمازام باریمدین •
(موالی ۳)
اول طایفه اکیشی اوغلی ایبار ، قانا صاحب داعیه
بولدوغیدین ادنا خدمتدین اعلی ملازمتقه مشرف بولدی ،
جهانبانیلیغ سلطان حمزه میرزا نینک (متمد علیه ۲) بولدی •
ترکانه (شعری ۵) ترکانه ایتور ایردی • میرزا سلمان اسفہانی مجوبدا بو بیت
نی مناسب آیتمیش ایردی کیم :

۱۲۹ - موالی ترکمان

در آن طایفه مردزاده نیست ولی چون جاه طلب بود در خدمت

۱» و ارساقی - ۲» و ارساقی - ۳»

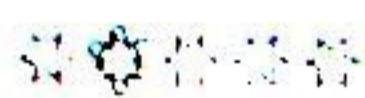
۴» و ارساقی - ۵»

۶» موالی - ۷»

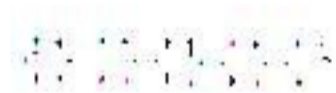
۸» متمد علیه - ۹»

۱۰» شعری - ۱۱»

پست بملازمت بلند پایه رسید و طرف اعتماد سلطان حمزه میرزا گشت .
 شعر را ترکانه میگفت . بیت ذیل را در هجو میرزا سلمان اصفهانی
 مناسب گفته است :



شاه چه شدگر ز تو دختر گرفت
 دختر بسویگر پیمبر گرفت .
 شاهویردی امیر آخور باشی کیلماسی و چراغ جلو دار تهدیدی بیانیدا
 دارالسلطنة هراتدا پیر مضحك غزل آبتدی . مطلعی بو دور کیه .
 در هرات غزل مضحکی در باب آمدن شاهویردی میراخورباشی و
 تهدید چراغ جلو دار گفته بود که مطلع آن این است :



چراغ مده و بروك كيه چراغ كس كيلاتور
 بو كپنه بزندر ايا كيم اول چس كيلاتور .
 ارسبار ایغ دور ، گرم اختلاط و مجلس آرای ولوند کشتی
 دور . با وجود گرم ایغ و موافق ایغ اهل روز کاردن
 متنوع بولماس .
 شمردی ترکانه آبتور . بو ترکی و فارسی ایبات اول عزیز نینک دور کیه .

تنهایی

بیك

۱۳۰ - تنهایی بیك

از ارسبار است . شخصی است گرم اختلاط و مجلس آرا و بیقید
 ولی با وجود گرمی و موافقی از مردم بهره مند نمیشود .

شعر را ترکانه میگوید و این ایبات ترکی و فارسی از او است :

عاشق د کیل اول کیمسه که بدنام اولماس
 بد نام جهان و شهره عام اولماس
 عشق اهلینه بی صبر ایغی عیب اینمه
 بو طاقه دا صبر یله آرام اولماس .
 شعر فارسی :

بجرم عشق اگر میکشدم عارم نیست
 کجا روم چکنه غیر عشق کارم نیست
 نهفته راز دلم تا حشر خواهد ماند
 در این زمانه قالی چوراز دارم زرت
 کشیده ام سر خود را بجیب تنهایی
 رفیق و مواس دل غیر فکر یارم نیست .

- سنگیزیمچی مجمع -

نازیک فصحا و بلغالاری ذکر-ریدا کیم بسوکون کوی میدان سخن انکار
 نینک خم چوکان طبعلاریدین سربلند ایرور و صید صحرای نظم انکار نینک
 سمند فکرتلاری قترا کیدا پای بند ایرور .

(مجمع هشتم)

در ذکر شعرای معاصر از ایرانیان (خلاصه) .

- - - - -

مولانا

لسانی

خطه پاک شیرازدین دور ، مشهور و معروف شاعر دور .
 عاشق ایقدا مولانا بانکیق (مسحق ۱) محروم آروامع
 بولور والا نیک عقیده ر مستجاب الدعوه ایردی .

دیرلار کیم بیرگون معلومی رقبا استخوانی پیرله مولانی مشارالیه دین
 بیر کلی وجه طلب قیلور کیم شاید اول وجه عدمی اویلایدین سر کویله کیم راق
 متردد بولا الغای ، مولانا با وجود اولاس قبول قیلور ، موجبه بولا ندا خاطرینه
 خطور قیلور کیم بسو عقده کشایش تپماس مسکر آسهجه ، هرچه ملاحظه ایدین کیم
 اول زمان نینت وزیرا عظمی و امیر اکرمی ایردی ، شهید عقیده ماسر مسجود
 مرقوم قیلور تفحص قیلور ، آیتورلار کیم مرحامدا ایرور ، فضا (۲) شرحه ، کیم
 بولغان زماندا مولانا داخل بولماق ایستار ، حاجیلار مجمع بولورلار استصواب
 حمام سرپوش جاهن سیندو روت ملاحظه فیضان زماندا میر جم خسر لاری
 خاطرینه قیلور کیم مولانا لسانی بهجه ایدین بیزه ملاحظه قیلور کیم مولانا
 مولانا بوفاریدین آیتور کیم قیلور کیم در انلار مانع ایلور کیم
 بولغاندین سونکرا بار بولورلار ، شهید عقیده سی استصواب کیم
 خواجه زاده سی طلب قیلور غنی سی عقیده شهید قیلورلار ، مولانا و بولور کیم
 نینک فاشیفه بارور ، خواجه زاده اول حال بولورلار ، شرحه ماسر لار

۱ - مسحق -
 ۲ - را - ط

- سنگیز پهبجی مجمع -

تاریک فصحا و بلغالاری ذک-ریدا کیم پ-و کون کوی میدان سخن انکلار
نینک خم چ-و کان طبعلاریدین سر بلند ایرور و صید ص-رای نظم انکلار نینک
سند فکرتلاری فترا کیدا پای بند ایرور .

(مجمع هشتم)

در ذکر شعرای معاصر از ایرانیان (خلاصه).

☆☆☆☆☆

مولانا
لسانی

خطه پاک شیرازدین دور . مشهور و معروف شاعر دور .
عاشق ایقدا مولانا بانکلیق (مسحق ۱) محروم آرزو واقع
بولور والا پاک عقیده و مستجاب الدعوه ایردی .

دیرلار کیم بیر کون مظلومی رقبا استغوابی بیرله مولانای مشارالیه دین
بیر کلی وجه طلب قیلور کیم شاید اول وجه عدمی اویاتیدین سر کویفه کم راق
متردد بولا الفای . مولانا با وجود افلاس قبول قیلور . متوجه بولغاندا خاطرینه
خطور قیلور کیم پ-و عقده کشایش تاباس م-کر آصفجاه میرنجم ملاقاتیدین کیم
اول زمان نینک وزیرا عظمی و امیر اکرمی ایردی . بدیهه بیر قصیده میر مدحیدا
مسرقوم قیلور تفحص قیلور . آیتورلار کیم میرحامدا ایرور . قضا (۲) میرجامه کندا
بولغان زماندا مولانا داخل بولماق ایستار ، حاجبلار مانع بولورلار . اضطراب بیرله
حمام سرپوش جامین سیندو روپ ملاحظه قیلغان زماندا امیر نجم حضرتلاری نینک
خاطرینه کیلور کیم مولانا لسانی نه جهیدین بیزیم ملازمتمیزغه مویه بولا المادی .
مولانا بوقاریدین آیتور کیم کیلو پ-دور ، دربانلار مانع ایرورلار . میر واقف
بولغاندین سونکرا بار بیرورلار ، بدیهه قصیده سی استماعیدین کوپ متوجه بولور
خواجه زاده سی طالب قیلدوغی نی بعینه شفت قیلورلار . مولانا وجه ایلمکیدا مظلومی
نینک قاشیغه بارور ؛ خواجه زاده اول حال وقوعیدین منعمل بولور عذر خواه ایق لار

۱ " مستحق - ن

۲ " را - ظ

قیلمور •

غرض کیم بویانکلیغ حالات مولانای مشارالیه دین عجیب و غریب کیلور نامز ؛
زیرا کیم زیاده پاکیزه اعتقاد کیشی اوردی •
مولانا مستغنی الالاقاب دور ؛ چون بو مختصر رساله نیزک اول مقدار وسیعی
یوق کیم اول عزیز نیزک اشعاری انتخابیغه بیر او کنجایش بیرکای ، بناء علیه پیرسیجه
ایباتین مرقوم قیلور • بو ایبات اول جمله دین دور کیم ؛

۱۲۱ - مولانا لسانی

از اهل شیراز و شاعری معروف و مشهور است . عاشق مستحق محروم
مانند وی کم پیدا میشود ولی عقیده پاکی داشت و مستجاب الدعوه بود .
گویند روزی محبوبش بصوابدید رقیبان از او وجه هنگفتی میخواهد
تا شاید بعزت نداشتن آن شرمنده گردد و بکوشش کمتر رفت و آمد کند .
مشارالیه با اینکه بیچیز بود خواهش ویرا میکند و بنظرش میرسد که
گشایش این گره فقط بدست میرنجم که وزیر اعظم و امیر اکرم وقت بود
میتواند باشد . بنابر این بالبدیهه تسبیدهای در مدح میر میگویند و بدست
میرود . میگویند میر در حمام است . هنگامی که میر در جبهه کی حمام
بود میخواهد وارد حمام شود ولی دربانان نمیگذارند . وی بدست
سقف حمام را میشکند و نگاه میکند . در همان حین از حمام
خطور میکنند که چرا لسانی در ملازمت ما نماند . آن روز چه
که آمده است ولی دربانان میگذارند . میر چون از حمام
بدو اجازه ورود میدهد و چون مسندهاش را خنجر میبندد
خواجه زاده خوانده بود عیباً بدو عطا میکند . بدست میر میرود
محبوبش میرود ولی محبوب از کار خود شرمندستاده و در سینه
خلاصه وقوع اینگونه حوادث از شاعر نامبرده دور نیست ویرا

عطشانی گشای دریای خوبی سدخطر دارد
 همچو کال جامه‌مکن چاک که از لطف بدن
 بجان عاشق مشو ای شوخ محبوبان شیدارا
 ز مکرشاهدان درایت نظر صد دل بدام افتد
 بصد خواری نرفتی از بهشت جاودان بیرون
 زن از مریم بود مرگ است با او هم نفس بودن
 از کجا می‌آیی ای گلبرگ خندان از کجا
 صور من بد آرزو بیجد بنان مشکل پسند
 غم و اندوه و بلا گرد لسانی جمعند
 سودا همان و عشق همان و جنون همان
 مبرم بداع هجر تو تاتاشنگان وصال
 در چشمه سار آبله نرسد گلی کند
 بو کرم هلاک خواهی دیگران مزید عمرم
 گرتوان بوسید لبهای شکر خند ترا
 آن پسردی با پدر میرفت و میگفتند خلق
 امروز بر شانه از آنم که توان گفت
 بداد گسری پنجه فرو برده بخوانم
 چندی من دیوانه بشکلی نگرانم
 نگذار تا سینه‌ی داغش برم بخاک
 مردیم و سرگرائی او همچنان که هست
 از بیم غم لسانی آزرده شد خموش
 تو نخل حسنی و جز ناز و فتنه بار تو نیست
 هزار میوه زیستانت آرزو چیدم
 کرم بخور و جفا میکشی بمرنجه
 ز گفته تو لسانی کتاب شوق پر است
 مصدحت بیند که گردد بارو نگذارد رقیب
 هر خسته که دور از تب سیمین تن خویش است
 ای هم‌نفسان آتش از من بگریزید
 خورویان همه بدخه دعا گوی خودند
 چشم از روز بدست لسانی بی نور
 اگر باینده یاری مهربانی پس از این باید
 ای همین سررشته بیداد میباید گرفت
 نخل حیات من دل بر خون بر آورد
 لبی سری که شام اجل برد زیر خاک
 گفته ای عاقبت کار لسانی مرگ است

نگه دار ای پسر تا میتوانی لبگر خود را.
 میتوان یافت که در دل چه خیال است ترا.
 که از یوسف نزیید عاشقی کردن زلیخارا
 چو بر غنیمت کشند از چین معجز دام دلپارا
 اگر روز از ل آدم ندیدی روی حواری
 لسانی پاس دار انفاس جانبخش مسیحارا.
 از کجا چشم و چراغ دردمندان از کجا
 من کجا سودای این مشکل پسندان از کجا.
 عاشق ام-روز بجمعبیت او کم باشد.
 یعنی همان لسانی دیوانه توام.
 بینند حال من نکنند آرزوی تو
 خاری که مانده در قدم از جست و جوی تو.
 بقوی بی میرم که از آن بتر نباشد.
 جانت سپردن سهل باشد آرزومند ترا
 خون ما چون شیر مادر باد فرزند ترا.
 وز درد جدائی نه چنانم که توان گفت
 نگرفته حریفی رک جانم که توان گفت
 اما نه بشکلی نگرانم که توان گفت.
 کاین داغ را فتنه ز پیراهن کسی است.
 ناز و عتاب و تندی خو همچنان که هست
 طمن زبان بپنده گو همچنان که هست.
 کدام فتنه که در نخل فتنه بار تو نیست
 یکسی بملکت بیگان آبدار تو نیست
 که مست حسنی و اینها با اختیار تو نیست
 بصفحه‌ای نرسیدم که یادگار تو نیست.
 مصلحت خوب است اما مصلحت بیش بد است.
 سازنده بود در هوس مردن خویش است
 هر کس که بمن دوست بود دشمن خویش است.
 نیست کوشی که در او بند بدآموزی نیست
 چشم بد دور که مانند تو بد روزی نیست.
 و گرتا مهربانی سرگرای بیش از این باید.
 مهربانی و وفا هم باد میباید گرفت.
 نخی که خون خورد با از این خون بر آورد
 صبح قیمت از دل مجنون بر آورد.
 مردم و عاقبت کاره پیدا است مرا

گریمیرم این سخن بر گور من نتوان نوشت
 پس از صد بیقراری جان سپردم قصه کوتاه شد
 حساب داغ دل میگردم امشب سوختم جانان
 فلک روزی که میزد خرگه حسن تو دانستم
 مردن بخاکهای تو با جان برابر است
 بیدارنی که زلف تو نبود برابرم
 عاشق منم که از غم دل چاک سینه ام
 هرگز غبار خاطر مسوری نبوده ایم
 پا کیزه دامن است اسانی جو چشم خویش
 نه با تودست هوس در گم توان کردن
 نه از پی تو توان آمدن زیم رقیب
 بیا که گریه من آقدر زمین نگذاشت
 خدا بدست من آن طره دو تا نگذشت
 بروز مرگ نویسم خطی که دامن عمر
 رقیب حاصل گزار و صل غبارت گسرد
 ترا خوش است بزرگان خراش خاطر من
 گل هرات ز بوسان خیر و خوبی نیست
 هم زمان ناله گونا است وهم ایامی مطیع
 بونایکیم ایبانی کوب بار

غیر همدم بلکه همزانو اسانی بی نصیب
 همین آرام دیدم بعد چندین اضطراب امشب
 بمن گردید روشن گرمی روز حساب امشب
 که جای پاسبانان وفا بیرون در گاه است
 خاک درت بچشمه حیوان برابر است
 با صد هزار خواب بریشان برابر است
 در عاشقی بچاک گریبان برابر است
 این سلطنت بمدت سمان برابر است
 هست ایامی که عشق و ملامت فراست
 نه آرزوی و از دل بدر توان کردن
 نه بی تو دوری و دوری تو توان کردن
 که از غم تو با کس سر توان کردن
 غم و حسرت سلسله ای باشد بخاک نگذاشت
 گریه و ناله و ناله بود نگذاشت
 گری برای اسانی بی توان کردن
 ولی تراوشی و گریه آنرا بی توان کردن
 هوای نظر اسانی بی توان کردن
 آرزوی بار اسانی بی توان کردن

نیریزدا موت بوانی و مراری با با حسن در می حواریدا (اوس ۱) و...

اینگونه اسات زناد دارد

در نیریز در گذشت و قسش بر جوار من بود

...

مولانا ضمیری

اصفهان

اگر چه اصفهانین دور بودیم همواره
 بند همک گشتی ابردی و عاشقی بی وفا
 مولانا ی مشارالیه و شاعران دیگر
 امجدان قیله الیانا عاشق بولماس ابردی
 اوز زمانیدا اکابر و اهالی بزرگ و تازوت الحوائج

ایردیلار . بوزمین بیت اشعاری بار ، بیر بیت ملوک مدحیدا آیتما . بدور ؛ همتی شاعدی بو بس دور .

خواجه حافظ قدس سره دیوانی تبعیدا موفق بولوپ ایتمامنه بینکوردی .
کوپ یغشی سوزلار اول مولودین شهرت توتدی .
بو اییات انکالارینک دورکم :

۱۲۲ - مولانا ضمیری اصفهانی

باینکه اصفهانی است شخصی هموار و خوش صحبت و بلند همت بود .
عاشق پیشه هم بود ولی تا با خواجه زاده اش معاشرت نمی کرد و او را
مورد آزمایش قرار نمیداد عاشق نمیشد .
در عهد خود اکابر و اهالی و ترک و فارس همه بصحبتش راغب
و طالب بودند .

صد هزار بیت شعر دارد و یک بیت از آنها در ستایش پادشاهان
نیست و این خود برای علو همتش بهترین دلیل است . دیوانی بتتبع دیوان
خواجه حافظ با تمام رسانیده و موفق شده است . اشعار بسیار خوبی از
او شهرت دارد و این ایات از او است :

~~~~~

فریبی کزوی اول خورده بودم باد میآید .  
که مرا ملال گیرد زدوروزه زندگانی .  
درد را عمر ابد بخشد بلارا جان دهد .  
بهاه چشم مالیدن کند تا ننگرد سویم .  
تا بنقریبی نگاهی جاناب او میکنم .  
هر نفس در طلب او بجهان دگرم .  
کز سر درد است میترسم که تاثیر کند .  
که دردای ونداری زسوز من خبری .  
این زمان خوداندک اندک دردلم جای کند .  
سوی بدن که آورد جان گریز بای را .  
که گفته بود که در دت دوا پذیر میاد .  
چغارا ساختم مشفق بلارا مهربان کردم .

جو می بینم کسی از کوی او دلشاد میآید  
چه آمد خضر ندانم بحیات جاودانی  
کوخنان عشقی که هر که ساغر هجران دهد  
خویر خیزد ز خواب بازو بیند روی خود سویم  
سد که جانی که او باشد بهر سو میکنم  
به ز شرف است که از خود روم و باز آیم  
از جفایش کردم آهی بیخود و میسوزدم  
چنان بهان ز توام آتش محبت سوخت  
مرد و عاله را بیت دیدن ز چشم من فکند  
نگر به قرب وعده روز چرا بود ز تو  
علاج درد ضمیری نشد نمی دانم  
بحکم صبر مدت عشق را امن و امان کردم

ای عهد شکن آنهمه صحبت بکجا رفت  
 خوی کرده رخ از تشنه دیدار چه پوشی  
 بگو بگره بگویم بیقراری بود پیدائیت  
 چه روز است این که دورم زان درو ناید بیاد او  
 هر کس که دید کشته مرا گفت این کسی است  
 از حسرت دیدار تو یابد دل پر درد  
 مجلسی پر رشک اغیار است رسوایم مساز  
 آن فرامش وعده را قربان شوم چون در ره  
 وصل دایم اضطراب شعله شوقم نشاند  
 جان از نظاره دوش چنان کامیاب بود  
 طی لسانی از خدا خواهم و روز محشری  
 سفین من بوقت شهادت چه میکند  
 دوش از وعده ام-روز تو آمد بادم  
 شادم کسه وعده داد بفردای محترم  
 بانداک سوز غیر از جامروکان از هوس باشد  
 زخانه دیر از آن ماه من برون آید  
 کجاست بخت که آبی بدین غرض که مباد  
 اوز ولایتی دا اوتدی ، زاری هم اول یردا دور .

آن بستن پیمان محبت بکجا رفت  
 مساهیج نگوئیم مروت بکجا رفت  
 براه من فناده خاکساری بود پیدائیت  
 که مسکینی بر این در روز گاری بود پیدائیت  
 کز بهر آرزوی دل از جان گذشته است  
 آن ذوق که در لذت دیدار باشد  
 زان اشارتها که یاد از صحبت پنهان دهد  
 پیشدم از شرمساری وعده دیگر دهد  
 چند روزی هجرم بخوام سزای من دهد  
 کز شرم آرزو بدل من گذر نداشت  
 بیس تو شرح تا دهم حال شب دراز را  
 نگذارای رفیق زمانه ای بساو مرا  
 وگر آن شب همه شب آه چه اجازت کرد  
 کاروز هیچ وعده فردا میشود  
 چو آتش درخس آمد شعله آن یث نفس باشد  
 که بوالهوس زره انتظار رخسوز  
 زره گنگار من آن بهر از سر حیرد  
 اوز ولایتی دا اوتدی ، زاری هم اول یردا دور .

در ولایت خود وفات یافته و قبرش هم در آنجا است .

~~~~~

غزالی مشهدی

ایندای عمر پنداشاعر ایفی مقرر و اوب وری دمانی معجون
 آیوب کوپ مشهور خوانی .

شاه جنت مکات زه پنداش پسر زده زور سی پیرانه موه

بولوب جلای وطن احیاء ولیدی ، هنرگاه یاروب اکبر بادشاه فایده معلول الفه
 اوز سهیبین زباده رعایت ناپدی ، جمعیتی هم آلمی مین امن دین دیرلار
 جمعیت ترابیدی رذالت غه دلیل بولدوغی مولانا مشرکاله ناپدی
 دیرلار کیم اون آلمی جلد کتاب تصنیف ولیدی ، کتبه حبه
 ایرماس ، نفس بدیع آملیق بر کتبه عرافه کینه در ایلات
 نوابیات اول انقادین دور

۱۳۲ - غزالی مشهدی

در اوایل عمر شاعر شناخته شد و چون نوری دندانی را هجو گفت
شهرتی بسزا یافت .

در زمان شاه مرحوم از تهمت رده‌ای اندیشید و مهاجرت اختیار کرده
به هندوستان رفت، پیش اکبر شاه مقبول القول گردید و بیش از آنچه مقتضای سعی و
کوشش خود بود از وی انفات دید و چنانکه گویند جمعیتش نیز از شصت
هزار تن تجاوز کرد . اینکه تراجم جمعیت را دلیل ردالت می‌شمارند در
باره وی درست بوده است .

گویند شانزده جلد کتاب تصنیف کرده و این دلیل جمعیت خاطر
است . از جمله کتابی است بنام «نقش بدیع» که بعراق آوردند ، الحق
بد نگفته است .

این ابیات از آن کتاب است

~~~~~

با قدم دل مکش از رستخیز  
سهل مبین در مژه های دراز  
خون دل از دیده تراوش کند  
بلبل پر سوخته را آتش است  
میل دل ما سوی او بیشتر  
نافه بی مشک نیرزد بهیچ  
همچو گلی دان که در او بوی نیست  
شعله که سوزده نباشد هوا است  
طره مشکین خوش و خط خوشتر است  
صفحه توشه نخواند کسی  
زو خط نو رسته بود خوشتر

با منگر سوی بتان تیز تیز  
ایکه بنظاره شدی دیده باز  
کان مژه در سینه چو کلاوش کند  
چهره گل گرچه ترو دلکش است  
هر بت رعنا که جفا کیشتر  
در رخ بی فتنه چو گیسو مییچ  
لاله عذاری که جفا جوی نیست  
کرمی بی زور ننوشی روا است  
حسن بپیرایه چو دلکشتر است  
دین هر ساده نشاید بسی  
خوب بود ساده ولی در نظر

ساده رخساری که سمن غمبند  
 کاش خط آرند ز اول برون  
 باری اگر نو خطاگر ساده اند  
 خرمی ما غم عشق است و بس  
 بو ایبات هم مولانای مشارالیه نینک دور کیم :

تا خطشان نیست تنک مشربند  
 تا دل عشاق نسازند خون  
 هستی ما را بفتا داده اند  
 شادی ما ماتم عشق است و بس  
 بو ایبات هم مولانای مشارالیه نینک دور کیم :

این ایبات هم از آن شاعر است :

❦❦❦❦❦❦❦

نه مجنون در بساط عاشقی نی کوهکن مانده  
 نه تنها کوهکن حیران بود از سورت حالش  
 بسی بر پیچ و تاب افتاده زلف هم چو زنجیرش  
 نه از تیغ است بر طرف ذقن زخم نمایانش  
 گرد خاک کمتر گلخن نبود بر تن ما  
 از کوی جیون سلسله داران همه رفتند  
 مردم و بارز کاشانه نیامد بیرون  
 من بوبرانه غم مرده و طفلان هر سو  
 تیغ کین بسته بخونریز غزالی آمد  
 نخواهم تند باشد ناو کی کز دلبری آید  
 هنوز غافلای ای دل که گشته ز که دور  
 هم هند ولایتیدا عالمی وداع قلمدی .

همه رفتند و اکنون مدت رسوایی من مانده  
 ز دسه تیشه هم انگشت حیرت در دهن مانده  
 مگر دست فضا ارزیده در هنگام نجر برش  
 که از چوگان زام آزرده شد (گویی ۱) ز نخداس  
 بر تن از سوز درون سوخته پیراهن من  
 ما با که نشینم که پیران همه روست  
 جان لب آمد و جانیه نیامد بیرون  
 سنگ دردست نه دیوانه نیامد بیرون  
 کس بدین شق یتیمان نیامد بیرون  
 از آن ترسم که از من بگذرد سردیگری آید  
 اگر بوقت خود افسی ز عمه هلاک شوی

وفاتش نیز در هندوستان اتفاق افتاده است

❦❦❦❦❦❦❦

میرزا  
 قاسم

خراسان داخلیه چنابدا تیغ زنده دین دور مشهور و معروف شاعر و  
 طبیبی مثنویفه رابع دور ، خمسه تسمیه مشهور اردی  
 شیرین و ایللی و مجنون و شهینش نامشیر کیم

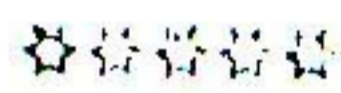
اسمیه مرقوم فیلوپدور مطالعه قیلدوق  
 بو ایبات اول کتابلاردین دور کیم :

۱۰ - عمومی - ۱۰

## ۱۳۴ - میرزا قاسم

از شهر موسوم به «جنابد» از بلاد خراسان است. شاعری نامی است و طبعش  
بمثنوی گوئی رغبت دارد و بتتبع خمسه مشغول بود. «خسرو و شیرین»، «لیلی و  
مجنون»، و «شهنشنامه» اش را که بنام شاه مرحوم گفته است مطالعه  
کردیم.

این ابیات از آن کتابهاست :



من خسرو و شیرین :

رسید ای کسوه آن مساه دلارای  
خرام آشوب و قامت فتنه انگیز

من لیلی و مجنون :

گلزار جهان تھی کن از خسار  
روزی کہ بیوی گل شود مست  
شد مہرہ (بست۱) آن سمنبر  
شد ساعد سیم نازنیش

من شهنشہ نامہ :

باصقبال او برخیز از جای  
قیامت میرسد از ہم فرو ریز

کان غیرت صد ہزار گلزار  
خیاری نزنند بدامنش دست  
چون رشتہ در ز (با۲) تا سر  
چون نال قلم در آستینش .

فرو مانده اسبان جولان ہمہ

یلان غرق آہرت ز سر تابیای

زوالای گلگوت سنان بہرہ مند

بافق کرمان تابعی بیر قصبہ ایرور، اگرچہ مولانا بزدا یقہ

### مولانا وحشی

کوپ شہرتی بار .

### باقی

بہمہ حال مولانای مشارالیه بخشی طبع لبق و بختہ شاعر دور؟

اقسام شعرنی بخشی آیتور، خصوصاً غزائی .

خسرو و شیرین جو ابیدایر مشوی باشلادی، انما میفہ موفق بولمادی. فی الواقع امام واسا ایردی

عالم بولور ایردی . بوابیات اول کتابدین دور :

«۱» پشت - ن - د

«۲» پای - ن - د



## ۱۲۵ - مولانا وحشی بافقی

بافقی قصیده ایست از توابع کرمان ولی شاعر مزبور بیشتر به یزدی بودن شهرت دارد. بهر حال شاعری است خوش طبع و پخته و انواع شعر را و بخصوص غزل را خوب میگوید.

در جواب خسرو و شیرین، بنظم یک مثنوی شروع کرد ولی بانام آن موفقی نگردید. در واقع اگر بانجام میرسد آینهی میشد. این ابیات از آن است:

~~~~~

مثنوی

کجه جویند اربی در مجلس بهر
 دگر از گذرخان و گنمذارات
 ویس بار گیها کن که حد است
 از آن بیرونی اند و هکین بود
 بدب خان در خیر گیری سینه
 (خبردار ۱) از شمار گناه شایسته
 در آن خوردن سراری جسی از دست
 گران در مجلس شیرین خبر بود

بود نازک دو طبع اندر زمانه
 یکی طبع شهان و شهریاران
 کسی کز هر دو معنی بهره مند است
 بغایت خاطر شیرین غمین ماند
 دلش در تنگنای سینه خسته
 بجاسوسان سیرده راه پرویز
 کجه گر بر سنک خوردی نعل شبرنگ
 هنوز آثار گرمی با شبر بود
 من الاشعار :

رازمه دایر رحمت طلب از چه میکند
 پرسند اگر بچشم صفت را از چه میکند
 آت خدمت هندی از چه میکند
 حسن نیازمندی صفت را از چه میکند
 آن غمزه حرمت غصه را از چه میکند

گر طی کنم طریق ادب را چه میکند
 ای بی سبب اسیر کس بیگناه سوز
 گیرم (زنار ۲) منع توان کرد حسن را
 گیرم ز عشوه منع توان کرد عمره را
 گرم بدل فرو خوردم (دشنه های ۳) باز
 لازمه عاشقی است رفتن و دین دور

ورنه ز زردیت همه در مجلس

سخن بسیار و رخصت کم خدایا وصل چون دادی

تمیبخشی اگر میون زمان طبعی نسوزد

(۱) خبردار - د

(۲) بنار - د

(۳) دشنه های - د

آنکه هرگز یاد مشتاقان بمکتوبی نکرد
 گرچه گستاخی است میگوئیم پر خوبی نکرد
 با وجود کاروان مصر کز هم نگسلد
 یوسفی دارم که هرگز یاد یعقوبی نکرد.
 یک وعده خواهم از تو که باشم در انتظار
 حاکم تویی در آمدن دیر و زودخویش.
 عشقمازان رازداران همد از من مپوش
 همچو من بیمرتبی با قدر و مقداریت هست.
 از طلسم دوستی کاندرا تو اش تاثیر نیست
 (نسخه ۱) دارم اشارت کن اگر کاریت هست
 بار حرمان بر نماید خاطر ازک دلالت
 جان من بر چمن وحشی نه اگر باریت هست.
 این عشق بلانی است شنیدی که چه نادید
 یعقوب که دل در کف مهر پسرش داشت
 این طی مکان بین که ز هر جا که برون تاخت
 وحشی نگران بود و سر رهگذرش داشت.
 بدهد که عمل میبکسی و کیش که داری
 که گفته است که حسن تو را ز کات نباشد.
 زوزق گران و لجه خطرناک و موجه صعب
 ای ناخدا نخست بینداز رخت ما
 حقوق خدمت صد ساله لب اطفال است
 بکشوری که در او کودکان خداوندند.
 بهر که خواه نشین گرچه این نه شیره است
 که بر تو در دل ما راه بد گمانی نیست
 مرا ز کیش محبت همین بسند افتاد
 که میگرچه هست صد آزار سرگرانی نیست
 کرشمه گرم سوال است لب مکن رنجه
 که احتیاج برسیدن زبانی نیست.

یگبار نام ما بقلط بر زبان نراند
 ما را شکایت از قلم مشکبار تست . (۱)
 ما چو پیمان با کسی بستیم دیگر نشکنیم
 گر همه زهر است چون خوردیم ساغر نشکنیم
 هر متاعی را در این بازار نرخی بسته‌اند
 فد اگر بسیار شد ما قدر شکر نشکنیم
 ما درخت افکن نه‌ایم آنها گروه دیگرند
 با وجود صد تبرک شاح بی بر نشکنیم .
 هنوز زوری و زور آزمایی شده است
 هنوز مبحث فید و رهائی شده است
 نگه ذخیره دیدار گو بنده امیرور
 که هست فرصت و طرح جدایی نده است
 ز اخلاط تو امروز یافتیم صد چیز
 عجب که داعیه بیوفایی شده است .
 شکفتگیش چو هر روز نیست حالی هست
 اگر غمض نگه از پیش ملالی (بیت ۲)
 برخست تو که رویه و درد سر بردم
 ترا ملالی و مارا هم آفدالی هست .
 رلتکم و با هیچ کس میل سخن نیست
 کس در همه آفاق باسگی من نیست
 گلکشت چمن با دل آسوده توان کرد
 آزرده دلان را بر گشاید
 در حشر چو بینند بدانند که وحشی است
 آن را که بن عرقه خون هست و این نیست
 کوهکن با این همه خارا شکافها که داشت
 داد جان و رجه در بند زهر
 من این کوشش که در نسخر آن خود نام می‌کرده
 اگر وحشی غریب بودی در این کوه
 کتبخ این قوس افتاده عجز من همان مرده
 که تعبیه خلاص ساختی در این کوه

۱- بر پاره کاغذی دو سه عدد می‌توان کشید

۲- هست -

باندك صبر ديگر رفته بود اين ناز بيموقع
 غلغله کردم چرا اين صلح بي هنگام ميکردم
 در اين مدت اگر اوقات من صرف ملك ميشد
 باو در زمگاه عيش مي در جام ميکردم
 رعم را انهيائو نيك زانو دويم از طلب
 اگر ميداشت بابائي منش يك گام ميکردم
 چه نيك آميز نامي بوده پيش يار اين وحشي
 بسي به بوداز اين گر خویش را سگ نام ميکردم
 ش هجران تو شريف بهر جا بيرد
 در بس و پيش هزاران شب يادا بيرد
 فدا عارت دكليم ستم گو (مي ناز ۱)
 هر چه اندوخته باشيم بيقضا بيرد
 ما از آن حاس ندارم فرمائي كه ناز
 صبر و آرام ز دلم اي شكيبا بيرد
 عشق چون بر سر كس حمله بيداد آرد
 اولش قوت بگريختن از بسا بيرد
 با حليت درد كه وحشي ز خدا ميطلبد
 بايدش گشت اگر نام منداوا بيرد

مولانا شريف

تبريزي

اول ولايت نيك اواسط الناسيدين دور • هموار و
 بخته شاعر دور •
 خواجه غياث الدين كهره هجويدايير بر آيب بند آيتو بدور كيم
 بو حقير اعتقاديدا بو ايروور كيم بويانكليغ درست و بيقصور شعر تا (بنای ۲) هجو
 و لغای آيمابو بدور لار بلکه هيچ كيشيكا ميسر ابرماس •
 اگر چه بو مختصردا هجو بتيماك لابق ابرماس ، فاما بر ايكي بيت تركي
 و نارسى سدين بتيماكدين علاج ميز يوقدور • ازرق چشمه و اصفر چهره كيشي
 بويانكليغ تعريف قياماق زياده خوش طبيع ليق نيلار •
 بو نجه بيت اول ابياتدين دور كيم :

۱۳۶ - مولانا شريف تبريزي

۱۱۱ - ناز - ن - د

۱۱۲ - بنای - ن

از اواسط الناس تبریز و شاعری هموار و پخته است . در هجو خواجه
 غیاث الدین کهره ترکیب بندی گفته که به عقیده من از وقتی که بنیاد هجو
 گذارده شده چنین شعر درست و بی عیب گفته نشده و بلکه کسی هم نمیتواند
 بگوید .

اگر چه درج اشعار هجوی در این تذکره مختصر شایسته نیست ولی
 از ذکر یک دو بیت ترکی و فارسی ناگزیریم .
 شخصی کبود چشم و زرد روی را اینگونه توصیف کردن خیلی خوش
 طبعی میخواهد . این چند بیت از آن جمله است :

~~~~~

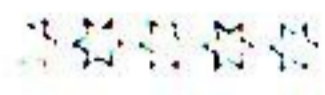
اگر نه ای ز پرستندگان آتش کبر  
 و گرنه ای ز فروزندگان نار (تفاق ۱)  
 جهت ندور که بیفونک قاودر مژمک کبریت  
 سبب ندور که کوزونک تاش دورفاشک چقماق  
 کوزونکدا هیچ قرابون کونکل تمام قرا  
 خلاف ایمش بو که کوزدین اراق کونکلمدین اراق  
 (بجوب قیلغه شموقاق (۲) تباگسویشد ت  
 بلند مرابه مستوفی باسحقاق ۳ |

دیرلار کیم بو هجو مشهور بواوب خواجه مشارالیهغه بیگاندا آدمیشلار کیم  
 مولانا شریفی کیمتورسونلار ، اگر هجوی بیژکا مواجه اوهور رعادت قیلاریز و  
 الا انافلسا اهانت ایدریز . مولانا شریفی حاضر ایگاندا بلا بوقت خواجه بی  
 مخاطب قیلوب بیت بیت اوقورلار . آلی بوزشاهی و بر خدمت چاره برورلار  
 اول هجو تلافی سیدا بیرقصیده آسویپدور ، او کوش خوب واقع بواوبدور .  
 معلمی بو دور کیم :

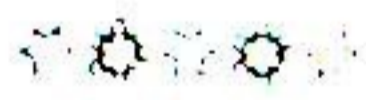
گویند وقتی که این هجو شایع شد و بگوش خواجه نهادند  
 گفت شریف را بیاورید . اگر هجو را حشوراً بخواند میبود سینه اش  
 قرار میدهم و اگر از خواندن آن امساع ورد اهاس مسکنیم . همین

۱ - اراق - ن  
 ۲ - در ۴۰۰ متن "بجوب" پنج تا اول و کسر ای دوم و سوم هم و قیله پنج قایوسم  
 لام و شوقاق پنج شش حر که کداری - ۱۰۰ - ۱۰۰  
 ۳ - س - د

که شریف حاضر شد بیدرنگ خواجه را مخاطب ساخته هجو را بیت بیت خواند و خواجه نیز ششصد شاهی و یک دست لباس جایزه داد .  
 شریف در تلافی آن هجو قصیده بسیار خوبی گفته که مطلع آن این است :



نیستم مقبول یک دل آه از این ناقابلی  
 بو بیت هم اول قصیده دین دور :  
 این بیت نیز از آن قصیده است



(گفته ام ۱) ، گفتنی (ناگفته من ناگفتنی ۲)  
 و ابیات هم آندین دور کیم :  
 این ابیات هم از او است :



بیاغ خوبی آن گل وه چه حسن بی بدن دارد  
 ز دوران مرگ میخواهم جیانتم میدهد بی تو  
 شریف از عاشقی جا بر سر کوی ملامت کن  
 هر که ز دیدم بران عشق مجرم ساختم  
 پشه های داغ را کردم سیه از دود دل  
 شمع را دیدم که از راز شب وصل آگه است  
 آنچه عمری جان از آن میسوخت بیهجر بود  
 از جهان با حسرت بسیار رفتم چون شریف  
 مدام درد غم از ساغر الم خوردم  
 نمیشود که نشویم کتاب زهد شریف  
 مبادا ز سوز و کدازی کسه دارم  
 اگر در نگردد نیسازی کسه باشم  
 همین با منت باد تازی کسه داری

(۱) گفت من - حاشیه (سجده ۱)  
 (۲) ناگفته من - گفتنی - ن - د

شریفا من و (سجده ۱) روی آن بت  
 کی غم عاشق بگشت باغ و صحرا می رود  
 آخر عمر شریف است ای صبار و پیش بار  
 عاقبت ترک ادب قیلوب مولانا لسانی رحمه الله علیه کیم اینک استاد ایردی بیر آنجه  
 بیتین تضمین قیلوب سهو اللسان آتلیغ بیر رساله بتیدی.  
 دیرلار کیم مولانا لسانی نینک یمان دعاسی بهار عمرین صرصر فناغه بردی .  
 امید کیم آخرتی معور بولغای .

عاقبت ترک ادب نموده چند بیت از ایبات مولانا لسانی رحمه الله علیه  
 را که استاد وی بود تضمین کرد و رساله ای بنام سهو اللسان و پنکماشت  
 گویند نفرین لسانی بهار عمرش را بصرصر فناداد. امید است که آخرش آباد باشد.

**مولانا**  
 کاشانغ دور . گویا شهرتی دارد . صاحب سامان و کمال  
 نشان کشتی ایردی . شایه کیم مولانا عهد دور مهر فلامدو غمده  
**محتشم**  
 اخلاط رویشدایر معمار خانمینی بار ایردی .  
 بیر نازه صرر شریفه قرار برمیش ایردی کیم اکثر بر او ک مضمون و  
 طرزیه ابارس ایردی ضمطراق لفظی مغلطه سیدان کیمی مضمون و صر حساب و لسانی ایردی  
 و ایباتی نینک اوز کا اشعاریه هیچ بیلی یوقدور . خصوصاً و حیرانی نینک کیم

## ۱۲۷ - مولانا محتشم

از کاشان است و خیلی شهرت دارد . شخصی صاحب سامان و کمال  
 نشان بود و گویا بعلمت عدم مسافرت بود که در آداب معارف  
 قدری بی تجربگی داشت.  
 در شعر سبک نوی اتخاذ کرده بود که اکثر مضمون کلامی و نینک  
 سبک ایراد می کرد آن شاعر از مغلطه طمطراق لفظی مضمون خود بی  
 نمیبرد .

این ابیات و بخصوص این غزلش با دیگر اشعاروی بهیچ وجه قابل قیاس نیست :

\*\*\*\*\*

کدام سر و ز سنبیل نهاده بند بهایت  
تو از کجا و گرفتن بکوی عشق کسی جا  
بمجتشم که سگ تست حال خویش عیان کن  
بو اییاتی هم بخششی دور کیم :

این ابیات را هم خوب گفته است :

\*\*\*\*\*

شوم هلاک چو غیری خورد خدنگ ترا  
بمن از بدگمانی میکند چندان گنه نسبت  
آنر حبیب توئی مشکلی ندارد عشق  
بمن که روز و شب از عین رحمتی نگران  
رخش شمی است دود آن کمند عنبر آلودش  
چو گنجشکی است مرغ دل بدست طفل بیما کی  
مضمون مضمونید اسوز بار : دیرلار کیم  
هم کاشاندا عالمی وداع ایلدی .

که دایم آشنی در قعاست جنت ترا .  
که من هم در گمان افتاده پندارم گنہکارم .  
و گر طبیب توئی مرک هم دوا دارد .  
سرت ز ناز گران است وای برد گران .  
عجب شمی که از بالا (پایان ۱) میرود دودش  
که بیش از من عزیزش دارد اما یکشد زودش  
کمال اسمعیل نینک در ، المهدة علمی الراوی .

مضمون مطلع شعر مزبور محل کلام است و آنرا بکمال اسمعیل نسبت میدهند،  
المهدة علمی الراوی .

وفاتش نیز در کاشان اتفاق افتاده است .

\*\*\*\*\*

خواجه حسین

ثنائی

سلطان ابراهیم میرزا نور قبره مداحی دور . میرزا  
مدحیدا کوپ قصیده سی بار .  
دقت فکری او لجه بار کیم اکثر اییاتی شرحه محتساج  
ایرور ؛ که الممنی فی بعض الشعاع . قضا را خواجه حاضر بولماسا حاضر لار شعری نینک معنی سی یوق دیو  
انیات فیلورلار . اول عزیز یمان ایتمایو پدور کیم لفظ و معنی شرکشی دا خواجه حسین  
ثنائی و مولانا مجتشم ( ایکلاسی ۲ ) بیربخشی شاعر دورلار .

« ۱ » « پایین - د »

« ۲ » « ایکلاسی - ن »



فاما میرزای منفوردین اسماع ایدوم کیم مہامات بیلہ آیتوردی کیم، خواجہ حسین شعرین فہم قیلارمیت • بہہہ حال لفظ کوتاہ لبق بیلہ الماسا معنی دقیق ایرور •

بو بیت اینک دور کیم :

## ۱۲۸ - خواجہ حسین ثنائی

مداح مرحوم سلطان ابراہیم میرزا بودہ و در مدح وی قصاید بسیاری گفته است .

بسکہ دقت فکر دارد اکثر ایاتش محتاج شرح و بیان است، المعنی فی بطن الشاعر . اگر اتفاقاً خواجہ خودش حضور نداشته باشد حضار ایات میکنند کہ شعرش بی معنی است . آن عزیز خوب کفہہ است کہ در شرح لفظ و معنی خواجہ حسین ثنائی و مولانا محترم دو تفری یک شاعر خوب تشکیل میدهند .

وا از میرزای مرحوم شنیدہ کہ بر خود میساید و میگفت « شعر خواجہ حسین را میفہم » . بہر حال اگر لفظ قاصر نباشد معنی دقیق است . این بیت از او است :

۱۲۸

گر بمثل جاگنی در پس آیینہ شخص ایات مداح خواجہ حسین ایرور •  
 یورباعی نینت هیچ اشعاریفہ سیری بوہدور کیم :

و این رباعی کہ گفته است ہادیگر اشعار وی قابل تفسیر است .

۱۲۹

ای حاک اشین در کہ قدر نومادہ  
 در لوی توزان جا کہ کرم کہ مود  
 بو ایات ہم خواجہ حسین بیت دوہ کیم :

این ایات ہم از خواجہ حسین است :

۱۲۹

چنان خود را لبالب زارزوی خنجرش بینم  
 باید از این پس دگر طفل رحم سرنگون  
 مهر کف خود تو نور فکرت گر شود  
 از قبول تو اگر نطفه بیاید انوری  
 امر تو در گیرودار حکم دهد گر بیاد  
 ساعت حیرانی دیده شود آفتاب  
 شد اعتدال هوا آنچنان ز فیض بهار  
 دگر ز راه اثر نگردد هوا بمشام  
 شده است خوبی دهر آنچنان که عارف را  
 هوا چنان رضویت که به ویرا نیست  
 رسیده حسن درختان فانی که بدست  
 سطر سطره حنک شد ز اعتدال هوا  
 بدست کسرت خوبی از آن مکان دگر  
 دیده رو مکیده ز سوی او که بدل  
 مهاد حصو بود عجب که بی آسب  
 نعت اگر شود هوانگ دگر ز جعد

شیرازلیق دور، بخشی صبی باردور • ( بارچه ۱ ) و در  
 بی نظیر دور، شیخ ( ۲ ) حضرت تلاری نینت مخزن اسرار بفره جواب  
 ای تو دور، لکن تمام بولمازدین پورون وفات بوالدی •

### عرفی

آخر وقتند هندغه عزم قیلوب بر نیجه ایام ناده داخی بولوب آخر لاهورده  
 فوت وادی.

کامل دیوای باره، جمله نظم اهلی اشعار داهر بیگه پسند قلمساردر •  
 و ( ایات ۳ ) ایست دور کیم :

## ۱۲۹ - عرفی

از شیراز است و طبع خوبی دارد، در هر فن بی نظیر است. به مخزن

۱ - بارچه - ظ  
 ۲ - نظامی - ن  
 ۳ - رباعی - ط

اسرار و شیخ نظامی جواب گفته لیکن پیش از آنکه بانجام برساند وفات یافته است .

در اواخر عمر به هندوستان رفته مدتی در آنجا ماند و عاقبت در لاهور وفات یافت .

دیوان کاملی دارد و جمله اهل نظم اشعار دلفریب وی را پسندیده اند .  
این رباعی از او است :

~~~~~

عرفی دم نزع است و همان مستی تو آخر بچه مایه باز بریستی تو
فردا است که دوست نقد فردوس بکف جوانی مباع است و بندستی تو
وله من القصیده :

~~~~~  
~~~~~  
واز قصاید او است :

~~~~~

که غمزه بو با کرده ایست  
که موج آید حیات است  
که بی تو مرده و نگردد  
مجت بو شده جمع  
که در زمانه یوسف تو  
که ناره سازد از این مطام  
که گریه شود خیمه  
که شو شده کس مرده  
خجل المی  
دور  
کس  
مرا  
مرا  
مرا  
مرا

بیا که بادلم آت میکند پریشانی  
کسی که شنه لب ناز تست میداند  
ز دیده رفتی و مردم همان نفس فریاد  
نهشت غمزه اسلام دشمنت که دور روز  
ترحمی نکند حسن بدلم کوتی  
که گفت مطلع دیگر چنین ایبارد گوت  
زهی وفای تو همسینه بشیمای  
لب تو جرعه ده ناده دل آشوی  
مباع لطف تو سرمانده هستی دسی  
ککل شرشمه بخاند خو حسرت کسی  
ز دین خویش سوالی کشد در معسر  
حزن که انگری که مرغ غمزه بر داره  
سی وشت و نامد حوا که ز دوست  
خو دست در خم اندیشه بیره دیگر  
با جو سینه الهام و وحی میجو شد

## مولانا ولی

خراسان بلوکی دشت بیاض آتلیغ ولایتین دور •  
شعری رنگین و ایباتی دلنشین ایروور ، فاما شعردین اوزکا  
نیمه دین وقوفی یوقنور .

تربیا کی طامع بیویانکنلیغ آزوادیم بولور . عیاذا باللہ هیچ کیشی مولانا  
مذکور دین بیریت اسماعی التماسین قیلدالماس کیم سررشته طمعیه بند بولماغای •  
هر کس که باشد ، هر جا که باشد ، هر چیز که باشد خیر لنا و شرلاعدانا .  
بیمه حال بخش ایباتی بار . بواشعار اینک دور کیم :

## ۱۴۰ - مولانا ولی

از ولایت موسوم به « دشت بیاض » بلوک خراسان است . شعرش  
رنگین و ایباتش دلنشین است ولی بجز شعر از چیز دیگر اطلاع ندارد .  
چنین تربیا کی طمعکار کم پیدا میشود . عیاذا باللہ اگر کسی بخواهد  
بیشی از او گوش کند ناگزیر بدام طمعش گرفتار میگردد . هر کس  
که باشد ، هر جا که باشد ، هر چیز که باشد خیر لنا و شرلاعدانا .  
بهر حال ایبات خوبی دارد و این اشعار از او است :

❦❦❦❦❦❦

بی بوسه جان دلم از داغ شکایت ریش است  
این قدر هست که شکرم ز شکایت بیش است •  
هرگز دلیم ز دیدنت آسودگی ندید  
از بسکه میضد ز پی دیدنت دیگر  
کردیگری است باعث صلحم چه میکنم  
شب ناله ای که کرد ولی بی اثر نبود  
آهیکسی شبم از ناله منع تا ندم  
خوش آنکه جان طنبدار من و بخود گوید  
دل جان سرده بسکه طنبده است در بره  
من و تحمل و دوری که یارا کرا این است  
دادد ولی ماعده مرحمت از دوست  
صلحی که هست باعث رنجیدن دیگر  
میداشت کاش قسوت نالیدن دیگر •  
بخود قرار که گوش تو بر فغان من است  
ولی مضایقه کی میکند بجان بامن •  
من خود در این گمان که قراری گرفته است  
فراغت از من و از روزگار من دارد  
دانست که صد ناره ز دشمن بشری هست

چه خطا رفت که از صلح سخن نتوان کرد  
فکر تلافی دل من کن که هجر تو  
میکند غیر باین راه سخن شکوه زبخت  
خوش است وعده دلدار و دل در آن تن  
سر صلاح نداری و گر نه باین مهر  
ز درد هجر تو ایکاش جان نمیردم  
بدوستی تو چندان امید داشت دلم  
خرسند بامید جواب است دلم کاش  
دمی صدره چو از بزم بخواری مینوان راندن

غایتش عفو زخوی توستم گردور است.  
این بار آن نکرد که هر بار کرده بود.  
آه اگر همچو منش کار پیغام افتد.  
بوعده تو وای دل نمیتوان بستن  
بیان سخن سرصد شکوه مینوان بستن  
که رشک وصل تو بر این و آن نمیردم  
که دشمنی تو هرگز گمان نمیردم  
فاصد که رود جاب او دیر تو آید  
چرا از بودن همچون منی دلننگ دید بود.

میان ما و تو تا این حجاب خواهد بود  
ولی جفا کشی از غیرو شکوه هم نکشی  
قاضی  
(نوری ۱)  
سوال خواهش من بی جواب خواهد بود  
تویی که ایسپه در دست نوزبون شده ای  
اصفهان - خلیق دور ، کسوف خلیق کیشی دور ، اوردوی  
مهلدا مزدد ابردی ، خاص و عام بیله بخشی سنوئی بر ابردی  
اشعاری هم بخشی دور ، و ایبت ایبت دور کیه :

## ۱۴۱ - قاضی نوری

از اهل اصفهان و شخصی بسیار خلیق است ، باردوی مهلا برد داشت و  
با خاص و عام خوش رفتاری میکرد . اشعارش هم خوب است و این ابیات از او است

۱۴۱

گناهم را عتابی باید از نوزخ مزون رسم  
چاک دلم نصیبی از دوخین ندارد  
چه میکنیم خدایا بهشت و رضوان را  
بهشت (۲) ملکات جور او مرست  
رسم از دوزخ که با آن هست ، خسودت  
آشم در زن که آن پرواندام کز فرط عشق  
عشقم بلند مرتبه چون روز اول است  
در آشنائی تو بسر رفت عمر و تو

که سوزانم بدایع هجر فردی صدمه  
این عشق و این محبت واسوحن ساریه  
مهریانی ما کجورم سسار حجاب  
مدر خواهد آن لوح  
ورایه اسوزیده سیرت سوزان  
سوخن را که در من فیه سوزان  
خاکستر و جودت من سوزان  
تک که همچو من مگر دور کول است

۱ - نوری - ص ۵

۲ - نوری - ص ۵

حمایل با خون توانم دید بر دوش کسان دستی  
 بیم است سراپای مرا ز آتش دوزخ  
 شب در آن در بوده ام گرم است خاک از آتش  
 بو ایکی رباعی هم اینک دور کیه :

این دو رباعی هم از او است:

\*\*\*\*\*

ای عشق به کافرم بیخشای دمی  
 ای غم همه وقت میتوان کشت مرا  
 بی دیده و راز جمال ایمان کردم  
 خاکم در کلیسیا و آبم ز شراب  
 مجیل بخون من مفرمای دمی  
 از راه رسیده بیسای دمی  
 از کرده بد کجا پشیمان کردم  
 کافرتر از آنم که مسلمان کردم  
 خوش طبع و بیخشی شاعر در رباعیات اینک دور کیه :

صبری  
 روز بهان

## ۱۴۲ - صبری روز بهان

شاعر خوش طبع خوبی است و این ابیات از او است :

\*\*\*\*\*

نگردم تا درم ای خوشدلی چه میگردی  
 من بسلس درد دل گویم بعد امید و او  
 منتظر کاین گفت و گوی من سابلان کی رسد  
 اندر پار دوستی ز بسای کجا شده  
 ای سنگدل مترس کسی در دل تو نیست  
 بارب دل رسیده من از کجا شنید  
 بوی محبتی که در آب و گل تو نیست  
 این من جزای کستن صبری که روز حشر  
 حسرت نمیخورد که چرا بسمل تو نیست  
 او بر سر بهانه و من هر زمان بهجز  
 گویم هزار عذر گناه نبوده را

هرگز بهر کس نشود آشنا دلت  
 فارغ ز قید مهر و وفائی خوشا دلت  
 همین امشب بکوبش جای داری خوش سال ای دل  
 خدا داند نکوی او رسی بار دیگر یانه  
 بتو پیوفا گمان دل مهربان ندارم  
 تو کجا و مهربانی بتو این گمان ندارم  
 جانی ندیدمش که نگوید که میروم  
 هرگز ندیدمش که غم بیشتر شد  
 ز لطف بر سر صلح آی خشم و کین بگذار  
 بس است گر غرضت عاشق آزمائی بود  
 تو در این گمان نبودی که بمن چنین توان زیست  
 بجفا چنین دلیرت دل برد بار من نبرد  
 کدام وصل چه شادی بدین شده خوشدل  
 که اندکی به از ایام جوانی بود

دارالمنظومه تبریز دین دور، آرمیده و مرده (۱) پیشی دور  
 نبل لار اردوی معلا اکار و اهالی لاری برای مهربان و  
 مخصوص ابردی

مولانا  
 نثاری

بابا افغانی و میرشاهی دیوانی تبعیدیا دیوان احمدیه اینکوردی لاری رسیدن شوری  
 بار • بوا بیات اول دیوان لار دین دور کیه :

## ۱۴۳ - مولانا نثاری

از اهل تبریز و شخصی آرمیده و مرده دیده است با کلاه و کلاه  
 اردوی معلا ارتباط داشت  
 در تبعید دیوان بابا افغانی و میرشاهی دیوان با ما و رسیدن شوری  
 رنگینی دارد این بیات از آن دیوانها است :

○ ○ ○

ای ز تو نامه نامجو فکر ستوده رای را  
 نام تو اولین سخن شوق سخن سرای را  
 قافله‌ها بدشت غم طعمه کرکسان شدند  
 دربی بازماندگان نمره ( همان ۱ ) دوی را  
 طعمه زاغم و زغن دشت بلا مرا وطن  
 وای اگر مرا براسخواران ره بقدر همای را •  
 هردمی صافت کجا میآرد آشوب مرا  
 عمر نوحه داد بنگر صبر ایوب مرا  
 هر نگوروی کجا آئین دلجووی کجا  
 یوسفی باید که داند قنار بهفوب مرا •  
 کرد سبک حسد رخمه‌ای بسینه ما شکست را نبود ره برآبگینه ما  
 عمت ملامت مردم زدل برون نبرد که این آمده ازهرزمان خزینه ما  
 بسا که داغ کهن ازوصال تازه شود بریش دل نمکی بودعیش دینه ما  
 ساره سوختگان راقربین بیختم من است کسی زاخیر طالع نشد قرینه ما •  
 کرده گلگون چشم پرخوابی که میسوزد مرا  
 خورده شب جایی می نابی که میسوزد مرا  
 کرده امشب جام دردست و صراحی در بغل  
 یا حریفان گشت مهتابی که میسوزد مرا  
 کسه نوشیدن غیر و جرعه باشیدن بمن  
 میزند برآتشم آبی که میسوزد مرا •  
 عشق تو آزمود بداغ دیگر مرا پرتو بدن نداد چراغ دیگر مرا  
 جز داغ حسرتی که ز درد تو بردل است حسرت نبوده برگل باغ دیگر مرا •  
 دل بی و طعمه خوب جگر میدهد مرا  
 کیهبتش ز مرگ خیر میدهد مرا  
 الماس ریزه بر دل مجروح مره است  
 زهر تو چاشنی شکر میدهد مرا  
 ای بسته رخنه خیر مجلس نهان  
 با دل چه میکنی که خیر میدهد مرا  
 من کز برای یکدمه دوری در آتشم  
 تسکین دل چگونه سفر میدهد مرا •



شکست شوکت مهر تو رونق (کینا) را

وفا بیاد تو آورد عهد دیرین را

بمهد چابکی شهسوار حسرت تو کند

نگارخانه زین کارخانه چیت را

نگرد سیر نگاهی بقصدم صید بود

گمرسه داشتن صید پیشه شاهین را

گشای رسته دندان که چون بنات‌الزهرا

دند سهرس پراکنده عفت پروین را

پیرس حال نزاری که شب ز حسرت تو

بتلخی عجیبی داد جان شهرت را

خون میچکد بدور تو از ساغر بلا

روح اجل در آمده در بیکر بلا

دل را بلا ز خوی تو چون باد میدهد

گردم هزار بار نگرد سر بلا

افسرده آن بلا که باو عشق یار نیست

از عشق بر شراره بود مجمر بلا

مرغ دلم ز بند غم آزادگی شود

دل مهره محبت و غم شد در بلا

امروز که هم صحبت یار است دل ما

آیا ز چه بی صبر و فرار است دل ما

با آنکه ز آینه دل زنگ برد وصل

آلوده صد گویه غیر است دل ما

دلا اگر ورق آرزو بگردانی

ز خشم و کین دل آن جنگجو نگردی

بجز تو از تو نزاری اگر کند طبری

ز قبه گاه دعا روی او نگردانی

ز جان تالذت غم در نیامی

از آت نخل تمسک رسدانی

بجایی دست زنت در پایه عشق

که گر دستا جوئی سر رسدانی

خود چه سان یارم برا یا چون خیر بگیرم بکوی

نی زین کف و کوه دارم در بی حسرتی

از ملایم طبع محبوبی چنین این بیکسره

وای اگر بودی سر و کلاه در

نی رخس از گل نسلی خون شوم نسلی به

با کاراوم شاه پیرد در

دلا نا مهر مهر روی نداری

که بروی لب جوئی نداری

عجب آسوده ای گویا بدست

مرب جسم بدوی نداری

بدشامی دل مارا بدست آر

که همچون ما دعا گوئی نداری

دلا نا مهر مهر روی نداری

که بروی لب جوئی نداری

عجب آسوده ای گویا بدست

مرب جسم بدوی نداری

بدشامی دل مارا بدست آر

که همچون ما دعا گوئی نداری

دلا نا مهر مهر روی نداری

که بروی لب جوئی نداری

عجب آسوده ای گویا بدست

مرب جسم بدوی نداری

بدشامی دل مارا بدست آر

که همچون ما دعا گوئی نداری

چنین که عهد نشان استوار نیست یکی  
 مکش تمام سیاست کثافت محنت را  
 دینی مذهب هرمان (برای دین ۱) که راست  
 مرگم رها شد از اسم جاودانی  
 جانم فدای نامه رسانی که باشدش  
 دیدنت را دیده از حد میبرد نظارگی  
 مرده غمخواران وادی محبت را که یار  
 ساقی بسوی دگر چه داری  
 ساقی سروکار با کریم است  
 نامه سدخم بسی را پیش جان است باز  
 دلی را در بلا خرسند داری  
 مده نقد و فدا تا مسحق را  
 خوش حال تو ای ناصح که چندین  
 نداری او خطا پوش است و رسی  
 نهایت در سینه دارم آفتابی  
 اگر سواندمی ای دل بیارام  
 سمکرا دلت خوش باد هر چند  
 باز سرمه کرده ای چشم سیاه تو دگر  
 من نظاره ای سدم خندان ره صورت  
 حالی است در غمت دل حیرت ربوده را  
 غصه خون من نخورد ای سا که من  
 بنام بیمارم از دگران پس که وقت خشم  
 ز مکتوب رسیده اغیار را زخمی دل کاری  
 از جور تو رفیق غریب و وطنها  
 آنها که سخن در حق مردم بتو گفتند  
 خجالت است بیس تو از گناه مرا  
 برای آن دل آزار چون هلاک شوم  
 لطف تو با تمام ز نفی تمام است  
 بودم با تویت شروزان روزها گذشت  
 بیفام ما جواب ندارد که پیش بر

امیدوار بمن ناید از هزار یکی  
 برای عبرت مردم نگاه دار یکی  
 خدا یکی و محبت یکی و یار یکی •  
 با هیچکس نکرده چنین مهربانسی  
 بعد از جواب نامه پیام زبانی •  
 هستی حسن تو دهشت میبرد یکبارگی  
 هر کراغم بدهد خود میکند غمخوارگی •  
 بر خیز و یار هر چه داری  
 اندیشه خیر و شر چه داری •  
 رفته ها چون مرغ دست آموز بران است باز  
 که در زنجیر زلفش بند داری  
 که در پی چشم حاجتمند داری  
 سر منع و زبانت بند داری  
 گنه چندان که میگویند داری •  
 دل بیضاقت بر اضطراری  
 که بر من تکیه دارد آفتابی •  
 دوران تو خشنودی نمانده است •  
 سر بدن که میدهی آن مرده دراز را •  
 بر سر دگران (بر این ۲) شوکت تر کنار را •  
 کز حاضرم برد سخن سرکشوده را  
 نشنوده کرده ام سخنان شنوده را  
 بر من بود قصاص گناه نبوده را •  
 تو از شامه ام شدی دگران را خطی زاری •  
 جرمی که گرفتار تو بودم بن تنها  
 بیم است که در حق تو گویند سخنها •  
 مرا بچ از این که زبان نیست عذر خواه مرا  
 که او بیاد تو آورد گامگاه مرا •  
 تا بخره کار ما ز طمعهای خام ما است  
 گردون هنوز در صدانتقام ما است  
 قاصد زنت آنچه نگوید پیام ما است •

۱ - بران دل - الرجوع شردیدان آذربایجان - ص ۱۴۲

۲ - بران - ص ۵

آن سرورا بگوی که بیحاصل آمده است  
روز از بوعده مانده شب در دل آمده است  
در حشر کشته که شود از تو خون طلب  
آن خون گرفته باز سوی فاتح آمده است.  
تا غمزه پاسدار لب نوشند تست  
دست هوس کشیده ز نخل بلند است  
باطره گو که خال بنا گوش را بوش  
کان فتنه دست پرور جادو گمنا تست  
من از کجا و صبر کجا مردم ای ضعیف  
دردم فزون ز داروی ناسودمند تست  
ای بند گو نمانده زما تا جنون بسی  
جایی رسیده کار نه موعوف شد تست  
آن غمزه را بخون نماری اجازه ده  
گر تا بد که خاطر مسهل پس است  
پر اضطراب دلم گریه اهل صحبت نیست  
زبزم خویش مرا س که بر مروت است  
زبان شکوه ندارم پیش بار از شرم  
باین نسلی دل میدهم که فرستد بیست  
ز صبر رونقی ای دل سحر و بار و نیست  
توانود بگفتی کسی خون بهار کار نیست  
هلاک عهد تو کردم که زندگی (آیه ۱)  
بدانریوی (سنان ۲) بر مدار تو  
بگرد هر دل نومیسد گشته دانستم  
که آمدنری از امیدوار تو نیست  
نم تو تازه شد تا دلم بیباغ زلفت  
بر آن تیره روی من که در غم است  
بجسم الفت دانت ز جانت فروز سر  
که بیان روی تو و غیر دلدار تو  
ناری مکان که خود خود آخر چهل روی  
در آن که یاد آری از این سخن شوی

۱۰۰ - ابد - ظ

۱۰۱ - ایمان - د

حسن است و صد هنر بهمین دل منہ کہ تو  
 پیسوند بارہ ساز و محبت گسل شوی  
 لب بستم از حدیث شکایت چه لازم است  
 گویم حکایتی کہ تو آزرده دل شوی  
 نوعی مباحث عمر نثاری کہ گر کسی  
 جایی حکایتی بتو گوید خجیل شوی •  
 بی صلحش نخواهم زود باری در میان افتد  
 کہ شوق افزون شود چون انتظاری در میان افتد  
 بخود دادم قرار صبر بی او یکدو روز اما  
 از آن ترسم کہ ناگہ روز کاری در میان افتد  
 فغان کزدست شد کارم ز هجرو (۱۰ کا) سازان را  
 ز ضعف طالعه هر روز کاری در میان افتد  
 خیال است این نثاری ورثہ کی جایی کہ او باشد  
 سخن از همچو من بی اعتباری در میان افتد  
 فغان از آنکہ برم ناشسته طعنه غیر  
 بیمارش آید و بی اختیار برخیزد •  
 خلاف وعده چنان گشته‌ای کہ وصل طلب  
 ز رہگسنگار تو بی انتظار بر خیزد •  
 بگویت پادشاه تا چند آیم حیرتی دارم  
 نخواهی خون مرا من ہم نیایم غیرتی دارم  
 همه اشطرا بی ای دل حدری ز پیخودی کن  
 کہ حکایتی بجایی بکند سرایت از تو  
 ز اسارهات دلم بتزاع خصم و نرسد  
 کہ ستیزہ گرم گردد نرسد حایت از تو •  
 کمر از پروانہای در جان بباری نیستہ  
 گرانسوزم چنان نثار او بباری نیستہ  
 رحم بر من میکند دشمن تکلف بر طرف  
 من حریف اینقدر بی اعتباری بستہ •

میرزا حسابی  
 نطنزی

اول ولایت اینک آدمی زاده لاری بندین دور • علوم ظاہری  
 تحصیل قید و بندور ، موسیقی علمیدا کوپ مہارتی باز ،  
 اسام تصنیف لارنی بخشی آیتوب مشہور بوالدی ، فاما میرزا ایغ

همین اسم پیدا بارہ

۱۰ کار - ۵

## ۱۴۴ - میرزا حسابی نطنزی

از آدمیزادگان نطنز است. علوم ظاهری را تحصیل کرده و در فن موسیقی نیز مهارت زیادی یافته است. اقسام تصنیفها را خوب گفته و مشهور شده است. ولی میرزائی برای وی اسم بی‌مسمی است. این ابیات از اوست :

❦❦❦❦❦

نارم استغنائی چشم عشوه پرداز ترا  
گردد سرگردم نگاه سر بر ناز ترا  
سرکشی سرو سهی از سر نهاد و خوب کرد  
نگان نمیزبید جز سرو سرافراز ترا •  
امشب کسی بحال من نمانوان نبود  
احوال دل مرس که او در میان بود  
دوشینه بسا وجود صد آزرده کنی دل  
در شکوه و هیچ بمب همربان بود  
میشه گم چند روز بسازد بسا دلت  
از ما ملول زود شدی وقت آن نبود  
بمهمت نگاه حسابی هـ لاک شد  
مسکین چه کرده بود که هیچس امان بود  
بخانه اش روم و این کنم بهانه خویش  
که هست و دم را کرده خیال خنده خویش •  
ای کرده مبل صحبت شب داشتن بفر  
عیشت حلال باد که خوب و بد  
بر حسابی رشک دارد مدعی خوش صحبتی است  
رشک میبوده است بر حسرت کس دینار هم •  
دو روزی دیگر درد سر میبرم  
ز کسوی بو تاوعسا در مبرم

دل آورده‌ایم و گسـون دامنـی  
 پر از پـساره های جگر میبریم  
 حسابی یـار می‌آید بآینی که میدانی  
 ترا دیدار ارزانی که من از خویشـتن رفتم  
 از یکـدو روزه هجر حسابی زدست شد  
 هجران ندیده است عجب بی تحمل است  
 کینه میورزند با حسرتکشان دور کرد  
 بخشد انصافی خدا پهلو نشینان ترا  
 یـا حاجت حسابی آرزده دل بر آر  
 یا همی بدار که رفت از دیار تو  
 نو مگر سگی حسابی که فرشته سیرتات را  
 بپمه وفا که داری ز تو احتراز باشد  
 زین بزم برون رفت و نکورفت حسابی  
 کمازده دل آزرده کند اجمنی را

مولانا

حزنی

اصفهانلیغ دور ، کوپ فضیلتی بار ، بخشـی ملادور  
 باوجود زهد و صلاح طرفه بیقید و لالابالی کیشی دور  
 ( وقوع ۱ ) روشیدین بهره مند و اشعاری دلپسند ابرور  
 بو ایبات اول صلاحیت آثارنیمک دور کیم :

## ۱۴۵ - مولانا حزنی

از اصفهان است . بسیار فضیلت دارد و ملای خوبی است . باوجود  
 زهد و صلاح بیقید و لالابالی است . از روش وقوع بهره مند است و اشعار  
 دلپسند دارد .

این ایبات اراواست :

~~~~~

شب کجا بودی که آتش درد احباب بود
 ریزه الماس در چشمه بجای خواب بود

~~~~~

دوچار خاطر آسودگان عیش مباد  
 ملالنی که شب و روز در سراغ من است  
 بیچاره من که این همه امیدواریم  
 بعد از هزار سعی بحرمان قرار یافت  
 زمانه کینه ز یاران بی وفا کشد آجر  
 چه شد دو روزی اگر دیر شد شتاب ندارم  
 خرفه بر آتش نهم تابوی ایمان بشنوی  
 از کهن دلفی کزو یک تار بی زنار نیست  
 بعد از این گهر بصیحت دلت آزارم بد  
 وز بدو یک تو حرفی بزبان آورم بد  
 از من و عاشقیم ننت چرا باید داشت  
 برقیمان اگر این سلسله نگذارم بد  
 دیگر شکست خاطر افکار من مسکت  
 پر داشکسبام دگر آزار من مکان  
 من دالم و غمش غم او داند و دالم  
 ناصح تو فکر نیک و بد کار من مکن  
 دی بصد حسيله تسلی تودادم حسرتی  
 بار با چشم برآبی که توداری چه کنم  
 غمزه را جان فرومایه نیامد بنظر  
 ورنه بیچاره دلم گوش فرمان تو داشت  
 در چمن بود زلیخا و بحسرت میگفت  
 یاد زندان که در او انجمن آرائی هست  
 چه شد حرفی بگو شاید دام خالی زغم گردد  
 بانداک گرمی معلوم از استقامت که کرد  
 من که انگشت نما بودم از آن کو رفتم  
 بعد از این تر بلارا که نشانی  
 دل همین در ماندگی دارد که در روز جزا  
 از تو چون راضی گدازم  
 مبارک باد ای دل باز در آتش نشستهها  
 عنان اختیار از دست پندردی گسستهها

تو و آن بر شکستنها و خونم در جگر کردن  
 من و صد خار حسرت هر زمان در دل شکستنها  
 چون دل بشکوه لب بگشاید بگو که من  
 شرمندہ از کدام وفای تو سازمش  
 حدیث مرگ حزنی دوستان عمدا بگوئیدش  
 ببینید این سخن اورا پریشان میکند یا نه  
 بسکه مشتاقم بدین حرمان کہ می بینی هنوز  
 از سخن سازان حدیث وصل باور میکنم  
 اکرمه مقطعات ( اورا ۱ ) منعمین التزم قیلور :

در بیشتر مقطعات منع خویشنت را التزم میکند :

~~~~~

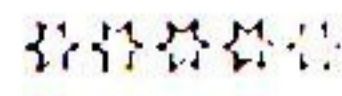
حزنی این عشق است نی افسانه چندین شکوه چیست
 لب بدندان گیر و دندان بر جگر نه باک نیست
 کوی اورا بضمانت خود نگرفتی حزنی
 غرض از ناله بود گوشه سحرانی هست
 هنوز این اول عشق است حزنی گریه کمتر کن
 کہ وقت گریه های درد دل پرداز میآید
 ز قتل من بنسوت تو نگذرد حزنی
 هزار مصلحتش بیش در هلاک من است
 دیگر حزنی دلت گویا سپند آتشین روئی است
 و گرنه چیست این بی اختیار از جای چسبها
 آه از این سرکش کہ گر خود را بر آتش مینهم
 غیر از این حرفی نمیگوید کہ حزنی دود چیست

کاشانلیغ دور ، بی تعینت و نامراد کیشی دور
 طرز شعریدا تازه لیغ نار ، بواپات اینک دور کیم :

مولانا
 شجاع

۱۴۶ - مولانا شجاع

از اهل کاشان و شخصی گمنام و نامراد است.
در طرز شعرش یکنوع تازگی هست. این ابیات از او است:



روش مردم عالم نه تو داری و نه من
که ضعیف است و همین دم نه تو داری و نه من
این زمان خاطر خرم نه تو داری و نه من
شرط آن است که ماتم نه تو داری و نه من.
بانداز نگاه اول از سامانه اندازد
که اغنی خون دل از دیده درد امانه اندازد.
این چه جا بود که در چشم و دل ما کردی.
هزار خانه سوزی چنانکه دود نباشد.
مگر این صید چشم تو زیور میآید.
کس با گذش تویت نمیرسد مر
که خار عشق تو در پا میخلید مر
اگر مدار محبت نمیکشید مر

ای دل اهلیت آدم نه تو داری و نه من
ای قوی پنجه برو چنگ میفکن بدلم
گفتم دم مزن از عشق دلا نشیدی
دل که بی رخصت ما کشته او گشت شجاع
بسامان خو گرفتیم خانه سوزی کو که از شوخی
شجاع از بنا کدامانی ملولم کوچگر کاوی
نه تو بیرون روی از دل نه خیالت ز نظر
تویی که آتش عشق ترا نمود نناشد
با دام شیر شکارانه نمیآیی پیش
زمانه پای طلب کاش میبرید مر
مرا ز پای در آورده ای چه خوش میبود
چه کم ز شهنه رسوا پرست عشق شدی

مولانا

حیرتی

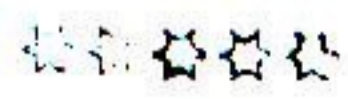
با وجود (مردی لبق ۱) کوب تبرالار استی و فسق و
فجور غه زیاد مایل و طالب کیشی اوردی. سوال آسمیلار شه
نه سببین گناه غه بویا کلمیغ مشغول ابرور سین. جواب برهمن کیم
امیر المؤمنین علی علیه الصلوٰة والسلام محبتی دین اوز کا گناه غه شهیم و میناس مین است.
روز جزا کور کای مین کیم مینی معاف تو نفا ایلار مو
خوب قمبیده کوی دور • بو قمبیده سی کوب مشهور دور و بخشش آبرور مو

۱۴۷ - مولانا حیرتی

باینکه از اهل مرو بود تیراها کرد و فسق و فجور سجد مانی بود
از وی بر سیده بودند که چرا اینقدر گناه منگنی و جواب داده بود که برای
گناهم جز دوستی امیر المؤمنین علی علیه السلام چیزی را شفعم فرار نخواهم داد.

۱۱ - مروی لبق - ن

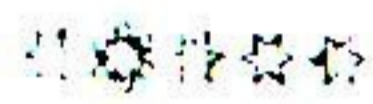
میخواهم بینم روز قیامت مرا میبخشند یا نه .
 قصیده سرای خوبی است و این قصیده اش خیلی شهرت دارد و
 خوب گفته است :



خدا مرا بوسال تو دلریا برساند
 من چونامه نویسی نویسی بر سر نامه
 هوای وصل تو دارم خدا برساند
 که فاصدش بر سر کوچه پلا برساند.

و ابیات هم انگلار اینت دور کیم :

ابیات ذیل هم از او است :



ما جها پرورد عشق و تو چناجویی چنین
 با که خواهی ساخت گر با ما نخواهی ساختن .
 من آن نیم که به بی مهری از تو روی بتابم
 ترا خدا بدهد مهر اگر نداشته باشی .
 ماند در زلف تو دل وای بر آن صید ضعیف
 که بدام افند و از خاطر صیاد رود .
 کمره فاضل لاریدین دور ، خوش صحبت و بی بدل
 بیکیت دور ، خاص و عام پیراه یغشی سلوک نی - مرعن
 توتار .

شیخ

علی نقی

سلیقه سی شعر داز یاده خوب دور ، اندان کیم مولانا محتم اینک با ییدا آیتو بدور کیم :
 فردا که علی نقی بیاید
 من رتبه شعر وا نمایم .
 و ابیات شیخ مذکور حضرتلادین اینک دور کیم :

۱۴۸ - شیخ علی نقی

از فضلی کمره است . جواری است خوش صحبت و بی نظیر و با
 خاص و عام رفتار خوبی دارد .
 سلیقه اش در شعر بسیار خوب است چنانکه مولانا محتم در حق
 وی گفته است :

فردا که علی تقی بیاید

من رتبه شعر وا نمایم،

این ابیات از او است :

زان لب بیوسه وعده دگر میدهد مرا
در بار سر شکم همه برگاله خون است
بند فریب بردلم ای بند گو منه
زبسکه خوی تو فرمود مکث شعله آه
شی جداز تو بر بستری قرار ندارم
کمتر شراب لطف که پر شد ایباغ ما
کردی سفید چشم تقی را ز انتظار
میرسدم بگوش دل ناله کوس رحمتی
ایکه نکرده در دلت سوز محبتی اثر
از پی دل زرقه ای دل بفسون داده ای
از جلوه ات پای دلم هر لحظه در گل می رود
در قتلگاه عشق اگر برخاک میافتد لبم

تب دارم و طبیب شکر میدهد مرا
این قافله را راه مگر بر جگر افیاد
کس تار عنکبوت پراخگر نمسند است
هزار حازجگر نازیبانم آه کرده
که نکیه برده شمشیر آنداز ندارم
روشن چنان مریز که سرد چراغ ما
این بود پیله ای که تپادی بداع ما
یاروداع میکند سپرو شکیب همی
هر نفس آشی مرن در دام از صیحنی
سیدی عم بخورده ای مشکوی حکم پی
وهوه خایکو میروی کز زمسردل می رود
اناسر بر آرو همراه قبل می رود

دست و پای میتوان زد بند اگر بر دست و پا است

وای بر جان گرفتاری که بندش بر دست است

بوالهوس طی بیابان منعت نکند

قطع این مرحله جز پای محبت نکند

عشق هم درد زلیخا بکنه یوسف را

مرضی نیست محبت که حریت نکند

آنچه با اجانت می کرد منای وصال

ما دل دوزخیات حسرت ملک بماند

چه عجب گر حذر از شعله دلها نکنی

لبه بو سنان از سوز مع

نقد دلها پری آنگاه سهریس

سوز بیس مکاره و سوز

سر تمکین تو کردم که بدیب شوخی اگر

در چشم گیسواند ما را

آنچنان غره بعثتی که میانت عرصان

کاشی حیرت جوهری و پروا

چا کهادر دلم انداز که از شوخی طبع
 نقی این گریه که بر گردنات میگرد
 دور از آب تو گر همه از جوی جنت است
 خراسانامع دور ، شاعر عاجز تقریر (ابدی ۳) .

حیدر

استاد میر صنعی علیه الرحمة دین استماع ایتدوم

کلیج

آیتوردی کیم بیر کون شعرا بیرله مسیر ایردوق ، مولانا

حیدرغه راست کیلوب بیر بیته نك معنی سین استفسار قیلدوق ؛ مولانا معنی تقریریدا
 عاجز بواوت بو (مصلعی ۴) بدیهه آیتدی کیم :

۱۴۹ - حیدر کلیج (۵)

از شعرای خراسان است . در تقریر و بیان عاجز بود .
 از استاد ما میر صنعی علیه الرحمة شنیدیم که میگفت روزی باشعرا گردش
 میکردیم ، بمولانا حیدر بر خوردم و معنی یکی از ابیانش را پرسیدیم .
 مولانا در تقریر معنی عاجز مانده بالبدیهه این مطلع را گفت :

چنان طوطی صفت حیران آن آینه‌رویم
 که میگویم سخن اما نمیدانم چه میگویم .
 بیر مصلعی غه اوبانکلیج معتقد ایرمیش کیم دیرلار مولانا دین بیر کتاب فوت
 بولور ، همخانلاریدین بیر اوغه کمان قیلور ، کیشی سراسیمه کلام الله غه قسم یاد قیلور
 ایرمیش ، مولانا آیتورمیش کیم مینیم مصلعی غه یمن قیلور سانت قبول قیلارمین .
 اول مطلع بو دور کیم :

بیکلی از مطلع‌هایش آنقدر عقیده داشته که گویند وقتی کتابی از وی
 مفقود شده بود و مولانا در این باب بیکلی از همخانگانش

۱ - بدی - ۲

۲ - س - ن - ۳

۳ - در - ن - ایردی - حاشیه نسخه ان

۴ - مصلعی - ط

«۵» سام میرزا گویند : حیدر کلیجچه بر از شهر هرات است در اوایل کلیجچه بری اوقات میگذرید
 و بعد از آن میل شاعری کرد و شعر بسیار گفت ، چون غامی بود اکثر سخنان خود را نمیفهمید (تحفه ساعی ،
 چاپ وحید ، ص ۱۱۴) .

گمان میبرد . آن شخص سراسیمه بکلام الله قسم میخورده ولی مولانا میگفته اگر بمطعم قسم بخوری قبول میکنم . مطلع این است :

☆☆☆☆☆

دلای مجنون صفت خود را خلاص از قید عالم کن

ره صحرائی محنت گیر ورو در وادی غم کن .

شاه حسرت مکان مدحیدا بیرقصیده آیتو بدور ، بادشاه قاشیفه بارغاندا آیتمشلار کیم

نه کیشی مین ؛ آیشیس کیم «دلا مجنون صفت» صاحبی مین .

اول قصیده دا بیر لغز ایتو بدور . لغز بو دور کیم :

قصیده ای در مدح شاه مرحوم گفته بود ، چون بحضور پادشاه رسید

از وی پرسیده اند تو کیستی ؟ گفته صاحب قصیده «دلا مجنون صفت» هستم .

در آن قصیده لغزی گفته و آن این است :

☆☆☆☆☆

خونریز خون بمان پری پیکر آمده

کاهی زجه چو یوسف مصری بر آمده

پا کرده اسسوار و عصبه بر آمده

وانرا که بر سر آمده از پد در آمده

جله بگوش خسرو دینت پرور آمده

آن چیست کاهنین دل وسیمین بر آمده

هاررت وار رفته گهی سرنگون بچاه

در بر فکنده جوشن و پر سر نهاده خون

آرا که بر تن آمده افتاده از نمر

بسته برای خدمت شاهان دو جا کمر

بو ایبت همه اینک دور کیم :

این ایبات نیز از او است :

☆☆☆☆☆

بیاران همیش و رمیفشان همده

کر عمر آن خوش است که باک اجده

از بهر آن که اعلی و

درد و غمت که بهر دل دریش مرهمند

افسوس از آن کسان که بنامند ابقدر

حیدر ، بجوی از همه کس در جهان وفا

بهر تزییع دوره ساعرافنی و اما تو حدیث بویان سر اعلی

شقلیفه اشغال کور کوزور اوردی و حاله کوزور لار کیم اول

(ولاسدا ۱) ارباب عظمه مولانای مسله کوزور لار . و اما

مولانا

طوفی

۱۰۰ ولایتدا - ط

صاحب سلیقہ و افتادہ کیشی دور .

بلدہ لاهیجاندا مولاناغہ اوچور کیادوق ، اوقاتین کیمیا کرلیغغہ صرف قیلور
ایردی ؛ با وجود عدم ادراک اول فن دا رسالہ بشیمیش ایردی . بو حقیر دین
امتحان یوزی دین : «حجری چند کلس دارد» دیو سوال قیلدی . بندہ آبتدوم کیم :
سین حجری بیان قیلغاندین سونکرا فقیر ہم تعداد کلس نی تقریر قیلدالغای مین .
حجری نینک معنی سین معلوم قیلدالوغی معلوم اولوندی . زیاده سادہ لوح کیشی دور .
بہر حال یغشی اشعاری بار . بو ایبات اول جملہ دین دور کیم :

۱۵۰ - مولانا طوفی

از اهل تبریز است ، چون شاعری نداشت بسراجی اشتغال میورزید . گویند
اکنون در آن ولایت ارباب نظم مسلمش دارند . در واقع شخصی صاحب
سلیقہ و افتادہ است .

در شهر لاهیجان بوی برخوردارم ، اوقاتش را بکیمیاگری میگذرانید
و در آن فن رسالہ ای ہم نوشته بود ولی نمیفهمید . بعنوان آزمایش از من
پرسید : «حجری چند کلس دارد» ، گفتم : تو حجر را بیان کن تا بگویم
چند کلس دارد . و معلوم شد کہ معنی حجر را نمیداند . شخصی بسیار
سادہ لوح است .

بہر حال اشعار خوبی دارد و این ایبات از آن جملہ است :

❦❦❦❦❦❦

محبت یاد گیر ای بیمرور از خیال خود
کہ نگذارد مرادور از توبت ساعت بحال خود
بدست عجز جرات کرده میگویم در صبحی
کہ در شرم ابد دارد مرا فکر محال خود
جوان باید کہ عاشق دوست درد دل شو باشد
نہ بدحوی کہ با او عرش نتوان کرد حال خود .

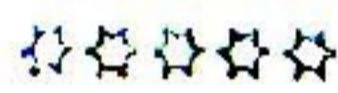
تیر تعافل تو بجان خورده می-روم
دانشته باش کز تو دل آزرده می-روم
بدخوی التفاتم و عبادت پذیر اطف
تباب تعافل تو نیاورده می-روم .
بیت چه بیگنهم کز بی تلامی جور
باشتی است هوس خوی ترحمت ترا .
در تب غم از عرق شستیم داغ خویش را
آب دادیم آتشین گنهای باغ خویش را
بعشر مایه رشک دگر باشد رقیبین را
که خواهندار بویسان دادومن جموش بی-روم .
از حرف تهمتی که تو آزرده خاطر
ضومی خیر ندارد از آتپ جان و
بازم سکاف سینه ز بیخ نگاه کیست
روز دلم سینه ز چشم سینه کیست
دل در وفا و عهد تو بستن گناه من
بیگانهگی و عهد شکنی گناه نیست
از راه عهد پای وفا چون کشید بار
حشم امیدواری ضومی پیراه کیست .
گریه پیش از همه بر کشته عشق تو کنند
گر بداند که بسمل شده حجر نیست .
ترا محبت من گرم کرده میدانه
که اخلاص و باطنی نامسور تو نیست
تو از کجا و محبت کجا و مهر کجا
بمن گذار که کار من است کار تو نیست
شود هر گلبنی رشک نهال وادی ایمن
گراز خاک گسرم گریه من که بر تو نیست

مولانا شریف پیراه معاصر
در لاری بیله آیتودورلاره وانه طیمیر مولانا شریف
اروغ واماسا که هم ایرودن .
بویات اینک دور کیم .

فصیحی
تبریزی

۱۵۱ - فصیحی تبریزی

معاصر مولانا شریف و بلکه مقارن او بود و اکثر غزلهای خود را باهم سروده اند. در واقع طبع این شاعر اگر از طبع مولانا شریف قویتر نباشد ضعیفتر هم نیست .
این ابیات از او است :



نقلم گر شبابی کرده باشی	چه (اضفی ۱) بیحسابی کرده باشی
شهیدان تو بیرون از حسابند	توهم باخود حسابی کرده باشی
دلانیکت نکرد آن غمزه بسمل	مبادا اضطرابی کرده باشی.

جذبه شوق بحدی است میان من و دوست
که اگر من نروم او بطلب می آید .
ای گل نهمین مهر که من بتو گرم است
هنگامه صد سوخته خرمن بتو گرم است
گرم است بهم پشت رقیبان بی قسمل
ای آه جگر سوز دل من بتو گرم است
سرحله ما تمزده همائی تو فصیحی
بغروش که هنگامه شیون بتو گرم است.

راست سنیقه و هموار شاعر دور . شاهزاده جهانانلیق
بهرام میرزا خدمتگذارش و نما تاپدی .
اقسام شعرنی اینور ایردی . بقدر مولوننی هم بار ایردی
شوق و ذوق انلیق بیر کتاب آیتدی ، و الا بیر بئندین اوز کا کیم هوا برودتی و
مار کمرنی باییدا آتوبندور هیچ بیٹی مشهور بولمادی و اول بیت بودور کیم :

۱۵۲ - مولانا هلاکی همدانی

شاعری خوش سلیقه و هموار است. در خدمت شاهزاده بهرام میرزا

پرورش یافت .

هر گونه شعر میگفت و تاحدی مولویت هم داشت . کتابی بنام «شوق و ذوق» منظوم ساخت ولی بجز يك بيت كه در بیان سردی هوا و زیادی برف است هیچيك از ابیات آن شهرت نیافت و آن بیت این است :

۵۵۵۵۵۵۵۵

در لحاف فلک افتاد شکاف
بوغزلی بغشی آیتو بدور کیم ؛
پونه‌ها ریخت از این کهنه احاف .
این غزل را خوب گفته است :

۵۶۶۶۶۶۶۶

خاطر از عشق تو خرسند بغم داشته‌ایم
گر غمی از تو پیوده است اله دانه‌ایم
هیچگه شرح جسفای تو نکرده‌م رفتم
حرف سودای تو پنهان ز منو داشته‌ایم
نه زغم بوده شب هجر تو بیداری ما
چشم بر رهگذر خواب عدم داشته‌ایم
شمع گریبان و من از دیده‌تر اشک فشان
همه شب تما بسحر میاتم همه داشته‌ام
خوی ما با ستم بار چنان بوده که یار
اصف میکرده و ما چشم ستم داشته‌ایم
میرسیده است جهای تو کم و بیش ایما

نه کم بیس و نه اندیشه کم داشته‌ایم

دیوانه‌لیغ آزاریفه خرسند به او لب چه پیونده گازی آیمای دینا بویس
کسوپ بغشی آیتو بدور ، اگرچه مسولانای مشارالیه اوردی مسیبه

ایردی کیم ؛

این بیت را در باب خرسندی از آزار دیوانگی و کهنه کوی منجوس
بسیار خوب گفته اگرچه خود وی بدان عمده بداست :

۵۷۷۷۷۷۷۷

لذت دیوانگی در سناک طفلان خوردن است
حیف مجنون را زاوقاتی که در هامون گذشت.

بویاکی بیت هم اینتک دور کیم :

این دو بیت هم از او است :

~~~~~

برخون جگر باد مرا چشم تر از تو      نامهر و وفا چشم ندارم دگر از تو  
خاطر از بیتائیم رنجید دلدار مرا      اضطراب شوق برهم زد سرکار مرا  
بومقضع بی هم موافق آیتو بدور کیم :

این مقطع را هم مناسب گفته است :

~~~~~

بوجنور من همدانی و بگذری بیغافل هلاک طور نوگردد هلا دی همدانی
بته همداندا فوت بولوپ مزاری شاهزاده حسین علیه التحیه والسلام استانه
سیدا دور .

وفاتش نیز در همدان اتفاق افتاده و قبرش در آستانه شاهزاده حسین
است .

~~~~~

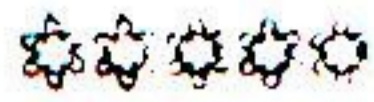
فاضل و مقبول و معقول کیشی دور . اردوی معلا نیکان و  
پاکان بی بیله مخصوص و مربوط ایردی .  
شعردا علقه نامی بار ، بوا بیات دین ظاهر بولور کیم :

قاضی احمد  
فکاری

## ۱۵۳ - قاضی احمد فکاری

شخصی فاضل و مقبول و معقول است . و بانیکان و پاکان اردوی معلا  
ارتباط داشت .

در شعر طبیعی بلند دارد چنانک بر ایات زیر معلوم میشود :



چه خوش است از تو خشمی که ز روی ناز باشد

که بعجز چو در آیم در صلح باز باشد

بحریم وصل شوخی که فرشته ره ندارد

کند آرزو فکری که ز اهل راز پاشد

دم سپردن جان است در چنین وقتی

برغم تست فکری رقیب بزم نشین

نازاگر خانه نشین ساخت ترا با کی نیست

غمت تا با دام هم سخنانگی کرد

با فسوس بدام آورده بوده

بلند اقبالی دشمن بلا بود

بجز رقیب که در آرزوی مرگ من است

بی اعتدالی تو فکری ز حد گذشت

از حد مبرجفا که چو نو میدگشت دل

کی داشتم گمان که با فسوس مدعی

زین پیش گریه را انری بود در داش

یکدم غنیمت است فکری وصال دوست

دل از آن بخاک غربت قدم استوار دارد

دور از تو اجل چاره من میکند آخر

نظر بروی نکو کرگناه خواهد بود

یک لحظه تسلی ده این دیده تر باش

صد جا ز تو گرم است دلامر که رشک

شاید که شود ساخته کار شب هجران

از خانه برون آمده پروای که دارد

آمد ز سفر روشنی چشم فکری

## فکری

## اور دو بدای

برای خاطر دشمن زهن گنار مکن

نگفتمت که از او شکوه پیش باز مکن

که نیازت از خانه برون میآورد

دگر از بیغمانت بیگانهگی کرد

دل بیضه و دیوانگی کرد

و کره کوهکن مرد گری کرد

بسی ز حال من با و ن خبر نگرفت

گر کشته میشوی که فاس و نیست

بر سه ز آرزوی تو وضع صبر کند

بمن و به مهر و این رات بر کند

خندان گریسته که در آن هوا کرد

تیر سر از فراغ حد استدمی ز گریه

که هزار که امیدی دور بود کرد

در گوشه غم دلجوئی من به من کند

چون میماند که محسوس خواهد بود

گودیدند و خواه بر خون جنگ کن

ای سواد با داغ و در سوختن شمشیر

تی گریه و صد گریه های محزون کن

کو خاندان ساخته من به بر کن

ای مدعی انوری که موی بود کن

اوند و شاعر مشرب لبی دور بود کن

و الا عشفه اشعارین کوب بود کن

اسابی بوک بو غریب لبی کن

شب دور از او اجارک جانم گرفته بود

تربع قیاب و بیستانی بخش آید دور لبی کن

## ۱۵۴ - فکری اردوبادی

شخصی بیقید و شاعر مشرب است . فقیر او را ندیده‌ام ولی اشعار عاشقانه‌اش را خیالی دیده‌ام .

این غزل لسانی را که گوید :

شب دور از او اجل رک جانم گرفته بود  
کارمزد دست رفته ز بانم گرفته بود .  
شمع کرده و این بیت را خوب گفته است :

\*\*\*\*\*

تاری ز کا کل تو بدست رقیب بود پنداشتم اجل رک جانم گرفته بود .  
بو ایبات هم اینک دور کیم :

=====

این ایبات هم از او است :

\*\*\*\*\*

گفتی ز هجر می نهمت داغ بر چکس  
صد داغ بر دل است مرا این یکی دیگر .  
پسرخنی نیت حاجت سر سخن طومار شوقم را  
که سرتا پا ز خون دل نوشته داستان خود  
بو مضمای هم رنگین ایروز :

=====

این مضامع هم که گفته است رنگین است :

\*\*\*\*\*

اگرم ز اشک کلگون شده لاله گون زمینها  
نتوان شدن پریشان گل عاشقی است اینها

سرکات همدان تابعی بیر قصه دور ، مولانای مشارالیه  
اندین دور ، زیاده خوش صحبت و مهربان و مورع و پاکیزه  
روزگار کیشی دور . موندین اوز کا کیم سفر اینما یو پندور هیچ  
بعوری داغی یوقنور . عدوه ظاهری تحصیلیدا سرآمد امثال واقران دور .  
بو ایبات اول ورع آثار نینک دور کیم :

ملکی بیکی

سرکانی

=====

# ۱۵۵ - ملکی بیکسر گانی

سرکان قصبه ایست از توابع همدان و این شاعر از آنجا است . شخصی بسیار خوش صحبت و مهربان و پرهیز کار و پاکیزه روزگار است و جز اینکه مسافرتی نکرده هیچ عیبی ندارد . در تحصیل علوم ظاهری سرآمد امثال و اقران است  
این ابیات از اوست :

❦❦❦❦❦❦

|                                           |                                      |
|-------------------------------------------|--------------------------------------|
| امید که هرگز بدل خوش نشیند                | آنکس که ترا گفت که با من تشبیبی      |
| بسکه دامان کشی از دست من بی سامان         | خاک بر سر کنم از دست تو دامان دامان  |
| بی تو دلگیرم ز عالم گرچه دلگیری زمین      | من بغایت تشنه و صلم تو کر سبیری زمین |
| تیری ز کمان تو دام خواست نیامد            | دل خواست که آسوده شود راست نیامد     |
| عشقم از برده ناموس برون برد و هنوز        | شهرت من صلاح است ز هر رسوائی         |
| از آن برداغ جان مرهم نمیخواهم که میفرواهم |                                      |
| بمورد بسا قیامت جاسم از داغ آستان         |                                      |
| دیار عشق را ملک غریبی نه در ملک           |                                      |
| همه فرهاد و مجنون و شبان گوه و صحرای      |                                      |
| این نگه بس ز عشق که بعد از هزار سال       |                                      |
| شهرت ایسان حکایت فرهاد میکند              |                                      |
| گر چو بت گلش کنی ز گلستان بر آمدی         |                                      |
| جانها بجای ناله زمرغبات بر آه بی          |                                      |
| گور داشتی بقبر کسی تیغ او سبیری           |                                      |
| همدم همزار سر ز گریبان سرآمده             |                                      |
| مجنون جدا ز لیلی اگر داشتی حیات           |                                      |
| یکبار ناله ای بیایان                      |                                      |

مولانا ضحیری

همدانی

مولانا حیرانی اوغلی دوره اشرافه همی زانسان دور و الا  
همدانی لیغغه کوپ شهری بازا . درویش نهاد و صحبت و انصاف  
کیشی ایردی ، بخشی زمانه بازار ایردی .  
اوایلده شاه جتک مکان یک مجلس سانی سیغه بازار باووپ . برده او اور ایردی

بیر ایگی بیت شامتی دین گیم اهل مجلس غه کنابه بلکه صریح ابردی مجلس بهشت  
آیین دین منع بیوردیلاره اول ایبات بودور کیم :

## ۱۵۶ - مولانا ضمیری همدانی

ولد مولانا حیرانی است. گرچه اصلاً قمی است ولی بیشتر به همدانی  
بودن شهرت دارد. شخصی بود درویش نهاد و منصف و افتاده و رمال خوبی  
هم بود.

در اوایل بمجلس شاه مرحوم بار یافته تردد میکرد؛ از نحوست یک  
دویت که نسبت بساهل مجلس کنایه و بلکه صراحت داشت از آن  
مجلس بهشت آیین منع فرمودند. آن بیتها این است :

\*\*\*\*\*

همه حافظ فلان ماهیچه      همه درویش رمز فرایی  
که دلای ودف کشتی صدبار      بهتر از شاعری و ملایی  
بقیه عمرینی همدان گوشه پیدا کیچورور ابردی  
بویستی نینت عظیم شهرتی بار کیم :

بقیه عمر را در گوشه همدان بسر میبرد .  
این بیت که گفته است شهرت بزرگی دارد :

\*\*\*\*\*

من بوادی مردم و مجنون بخی ای ابر غم  
گریه بر من کن که مجنون نوحه گرداردیسی .  
بو بیتنی هم یمان آینه ابدور :

این بیت را هم بد نگفته است :

\*\*\*\*\*

میروی جلوه کنان بیخبر از اهل نظر      روش مردم این شهر چنین است مگره

ش هم در همدان اتفاق افتاده و قبرش در آستانه اممرازه



فزون لیفندور . ( بیرا ) باصفا بویاکنکیغ آزواقع بولور .

باوجود کبر سن زیاده شکفه و کوچک دل کیشی ایردی .

بوحقیر اوایل شبابدا شرف صحبت لاریغه مشرف بولوب

کیم باش اورار ایردی صلاح اصلاحلاریغه یتنکوروب ایردوف و اشمار لطیفلاری  
مستفید بولور ایردوف .

م شمرنی انواع تیل بیه آیتور ایردی . بدی اصلاح بیرله بر قضیه خان

آبتیش ایردی ، زیاده خوب واقع (اولیش ۲) ایردی .

ر اوقات اوز اصطلاجلاری بیرله شم آیتور ایردی . هم اون طوردانکلار

## ۱۵۷ - حافظ صابونی

دوبین است . چنین بر باصفا کم پیدا میسر : با اینکه سن زیاد است  
فته و کوچک دل بود .

در اوایل جوانی بشرف صحبتش مشرب شده ایی را کی سینه  
میرسانیدم و از اشعار لطیفش استفاده می کردم .

گونه شم بزبانهای مختلف می گفت . در مدح خان صمد  
ساخته بود که بسیار خوب شده بود . اغلب بلهجه خودسان شم می گفت

از آنها است :

مرہ ز تازہ وای شیشہ کلاو ہادہ (سرك ۲) پیر ترہ او من چہ چنك وبراہی  
 کلاو چو ہادیم شیشہ لو بلو ہادہ (۱)  
 مرگہ کہ کا کل آن (ولہ ۳) بوشانہ میزنی  
 اررشك شانہ ایش دلم اشانہ میزنی (۴)  
 زاہد کہ عشقبازی حافظہ رہ طعنہ (زی ۵)  
 دیوانہ اینہ خوشترہ تو (رانہ ۶) میزنی  
 چوبلبل این ہمہ افغان زسرو (نور سیمی ۷)  
 اگر چوغنچہ گریبان درم حق (اورد سیمی ۸)

## مولانا

## سائل

ہمدان جلگہ سی نہاوند اتلیغ قصبہ دین دور • علوم ظاہریدا

کوپ زحمت تارتیش ایردی بو باطنی دا ہم کوپ حالتی  
 بار ایردی •

کاهی بیخود لیفلار قیلہ باشلار ایردی ، اولوس اول حالتی جنون دیو زنجیر بلہ  
 بغلاب ملاحظہ قیلورلار ایردی • عاقبت باشیغہ جنون داغین باقیپ ناسور بولوپ سبب  
 فونی بولدی •

اوایلدا سادات لالہ سلسلہ سیدا وابستہ بلکہ دلچسبہ ایرمیش • مظلومی اسمیغہ  
 مناسب بورباعی نی بخشی آیتوبدور کیم :

# ۱۵۸ - مولانا سائل

از قصبہ موسوم بہ " نہاوند " جلگہ ہمدان است • در علوم ظاہری بسی  
 رنج بردہ بود و در علوم باطنی حالت زیادی داشت •

گاہی بعض بیخودیہا از وی سر میزد ، مردم آنرا بجنون حمل کردہ

۱۰۰ در ترجمہ متن کلمات این شعر را چنین حرکت گذاری کردہ اند : مرہ • بنتج میم وراہ ،  
 وای • بضم واو ، کلاو • بضم کای ، دھیم • بکر دال وھا وفتح یاء ، لو بلو • بنتج ہر  
 دو لام وکسر یاء ، سرك • بنتج سین وراء ، پیر • بکر یا وفتح یاء ، ترہ • بضم تا وفتح  
 راء ، او من • بنتج ہمزہ ومیم ، وبراہی • بکر واو ، عہ • بنتج میم ، تہ • بنتج تاء ،  
 سر • بنتج سین وکسر راء ، ولہ • بضم واو ، دلم • بضم لام ، درم • بکر دال و  
 ضم راء •

۱۰۱ سرك - ن

۱۰۲ دتہ - ن

۱۰۳ چہ دانہ اینہ سبب راجدانش او کہہ مرخ ہوس رہ راہ دل این دانہ میزنی - ن

۱۰۴ میزنی - ن

۱۰۵ زانہ - ن

۱۰۶ نور سیمی - ن • نور سیمی - د

۱۰۷ اور سیمی - ن - د



## ۱۵۹ - غزالی جنبك

از مشهد مقدس است . حریفی شاعر پیشه و مضحك و صحبت آرا بود . با مادر خود گردش میکرد و بخانه اکابر اردو رفت و آمد مینمودند . بعزت اشترک در تخلص با مولانا غزالی نزاع کرد و عاقبت قرار شد غزالی بگوید ، اگر غزل خوبی باشد تخلص برقرار بماند و گرنه ترکش کند و در واقع غزل خوبی گفت . مطلع آن این است :

\*\*\*

نظر سويت كردم وز گرفتاری حذر كردم

ولی نبود را گرفتار تو دیدم تا نظر كردم .

اصفهان دین مرد ، کهنه شاعر دور ، اوقاتی تجارت دین

مولانا

کیجار ، شاه بیت مکان دین وظیفه سی بار ابردی •

گویا که ... بر ارنیمه ساده لوح ایغی بار کیم دیوانین

نیکی

سلطانی زخیم کاغذی جلی کتابت قیلو ... بیت اشعار بیله مباهات قیلور ابردی •

شعریدا سلاست و منانت کوپ ... بیر مسس مع ترکیب اوایلدا ایتدی

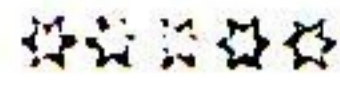
کیم اطفال مکتب لاردا حفظ قیلا آلدیلار ...

بو مشهور مطلع اینک دور ک

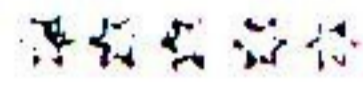
## ۱۶۰ - مولانا نیکی

اصفهان و کهنه شاعر است ز اوقات خود را بتجارت میگذراند . از شاه مرحوم مقرری داشت و گویا مری ساده لوح است که دیوان خود را بر کاغذ کلفت سلطانی بخط جلی نوشته بزیرادی اشعار مباهات میکرد . شعرش بسیار سلس و متین است . در اوایل ترکیب بنسب مسدسی گفته بود که اطفال در مکتبها حفظ میکردند .

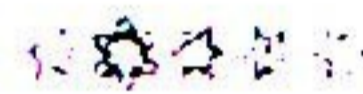
## این مطلع مشهور از او است :



جانفشانیهما خاک پای یارم آرزو است      وه که يك جان دارم و در دل هزارم آرزو است ،  
 اوز افتاده لیغی اظهار پیدا بو مقطعی هم یمان ایرماس کیم :  
 این مقطع هم که در بیان افتادگی خود گفته است بد نیست :



چسومرغ نیم بسمل بسای رفتن نیست نیکی را  
 همان دو خاک و خون افتد اگر صد بار بر خیزد  
 بو ایاتی هم یمان ایرماس کیم :  
 این ایاتش هم بد نیست :



مشو بسنگدایهای خویشتن مغرور  
 میبرسیم که نیکی بیدل چه میکی  
 ای بهر گام ترادل نگرانی در پی  
 منم آن صید که از زخم تپانی داده  
 حدیث لب داستاز در میان است  
 باغبیار در کسوی او صلح کردم  
 نگفتم بکس راز چون شمع هرگز  
 بلا بر سر عاشقان چون نیاید  
 کمر بسته ای از پی قتل نیکی  
 کاش میسوختی از عشق برون همچو درون  
 نا دم از سوختگیها بردی هر غمی  
 من و کویش بیهوشم میر از ره زاهد  
 بنو ارزانی اگر خوشتر از من  
 کیلان دین دور ؛ خسوش مشرت و کیم  
 در بایست بواندو غی علوم بی نقص  
 نازه سور لاردین هر دمند و اسماری خانی  
 بو ایات اول خواند نینک دور کیم بیلور :

مولانا

یحیی

## ۱۶۱ - مولانا یحیی

از اهل گیلان و شخصی خوش مشرب و آدمی شیوه است. علوم لازمه را تحصیل کرده و از سخنان نو بهره‌مند و اشعارش دلپسند میباشد .  
این ابیات از او است :

~~~~~

و گرنه زندگی من چه کار می‌آید.	بهر زنده از آنم که یار می‌آید
نمی‌دانم دگر بهره‌کارم زنده میدارد.	خوازد دوران کشیدم هر جفائی کان بود ممکن
چو بت مردم عالم سرو کاری نگرفتم	هرگز سر خود را بشماری نگرفتم
بسیار دوایید و شکاری نگرفتم.	بجز جوسگم در بی هر طرفه غزالی
استقامت دوست نبود طبع رسوائی طلب.	در هر جانی و من هم یار هر جانی طلب
تو بدین هیئت اگر عشق نبازی چه شود.	بشت خصم موی سفید اشک دمادم بجمی
یمان کیشی ارماس . اینای جنسی بیله آمیزش قبیله الماس .	مولانا عبدی
تاج و مرکب بیله کوپ محبتی بار . اوبانکلینگ کیم کوچیه	جنابدی
و بازار دا تاج سیز و مرکب سیز بوانه ارماس .	
طبعی مایله مایل دور بو ابیات اینک درر کیم :	

۱۶۲ - مولانا عبدی جنابدی

آدم بدی نیست . بامردم نمیتواند آمیزش کند . بتاج گذاری و خرنسواری خیلی علاقه دارد چنانکه در کوچه و بازار بدون آنها براه نمی‌افتد.
طبعش مایل به شئوی است و این ابیات از اوست :

~~~~~

|                              |                          |
|------------------------------|--------------------------|
| چشمه حیوان طلب از پیر عشق    | خضر بود رانده بتأثیر عشق |
| وای بر آن دل که گسرفتار نیست | شادی دل جز بغم یار نیست  |

( دل بیغم ۱ ) عشق مشوش کند  
 عشق چو شد قفل بقارا کلید  
 شکر که بی عشق نبات نیستم  
 خوش طبع و راست سلیقه شاعر دور ، شمشیر کرلیغ غه  
 هیزم تر گریه بر آتش کنند  
 منت جان بهر چه باید کشید  
 چون دگراف زنده بجان نیستم  
 مشغول ایروز .  
 یمنی  
 سہمنانی  
بو ایکی بیت ازینک دور کیم :

## ۱۶۳ - یمنی سہمنانی

شاعری خوش طبع و خوش سلیقه است و شمشیر سازی اشتغال دارد.  
 این دو بیت از او است :

☆☆☆☆☆

بدست پنہ داغم بجای نسرین است  
 صیدش طہان نہ بہر خلاعی زبنداواست  
 گلہ کہ از چمن عشق چیدہ ام این است  
 میرقصہ از نشاط کہ صید کمنداواست  
**مولانا شرف**  
**الدین علی**  
 کرمان نینک بافق اتلیغ (قصہ دین ۲) دور ، کسوی  
 فضیلتی بار ، اول ولایتدا مولانا عشارالہ دین معتبر کیشی  
 بولما یوزدور ، دہرلار کیم زیادہ شجاعتی ہم ہزار ایرمیش ،  
 با وجود شیخوخت ہمیشہ گلگون پوش و رنگ آمیز دوست ایرمیش ،  
 مولانا وحشی بافقی اول حضرت نینک انراریسی دین شہرت قبولین ناپسورد ،  
 شہردا طبیعی زیادہ بغشی نارور و دویق مکرلار دلدور ، اوب اشعاری ہر  
 قصیدہ کوی دور ، بو ایبات انکلار نینک دور کیم :

## ۱۶۴ - مولانا شرف الدین علی

از قصہ موسوم بہ «بافق» کرمان است و فضیلت مولانا شرف الدین  
 و در آن ولایت معتبر تر از وی کسی نبوده است ، گویند حسی نامبرہم بودہ  
 و با وجود پیری ہمیشہ گلگون پوش و رنگ آمیز دوست بودہ است ،

(۱) غم بی دل - د

(۲) قصہ دین - دین - ن

وحشی بافقی بر اثر ترییت آن حضرت شهرت یافته است ،  
 طبع شعرش بسیار خوب است و افکار دقیق دارد ، عده اشعارش زیاد  
 و خودش قصیده سرا است ، این ابیات از او است :

\*\*\*\*\*

خواهم بگذرد سوی چمن باد از سر کویش  
 که ترسم بوی او گیرد کار و غیری کند بویش  
 گر شود رنگ بیابان حوادث همه گسوه  
 مرکب نخت تو آسوده رود صرصر وار  
 آسفت را چه تفاوت کند اندر حرکت  
 گر زمین باشد از اندازه برون همواره  
 و رباعی زیاده فنائیمانه آیتو بدور کیم :

این رباعی را خیلی فنائیمانه گفته است :

\*\*\*\*\*

گر سایه نشین سر و باغ ارمی      و در جرعه کش مراد از جام جمی  
 غافل منشین که نازنی چشم به      از خیل مجاوران کتم عدمی  
**خواجه غیاث**      شیرازلیغ دور ، عشیخ سندی قدس سره المرکز اولادیدین  
 دور .

### نقشبند

کوب حیثیات بیراه آراسته کیشی دور : اولاً نقشبندلیق و  
 شعر ، فلیق و پیدا نادر دوران و فرید زمان دیسانک بولور . ایران و توران شاه و  
 شاهزاده لاری اونیک اختراعی متاعلاریفه راغب و ضالب ایرورلار . بو یسانکلیغ  
 ( دست ۱ ) و قوی چنه و راست قابو کماندار بولماس ، با وجود بو حال زیاده کم  
 آزار و رحیم دل کیشی دور .  
 بو حقیر استر اباد شکستی دین سو کرا دار المباده یزد دا خدمت لاریفه مشرف بولدوم ،  
 یوق کیم همدم بدکه همخانلیق شرفیت تاپدوم . خواجه مشارالیه نینک بیر کوب  
 و تافیدا مهمات بولماسا اشریه و اضمه سی کوار نولماس ایردی .  
 کوب تهریف اعراق بولماسون دیوشعرو عبادت و ضاعنی روشی بیرله اختصار اولنور :  
 اقسام شعرانی آیتور : بدیهه سی اولجه تدایرور کیم یوز بیت مسلسل آیتور کیم  
 مستمع استماعیدین بدیهه غه منتعل بولماس : متعجد و شب زنده دار ایرور .  
 بو ابیات اول نادر الزمان نینک دور کیم .

« ۱ » رست - ظ

## ۱۶۵ - خواجه غیاث نقشبند

از اهل شیراز و از اولاد شیخ سعدی قدس سره است .  
هنرهای زیادی دارد ؛ اولاً در فن نقشبندی و شعر بافی میتوان نادر  
دوران و فرید زمانش خواند . شاهان و شاهزادگان ایران و توران کالای  
اختراعش را طالبند . در چابکی و نیرومندی و کمانگیری نظیر ندارد و با اسب  
بسیار کم آزار و مهربان است .  
حقیر بعد از شکست استرآباد در یزد بخدمتشان رسیدم و علاوه بر همدمی  
بشرف همخانگیشان هم نایل شدم ؛ اگر یک روز مهمان نمیداشتمند آنروز طعام  
و شراب بر ایشان گوارا نمیشد .  
برای اینکه مدح زیاد اغراق نباشد بیان طرز شعر و عبادت و طاعت  
مشارالیه اکتفا میکنیم ؛  
همه گونه شعر میگوید و چنان بدیهه گو است که صد بیت مسلسل  
میگوید و شنونده نمیفهمد که بالبدیهه گفته شده است . متعجب و شگفت  
دار است .  
این ابیات از او است :

\*\*\*

از مهر برگزیده بود  
هم غنچه در دست سعدی  
زین ایران بر شایسته بود  
حار در غنچه بود  
کز چوایش در غنچه بود  
بنگ و مهر در غنچه بود  
فارغ از حس و آن حیوان  
در غنچه بود حیوان احسان

من که در یزد رشک افرام  
غیری نیست چون سخندان  
گرچه در فن نکته پردازی  
هیچ از آن دم نمیزانم که از آن  
الحق اصاف ده ز بیخردی  
چه کنم غیر از این که در عوضش  
بجوینی و شعر و سر که  
خویش و بیگانه میبرد قسمت

برخ غیر سفـرہ نام  
گرچہ خود در میان زندانم  
شب حریف نماز و قرآنم  
شیر غرات و تیغ برانم  
مسور بیجان نامار بیجانم  
از غلامان شاه م رانم

نکشیده است رو بہم هرگز  
صدل از قید کـردہام آزاد  
روز در بند نقش بردازی  
در صف سروران شهر غیث  
ایک در معرض تہی قدمان  
مہ دانی کہ از کجا دارم

خوش آن زمان کہ بر آیینہات غبار نبود

ترا ہفتہ در اطراف لالہ زار نبود

گل جمال تو ہی آب روز خار نبود

بسرکشی تو سروی در این دیار نبود

کسی زیادہ حسن تو ہوشیار نبود

کنون کہ مرغ جمالت بیال ریش پرید

خطوط نسخ بروی تو دست ( ریش ) کشید

ز ریش یوسف حسنت اسیر زندان است

بین کہ کعبہ روی تو کافرستان است

گل ریاض ملک زیر پای شیطان است

طربسرای رخت شاہراہ موران است

رسید صبح ترا شام نوبت آن است

ہزار دل ز بریشانیت پریشان است

کہ ہر دو کس کہ چو مقراض ہم زبان بینی

حسبت سر ز نیر ریش در میان بینی

نہ وقت سرکشی و کبر و ناز و اسفنا است

غرض کہ کشتی حسنت غریق بحر فنا است

ز غمزہ قطع نظر کن کہ ریش و غمزہ بلا است

زمانہ دمبدمت حسن گاہ و ریش افزا است

ترا تصور بازار گرم از سودا است

کنون کہ سیم یا کسیر نورہ گرد در است

بخود قرار بدہ پردباری و خواری

چرا کہ نوبت جمالی است و گلکاری

کوپ زیادہ سر و بلند پرواز کہ شوی دور

شہر او قیوپ استماعیدین

بہمہ حال طمی بخشی دور، تازہ سوزلاری بار

مولانا حاتم

کاشی

ابنت دور

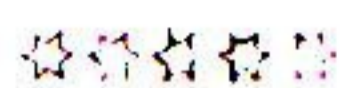
## ۱۶۶ - مولانا حاتم کاشی

شخصی بسیار بلند پرواز است. پناہ بر خدا از شعر خواندن و شعر گوش

دادن او .

بهر حال طبیعتش خوب است و سخنانش نوبی دارد . این غزل از

او است :



شجر حسن او هرگز بچنین نور نبود  
 در جهان محنت و غم دردن من کرد زول  
 مستی عشق انساالعق بزبان آوردش  
 چون زایخا نگرد در رخ یوسف گوید  
 یار رنجد زید مستی (و دشت ۱) حاتم  
 پشت استغنی او گرم است از امداد حسن  
 مرا برقتن بزمی دلیر ساخته عشق  
 فتادم از نظر هر که بود در عالم  
 بهر فنل من که میگوید که خشم آلوده باش  
 بی تو نفسی خوش نردم خوش نشد  
 برگریه های مستی من دی سبوی می  
 بر نور گشته صور محبت ز نور من  
 هنوز از آن نگه عشوه ساز میترسم  
 هزار مرتبه از جور بی نهایت او  
 عشق چون مجروم خواهد عاشقان را از نگاه  
 آن ماه لقا بزم دوش آمده بود  
 دل در بر رغبت از طرب میرقصید

مجلس امشب بصفای هیچ که از صور بود  
 هرگز این خانه بدین مرتبه معمور نبود  
 پیک سر و مو که از جانب منصور نبود  
 دراز دینده به خوب چرا شور نبود  
 یاده پایست که گمرا بخوری زور نبود  
 خاطر اخلاص من جمع است از انار عشق  
 که چیرمیل دهشت آمد کنار آن  
 هنوز چشم بداندس در دعای من است  
 میکشند صد خون مرا عنقت رو آسوده باش  
 چینی بشنم که بر آن سینه  
 خندید آه در که شکم رزمی از آن  
 موسی صور خوبه و این آفت مور من  
 هنوز از آن ماه عشوه در میسر  
 بر آن شدم که کیم شکوه بر مسر  
 انقام اول ز نفوس بهمن من نشد  
 دوس آمده بود و داده و س آسوده بود  
 خون در دل آرزو جوس آسوده بود

مولانا ملک

نامراد بیگیت دور ، بختیله می گوید در ، صاحب مجلس

هم بار ایرمیش لار .

قهی

طبعی شهر را همان ایرماس ، دره سورینکار کون

مشهور بوالدی ، بواپیات استک دور کیم .

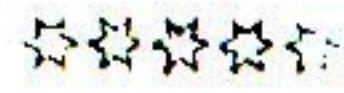
# ۱۶۷ - مولانا ملک قهی

جوان نامرانی است و مجلس ریاضی دارد ، برینا هم بوده

« ۱۰ » دوخت - ر



طبع شعرش بد نیست و بسیار سخن بدیع از وی شهرت یافته است . این ابیات از اوست :



عالم چه بود باغ و محبت شجر او  
 محو است نمک سود کند داغ ملت را  
 بدون به بخت حکام است حال ما این است  
 ندیم بی باغ که تسکین دل دهد دیدم  
 روی که خار او با کشته محمل نهان کشت از نظر  
 راهش سگشی شب در ز آید از او  
 در گرد بآستین از او بفتای  
 سرخده کشش بت پرستان مانیم  
 این صراره که او راه دل و دین زده است

**حسن بیک**  
 تمریز لبغدور . آشنا روی و کرم اخلاط بیکیت دور .  
 شعریدا او گوش مزه و تازه لیغ بار . اینای جنسی بیده  
**عجزی** . بار غالبانه آمیزش قیلور . بو ایبات اینک دور کیم :

## ۱۶۸ - حسن بیک عجزی

از اهل تمریز است . جوانی است آشنا روی و گرم آمیزش .  
 شعرش مزه و نازگی زیاد دارد . با مردم بطور بار غالب رفتار میکند  
 و این ابیات از اوست :



حسن تو بر تو افکنند گر بسفاز میکند  
 چه غصه کرد فزون امشب اش و آه مرا  
 بدمقورت ز بس امید من فرشته سوزد  
 نه ز انسان ناله ناپوس تر ساراه طاعت زد  
 چند غم آتش افکند بر دل بر گریه ما  
 بر هم ما ز بخت بدعیرت بیشتر بود  
 این خجلدم سزای گنه پس که روز حشر  
 داغ خونین یعمان را لاله می آید چشم

تبرگی ابد دهد جام جهان نمای را .  
 که ساخت معدن الماس خوابگاه مرا  
 که زیب عارض طاعت کند گناه مرا .  
 که بیم معصیت از نعره باحی شود مارا .  
 سوزد روی بر آورد دود زیندند ما  
 خاصیت نمک دهد داروی سودمند ما .  
 عفو تو فعل زشت نیارد بروی ما .  
 در نظر آتش گل آید مردم آسوده را .

اخگر بداغ سينه تفسیده گشته ایم  
در چشم کس نیامده ایم از کمال نیک  
سجاده ملائکه را میسزد ز قدر  
چه درد شب ز تو میشد دگر حواله ما  
از خنده نمک ده لب لعل نمکین را  
از بخت سیاه من اگر برده بر افتد  
افزود سرشت از رخ زیبای تو ما را  
چنان عشق تو آتش زد دل بی حاصل ما را  
هلاک عاشقان پیوند با عمر ابد دارد  
هجر نهاده بر لبه جام غمی که دمیدم  
بخاک خفه خوش آن مردگان زنده دلیم

دل‌های ریش با نمک آلوده ایم ما  
گرد هـ رگش آینه نموده ایم ما  
آن دانه‌نی که از کتفه آلوده ایم ما  
که سر بز انوی خورشید داشت تاله ما  
خوانهای نمک ساز طبقه‌های زمین را  
خاصیت ظلمت دهد بوار فین را  
در دیده نمک رنخت آماشی تو ما را  
که بسوزد زبان گرمی ببری ما را  
ز جام حشر دادند آن بیغیر ما را  
چاره زهر می‌کنند تلخی که خویش را

که کس کرده خضر زنگاری او کس کرد  
یاد آن مژه چندان سنان از سینه‌ام سر زد

که غم در خانه‌ام به مشک ندارد به خضر نمک  
که امروز خوار است در مدر کبر نمک

گریبان گیر شد مرویک امشب از سربانی  
خورشیدم و ز بخت بد از نور مانده ام  
ریک صحرای جنون قیمت بقوت شکست  
در این گذشن سرا تا میسوانی صید دامی شو  
که از صحرای آرزو به تیرغ کوفه می‌رو  
پلاس پاره ما را یکی است دامن و دوش

همچون مسیح و ز جگر ما ده ماه  
باز پای در دره بوسه با آینه  
که از صحرای آرزو به تیرغ کوفه می‌رو  
دهن شود گریبان بهمن گریبان (سینه)

سروش ریزی مزگانه اختیاری نسبت  
سهم غم کز گریه چشم می‌بوی طوفان بر گرفت  
رضت چیدان خون بوی آینه در خون  
عشق را نازم که زد بر زهر و ایمان پشت پای  
نمک مدهم از سرنگی و نمک

زاشنای و خون به جگر منده  
رضت چیدان خون بوی آینه در خون  
عشق را نازم که زد بر زهر و ایمان پشت پای  
نمک مدهم از سرنگی و نمک

مینراود از درو دیوار کوی عشق خوب  
آستین برت که بر آینه در خون  
ناله فله آجانه پیام تو و سینه  
عجری ز چهره که شده خون ماه می  
بگره ز تو هیچکس نمآورد بد

آستین برت که بر آینه در خون  
خورشیدم و ز جگر ما ده ماه  
آواره چه سخن بر لبه آینه  
پیونده بر آینه و بگره ز تو

## مولانا کمالی سبزواری

بخشی کیشی دور، یمان شاعرهم ایرماس • بوا بیات اینک  
نتیجه طبعیدن دور کیم :

### ۱۶۹ - مولانا کمالی سبزواری

آدم خوبی است و شاعر بدی هم نیست . این ایات از او است :

❦❦❦❦❦❦

رنجیده حاضرها زهم اما تراوش میکند  
بریز خون دلم اینقدر تغافل چیست  
خون مرا دشمن خود می شمردی نیکو نیست  
هنوز والهوس از خواری من آگه نیست  
از دل غیر کجا ناله حسرت خسزد  
دل پشنت و وسوس از همه کس نتوان برد  
مهر تو ساخت بینه دام محبتم  
ارذوق بزم دوش کمالی ز خویش رفت  
مولانا  
وقوعی

شوق از تغافل های من شوخی ز استغفای تو •  
کمون که دور حریفان گذشت و نوبت ما است .  
که کسی اینهمه غافل بوداردشمن خویش .  
ز رشک بر من و بر اعتبار من دارد •  
این گیاهی است که از دشت محبت خیزد  
دوستی کن که محبت ز محبت خیزد •  
ورنه مرا بهر و محبت چه کار بود  
چون چشم باز کرد نه مجلس نه بار بود •  
با وجود تبریزی لیغ کوپ شکسته و نامراد بیکیت دور •  
مولانا حدادی اوغلی دور، بخشی طبعی بار • بوا بیات اول عزیز  
نیشک دور کیم :

### ۱۷۰ - مولانا وقوعی

با اینکه از اهل تبریز است جوانی است بسیار شکسته و نامراد • پسر  
مولانا حدادی است و طبع خوبی دارد . این ایات از او است :

❦❦❦❦❦❦

در آغاز محبت بر دلت عشقم گران آمد  
دوروزی دیگر از رسوائیم خواهی بجان آمد

و دست بیغمی خونین جگر بودم بخندالله  
 که ایام گرفتاری و شبهای فغان آمد  
 باول عشوهام از پا در آوردی سرت گردهم  
 مشو از صید خود غافل که تیرت بر نشان آمد  
 من و بر صبر با افشردن و تن درستم دادن  
 تو و بیداد خونریزی که وقت امتحان آمد  
 وقوعی یار بیرحم است میترسم که نتوانی  
 برون از عهده بیداد آن نا مهربان آمده  
 کند حواله بهچرم چرا بهچرم وفا  
 کسی بخون کسی تشنه انگیز باشد  
 من آن نیم که وقوعی از او یکام رسم  
 گرفتم آنکه فغان مرا اندر باشد  
 چشمش از در دیده دیدنها است در صید دلم  
 همچو صیادی که باشد اندک اندک زانه را  
 غیر را کردم شفیع خود بسامیدی که هست  
 آرو پیش تو پیش از آشنا بیگانه را  
 در فیامت هم گرفتار تو فارغیمان نیست  
 مستی عشق ترا هشاری از دستمال نیست  
 از تو ایمن نیستم ای بخت ورنه پیش یار  
 میتوانم حال خود گفتن ز بیم لال نیست  
 بیرحم جان گرم ستم شد که ندانست  
 بیچرم کدام است و کنهنگار کدام است  
 چنان در عرش عالم بیه از آن نا آشنا باشد  
 که چون حرفی کنم نهر بردور از مدعا باشد  
 باعراض حجاب آلود او میرم که هر ساعت  
 شود از شکوه ام در تاب و خاموش از حجاب  
 زرشک مدعی مردم چه برمی بر ملال است این  
 برون از بیقراری خدائی در سینه حجاب است این  
 بزهر چشم سویم دید و اب است از سخن کردن  
 حجاب مددگانه است آن حواله و سوال است این

عمه شد فاش و نتوانم که چشم از روی او پوشم  
 سرا پا حیرانم خاصیت نرم وصال است این  
 لب کشودم پیش او بند از زبانم بر نخاست  
 مردم از بیتی و آهی ز جانم بر نخاست  
 عشقم از جان دادم شد فاش و گناه دیدنش  
 تا مردم پرده از راز نهانم بر نخاست  
 از تو کی دزدیدم آهی از طریقتی دل  
 سر جان نهاد و درد از استخوانم بر نخاست  
 بی سوز عشق غیر چه داند که رشک چیست  
 غیرت قرار داد وفا و محبت است  
 ای نخت عمرها است که گرمیده مشی  
 اکنون بوحل یاری من کف که منت است  
 ز اضطراب و فوعی گذشت خشم آلود  
 خیال کرد که بیچاره احتیاری داشت

غازی  
 قلندر  
 درویش نهاد و عاشق پیشه تا مراد دور ، شعرانی هم  
 نامرادانه آیتور ، سمناندا متوطن ابردی ، بو ایات انبیا  
 دور کیم :

## ۱۷۱- غازی قلندر

نامرادی درویش نهاد و عاشق پیشه است و شعر را هم نامرادانه  
 گوید ، در سمنان اقامت داشت و این ایات از او است

ترجمه

زمانه چون بوسه مبارک بدست آورد  
 تمام لیلی سر تربت همچون مبرید  
 عجب که یک دل آسوده در جهان ماند  
 بگذارند که دیوانه سراری گردد  
 غم گریزان بند از افغان تو غازی شب هجر  
 از این دست در آغوش که خواهی کردن  
 تمام دردم پیش آسوس کسوه سرانکم  
 محبت که فراموش کرده ای از من  
 وفا کنم که بگرد دات گذر نکنم

همدم دشمنان محترم رقیبان محترم

غیر غازی هیچکس محرومترین درگاه نیست.

• الهوس با تو برابر نشود ای غازی مرغ آبی نتواند که سمندر گردد .  
• من فدای غمزه مرد آزماي تو فرمان آن نگاه تحمل ربای تو  
• کیجا است تا بهعجب نظر کند بر خنده نهایی معجز نهایی تو  
• کی مرا بخون جگر رهنمون شوی روزی دهنده ام بشدی ای دل به خون شوی

تو کیستی به فایان داغ جنون شوی  
کیسه مسرا مهر و وفا باشد اگر بهار

سکین دل و بی مهر و وفا شد شده باشد

بان سورت کسردم بهخشای  
ت گزردم نگاه کن بهاری  
ی که زهر ملامت خورد بجای شراب  
هدفتوی خون چشم سیاهی به ترا است

فرد دین میکند آن ضرر گاهی نه بر آنست

ت مقصود نواز آه دمام عازی  
مر مشقت است شرابی که میخورم  
ان گهی بدل بهم و گاه بر جگر  
ی کراست زهره که آرد بهت لپ  
بود باعی نی کوپ رندانه آید بهور لیه :

این رباعی را خیلی رندانه گفته است:

○○○○○

○○○○○

کچند جوموس مناجات شدم  
ناز آمده و رنجهای تو شوم .

غایت معاونهایت ملائحتا از روی ، مسیبه همدستت بر تو بود

مقدمت کیست و خطی که از دست تو بر من افتاد

لمهری

بو ایبات اول مقبول نینک دور کیم :

## ۱۷۲ - مظهری گشپیری

درغایت صفا ونهایت ملاحت بود، درمشهد مقدس قدری علوم مقدماتی  
تحصیل کرد. خطش نازه دمیده بود که باردوی معلا آمد و باوجود زیبائی  
درمعاشرت بامردم میان ایشان فرقی نمیگذاشت.

این ایبات از او است :

عشاق مجال است که آسوده نشینند  
چند از فسون مهر اثر دزدم از دعا  
ز قرب غیردر بزمش بچشم تیره شد عالم  
رفتم که صبور باشم اما  
(بدا) -ت که در میان آتش  
اثر ناله بسدر یوزه ز دایها ظلمیم  
چون مظهری برش نبود راه شکوه ام  
بیست دیده مجنون بخویش و بیگانه  
ما سر بسر جبراحت (۲) دردم مظهری

گر تیغ جفا نیست خدنگ نظری هست .  
خودرا باآتش دل ما بیش از این مزن .  
نمیدانم که شام هجر باروز وصال است این .  
دل بردوری نهاد نتوان  
بتوان شد و ایستاد نتوان .  
حاجت این است کسی را که گدای تو بود  
بک بک بدل گره کنم آنکه فرو خورم .  
چه آشنا نگهی بود چشم ایلی را .  
رحم است بردلی که دراو باد ما رود .

اول ولایت نینک مردم زاده لاری دین دور . حسن بیک لنگ  
درو آبادی اوغلی دور . علاقه بدلیغ قنیدا افران و امثال دین  
سرآمد ایردی والا بی نهایت (۳) و هرزه کرد و بی باک و  
بدنفس ایردی ولهنا دارالسلطنه تبریزدا عس باشی لیغ اختیار قیلور اجامره و او باش  
آز کوندا کوپ رسوایلق بیله جزاسیغه بیتکوردیلار .  
اگرچه عقلی یوق ایردی والا خوب فهمی بار ایردی . بو ایبات نینک

مولانا رشکی

همدانی

دور کیم :

« ۱ » پیدا - ن

« ۲ » و - ن - د

« ۳ » لواند - ن - د

گر چنین خواهد زدین راه مسلمانان غمت  
پیدا را از حد میر آخر مسلمانزاده ای

کاری بکن با من که آن در کافرستان بگذرد  
از حال خود آ که نیم لیک اینقدر دلم که تو

هر گاه در دل بگذری اشکم ز دامان بگذرد  
امشب ز کوی او دگر آزرده میروم

در هر خرابه ای که نهم پای شیون است  
رشکی است دل است و تو بند خوی چون کند

کو آنچنان دلی که بسازد بغوی و  
ببری است که آزرده گیتی داشته از بار

امروز بد ز دیده نگاهی گذراندم  
جهنت است اگر دیده ام محبت از او

جهنت است اگر دیده ام محبت از او  
ما که بضاعتیم و وصالت گرانبیا

مشکل میان ما و تو سودا بهم رسد  
او بان حسن و آثارا کراطف کند

من باین شوق و باین حوصله جان خواهد داد  
کار رشکی از گناه او این آزرده

گر حجاب عشق نگارد که سر بالا کند  
کاگای (ظاهر ۱) چپانی وش و گرده یقه پوش کیشی ابردی

فما باطنیا ریاده هموار و آدمی صفت کیشی ابردی  
قزوینی

او بیدار هجو غم مایل بسولوپ دقیق فیکرلار قیلور ابردی  
عاقبت بمعقول رغبت فینوب اندام تازه سوزلار آیتدی

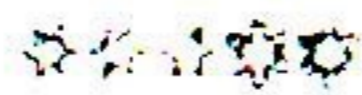
عاقبت بمعقول رغبت فینوب اندام تازه سوزلار آیتدی  
بوابیات اندین مشهور دور کیم :

بوابیات از او شهرت دارد

## ۱۷۴ - کاگای، قزوینی

در ظاهر چپانی (۲) وش و گرده یقه پوش ولی در باطن خیلی  
هموار و آدمی صفت بود

در اوایل بهجو تمایل داشته افکار دقیقی از خود ابراز میکرد ولی  
عاقبت بمعقول رغبت نمود و در آن باب نیز سخنان بدیمی گفت این  
ابیات از او شهرت دارد :



گر کنم بصر صافی سویم که اندازد نظر  
هر که بد مسمی کند سافی میش کمتر دهد

بوالهوس راز و داز سروا شود غوغای عشق  
دست آلودی که گبرد شجنه زودش سرد دهد

۱ - ظاهر ۱ -

۲ - چپان مانند زبان در لغت به معنی مراد و وبای زنده پوش است



مجنون تو با اهل خرد یار نباشد ، غارت زده را فاوله در کار نباشد .  
**مولانا**  
 اول هم قزوینلیق دور ، او اتی طبخالیق دین کیچار ،  
 درویش نهاد و نامراد کیشی دور .

**طبخی**  
 کهنه شاعر دور ، اوز شعرین اوبانکلیغ درد مندانا و  
 مؤثر اوقور کیم استماعیدین مستمعغه رقت یوزلانور . اوز کسی شغلی عاشق لوق  
 بیلده اضافه علت بولوپ همیشه کریان و بریان ابرور . بو ایبات اینک دور کیم :

## ۱۷۵ - مولانا طبخی

او نیز از قزوین است و اوقات خود را بطبخی میگذراند . شخصی  
 است درویش نهاد و نامراد .

کهنه شاعر است و شعر خود را چنان دردمندانه و مؤثر میخواند  
 که بشنونده رقت دست میدهد بمناسبت شغش که عاشری دور آن  
 افزوده و مزید بر علت شده است همواره گریان و بریان است . این  
 ایبات از او است .

\*\*\*\*\*

در میان بهبودی و دروغی دور  
 همای عاشری دوری که استخوان  
 نسیم بو مراد دوری که استخوان  
 سنی روی دیده من زده حجاب  
 چه شعله ای که استخوان  
 آهی زدای روی حجاب تو

ای غم ماونه پروای دل ما باردا  
 نمونه تن فرسوده شهید تو بود  
 که الفغانی از عمره تو مهمیوم  
 بک شب ایس دیده گریان من شدی  
 فناد پرو روی توام بخوت دل  
 طبخی و خودت در این ده حجاب تو

**مولانا**

**نسبیتی**

مشهدلیق دور ، اوز شعرین اوبانکلیغ درد مندانا و  
 مؤثر اوقور کیم استماعیدین مستمعغه رقت یوزلانور . اوز کسی شغلی عاشق لوق  
 بیلده اضافه علت بولوپ همیشه کریان و بریان ابرور . بو ایبات اینک دور کیم :

۱۷۵ - بارما یوپ - ط

فیلمور ایردی کیم اول عقده کشایش تاپیونچه مصاحب لار مزد حمام و آش بزنی برور  
ایردیلار •

بهر حال سلمیقه سی یمان ایرماس ایردی . بو ایبات اینک دور کیم :

## ۱۷۶ - مولانا نسبتی

از اهل مشهد و جوانی نامراد و خلیق است . وقتی که بیچیز  
میشد از مردم اسباب سفر و زاد راه میگرفت ولی بیچ جا نمیرفت و با  
انشغال خجالت هم نمیکشید . سخا و گرمش نیز چنان بود که بر نقدینه  
اش گره بر گره مزد و تا آن گرهها باز میشد رفقا پول حمام و  
آشپز را برداخته بودند .

بهر حال سلمیقه اش بد نبود . این ایبات از او است :

~~~~~

بغرت گرشدم رسوای عشق اما بدین شادم که غمخواری ندارم تا نصیحت کار من باشد
عایت ز دیده تاشده جان داد نسبتی بیچاره تاب هجر از این بیشتر نداشت •
صبوری من و برحمی تو آش و آب دل من و غم عشق تو آگینه و سنک •
مراتک آرزو زان سونا هرگز شد حاصل
اگر با نا امیدی خو نمیکردم چه میکردم •
ورای رسمها من رسم و آئین دگر دارم .

مسامات نیستم کافر نیم دین دگر دارم •
شب فراق نگشتم بیچ پهلویی که یاد آن مژه نیز در دلم نگذشت .

مولانا رند و نامرادی کیشی دور ، اوقاتی سودا کرلیق دین

کیچار • عاشق پیشه هم بار و الا عشقی نینک

استمراری یوقبور •

فهیمی کاشی

طبعی شعردا بخش یارور • بو اشعار اینک دور کیم :

۱۷۷ - مولانا فهیمی کاشی

رند و نامراد است و اوقات خود را بتجارت میگذراند . عاشق پیشه

هم هست ولی عشقش پایدار نیست ، طبع شعر خوبی دارد و این ابیات از او است :

❦❦❦❦❦❦

تو از کس نگذری کس رخنه ای در جان نیندازی

من از حیرت نمیدانم که زخمی خورده ام یا نه

باز اشک بر آرایش مژگان دارد
خانه ام تدبیر که گرم از آتشبار من
از سر انگشت استغفار نتوان باز کرد
اگر بر پسترن گل فسانی برده مد آتش
کشیده ام دو سه جام از شراب پیشرمی
بر همچومنی جلوه گریهای تو حذف است

خود را منما تا بنمای سو میسرم .

صد آبله رد زبان و انگشت از سکه پلا شمار گسردم .
بیمه چو در رفتار او حیرت ز مینگیرم کند

با بر سر جانت مینهد غافل پستی اسجری

گر چه آمدن بیصبر و در ارم نشستی
سر راهی نگرفتم که دو حیرم پستی

اول ولادت نیک مرده رانده لاریسین خورد مولد پستی

اولاد و انبیا درین دره ، دایه ها کیوب همسوزایی و

آرمیده ای بار ، اگر سوال اولاد است معلوم آید مایه

اوز اراده سی همراه متکلم بولوب معافه بیر راه آینه رانی بولوبی .

شمر داضعی او گوش ملایم ایروور ، بو ابیات اول عربی است خود شمر :

۱۷۸ - فریبی طهرانی

از مردم زادگان طهران و از اولاد و است مولا ، پستی است .

اگر کسی نپرسد معلوم نیست که بمیل خود سخن آغاز کند و بگفتن نامه

بفایده ای راضی شود .

طبع شعرش بسیار ملایم است و این ابیات از او است

بشوخی تو سواری بهدر زین نشست
 ای که تر نشد از می آب ای باغ من است
 نمیگویم کز زندان هجر آزاد این ما را
 (بیباکیت ۱) بزم رقیبان در آورد
 باور مکن حدیث وفاداری از رقیب
 بگذار چون متاع دل ما نمیخوری
 کوتاه کن زبان فریبی که خوب نیست
 ز خط زبانی که در دستان جانان را
 چه درد است این که هجرت چاره تسکین نمیداند

زینای تن از بستر سر از باین حیدانم
 زین پیش اگر بسود غمی بود شکلی
 هرگز بدلم کار چنین نتث نبوده است
 مهل و شوخ است و ز آزار کسی درهم نیست
 اگر بداند عشاق کسی را غم نیست
 کتبت زلف تو در خدوت دل جا دارد
 دیگر امروز در این سینه نفس محرم نیست
 بی تو از وصل تو آسود گیم بیشتر است
 با الم بین خودی هست که با مر هم نیست
 عشق آنچنان بشووه مجنون نمانده است
 صد درد و داغ دیگرش افروده ایم ما
 یا مدعی چو جنوه گنسان از برم گذشت
 چشم آنقدر گریست که آب از سرم گذشت
 تن سوخت ز آتشی که نسیم ریشاخ خلد
 باد سموه شد چو بخاک کسرم گذشت
 همنشین از هستیم جز شعله در بستر ندید
 آنکه شب دید آتشم امروز خاک کسرم ندید
 شمار دوست دلم غیر نقد جان نکند
 ز دوستداری من هیچکس زبان نکند
 گلش مپوی که بوی و فیبا نمیآید
 ز گلبنی که در او بلبل آشیان نکند



سوز سینه فریبی چگونه ساخته‌ای
چون بساد سفر کنم که چندی
باری چو بیگم دشمنانم
زیبات که زغم شدم زمین گیر
نفس بر آر که افسرده ات گمان نکند
سنگ ره این و آن نباشم
ببار دل دوستان نباشم
کمر آب شوم روان باشم
دیرلار کیه تبریز دین دور
دفر اهلی دور
(سیاقنی ۱) بخش ییلور، حسن صورتی و سرتی هم یار
طبعی کوپ بخش دور و ایات اینک دور کیه :

محمود
بیک فسونی

۱۷۹ - محمود بیک فسونی

گویند از تبریز است . کارمند دفتر است و سیاق را خوب میدانند
حسن صورت و سیرت هم دارد .
طبعش بسیار خوب است و این است از او است :

مردم از غم سخن از رفتن خود چند گوی
این به حرفی است که گوی و غم خور گوی
گفته غیر از تو دل آزرده و من در تمام
که نفس بار بار از سر آمدن گوی
دوای دامت شد ز آن دمه که دیدن دامت
رفت آسایش از آن دل که در دامت
رفت در شب چو در نوبی دیگر دید مر
در غم در سحر رسد حدیث از سینه
گذشت از سر هم محسوس و باری جوب
باز چو میرسد آسوده میشود دردم
شباب کرد فسونی در آشنایی او
سالها شد که او خرسنده بدین بجزر گوی
میدهی با من قرار همسفر بودن که ببار

عهد کردم که دیگر یاد (وصالش ۱) نکنم
فیرم از شوق و تمنای (خیالش ۲) نکنم

دم میردنت اگر بر سر بسالین آید
آنقدر حوصله خواهم که خیالش نکنم

خوشا ذوقی که چون بیرون روم آزرده از بزمش
بامید طلب هر ساعت رو بر قفا باشد

زخشم او نه همین از وصال مخروم
سفر نکرده ز کویش دو گام برگشتم

بهم چون رو بر آن با اولش بر چشم تر مانم
که چشم حسرت با بوسش از لب بیشتر دارد

از دست نجفای تو اگر بگریزم
رخاک ره که افتد از بنشینم

دور از تو بگو چه خاک بر سر بزم
بر کرد سر که گردم از بر خیزم

**حکیم
شفائی**

اصفهانلیق دور ، حکمت دین برار ایامه و فوفی بار
والا اولجه متکبر و منعجب ایروز کیم بیر او حالت نزع دا
بولسا کبشی بیله اخلاط قیلماغنی قبول قیده الماس
طبعی شعردا بخش دور ، انسی همه تکبر و خود ستایی ایفدین هیچ کیم
ایشیماغنه رغبت قیده الماس . بهر حال بو ایبات اینت دور کیم :

۱۸۰ - حکیم شفائی

اصفهانلی است و از حکمت بهره‌ای دارد ، ولی بسکه متکبر و
خودپسند است اگر کسی در حال نزع باشد نمیخواهد به رجوع کند .
طبع شعرش خوب است ولی از تکبر و خود ستائیش کسی بشنیدن
اشعارش رغبت میکند . بهرحال این ایبات از او است :

~~~~~

حشر موعده دیدار اگر دادی بهیر انجم  
که وصل چون تویی راضی بر این مقدار میاید

- ۱۸۱ خیالش - ن - ن
- ۱۸۲ وصالش - ن - ن
- ۱۸۳ وداغ - ن - ن

خاطر از تو نسلی بشکاهی نشود چشم لطف از تو با نداری حسرت دارد  
و بو رباعی بی داعی الثعلب با پیدا بخشی آیو بدور کیم :

و این رباعی را در باب داعی الثعلب خوب گفته است :

.....

آن چشم تو تیغ مژه انداخت ز جفاک  
نیر مژه بسکه ریختی در دل تنگ  
اصفهان المیق دور • هنوز صفاسی باره خوش بود در عیبی گت دور  
هدد داعیسی ایچون مونی سرفوقه موق یوه سرع عرس نمان شوه  
بلکه صریح دور مولانا دین پاش اورد از • سو حوت و حوت مرده  
ذا مدک الشعرا لبق دعوی سین قیدور آردی • و عری بیت تیرتد یوه حوتین کوه مستور کوه  
وصفیدا آیو بدور لار کیم :

مولانا

شکیبی

## ۱۸۱ - مولانا شکیبی

اصفهان است و هنوز صفاتی دارد جوانی خوش قدور عیا اسر • بد عه  
هندوستان موی سر گذاشتن که سرع ریش گننا از آن و بسکه صریح در آن  
است از وی سره میزند • بالانحال در هرات دعوی مدک الشعرا بی میگرد • کوه  
لشوجه سین بیت عربی را در وصف از گفته اند

.....

شیکال • بیسک مودا لرامن بیج (شیرکا) دور • (۱۰) کوه  
و جهرایف پیر عرا این کوه مقصود و دور :

بک غزل این جهرایف که مضامع آن این است :

.....

زجاک سین موده دل بر آندرا  
میره لوم کوهی ران بر آندرا

۱ - شیخ - سن  
۲ - صبی - سن

شرح میلوی بویانکلیغ آیتیش ایردی کیه

شبع کرده و چنین گفته بود :

❦❦❦❦❦❦

برخصت او که برهم زدیم سلسله را  
که سر بیادیه دادی هزار فافله را

بروز سر شکسیه در دس آله را  
برهن جو می گی دلت غمین گردد  
بواایات نی هم بدان آیتما یون دور

این ایات را هم بدنگفته است :

❦❦❦❦❦❦

در برد مرغی در آن دو میزم از عیرت که باز  
نامه درد که آورده است و مرغ روح گیت  
بندی مجررا گمرا اندیه و رده ایه  
شور نامک اب او آموخت  
مبارک سگیر غایب کج سنگدل بیرون  
کله چار کاش برت برار ما برقصیه ایروز مولان بول  
فصیح دین دور  
کله جاری  
اوری او گوش دیستغ کیشی دور ، شهرتی شهرتین  
بر بود دور ، وایات ایست دور کیه

## ۱۸۲ - مولانا غضنفر بن کله جاری

کله چار قصه است در نزدیکی کاشان ، و مولانا از آن قصه است ،  
شخصی است بسیار دردمند و شهرتش از شمس بیشتر است ، این ایات از  
او است :

❦❦❦❦❦❦

باز بکوچه هوس طهیل مذاق مدعی  
باز در قیب را به این همه الهت از چه شد  
باز دبانه میرون سیلی روز کار کو  
سر بر قیب بر طرف بندی خوی بار کو



آسایش است آنچه بخاطر نهمیست  
آن روز گمان نیست که بن آرزو گزیده  
بس کیم تریاک بیله خوشویا بور باغی نی مناسب آ و بدور

بسکه میانه اش با تریاک خوب است این رباعی را مناسب گفته است

بازینه تریاک

بازینه تریاک عظمی میباش - تاوقت ملاک

قربه شود تن کو لاغر میباش - مسخور تریاک

جسم تو اگر ضعف شد با کئی نیست - دلدار قوی

گو طعمه مارومور کور میباش در عالم خدای

مولانا وحشی شاگردی دور • فقیر آری کور میباش دور

ولای اشعارین گوپ کور و مین • طبیبدا و حقیق یاد و اشعارین

بخشی دور • بومعرفه ایست اینک دور گوی

ظهوری

شیرازی

## ۱۸۳ - ظهوری شیرازی

شاگرد مولانا وحشی است. فقیر خود بورا شده و ولی اشعارش در

بسیار دیده ام. طبعش شوخ و اشعارش خوب است. ایست مینفرقه دلی از  
او است :

بازینه تریاک

تو با کدامی اما ز رشک بزدک است که سر بونی بهم دور گزیده

اگر دروغ و کبر راست حرفها دارم ز غیر زود بگویم ز راست دور

خوش است آن غم که نماند ممانه صد گویه خوشحالی

خدایا همیها با غم جویند با غم

هر زمان گوی که ز کوه برو جوی دگر

حسان من خدایا که غم نماند با غم

تک برآزم باغ صد باغ من گزیدد ترا

تو زان دل است پر خداداد بچام خلق

دوران هزار جام ملا کند در راه

ز رشک غیر ظهوری عریک نزدیک

بازینه تریاک

کار هر بیچاره کز جور تو مشعل مانند ماند  
غیرت از تپه مهر و وفا چرا است بگو  
مباد زندگیم بار خفاضت باشد  
بجز بخودی اردینه میشوی پنهان

مولانا مالک

دیلمی

در جفایت دست هر بدل که بردل مانند ماند  
برا زمرک اسیران چه مدعا است بگو  
خدا ایرا که مروت مورز راست بگو  
ستیزهای تو ما را اگر جفا است بگو

دیلم فزونینتک پیرا اوغ اکابرلاری اسمی ایرور  
اوری نه پیدین هجوز مسلمان و خلیق و مهربان کیشی ایردی  
اسماء خصی خوب سار بردی ، خصوصاً مستغنیق بی اوز

رو بی سبب اسناد و خوش نویسی ایردی ، بقدر فضیلتی هم بر ایردی ،  
طبعی شعر دا ملایم ایردی ، بو ابیات اول عزیمت دور کیم :

## ۱۸۴ - مولانا مالک دیلمی

دیلم اسم خانواده بزرگی از اشراف فزون است ، مولانا بی نهایت  
مسلمان و خلیق و مهربان بود ، اقسام خطرا و بخصوص مستغنیق را خوب  
میانوست ، اسناد و خوش نویسی زمان خود بود و ناسدی فضل هم بود .

مطابق شعر ملایمی داشت و این ابیات از او است

مترجم

هر فرس اول نام وفا نهادی  
رسد حموه گشت سرو تور سینه من

بمانجه ( پاره ۲ ) دگین ، نعلبچه کردور ، اوقالی اوز  
کسی دین کیچاره همنی هم ولسا ولور زیرا کیم او با سکا کیم  
کیم هم بر مشقت ایستکارضا بیروب قطعه و قصیده کیچور مالک

زرگی  
همدانی

او بدین قبول فیضه العالی

طبعی هم شعر دا بخوشی دور ، و ابیات اول نامراد پشت دور کیم :

## ۱۸۵ - زرگی همدانی

۱ - اسمی - بی - ۲

۲ - نامرک - ۳

بد نا مرادی نیست ، بنگلگری اشتغال دارد و با کسب خود امرار  
معاش میکند . باید صاحب همت هم باشد که بچنین شغل کم سود پر زحمتی راضی  
شده بننگ قطع و قصیده گذراندن تن در نمیدهد .  
طبع شعرش خوب است و این ابیات از او است :

~~~~~

گر دل از عرض نیازم بمرادی نرسید
لب تو کرده چنان عام رسم احیا را
ز ذوق دیدن او میرم ارنه شرم رخس
بسوی مصر نسیمی نیاید از گنغان
بحود گویا قرار کشتن من داده این نوبت
اینقدر شد که ترا بر سر تاز آو

که میل دل چنین بی اختیارم میکشد سوس
از شوق تو مردیم و جمال تو ندیدیم
نام تو نبردیم که از هوش نرفتیم
و زبای فتادیم و بگویت رسیدیم
دلش آزرده شد از بسکه در دلد شنید از من
یاد تو نکردیم که در خون نظیدیم

بمست تا مهر پنهان شد جز دلا زاری ندید از من
بم شد (تای ۱) تا سرداغ داغ از آتش دوری
زمین درد و دم لاله حسرت زمین از من
خیالش آنچنان با دیده ام الفت پذیر آمد

که هر ساعت نگاه در میانم که نکردم
از گشت امروز دادر گرانی میدهد
بالا من امشب ز خواست مگر سوار شوم
مفرت رفتن کنان همزه تاوت رود
دشمن ای را که شمشیر و قورباغه شده است
در تماشای تو بقیام که چشمم گنده باد
تا از این گستاخ دست بردارم
خوناب غصه در دل کونگر گره کند
ریشک مینی که بر لب دردی است
آزادگی بیجه بی خان و مانی است
بدرار کن که آمد او از آتش
تا در رخت زکی نظری کرد جان سرد
گوانی تمام عمر ده بی
ممیکند درون سینه دل از شوق باوست
اجارنده که برهن آویز
ز شوق خنجر او خون من بجوس آید
جو بیگانه که در دلم کوه
ریشوی مردم و شرم از توام جدا دارد
چرا مستقیمه در محاسن
زین شوق سوختم که گنه جان مدای تو
مردم در این هوس که چه برای تو

« ۱ » پای - غا

پا بسته و پر ریخته و بال شکسته
در سینه من بسکه دل از شوق تو پرزد
و در باغیلازم اینک دور گیم :

ما خود بچه حالیم و پریدن که تواند
بشکست نفس را و پریدن نمواند :

این رباعی‌ها نیز از او است :

~~~~~

گر عافیتم ز هجر سالی گسردید  
دان بی تو مردم کس ساد لب تو  
امشب در غیش سینه بودم تا روز  
دیروز بچاک خفته بودم تا شب  
پروانه شمع نظر خویشایم  
تو زلف سیاهای منا بشاید  
غم سوخت دماغ لاله راغ دالم  
دیگر بسوای آتشین لعل امی  
و رباعی بی بیدر دلبخندت تا راضی  
بواندونی بیداریات آسمان و بسور که :

عیشم ز خیال جاودانی گسردید  
خون در تنم آرزید گمانم گسردید  
وز لیغ فراق خسته بودم تا روز  
و امشب در خون نشسته و دم از روز  
آتش زده بال و پر خویشایم  
تا نشسته بخوبت چکر خویشایم  
گسردید سیاه سینه راغ دالم  
لب پر لب شعله میبندد داغ دالم  
و رباعی بی بیدر دلبخندت تا راضی  
بواندونی بیداریات آسمان و بسور که :

این رباعی را در باب نسا راضی بودن خود از بیدردی بد

گفته است :

~~~~~

تا از غم عشق خاطرم برداشده است
دیری است که بیخودانه آهی ردم
اندیشه غیش بر دالم سرد شده است
خون باد دلم که سخت بیدرد شده است
بمانجه با مراد ابرناس ، تازه شو و نما تا بقیلازمین

شرمی

قزوینی

دوره شعرانی هم بویا مکیغ (الروز) آگیم :

۱۸۶ - شرمی قزوینی

بد نامرادی نیست از تو خاسنگان است و شعر چنین گوید :

~~~~~

آیتور م ط

آن مرغ موم گز قفس آزرده نباشد  
 بیمار ترا کار رسیده است بچمانی  
 آزرده گی اهل وفا پیش تو سهل است  
 امیاده بی نایقه او صد غرض آلود  
 شرمی مکنش منع ز همسجی غیر  
 ما صغیر غم سراییم در هر اوبهار  
 در وصله و مسیرم از رشت که آما  
 غیر سودا گی تواند درد در بازار عشق  
 دل جدائی ز تو قطعا تواند کردن  
 دل اغبار ز حوائص حسرت پر ساد  
 عشق آجا که صب عصمت یوسف شکند  
 جان بکف بر سر بازار محبت شرمی  
 اثر اوبهار آن کرد دعای من میگردد  
 تمام عمر اثر اوقات صرف عامی سزم  
 موعی سگسه شرمی ده در هم که چنان داد  
 سنی افسرده ام بی عشق حسن خان سوزی تو  
 خون خود گریه که او پرده ز دارم برداست

میرد زغم از يك نفس آزرده نباشد  
 گز مردن او هیچکس آزرده نباشد  
 باید که دل بوالهوس آزرده نباشد  
 چون دل ز صدای جرس آزرده نباشد  
 شاید که گل از جا و خس آزرده نباشد  
 هست پیشهت مرغان چمن افغان بود  
 دست هوس نیست در آغوش حیال  
 نقد جان در آسین ساد حرمی بر  
 حویس را بر تو شکایه تواند کردن  
 تا حیرت و در او حد تواند کردن  
 خط هوس زایع و ساد شکر  
 هیچکس همچو وسوسه و ساد کردن  
 شوران جبر انعکاس سادای من میگردد  
 یکی دین سوادان آسادی من میگردد  
 این پیران مانه ساری من میگردد  
 تا خون (خوشبخت) ز تو بر کرد و ساد

که سود ناله که شد مویس سوزی من  
 حرم دوستی در خون مرا آن حد خود دارد  
 چمن دارد از دست محبت بر آید  
 برت و بو ملکن خود را اسپر بر هر جدائی  
 که گن هم بوجود وفائی سوزی من  
 کسی که خورده می از جیم آسادی تو  
 بو در مقام مریخی و من در این مکاره  
 و ایکی زبانی هم ایست بود

این دو رباعی هم از و است

○○○○○

میرد زغم از يك نفس آزرده نباشد  
 بیمار ترا کار رسیده است بچمانی  
 آزرده گی اهل وفا پیش تو سهل است  
 امیاده بی نایقه او صد غرض آلود  
 شرمی مکنش منع ز همسجی غیر  
 ما صغیر غم سراییم در هر اوبهار  
 در وصله و مسیرم از رشت که آما  
 غیر سودا گی تواند درد در بازار عشق  
 دل جدائی ز تو قطعا تواند کردن  
 دل اغبار ز حوائص حسرت پر ساد  
 عشق آجا که صب عصمت یوسف شکند  
 جان بکف بر سر بازار محبت شرمی  
 اثر اوبهار آن کرد دعای من میگردد  
 تمام عمر اثر اوقات صرف عامی سزم  
 موعی سگسه شرمی ده در هم که چنان داد  
 سنی افسرده ام بی عشق حسن خان سوزی تو

۱۸ - خورشید - ۱۳۰۲

بلخ است مذاق جام از شربت وصل  
 قصیرالقد وضعیف ترکیب کیشی دور ؛ با وجود بو حال  
 اولجه کیم کیشی تعقل قیلله آلسا (جنکرده ۱) و بیجیا  
 واقع بولوپدور . هر وادیدا اون اوزیجه بولغان حریفلار  
 بیله جدل قیلور و لهذا حسن بیک عجزی بیله اوروشوپ حسن بیک کیشی نیست  
 باشین یاروپ و اون آنینک یقاسین چاک قیلدوغی دین ایکلایسی نینک طول و قصری  
 معلوم اولنور .

بو غزل اینک دور کیم ( چه ۱ ) طبعی مدخول دور :

## ۱۸۷ - نذری گاشی

شخصی کوتاه قد وضعیف اندام است ، با اینحال فوق العاده جنگجو  
 و بیجیا است و بما حریفانی که از هر حیث ده برابر خودش میباشند  
 نزاع میکند . چنانکه بما حسن بیک عجزی زد و خورد کرد ، حسن  
 بیک سر ویرا بشکافت و او گریبان حسن بیک را چاک کرد . و ز  
 اینجا بددی ز کرتامی قد هر یک معلوم میگردد .  
 این غزل از او است اگر چه مطلع آن مدخول است :

~~~~~

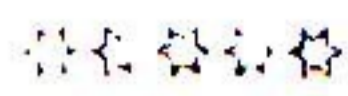
رفتم و یسار را برآیدم گداشیم
 ما میسدم و دیده بدیالی یسار بود
 مامچرمه و دوزخ هجران مسبب ما است
 غم بسین بغیر که رفتم از درت
 دین پیش عشق و دولی بیخودی بود
 بستیم از جهای نوز بار بر مہانت
 نذری زما میرس که دین و دلت چه شد
 بو ایبات هم اینک دور کیم :

یوسف بگرک و گرک چوپان گداشیم
 در هر قدم هزار نگهبان گداشیم
 از سر هوای روضه رضوان گداشیم
 حسرت بجای نوشه در آبن گداشیم
 ما در زمانه چاک گریبان گداشیم
 صد داغ کفر بردل و ایمان گداشیم
 دین و دلی که بود نکشان گداشیم

« ۱ » جنکر - د

« ۲ » امر چه - ط

این ابیات هم از او است :



قطره زلفان براه او اشک نشانم از مژه	کز نمک آب به کعبه آمده‌های نانی را.
ما چگر خواران ز نعمت‌های عالم فارغیم	پاره دل میخورد هر کس که شد مهمان ما
وای بر جهانی که آه ما شد دیبال او	آه از آن زخمی که بر وی بشکند پیمان ما
تسیم جان شود چون خضر ز آب حیات	کسی کعبه بسوی کعبه خاک تربت ما راه
دلت آورده میگردد خدا را در دلم مگذار	

که ویران گشته بر پشت است، در روی درد سپهر است .

صبا ناری که از زلف تو بگشود	بر همین راست از سر خود کرد
مه من دیده بر آینه بگشود	خبر از غمزدن جو خوار خود کرد
دو روزی گر چه باماسر گران بود	وای آخر محبت کار خود کرد
مبیل آزار جان من داری	دگر امروز مهر پات شده‌ای .
روزی که قدم در ره چنانه نهادیم	ای باب فراغت همه در خانه بیادیم
شمع سحر از ماروش سوختن آموخت	ما سوز پهن در دل پروانه پندیم
خاکم پسر که دور از بزم محبت	انگس وار رانده در گه غم
آواره دیار و سالم ز رشک غیر	سهوده گریه دیده در و محبت
اسیر عشق کینا میل و پیر	کن در غم را (عجلی) سوار
ز وعده‌های تو آلماس بزه در چگر است	اجل یکس نماید آنچه بصر نامه

شامیغ دور، طالب غم و سحر پند و سحر مرغ

مقصود

خرده فروش

وایس وایس دور که :

۱۸۸ - مقصود خرده فروش

از اهل کاشان و طالب عالم و شاعر مشایخ و شاعران مرغ و سحر است
ابیات از او است



شب وصال است گلو گیر شوای مرغ سحر

(نامی ۱) از شب نگشاید است چه امان است این

من بدن تو خنکی داغ دل اعتبارم	گرچه آزرده دام لبشرفیپ آزارم
زمن نتوان بود چو زمنی بپریم غیر	خواهی خوش باده و خواهی سناز تن
حوالهش باجل کن که خشت لب مبرد	کسی که کشته شمتیر آبدار و دست
سپز است اگر ز غیر شزل شد کسی	هر چند دشمن است پیش در پناه نیست
دروی نگرو عذاب روی باش که موسی	محرورم از آن شد که نظر بر شجر انداخت
زمنه را آسندت این رو سیدیم پس	اما ز دل نرفتم این عذر خواهیم پس
من درم که ز معصوم بسایه هیچ	دوست باسد به از آن نیست در دشمن باشد

مولانا

نامی (۲)

اردو پندار بدور در دست نهداد و مهربان کیسی ایردی
 در اندام محروم زاده بیلکه سر بیزاره لیدی و جو حفر لوی
 محروم زاده سر رشته و جیتی غم بند و سو بهال مودنی

پروانه بوالعزم

بر کون استادمیر میر صمدی غنیه رحمت بیدار شرفی بیرونه مبارغه دیده باشا لیدی
 میر سکون اختیار مینوی اردوم زبیرا کیم کتی جانیدین اوبدیم بار ایردی
 بخواند میر عایده سفارش میدور ایردی کیم سر اول جانیدین بول کیم سزای عمل
 بدورمیر و اونکلار جفا میدور لار همسر دلغ بولدین زیاده ولانس حق سبحان
 و تعالی آسوت و عافیت معور نوسون
 مولانا مد کور پرمه دار سهل البیع و حلیم بولدوغیدین محروم زاده سی اسمیه
 آیتوغی ایلی محال و محال دا اوقوب منفی بولانس بولدوغیدین آزار نامه
 مهرباناییم اسرده ولوپ که کم یارایم بیارایم غم میل وادی
 بوسطنم مد کور بولان ایلیانیدین دور کیم

۱۸۹ - مولانا نامی

از اهل اردو باد است ، شخصی خوش عقیده و مهربان بود ، وقتی
 نا پسرش موموم به پسر ، پشیرین آمد ، حفر گرفتار محبت پسر گردیدم

۱ - نامی - ۱
 ۲ - مرحوم محمد علی تریب ترحمه حال این شاعر را از این تذکره کتاب خود نقل کرده
 و نامی - نامی - نامی نوشته است از شاعران آذربایجان ، ص ۲۶۹ ، ۱
 ۳ -

روزی با استادم میر صنیعی علیه الرحمة بسبب شعر در مناظره شد
من سکوت اختیار کرده بودم زیرا از هر دو طرف رو در پناستی
داشتم . استادم غایبانه پیغام میداد که تو طرف ویرا بگیر ، گسه من
ترا میبخشم ولی ایشان آزادت میکنند همدردی بالا تر از این نمیشود ،
خدا آخرتش را آباد کند

مولاناى مذکور چون قدرى سهل‌البيع و بردبار بود اینهاى را
که بنام پسرش گفته بود در مجالس و محافل مىخواند و خجالت نمىشد
از ایشرو کم کم شعله مهربانیم افسرده شد و باری بیزاری مبدل گردید
این مطلع از آن ایات است .

~~~~~

بدرمیر مانده همین زلدیر ما است  
خویش ندانسته بروا برود برود  
مولانا کامی نیک شیر حجره سی خواندا بر پند  
آمد پیش ابردى به مطلع آندین دور شد :

قصیده هـ شتر حجره ، کاتبی را جواب گفته و شهای بر آن برود  
بود مطلع آن این است :

~~~~~

بسر آمد پند و کره شیر حجره تن
مندگه تاروت عالمین اوتدی
که پند هر شیر مىگردد حجره

بپندوسان رفت و در آنجا وفات کرد

~~~~~

سز طبعی و جوی سبزه لیم شش بر  
سجده بیق ای زنانه خوب بر سر برده  
شد و جونی ابردى ، پند و کره  
خواری  
تبریزی  
ایردی

مولانا در دور بیگانه بر طرفه لیم غریب شش و ای عالمین اوتدی (سجده)  
اخوایدی است فیروز و اطفاں چاشنه پند و کره بر سر برده و پند و کره  
۱۰۰ - ۱۰۰ ط

تواپ آخواسی کف پای اورارلار . اخواند بیٹک جرعی خوابیده آبتورمه شرگه .  
 «حضرت اخواند ، سبز اول ناز نازه نیچون ترخم قیله المادونکیز ؟ بیز هم سنکا  
 ترخم قیله الماس بیز»

طبعی شعر دا خوب ایردی ، هوا بیات ایتمک دور کیم :

## ۱۹۰ - خواری تبریزی

شخصی نیز طبع و خوش سلیقه بود و نستعلیق خفی را خیلی خوب  
 مینوشت ولی بسیار بیبک و شبر و خولی بود و در این باب پیدواندروز  
 دوسنان گوش نمیداد .

از مولانای مذکور حدیثه عجیبی دیدیم : گویا خواجه زاده اش  
 را آخوندش میزند ؛ موقعی که اطفال برای ناهار خوردن میروند مولانا  
 با چند تن از اوباش وارد مسجد شده باخوند کف پای میزنند . چون  
 داد و فریاد آخوند بلند میشود مولانا در جواب میگوید : « حضرت آخوند ،  
 چرا بآن نازنین رحم نکردید ؛ ما نیز بشمار رحم نخواهیم کرد » .  
 طبع شعرش خوب بود و این ایات از او است :

○ ○ ○ ○ ○

از این جو رو چها آخر بشیمان خواهمت دیدن  
 ز قتل کشته بیداد حیرات خواهمت دیدن  
 کسی که امروز داری در گذرها دست بردوشش  
 باو در هر گذر دست و گریبان خواهمت دیدن .  
 بخت آنه کو که خواب آلوده ر خیزی شمی  
 ناله ام شناسی و گوش فریاده کسی .  
 خواری بدانت رسیده که بدگویی مرا  
 سرمایه خوش آمد اغیر کرده است .  
 دو برسد حال مشاهان بگو درد دلای خواری  
 خدا دانسد که دیگر یعنی پیدا شود یا نه  
 دو آید غیر سویت بگرامان گرمی مکن با و  
 پیش دیگر وصالت را نمانا میکند یا نه .

## مولانا حیدری

تبریزلیغ دور ، خوش صحبت کیشی ابردی ، مکر را  
هندغه باروپ جمعیت لار کیلتوردی ، سیاحلیق و مردم دیده  
لیق اینک کوپ دخلی بار ،

مولانا حیدری اینک صحبتی شعریدیت زیاده کسرم راق ابردی شعری  
بو یانکلیق ابردی :

## ۱۹۱ - مولانا حیدری

از اهل تبریز است ، مردی خوش صحبت بود ، بارها بهندوسمان  
رفته جمعیتها آورد و البته مسافرت کردن و مردم دیدن خیلی ناسردارد.  
صحبت وی از شعرش خیلی گرمتر بود و شعر چنین میگذشت :

○ ○ ○

همچو آتش ناله خوانین دلان دردمند      بشردارد اثر هر حدی میگردد  
بو رباعیسی مشهور دور گویم :

این رباعی هم که از او است شهرت دارد

○ ○ ○

در کشور هند شادی و غم معیوم      در عالم غم حسیب حدی معیوم  
جایی که بت روپهیه آدم بخرد      آدم معیوم و غم معیوم  
بو ایکی قطعه سی مریه بران کتیه میوند      یون تبریزی گویم :

این دو قطعه را تبریز که کتابه از مریه بران است بد شکر است

○ ○ ○

شاه من لطفی که اردی از سر ( جوانی ) من  
چون کانون کتیه بران کتیه میوند  
چون سگت بودو جانی گویم شادی است چون  
لا یق منی معیوم و غم معیوم  
رات هر ضعواهان چون بویم      کتیه میوند و غم معیوم

۱۹۱ - جرات - د

نحمل آت قدر باید که کردد شود سپه کهن دوشاب خلوا •  
 شیرازیغدور ، مصاحب و همزبان کیشی دور . اوامفدار  
**مولانا**  
 شاعر وضع و بند پرواز دور کیم کوپ دلیر شاعر لیراک  
**صحیفی**  
 کیم مولانا مشراییه نیت طرح وضعیدن تو هم دیامایوب  
 یوب و سؤالی معروضیه کیشکانی در سر خورکس مصاب بزرک زانده لاری سبوب  
 بیبیریمه مشر مصیده لار آیتوب اخدار تیمور بردی .  
 ول حالیدا زانده بهفید و او دایردی ، بو اوچوردان تانب و پرهیزکار کیشی  
 دانی ، سببی شیر بوسون •  
 ترکی و فرسی شعر تیمور بوترکی ایبت لیراک دور کیم :

## ۱۹۲ - مولانا صحیفی

ز اهل شیراز و شخصی مصاحب و همزبان است آنقدر شاعر وضع  
 و بند پرواز است که شعری سمار دلیر باید تا از وضع وی ترسیده در معرض  
 سؤالی و جواب او بر آید اغلب بزرک زادگان احق را پیدا کرده برای آنان  
 سببیه قصیده های بمعنی مسکفت و جایزه ها میگرفت . در آ موقع خیلی بیفید  
 و او دبود ولی اکنون تانب و پرهیزکار شده است . عاقبت بخیر باد .  
 شعر ترکی و فرسی میگوید و این ایبت ترکی از او است :

و یوب جن افسلی ز ایبت ایله سالماق خیلیم بار

به دیرسین بیضه چور و اولور و قوم اولور می - و دایردی

سومیس سین کیم صحیفی چور و اولور می - سببه

پس ایبت فریاییم سببیه فریانت اولور قوم •

جان دور کیم ایبت ایله کونکل جانان اولور

چامه منت اگر لاق توشارسه جانت اولور •

ول ولایت بزرک معین آدی زانده لاری دین دور • دلیر و

پشت سوار و بخش کماندار دور • مضیعغه مایل دور ، معنی

**مولانا**

غیرتی شیرازی عم بر •

طبعی اولور شعرنا بخشی دور • و ایبت بی خوب تیمور دور کیم :

# ۱۹۳ - مولانا غیرتی شیرازی

از آدمیزادگان معروف شیراز است. دلیر و پشتمه سوار و کماندار خوبی است. بقضع میل دارد و صاحب کرم هم است. طبعش در اقسام شعر خوب است و این ایساترا خوب گفته است.

\*\*\*

هیچکس منع جگر خواری نمیشد  
 که جواریر مہک بیز تھیں گدے  
 اول دای سکر چندی و آورده  
 کہ در محشر ہو جس خون کھنڈ  
 ہر کرا چون غم عجران و چاندی  
 دیگدہ زچین و احد سگدہ  
 همچون جو حسرت آرد جہنم  
 نظر زور من و زور کس من مدد  
 خود دور من خاک بر رخسار  
 کو سر مگر رخ صاحبی تر  
 ایمن جات گدے بر روی  
 باز هر عمره من آس روی  
 کہ کامیار آس لعل شیرازی  
 سحر پیدای جی سیر و کد  
 ہمہ نام سوار و کس  
 شہ و زمین دور و اول مولانا غیرتی شیرازی

رنگم آید کہ عشق از غم مہجوری گل  
 پیرو را سده مہرگان کتیدی ہاش  
 شہا کہ روی دل بخدای تو کرده ام  
 ہلاک غمہ بیہک ترسا زادہای گسردہ  
 اجیل از جملہ ماتمزدگاش باشد  
 فغان ز چشم فریبندہ فسواسازن  
 ایمنی شود آگہ ز گراہیری توف  
 کہ گنید دلم را کہ خور کردہ کیست  
 عجب نبود کہ کردد توتیای چشم مشاہدین  
 غیرت برم بر سوختن دوزخ جوند  
 جو عمرہ و بخون ریختن کند آہک  
 شب از حسرت گاہش تصور آس کردم  
 آس گرسوزندہ پدہ چندانکہ مہد  
 کہ در آدہ عی شہیدان غم  
 شدم آزرده بنوعی ز منی کہ دگر

مولانا  
 نظیری

# ۱۹۴ - مولانا نظیری

از مشاہور است و در آن ولایت شیرازی مشہور است.

و گذشته است.

طبعش هم بد نیست و این ایبات از او است:

~~~~~

زبان شکوه ما کوتاه از بریدن نیست
ز بسکه حسرت چشم تو ناتوانم ساخت
آن بود نور دیده که رفت از نظر مرا
وگر نهی آید که بیماری فراق
ز سر کز حسرت زودت سختی مندهم چن را

علاج درد دل ما بجز شنیدن نیست
نگاه را برخت موت رسیدن نیست.
این دیده پاره ایست ز خون جگر مرا
هر روز بدتر است ز روز دگر مرا.
تو اگر سوادی در هر هنر بازی زین داری
مرا سرمایه دنیا و دین نا بود میگردد
دور از آن در مردها کی میگذد خاک قبول
آشامه در جان زن و خاکستره بر باد ده
گرم سد در سوزی باز ر گردد سرت گردم

تیم پروانه کز پت سوختن دردست و پافت
تا پری زنده ای در هجر او خاکت بسزاند
ز خود هر کز بازارم دای را
که عیتر سه در او جای تو باشد
بر نیاید پت ازیر از مصر مردم پروری
پر شد در جاه صد یوسف و حضرت مشری
بوی خون از شهیدان بر مشامه خورده است

همتی باران دگر زین سر نمیاورد سری
مجلس آخر سد نظیری درد خود با او گو
هر زمان بر می و هر دم صحبت با دیگری
شیر لاریه بو بیت غم اینت دور کیم :

~~~~~

این بیت را هم باو نسبت میدهند.

~~~~~

کمر ز بر کلسی قسمه را می نهی
جایی به که ناله بگوش چمن رسد
تا مراد و امیاده بیکیت دور ، یغشی اخلاصی هم بار
طمع کیم شعرا نیست سبب دنائی ایروز اوزیکه قبول و بینه
الماس و هیچ کیشی نیست ممنوت منتی ابرماس
مولانا جعفری
سواجی

اقسام شعرنی آیتور • بو ایات اینکدور کیم :

۱۹۵ - مولانا جعفری ساوجی

شخصی نامراد و افتاده است و اخلاص خوبی هم دارد . طمع را که
سبب پستی شعرا است بر خود نمی پسندد و مرهون منت کسی نمیباشد .
همه گونه شعر میگوید و این ایات از او است

بیت اول

این از خاک پوشد چون شهباب تیغ سودایش
گریبان چاک سازد خاک را بر پند پادشاه
چو مرغی گز هنس طازه گدش آمد هر دم
دل از خاکهای سینه می مند سرا پادشاه
جهان ز من شده گوید و من حموش از غم

که بی صیب ز خود همچو آتش خروار
ز کس زلف نوبیوسد گزاردن
شدم اسیرتی جعفری که بعد از مرگ
گردد چون بیست و پنج سالگی شهباب
ز دل کی غم رود بیخون بیست و پنج سالگی شهباب

همان لاجال انکار منم از آن
بسمت سر سراج کفر و کس نادان
تمام آتش ز غم عمای عسی سرا
چو کوه پاره از کوه پاره ایان
چشم بیساعت دلا به بو کسایین
سر من به سوی خود بود کوه
سینه و زمار سوراخ هفتاد دلا

کفر ایمان پادشاه کوه
عالم مولانا جعفری ساوجی
کولچه سینه سینه کوه پاره ایان
بخش شعر گوید مولانا جعفری ساوجی

مولانا صر فی
ساوجی

بو ایات استماع فیسود ای :

۱۹۶ - مولانا صرفی ساوجی

گویا با مولانا جعفری قرابت دارد ؛ نسب هر دو بیافسح المتکلمین
خواجہ سلمان میرسد .

شاعر خوبی است . فقیر ساوجی ملاقات نکرده ام ولی این ابیانش

را شنیده ام :

ترجمہ

میرا تو تار کر دے کہ تو ش غریب کسی
میرا سوان کہ باسہ کہ تو ام طیب کسی
کے کسی چہ باشد چو تویی نصیب کسی
بسمہ در غم او مردہ باشد .
کے سمیت تو هیچ در این سخوان نبود
تا کسی عام پر در زندان من نبود .
تو نامہ پر باش آفریدی مہربانی کن
بہ لاج دیدہ بودی کہ مرا خیر نکردی
تو کہ حاضر خود کار این سفر نکردی
تو روز کار سردی تو ستیزہ کر نکردی .
مشہدابع دورہ خودت و سنا کار دیشی بوالدو غیبین

سہر زمانہ نام چو مت غریب دارد
بگنار از جبرہ مت بگنار تا بعیرم
بگرت نصیب از آن اب نرسد مرنج صرفی
عمی تر مرث دشمن دارم این است
کنشند و سوختند مرا ای ہما پرو
گویا کہ میکشند مرا ہرگز اینچنین
خدا یا ایقدر در حق آن بیباک میکوبہ
خرم ز زمین خود بگہ سفر نکردی
تو زمین و مردہ تو سنا ط کن کہ ہرگز
تو ماہ خیم و نازی مت از ندام گویم

مولانا

افلسی

ترجمہ

بہرحال روزنامہ جاشی و (تاریخ) کے ابیانت اون فرید زمان بینک

نورانیہ

۱۹۷ - مولانا اقلسی

از مشہد است ، چون خود پسند و سنا کار بود ہا مردہ آمیزش نمیکرد

۱۹ تاریخ - ۱۹۷۰

و اغلب تنها راه میرفت .

بهر حال شعرش چاشنی ر نازگی دارد و این ابیات از او است :

~~~~~

بیای نایقه خروشان دل شکسته گریست      که این صدا صدای جرس نموده .  
 کی رسد در حشر اجزای وجود ما بهر  
 زمین پریشانی که از زلزلت بران در کارهاست .  
 بد خو بدوای تو شدم ورینه از این پیش  
 درد درد کشیدن دل من تاب دگر داشت .  
 خوین چرا است اشکم اگر تبیع غمزهات  
 در چشم خانه سر بریده است خواندرا .  
 دارم دای که غوطه بخون زد هوس در او  
 سر ز مسد خون بدر آرد پس در آو  
 دل گرمم جو در آتشکده شمع سوزد  
 بهسی سر زد از سینه که عذاب سوزد .  
 در شبستان طرب نور معیذد ز دانه      این چراغی است که در حلقه ما سوزد  
 آن مرغ ضعیفم که ز شوق درو بهمت      پر میزنم و فوت پرر از سوزم .  
 بوی باغی هم اینک دور کیه :

=====

این رباعی هم از او است :

~~~~~

روزی که بفس همچو من بیجگری پیدا کردی شکر به مهر سوزی
 اجزای تنم ز شوق سمنی هر یک خود را بر لب تبیع پس که دگری
 مولانا (جوشنا تبلیغ) دور تبه سلطان و امین نور سوزی
 وحشتی موی همه ویزاور کورد و دوزخ تو به دگر و دوزخ سوزی
 مناسبی بار :

=====

۱۹۸ - مولانا و وحشتی

از جوشنا تبلیغ است که از توابع کاشان می باشد . جیبی دوی هندکانی

۱۹۸ - جوشنا تبلیغ - مولانا و وحشتی - د

و پر زور بنظر میآید و این بیت که گفته است با تنومندیش خیلی متناسب است :

❦❦❦❦❦

مرهاد اگر از بیستون گلگون بگردن میبرد

من بیستونرا می برم کارم چو بر کردن قدم .

مولانا مذکور با وجود بوقدرت زیاده نامراد کیسی دور و عشق مجازی طرفیدا اولجه ثابت قدم ابرور کیم خواجه زاده سی نیشت مخسوم زاده لاریفه هم خدمات بتگورور ؛ العاقل یکفیه الاشارة
و ابیات اول وقادار نیشت دور کم :

مولانای مذکور با وجود این قدرت خیلی نامراد است و در طریق عشق مجازی چنان پایداری دارد که نسبت بفرزندان خواجه زاده اش هم خدمات انجام میدهد ؛ العاقل یکفیه الاشارة .

❦❦❦❦❦

صد ضممت گم شود در شب تار هجر او

چرخ مگر ز نعت من با فیه این گمراه

بک لحظه گریه مگر نکتم کسور می شوم

کونا چراغ چشم من از آب روشن است .

شب هجری بملاب دوجبهان میدادم

بیمار همهم امسا دل از پریشانی

اهل نظر بقیمت بیافوت میسخرند

اگر ناخشر گریه آتش عشق تو کندارد

چون نور دیده در نظرم حنوه میکند

شب در کمان افتم که دل با اشت خونین شد برون

زان پرسم احوالش سحر از دیده بیدار خود

از بسکه سرکش است سمند وصال او دست تصورش تواند عمان گروت .

جهان بر آب بود اول منش در آتش افکندم

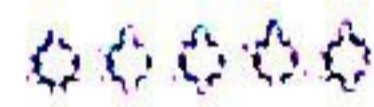
ز چشم بسکه شبپاسیل آتش زر جبهان افند

من و دل کاروانسالار راه محنت و دردی

بلا از بیم جان در منزل ما بار نگشاید .

مردم از شوق تو صد بار و هنوزم چو نفس
 بهر ایثار تو جان از پی جان میآید .
 ندارد آسمان هم در خور امید من گامی
 از آن هرگز ندیدم بر مراد خویش دوران را .
 ز محبت تو چندان تف دل بخاک بردم که فرشته عذابم بسر مزار ناید .
 کشتم چنان ضعیف که در گلشن وصال هر دم مرا نسیم بسوی دگر برد .
 چو گرد بیخبر از خویش دامنت گیرم اگر ترا بسر خاک من گذر باشد .
 خار مژگانم چو گلبن عنجه میآرد بهار بسکه چشم خونفشانم بر گل رویت بماند .
 ز خاکم دوزخی بیش از قیامت آشکارا شد
 ز بس کز سوز دل آتش مکندم در مزار خود .
 هر سحر گل چشم بر راه است پندارد شبی
 گردی از کوی تو در دست صبا خواهد فتاد .
 دوش چندان گریه کردم از غم تا دیدنش
 کز سر شکم در نهاد سبک آتش نم گرفت
 در دم مردن مرا جز اشک بر بالین نبود
 اشک خونین عاقبت چشم مرا بر هم گرفت .
 برباعی هم اینک دور کیم :

این رباعی هم از او است :



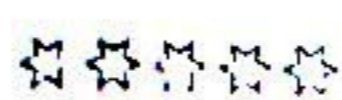
تا کعبه کوی خود نمایان کردی بر من رده طوف کعبه آسان کردی
 عبادت بکوی خویش قربانم کن در کعبه همان گیر که قربان کردی .
میرزا ابوتراب انجدانلیغندور ، آدمی زاده ابرور ، بخش طبعی بار ، اثر
 خوش آمد کوی پرستارلار حرف و صوتی پله اولیغا
فرقتی شاعرلیق قرار پر ماسا بوندین هم بهراق بولوز .
 بو ابیات اول میرزا نینک نتیجه طبعی دین دور کیم :

۱۹۹ - میرزا ابوتراب فرقتی

از انجدان است ، آدمی زاده است و طبع خوبی دارد و اگر با حرف و

آواز پرستاران خوشامد گوی صورت شاعری بخود نگیرد از این هم بهتر
میشود.

این ابیات از او است :



با همه گرم رویها ز تکاپوی بمالند
بخاک بادیه آلوده روح مجنون است.
چو چشم باز کنم پاره جگر باشد.
در گلستانم ز جوش بلبلان آرام نیست.
که گل چیدن کم از خون کردنی نیست.
لقمه من سر انگشت بشیمانی بود.
یاد آن روز که در عین پریشانی بود.
تکیه بر دوش صبا کرده بسویت آیم.

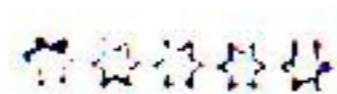
بای اشکم تمنای تو صد آبله کرد
نه گرد باد نمایان ز طرف هامون است
بیاد روی تو تا کی بخواب بینم گل
بسکه داغ سینه ام را گل تصور میکنند
ز شور بلبلانم گشت معلوم
چون مگس تاز سر خوان و صالت رفتم
خاطر جمع ز سر وقت جنونم انداخت
شب که بیخود بطواف گل رویت آیم
در روزگار هر که عزیز است خوار تست

این رسم تازه ایست که در روزگار تست.

تا قافله را کعبه سر کوی بتان است
ز امروز که گشتیم بدام تو گرفتار
پیوند بناقوس رساند جرس ما
شد کعبه مرغان بهشتی قفس ما
مولانا کسری
کاشانلیغ دور . آیتور کیم مولانا اهلی خراسانی اولادی
مین . باوجود عدم اهلیت اوزین اویانکلیغ کشیکا منسوب
(کرببه ۱)
قیلور ؛ والله اعلم بحقیقه الامور .
بویانکلیغ شعر هم آیتور کیم :

۲۰۰ - مولانا کسری کرببه

از کاشان است و میگوید از اولاد اهلی خراسانی هستم . بالینکه اهلیت
ندارد خود را بچنان شخصی منسوب میکند ، والله اعلم بحقیقه الامور . و شعر
چنین گوید :



آنرا کہ رد کنیم شویرد کائنات مردود بارگاہ دل ما کسی مباد .
 هنوز ای قبلہ جانب دل بیاد طاق ابرویت
 بہ مسجد میروود گورد سر محراب میگردد .
 چون مردور سودای تو باشد بلا شاگرد بالای تو باشد .
 کپنہ شاعر دور ، خان احمد پادشاہ خدمتیندا ملک الشہرا
 کچھنور ،

غریبی
 گاشی

مولانا لسانی نینک غزلین کیم :
 منم زان خوی نازک آستین برچشم تر مانده
 زمزگان تاجگر صد پردہ خون بریکد گر مانده
 بویانکلیق تتبع قیالوپا بردی کیم :
 تو از من فارغ و من بی تو هر سو در بدر مانده
 ز خواری بر سردون ہمتان بی پا و سر مانده .

۲۰۱ - غریبی گاشی

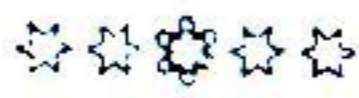
شاعر قدیمی است و در خدمت خان احمد پادشاہ سمت ملک الشہرائی
 دارد .
 این غزل مولانا لسانی را کہ گفته است :
 منم زان خوی نازک آستین برچشم تر مانده
 زمزگان تاجگر صد پردہ خون بریکد گر مانده
 چین تتبع کرده بود :
 تو از من فارغ و من بی تو هر سو در بدر مانده
 ز خواری بر سردون ہمتان بی پا و سر مانده

مولانا
 معین
 استر آباد ایفدور ، باوجود اسمداد قصیدہ و مہتممواوین
 طرفہ کلاملاز و غریب لظیفہ لای مولانا مدلولور دین الخ اوراز
 ایردی ، مفہول الخوائس و منظور العوام وبتکلم مع آرزوایم
 بولور ، سلاطین دور کار مجالسیندا هیچ مانعی بوق ایردی .
 اول کلاملاز نینک بیری بوایرور کیم :

۲۰۲ - مولانا معین

از استرآباد است . باوجود استعداد فطرت و ماده مولویت سخنانی عجیب و لطیفی غریب از او سر میزد . کمتر کسی پیدا میشود که مانند وی مقبول خواص و منظور عوام باشد؛ برای ورود او بمجالس پادشان عصر هیچگونه مانعی موجود نبود .

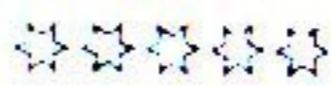
از جمله آن سخنان است :



« من شرمندگیهای يك توقوز سست اول آنکه اگر نامش برم مردم صدف بر ریشم میاندازند، دوم بادرنگ سست سیوم خایهای سست چهارم آقای سست پنجم شعر سست ششم فکر سست هفتم شریک سست هشتم و نهم بس رو که اسپم بر تو نرید، مہمدالی شق شق شق .

حافظ اگر مست نہای کیچ مرو کز تو کسی نشود این عذرلنک .
باوجود بو طرفه لیغ بویانکلینغ شعر آیتور کیم:

باوجود این شوخی شعر چنین گوید :

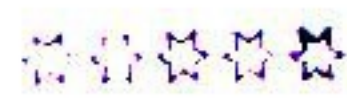


افسوس کہ (بيك ۱) عمر راھی کردیم مردانه نریستیم (داهی ۲) کردیم
در نامہ نمائد جای يك لفظ سفید از بس شب و روز روسیاهی کردیم .
غیبات الدین استرآبادینک متعین مردم زاده لاریدین دور ، زیاده
مصاحب و موافق کیشی دور . ایکی بیت نی یغشی او قور، طبعیدا
(محمد ۲) بز می خوش لبق و ذھنیدا شو خلیق کوپ بار . دیرلار کیم بو اوچوردا
مقتول بوالدی؛ بلی هیچ کیشی استرآباددا اوزاجلی بیراہ اولماس .
بورباعیلار اول عزیزینک دور کیم :

« ۱ » بيك - ن
« ۲ » و آھی - د
« ۳ » س - د

۲۰۳ - غیاث الدین محمد بزمی

از مردمزادگان معروف استرآباد و شخصی بسیار مصاحب و موافق است ،
دویبتی را خوب میخواند و طبعش بسیار خوش و ذهنش بسیار شوخ است .
گویند اکنون کشته شده است ؛ آری در استرآباد کسی باجل خود نمیبرد .
این رباعیها از اوست :



جانا غم نیکخواه میساید داشت
دل از کف عاشقان برون آوردن
ناپرده ز خورشید جمال افکندی
برداشته بودم از خیالات تو دل
میرم جایی که گفت و گوی تو کنند
از خلق گریزم من رسوا که مباد
بو ایکنی بیت هم اینک دور کیه :

فکر دل بیگناه می باید داشت
سهل است ولی نگاه میناید داشت .
آنس بنهاد آهن حال افکندی
بازم بگرشم در خمی افکندی .
وصف سرزلف مسکبوی تو کند
ببند مرا و باد روی و لب .

این دویبت هم از اوست



از ناول غمت دل به جاسم بر است
رحم کن بر بزمی مسکین نهامش با سحر
میرضیاء الدین اوعلی آفرید

قسمتی
استرآبادی

بواور .
بورداعی و موافق است

۲۰۴ - قسمتی استرآبادی

در ملازمت میرزا ایبک فندرسکی پسر میرضیاء الدین

ابن رباعی و این ابیات را بدو نسبت میدهند:

طوف حرم کعبه از رهبان مطلب
ما رانده کعبه ایم و وامانده دیر
در خانه گشت گلشن فردوس میکند
گر بود قاصد ملک وانگه بن آرد پیام
مولانا
مخلصی
تعمیم کنشت از خداخوان مطلب
از ما روش گبر و مسلمان مطلب
چشمی که از مشاهده دستان پر است
میرم از غیرت اگر گوشی بیغامش کند
سبزوار لیغ دور
طبعی همان ابرماس
بو ابیات اینک
دور کیم :

۲۰۵ - مولانا مخلصی

از سبزوار است. طبعش بدنیست و این ابیات از او است:

چو چشم خونفشان بر ساکنان محترم افتد
(بس ۱) از عمری که خواب راحتی گرد دلم گردد
دود بیطاقتی پیش از من و بریستم افتد
بسوزانم ولی بگذار چندان بر سر کوبت
که این افسردگان را چشم بر خاکستم افتد
هجوم ناامیدی مخلصی بنگر که در کوش
قدم نهاده اشک حسرت از چشم ترم افتد
مولا
عیانی
فقیر بو اونی (بورودین ۲) بورون رازی لیغ ایشور
ایردوم، ملاقات بولغاندین سونکرا آیتدی کیم هر بلوغ دین
و ینه یارانندین بویله استماع اولوندی کیم تکلو اوبماقی
بقیة السلاملار بدین دور و ینه مشخص بولدی کیم حیدر چرخ آتلیغ بیر شعبده بازین
جماعت خانهدیدا بولور ابرمیش • بهر تقدیر خوب جماعت و بخشی جماعت خانهدین
چقمیش کیشی دور •

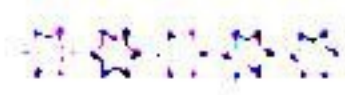
«۱» بس - ن - ن

«۲» بورودین - ن - ن

آیتور کیم خمسیفہ، جواب آیتمیشام . بو ایباتی حسب الامری بو مختصردا
بیتیلدی :

۲۰۶ - مولانا عیانی

فقیر ویرا از سابق رازی میشنیدم ولی پس از ملاقات اظهار داشت که
از اهل هراتم . و نیز از دوستان شنیدم که از بقیة السیف ایل تکلو است و
همچنین معلوم شد که در جماعتخانه شعبده بازی موسوم به « حیدر چرخنی »
می بوده است . بهر حال از جماعت و جماعتخانه خوبی بیرون آمده است .
اظهار میدارد که بنخسه جواب گفته ام . این ایبات حسب امر خودش در این
مختصر ثبت شد :



نظامی که وصف سکندر نمود اگر ساحری کرد معجز نمود
پیشانش گر آینه انور است معانی من سد اسکندر است .
زیاده بوندین استماعیدین مستمعفہ کلمت یوزلاما - سوت دیو بوجی بولم
اختصار اولوندی :

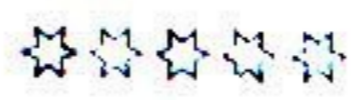
برای اینکه بیش از این اسباب زحمت شنونده فراهم نشود بدین سمت
اواکتفا گردید :



لذت صدساله ازین دیداش دریافتم شکرته کارزورا حریف دردی نمیدانم
لوند شاعر پیشه نامراد جوی نور بار کیم :
حشمتی
رشتی

۲۰۷ - حشمتی رشتی

نامرادگی است لوندو شاعر پیشه و شعر چنین گوید:

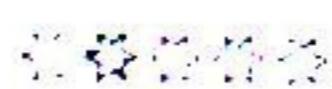


چه عیش است این که زهر غصه در جام من است امشب
زغم امید را خون جگر در دامن است امشب
نگوئی حشمتی نوری ندارد شمع امیدم
چرا غم پرتوی دارد که بزم روشن است امشب
من حریف آتشم می بر قدح نوشان سپار
باده درخور نیست جانف دوزخ آشام مرا
آسان نیافت شربت وصل تو حشمتی
صد بار مرد تا بزلال بقا رسید
بصر آویختم یکباره و تسکین دل دادم
بزهر آمیز شربت چاره بیمار خود کردم
از متاع خود زیان دیدیم در بازار عشق
خاک بهتر از چنان جنسی که ما آورده ایم
مولانا وحشی یزدی نینک مظلوم شاگردی ایردی
اویانکلینغ وحشی غزالنی رام قیلدوغیدین بو تخلصنی حواله
آیتو بدورلار . فی الواقع زیاده کلو سوز حسنی بار ایرمیش .
اگر چه اوزیدین استعداد فطری ظاهر بولماس ایردی و الا بویانکلینغ شعر
یردی کیم :

رامی
اوردوبادی

۲۰۸ - رامی اوردوبادی

شاگرد محبوب مولانا وحشی یزدی بود و این تخلص را نیز بدین
سبب بوی داده اند که چنان آهوی وحشی را بر خود رام ساخته بود .
در واقع حسن بسیار گلو سوزی داشته است .
اگر چه از خودش استعداد فطری ظاهر نمیشد ولی چنین شعر میگفت:



بیان درد تو کار زیادت نمیباشد
جهان جهان غم دل را بیان نمیباشد
و جنسی هستی خود در مزار عشق انداز
خموش باش که اینجا زبان نمیباشد

تمنا سخت بیتاب است در عرض نیاز امشب
 هجوم آرزو خواهد شکستن قفل راز امشب.
 مزاج حسن لطیف است و من حریص نگاه
 عجب که کم نشود بر در تو حرمت من
 باین قبول و باین نیک دوستی رامی که میدهد بسک او قرار نسبت من
 بلا از جانم فرسوده من کم نمیباشد من و آسودگی را نسبتی باهم بیاشد
 شکیبائی علاج عاشق مسکین شود و نه
 شکاف دشمنهای ناز را مرهم نمیباشد .

مولانا
عبد الغفور
 لاهیجانلیفندور. سپاهی وشو بهادر منش بیکیت دور ،
 کیلان سپهسالارلاری خدمتیدا مقرب دور . آشنا روی و
 کرم اخلاط (ایفدا ۱) سوز یوقتور . موسیقی داآکوپ
 تصنیفلاری بار و شعری هم ایمان ایرماس .
 بو حقیر قزلباشدین تنفر قیلوپ دارالمرزغه بارغانداکوپ همراهلیق و غریب
 نوازلیق لار قیلدیلار .
 بو ایکی بیت اول یارنیشک دور کیم :

۲۰۹ - مولانا عبد الغفور

از لاهیجان امت ، جوانی است سپاهی وش و بهادر منش و از
 مقربان حضرت سپهسالاران کیلان است در آشنا رونی و کرم
 اختلاطی وی حرفی نیست. در موسیقی تصنیفهای زیادی دارد و شعرش هم
 بد نیست .

موقعی که حقیر از قزلباش نفرت کرده بدارالمرز رفتیم
 خیلی مساعدت و غریب نوازی کرد .
 این دو بیت از او است :

۰۰۰۰۰۰۰۰

۱۱ " لاهیجان - ط

گر چه شد نوبت هجر تو مبدل بو صال اگر از شادی دیدار نمیرم عجب است
 قربان دل شوم که جز اندیشه ترا در سینۀ شکسته خود جا نمیدهد
 لاهجاندا ساکن ابرور، زر کش لیغدین اوقاتی کیچار
 مولا نا
 یمان کیشی ایرماس
 رحمی
 قرار داده شاعر دور • شعری بو طور ابرور کم :

۲۱۰ - مولانا رحمی

ساکن لاهیجان است و اوقات خود را بزرگشی میگذراند . بد مردی
 نیست

شاعر مسام است و شعر چنین گوید :

☆☆☆☆☆

گر بهرمان تو خواهم بودن ای دل اینچنین
 زود از بیطاقتیهای تو رسوا میشوم .
 درون سینۀ رحمی چه میطبی ای دل قرار گیر زمانی که بهار میگذرد .
 محرمی
 بخش نامراد کیشی دور ، اوزین ظرفا مجمیددا داخل
 اردبیلی
 قیلور . بو ابیات اینک دور کیم :

۲۱۱ - محرمی اردبیلی

نامراد خوبی است و خود را در مجمع ظرفا داخل میکند . این
 بیت از او است :

☆☆☆☆☆

از خون منت پذیرم زانکه یارم عمرها است
 کز نظر رفا است و با او گره گفتم هوز .

مولانا
کلب علی

تبریز نینک مقرر فاضل لاریدین دور ، ترکی و فارسیدا
مہارتی بار، خوش صحبت و خوش کپشی دور ، بو رباعی ای
تر کپچہ ایمان آیتما یو پندور کہم !

۲۱۲ - مولانا کلب علی

از فضلی مسلم تبریز است و در ترکی و فارسی مہارت دارد . مردی
خوش و خوش صحبت است و این رباعی را بترکی بد نگفته است :

☆☆☆☆☆

کل فصلی بوییل عتب بہاریم کیچدی غم بیرلہ بوجاقلاردا مداریم کیچدی
سنسیر نہ دیم نہ چکمیشم الحاصل قانلار ایچہ ایچہ روز کاریم کیچدی .
تبریز قتل عامیدین سونکرا کیلانغہ باروپ خان احمد پادشاہ نینک قتل
النفاتیدین دلگیر بولوپ کنایہ بیرلہ بو (مظلمی) مناسب و خوش طبعانہ آیتوبدور کہم :

بعد از قتل عام تبریز بگیلان رفت و از کم التفانی خان احمد پادشاہ
دلگیر شد . مطلع ذیل را در این باب بطور کنایہ خوش طبعانہ و مناسب
حال گفته است :

☆☆☆☆☆

گیلان نعمت کیلان ہشما ارزانی دولت دوری از این ملت ہما ارزانی .
چلبی بیک اول ولایت نینک اعیان و اشرافیدین دور ، فانی ہم
فارغ تبریزی بار ، طبعی ہم شمردا بویاسطبع انور کہم :

۲۱۲ - چلبی بیک فارغ تبریزی

از اعیان و اشراف تبریز است و فضیلت ہم دارد . طبع شعرش چنین است

« ۱ » مطالعہ - ط

خدا در سینه من آه سوزان را نگه دارد ز آسپش دل بیرحم جانان را نگه دارد
منادی میکند امروز ز ناز سر زلفش که بی ایمان به پردھر که ایمان را نگه دارد
را شبهای عیش و صحبت اغیار مهیاید
مرا خواب اجل در دیده (پندار ۱) مهیاید

بستم میکن که این جان هلاکت دیده ما را

(شکست ۲) بر شکست آزار بر آزار مهیاید

رشت و صراف ایردی ، جمشید خان خدمتیدا تردد

بولور ایردی . حسب الامر بر جمشیدنامه بتیودی فاما مشهور

بولامادی . بو ابیات اول کتابدین دور کیم :

خلیل

(زرگر ۳)

۲۱۴ - خلیل زرگر

در رشت صرافی میکرد و بخدمت جمشیدخان تردد داشت . حسب الامر

جمشید نامه ای نوشت ولی شهرت نیافت . این ابیات از آن کتاب است :

هوا برسین و سنان گشت تنک

چسو از لکۀ ابر نیمی هلال

سراسر زمین آب حیوان شده .

درویش نهاد و نامراد کیشی دور ، اولوس بیله آمیزش

ز بسیاری نیزه داران جنک

نمایان ز قربان کمان در جدال

ز اسپان عرق بسکه ریزان شده

قلعه الماس ،

قامتی

گیلانی

تخلصی نینک اوزیفه کوپ نسبتی بار ، اویانکلایغ طویل

القامه کیش باوجود سیاحت هیچ ولایتدا کور مایدورمین . حضرت رسالت پناه صلی الله

علیه و سلم نینک حدیثی کیم « کل طویل احمق » اول کیشی داوقوعی بار ، بومقضی

دین هم ظاهر بولور کیم .

« ۱ » پندار - د

« ۲ » شکستی - حاشیه نسخه (ن)

« ۳ » کوپ - م

۲۱۵ - قامتی گیلانی

نامراد و درویش نهاد است و بامردم آمیزش نمیکند
تخلصش باخودش بسیار مناسب است ، من که سیاحت کرده‌ام در هیچ ولایتی
ببیندی قامت او کسی ندیده‌ام. حدیث نبوی « کل طویل احمق » در این شخص
و صدق پیدا کرده چنانکه از این مقطع هم ظاهر است:

قامتی تند مرو در پی آن آهو باز
چون قد نحس ترا دید زمین کرده
بو مطلعی هم یمان ایرماس کیم:

این مطلع را نیز بدنگفته است:

گر میتوانی بکنو روز ای دل مکن پروای او
شاید که بی پروایت که سارر اسفندی او
بو ایباتی هم خالی ایرماس کیم:

این ایباتش هم خالی نیست:

بسمار گر نظر برخت میسدم مراح
بسررحم آی اندک ورته درهر جاترا
قامتی گرجان طیب دارد سگش تسلیم کن
سپهر هاری هست بهیر محبت که سحر
سپهر هم آکنده که زوای سپهره
بوقا میجوای و رسوای عالم مینای

مولانا

مشکی

آدمی زاده دور ، به مسافر ، به خدمت
و (غسی ۱) اختصار میاویسود
اصهبان ادب مسجله جمعی و شریف
بیرله بیر صفایق مکتب نرتم بیویله و اوان همه حسود به
طبع نظمی هم ویانکیم ابرو کیم:

« ۱ » تخلصهم - ط

۲۱۶ - مولانا مشکی

آدمیزاده است و علت اختیار این تخصیص آن است که قدری سپاس
چریده است .

در درگاه مسجد جامع اصفهان بوسیله یخ فروشی محل با صفائی
ترتیب داده که تکیه گاه ارباب فهم و بخصوص شعرا است .
طبع شعرش چنین است :

☆☆☆☆☆

دگر از سادگی جویم وصال بسا کدامانی
که بر گرد خیالش آرزو دشوار میگردد
دهید از کفر مشکی مزده اکنون بت پرستانرا
که ایمان میگذارد طالب زنار میگردد .

مولانا
غنی لاهیجی
دور بیوردیلار ملازمتلریدا ابتدی کیم :

اوز ولایتیدا اگرچه اکابر نشانت کیشی دور و الا
مسکرلیغ شغلی بیله اشتغال کور کوزور .
خان احمد پادشاه پیر غزل کیم بو ایکی بیت آندین

۲۱۷ - مولانا غنی لاهیجی

گرچه در ولایت خود شخصی اکابر نشان است ولی بشغل مسگری اشتغال
دارد .

بدستور خان احمد پادشاه در ملازمتشان غزلی گفته که این دو بیت
از آن است :

☆☆☆☆☆

دام خود را بلاگردان آن خونخوار میخواهد
که از هر گوشه چشمش بلا زنهار میخواهد

نبندد گسر حیا قفل ابد بر لب تمنا وا
• هوس صدکام هر دم از لب دلداری میخواست

بو رباعی هم اینک دور کیم :

این رباعی هم از او است :

☆☆☆☆☆

زاهد ز تو خلد و حور دلداری از من راحت همه زان تو و آزار از من
سجاده و خانقاه و تسبیح از تو ناقوس و کایسیا و زنگار از من
هم لاهیجاندا بیله دوزلیقغه مشغول ارور ، نامراد

مولانا

کیشی دور • بو مطلع اینک دور کیم :

عنایت

۲۱۸- مولانا عنایت

وی نیز در لاهیجان بیله دوزی (۱) اشتغال دارد و شخصی نامراد
است • این مطلع از او است :

☆☆☆☆☆

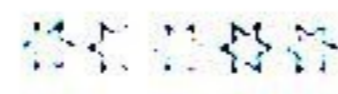
خاک ره تو گشت تن دردناک من تا سایه‌ای ز قد تو اوند نمان من
اصفهانلیغ دور ، درویش بیت و مصاحب بیخ مطلع
کیشی دور •
تذهیب و جدول و اشعار و نواب همه واری
قیلماقدا ، ماهر دور • بو حقیر اصفهانغبارغاندا ایلی جنس بو ادرغیردین ملامت واقع و ابدی بیخ
کوت کیم اوند ایردوق بیر ساعت احوال مزدین غافل و عمر راه ایفادین غافل
فی الواقع بخشی مصاحب کیشی دور
بو رباعی اول یار اینک دور کیم :

۲۱۹- مولانا تذهیبی

۱۰ «بهره از وزن بهره دستکش روحی شکاربان را آورد»

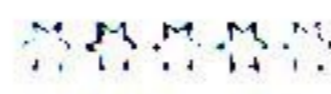
۲۳۹

از اصفهان است . شخصی است درویش نهاد و مصاحب و شوخ طبع . در کار تذهیب و جدول کشی و افشان و کاغذ الوان و ابری سازی مهارت دارد . موقعی که حقیر باصفهان رفتم بمناسبت همکاری ملاقات واقع شد . در مدت چند روز که آنجا بودم يك ساعت از احوال من غفلت نکرد و مساعدت از من دریغ نداشت . در واقع مصاحب خوبی است
این رباعی از اوست :



ای آتش عشق در دل افروختگان وی خرمن عافیت ز غم سوختگان
دانید که همت ز کیان باید خواست از بسته لبان و از نظر دوختگان .
و فضعه نی هم راست آید بودور کیم :

این قطعه را هم راست است ۵ ۴ است :

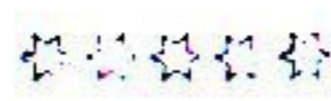


هنرمندی بهر صد سال آخر با هیل درد دوران مینماید
کسو کش درد کاری کارگر نیست بنزد عقل نادان مینماید
برو اشکال کار از کار گر پرس کسه کار از دور آسان مینماید .
و حقیر اول اونی کورمایدورمین والا بویتی نینک کوپ
شهرتی بار :

حیاتی
کاشی

۲۲۰ - حیاتی کاشی

حقیر ویران دیده ام ولی این بیتش خیلی مشهور است :



کوی یار است از اینجا بشکبر مکنر سر بنه سجده گه گبرو مسلمان اینچاست .
دبرلار کیم کوپ فضیلت و حالتی بار . اشعاری درویشانه
دور . بو بیت انینک دور کیم :

وجهی
سنبجاری

۲۲۱- وجہی سنجاری

گویند خیلی فضیلت و حالت دارد . اشعارش درویشانه است و این بیت از اوست :

~~~~~

مرا چنانکہ منم جملہ خلق دانستند ترا چنانکہ تویی هیچکس نمیداند .  
مولا نا  
قم ولایتی دین دور ، او تو کش ایغ غم شہور ایردی او ایلدا  
مشرقی  
اوز کسبی بیله کچمور ایردی ، عاقبت اول کسبدین دلگیر  
بولوپ شاعر لبق غہ قرار بیروب ایردی ، نامراد کیشی دور .  
طبعی شمردا بوبانکلیغ ایردی کیم مذکور بولور :

## ۲۲۲- مولانا مشربی

از فہم است و باونو کشی شہرت داشت . در اوایل تکسب خود روزگار  
میگذرانید ولی عاقبت از آن دلگیر شدہ شاعری اختیار کردہ شخصیت نامراد است  
طبع شعرش چنان بود کہ ذیلا ذکر میشود :

~~~~~

سیر با قدم سوخسہ آتس عشقہ پرواہ برسوخنہرا برینا ماں بیدہ
نخواہد روت ذوق غمزدہ خورنوت او جانم
فرب عشومات گر سد رہو میر اند جانم
مشکل کہ فلک کیبہ درینہ نخواہد امروز کہ اورا جو بہ سادگاہ
پامانی چہ سان از دل دم بیخ محبت را
بیکبار از درون ہون کہ سد گویہ میرد
قطرہ اشک بو ہر آرد گل حسرت پیار
گر محبت میر شام مشربو است داندا

درد و غمت خوش است که گردم هزار بار

بر گرد خاطری که ز جور تو شاد نیست •

سبزه زهر آلود میخورد ز خاک کشتگان

بسکه زهر چشم در کار شهیدان کرده ای •

جان میدهد بتلخی بسیار مشربی زهر (آبداده ۱) بودم گریغ قاتلش •

حذر کردم که بر گردون نسوزد پر ملائک را

و گرنه باز امشب تیر آهی در گمام بود •

مروید بیناب مردم بر سر راهی دیگر مشربی دیگر نمی دانم که سرگردان کیست •

کردند شهیدان تو چون روز جزا جمع معلوم شود و سمت صحرائ فیامت •

با وجود اول ولایت این هموار و نامراد بیگیت دور

یوسف خان افشار دفتر خانه پیدا بولور ابردی •

طبعی شعردا بهات ابرماس • بو ایسات اینک

همتئی

اصفهانئی

دور کیم :

۲۲۳ - همتی اصفهانئی

باینکه اصفهانئی است جوانی هموار و نامراد است و در دفتر خانه یوسف

خان افشار میبود.

طبع شعرش بدنیست و این ابیات از اوست :

ترجمه

دلی ز گری و نه آشنا می آید که آمد جهان ستمش در قضا نمی آید

امشب درون دل غمش آهسته تر در آ از روی مرحمت که سراپا جراح است •

المت میانه دل و غمهای نشن او جایی رسیده است که من هیچکاره ام

دل کم حوصله از تیغ ستم باد دوتیم در هم عمر اگر نام تنها جرد •

باشنائی بیگانه ای دلگرم است که خویش را من از نامت آشنا گم •

بنور شعر غمی روشن است خانه دل که داغ رشک نام بردل تجنی طور •

اردبیل دن دور • طالب علم و بخشى اصوار لیغ کیش

دور، باوجود بحال ظهورتی بخشى نواخت قیلور • شیخاوانده

ملازمیتیدا بولور، و بانکلیغ شعر هم آیتور کیم :

مولانا

مایلی

۱۹۱۱ - آب داده - ۱۹۱۱

۲۲۴ - مولانا مایلی

اردبیلی است، طالب علم و خوش اطوار است و بالینحال طنبور خوب
مینوازند، ملازم شیخاوندان است و شعر چنین گوید:

بزم خالی ددم امشب چون صراحی ریش بار

ریختنم در چاه افلاس آنچه در دل داشتم

مواودی شماخودین دور، درویش نهاد و خرده پوش گیشی

دور، ترکی و فارسی نهر آیدود، تو ایکی بیت اشک

دور کیم:

عتیقی

شروانی

۲۲۵ - عتیقی شروانی

در شماخی تولد یافته؛ درویش نهاد و خرده پوش است، شعر ترکی و
فارسی میگوید و این دو بیت از او است:

ای ریب از یادامنی چه لایسی در برم

چنه ار مصحف اگر پوشی منم و برم

عتیقی نور چاوورماس نوز امسورسات آسمان کدین

کمالار پادشاهم کیر و اسمعیلی پندش لار

مولا ایضا خوانسار آسمنی مصیبه دین دور و ندر

کیشی دورم همه ادوار دین برمود دورم و ندر

تیاک مکان هم سه دا نومه سداک آسمنی کله و ندر

تیاک ایضا بر قش باغلاک بر دور و ندر و ندر و ندر

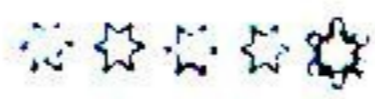
سرودی

۲۲۶ - سرودی

۲۴۳

در ولایت قم از قصبه‌ای موسوم به «خوانسار» است. شخص نامرادی است و از فن موسیقی بهره دارد. بیت ذیل را در نیشابورک با اسم «بنیاد» نقشی بسته بود خیلی شهرت یافت:

بنیاد مکن بامن سودازده بیداد تامن نکنم ناله زبیداد تو بنیاد.



شاه جنت مکان نینک دیوان فراشی ایردی • امی کیشی
(او ادوغیدین ۱) اوز انیسی آیتوردی کیم قرنداشیم مملوک
شاعرلارنی رعایت و ضیافت قیلور کیم انینک اسمیغه شعر
آیتورلار، اگر چه بویانکلینغ شعر کیم اول آیتور منیت غه دیک-ماس ؛ العهده
علی الراوی.

خلف

فراشی

بهر حال بواشه‌اری آیتور کیم مینیم دور :

۲۲۷ - خلف فراشی

فراش دیوان شاه مرحوم بوده. چوئی بیسواد بود برادر کوچکترش نقل میکرد که بشعراى مملوک مهمانی میدهد تا بنام او شعر گویند، گرچه اینگونه شعر که او میگوید بمنتش نمیآرزد؛ العهده علی الراوی.

بهر حال این اشعار را بخودش نسبت میدهد :



برطرف گردید بزم و شیشه خالی شد زمی
آتشی رفت از میان و ماند از او خاکسری.
ای که برش مقسری باعث خواریم مشو
خواری من نمی‌شود موجب اعتبار تو •

مولانا

عالمی (۲)

دارا بگردلیغ-ور • ظاهر علومین تکمیل قیلوپ زباده
اهلیتی بار ایردی •
دارالفضل شیرازدا ساکن ایردی هم اول بردا جهان‌نی

«۱» بوالدوغیدین - ظ

«۲» خاکه‌وی - ن

وداع قیلندی . بومشهور مطلع اینک دور کنیم:

۲۲۸ - مولا ناعالمی

از دارا بچرد است . علوم ظاهری را تکمیل کرده بود و اهل بیت
زیادی داشت .
در شیراز اقامت می کرد و هم در آنجا در گذشت . این مطلع مشهور
از او است:

آن ترک سرخ جامه سوار سهند شد . یاران حذر کنید که آتش بماند شد .
اصفهان بقیق زور . ظاهر را پاکیزه و خوب کیشی دور ، طهر
دا هم خوب لایع کوپ بار . بره قطع اینک دور کیه ؛
مولانا
سوزی

۲۲۹ - مولانا سوزی

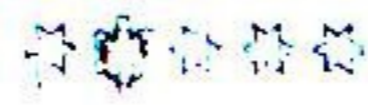
از اصفهان است . ظاهر را شخصی خوب و پاکیزه است . طبعش هم خوشبوی
زیادی دارد و این مقطع از او است:

سوزی این کلام را درجه پنجم سوز
با نوا عشق و مصلحت است
سبب النفس و مصلحت این دور است
بارور دنیا و حفر بده است و آنست که در دنیا
بیتون بردی است
مولانا
کلامی

۲۳۰ - مولانا کلامی

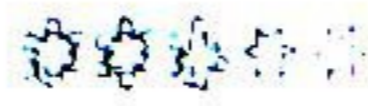
شخصی سلیم النفس و مصلحت است . موقعی که از اصفهان برده .

باحقیر آشنا شد و در اثنای راه این رباعی را نوشته بمن داد :



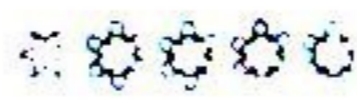
دوری ز برم کنی ابر جان گردهم در کفر زنی چنگ گریبان گردهم
بر بار دهنی چو خاک اگر گردهم کن لب ترنگنی گر آب حیوان گردهم
بابا افغانی تمهید احم بو (ایمانی) او قودیلار کیم :

این ابیات را هم که بتتبع بابا افغانی گفته بود برای من خوانند:



خو از گردن از غم هجر است جان سنان
فریاد از آن زمان که بوحال تو خو کنند
باشد ز سناک حادثه این ز فویض عشق
گر خاک میت جام محبت سبو کنند
اسرار عشق بین که ملائک با آب چشم
جسم شهید عشق ترا شست و شو کنند
آمد رخ کلامی و خاک درت بلی
اهل نظر بکعبه مقصود رو کنند
و بیت هم اینک دور کیم :

این بیت هم از او است:



دو جهان درد دهنی بردل و گونی که کم است
کسر بدانی که چه مقدار محبت دارم .
سپهری دیرلار کیم ایمان کیشی ایرماس . ضمیر ما ملامت توپ

زوار جی

بوابیات اینک دور کیم :

۲۳۱ - سپهری زوار جی

گویند دید آدمی نیست . طبعش خیلی ملایم است و این ابیات از او است.



بمانم تنگ در گاه کعبه روی نهاد
بمدر حواهی آن خاک آسوده چه کرد
جمال شاهد معنی بغیر صورت او نیست
چو روی گل که بغیر از نقاب هیچ انما شد

ایمانی - ط

شرمندۀ دلم که طلب میکند ز من مهر و محبتی که در آب و گل نویست.

مولانا

همدانلیغ دور . سلیم النفس و صادق القول کیشی ایردی .

بو حفیر نینک معلمی ایردی .

فضایی

شعری هموار و آبدار ایرور . بو ایات نینک دور نهم :

۲۳۲ - مولانا فضائی

از همدان است شخصی سلیم النفس و صادق القول بود و نسبت بحقییر سمت معلمی داشت .

شعرش هموار و آبدار است و این ایات از او است :

○○○○

جند عشقه بین که هر که سرو و فارغان من بیدم اردور میآید تا سهیل من
گنهدار من نه بها جانب اغیار دشت هر کجا شاخ کنی دیدم سری باخرد شب
عاشقین را ذوق از معنی است بی صورت زدوست

صورت شیرین بچشم تو منکس گویم که
یارغم از دل مجنون که تو بدرد است
پایه بر داغ سر خود تا هم مهر دوا می بود زنده نسوختی ، روی تو
چنانم در دل آنس بیخبر رد عشق جا سوری

که خون سر زد ز لب و لب و لب و لب

محمد اسمیه و محمد ایوب دور نهم

این هماغه که بسم و محمد است از او است

○○○○

حو اندازد سویی سر مرگن بر گیس مسیر
سر من عذاری کجا

مولانا

صیغی

همانا صبر و استقامت
(ص و ن) کجا بر سر دشت
شادی و برای کوه نفس
فضایلین بیوع و دوست بر روی کعبه معبودت من بودم من
مسبت و محظوظان میرا و بودند ای کوه بر منم من کجا
بیاور ایردی اصلا شرمندۀ و ایات ایردی . مولانا .

۲۳۲ - مولانا صیرفی

درهمدان صرافی میگرد . شجاع و کمانگیر زبردست بود ولی مغزش
خالی از خبط نبود ، زیرا دیوان امیر شاهن و قصاید مولانا کاتبی را
تتبع کرده و یک بیت معقول از وی سر نژده بود . اشعار خود را چنان
با متانت و ضمطراق میخواند که اگر مستمعش را احیاناً امیر خسرو تو هم
میگرد بهیچوجه خجالت نمیکشید . ولی در محل مذکور شان این
دو بیت را از وی شنیدم :

فسه بلطف که و جویدی نهایت تو که با کسی کنه شهادی شکایت تو .

حایبی که تو بسا کسی نشینی کسی بساد گری چرا نشیند .

مولانا

هوشی

دینور نامی (سنقر ۱) الذیق کینتدین دور . نهایتدین

مجاوز خوش سلفه کیشی ابردی . اکر علومنی تحصیل

فیلوب معمانی بخشی بیلور ، همداندا مکاب دار ابردی .

اول مقدار والده سیفه مضیع ابردی کیم احسانا فریضه سیغه مانع بواسا

ا، یلماس ابردی .

اوزی صوفی طبیعت کیشی ابردی ، و الا نسیغه کوپ شهرتی باز ابردی .

بیر کون سوحنی بیگ تیر کمان که اسمی بو تذکره دا مذکور دور ظرافت کون .

سؤال آیتدیش که : مولانا ، بیزانی نیجه کولدا شی ایته الفای سین ، جوابدا

ایتمش کیم : سیز قایل سانکیز ، بیر هفتیغه چه اوبانکلیغ قینغای مین کیم بر

آرتسون بیکه زیساده قویرو فونکیز بسوافای . بسویانکلیغ حاضر جواب کیشی

کوردادوک .

طبعی هجودا بخشی بارور ابردی . قرا بیت ذوالقدر هجویدین میر بیبی

مشهور ولیدی ، حتی کیم شاه عنن مکان حفظ فیلوب اوقور ابردی . اول بیت

بو دور کیم :

۲۲۴ - مولانا ہوشی

از قریہ موسوم بہ «سنغر» از توابع دینور است . شخصی بینہایت خوش سلیقہ بود . اکثر علوم را تحصیل کردہ و معما را خوب میداند . در ہمدان مکتبہداری میکرد .

بمادرش چنان مطیع بود کہ اگر احیاناً نمیگذاشت فریضہاش را بجا بیاورد باونی مخالفت نمیکرد .

صوفی طبیعت بود ولی بتسنن خیلی شہرت داشت . روزی سوسنی بیک ترکمان کہ نامش در این تذکرہ مذکور است (۱) بظور شوخی از او میپرسد : مولانا ، ما رادر چند روز سنی میکنی ؟ در جواب میگگوید : شما قابلید ، کاری میکنم کہ نا یک ہفتہ یک ذرع ہلکہ بیشتر دم داشتم باشید . شخصی چنین حاضر جواب ماندیدہ ایم .

طبعش در ہجو خوب بود . یک بیت از ہجوی کہ در ہرذ قرا بیک ذوالقدر گفته بود شہرت یافت ، حتی شاہ مرحوم ہم آنرا حفظ کردہ بود و میخواند . آن بیت این است :

شیمدی قرا بیک کر حجر الاسود اولورسا

طوف ایتمہ اول کومہری شہ سہ نو ویر-ور

بوایکی بیت ہم اینک دور کیہ :

این دو بیت ہم از او است :

گفتم روم کہ چشمت مایل بخواب ناز است

بگسودراب و کہہ یمن کدو دراز است

ای بدور ترگست پنهان ز چشم توبہ خواب

منہ در چشم تو ہر دا چہ منہ در شہاب

۱۷ « شاعر شماره ۱۱۴ ، ص ۱۱۸

مولانا

(رضایی ۱)

مشهد مقدس دیندور . اول آستان ملائک آشیاندا کفشی
بان ایردی . قزلباش فترتیدین هر یغه کیلدی ، الحال اند
بولور .

او گوش نا مراد کیشی دور ، طبعی شعردا یمان ایرماس . بو ایبات او
نا مراد نینک دور کیم :

۲۲۵ - رضایی

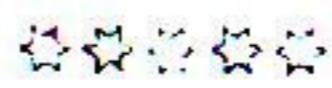
از مشهد مقدس است . در آن آستان ملائک آشیان کفشیان بود
از فترت قزلباش به هری ، رفت و اکنون در آنجا است .
بسیار نامراد است و طبع شعرش بد نیست . این ایبات از او است



بیزم غیر از آن شوخ گفت و گویی هست که رشک را بدل خسته ام غلویی هست
بحسرتم کشد و گویدم بناز بگو بغیر از این اگر ت درد دل آرزویی هست .
بردلم گردو بزنی آتش غیرت دروی خالی از داغ تمنایت اگر جایی هست .
مولانا استرآباد لیغ دور . خوش صحبت و مهربان کیشی
غیبات دور ؛ کبوت مساهرت قیاو پدور ؛ اکثر اوقات استرآباد
بو حقیر بمله مصاحب ایردی .
افسام شعرنی آیتور . بو ایبات اینک دور کیم :

۲۲۶ - مولانا غیبات

از استرآباد و آدمی خوش صحبت و مهربان است . مسافرتهای زیادی
کرده و اغلب در استرآباد با این حقیر مصاحب بود .
همه گونه شعر میگوید و این ایبات از او است :



خونین گفن بمرصه محشر مرو غیاث تا از تو خجالتی نبود قابل ترا
 نامت ز رشک پیش کسی چون نمیرم آیا سراغ از که گنم منزل ترا •
 شرمسارم ز رفیق شب هجران تا کی او گریبان مرا دوزد و من باره گنم
 اگر چه بو بیتی اینک مضمونی دا سوز بار کیم مولانا شریف تبریزی بو با همکلیغ
 آی تو بدور کیم :

همنشین چاک گریبان مرا هر چند دوخت

از نظر نارفته بازم چاک در دامن رسید •

و الامولاناء مشارالیه قبول قبله الماس ، حق سبحانه و تعالی بو طایفه بی انصاف

بمنه و جوده •

گر چه مضمون بیت اخیر محل کلام است زیرا مولانا شریف
 تبریزی چنین گفته است :

همنشین چاک گریبان مرا هر چند دوخت

از نظر نارفته بازم چاک درد دامن رسید

ولی خود مشارالیه آنرا قبول ندارد ، خدا باین طایفه انصافی بدهد

بمنه و جوده •

هراتدا متوطن دور ، میرزا مدرسه سیدا ولور • حق

مولانا

بیرله آمیزش قبله الماس • اگر چه سوزی رود دین حالی

یتیمی

ایرماس و الا گرم صحت کیشی دور

اشعاری کوپ باره بو مقطعی زیاده مشهور دور

۲۲۷- مولانا یتیمی

درهرات متوطن است و در مدرسه میرزا می شنند • بمردم آمیزش

نمیکند. گرچه سخنش خالی از برودت نیست ولی شخصی گرم صحبت است.

اشعار زیادی دارد و این مقطعش خیلی مشهور است

ان یقیمی در جهان هر باغ دارد میوه‌ای

میوه باغ یقیمی خنجر و پیکان بود

دار السلطنه هراتدا ساکن دور درویش نهاد وافتاده

گیشی دور ، اوقاتی شاعرایق دین کیچار ، بومطلع اینان
دور گیم :

پارک

قزوینی

۲۳۸- پارک قزوینی

ساکن هرات است . شخصی است درویش نهاد وافتاده و اوقات خود را

بشاعری میگذراند . این مطلع از او است :

پریشان خاطر از کاکل و زلف پسریشان

که آن سر میکند در گوش و این سر در گریبان

همدان نینک اکبرزاده لاریدین دور . مصاحب (و فدوی

جان فریانی ۱) ایردی احباب بیله . نویسنده بهمتانی

کوردوک . بو حقیر بیله گوشه خاطر یار ایردی ، زیرا کیم

تازه اشعارین اول بو حقیرغه او قور ایردی .

اقسام شعر دین رباعی غه کوپ رغبت کور کوزور ایردی کیم آنداق کیم آتی

خواجه رباعی دیر ایردی لار . بو اینکی رباعی ایننک دور کیم مذکور بوادی :

۲۳۹- خواجه آقامیر

از اکبرزادگان همدان است . مصاحب و در باره دوستان فدوی بود نویسنده

با همت تنها ویرا دیدیم . نسبت باین حقیر علاقه ای داشت زیرا اشعاری را

که میگفت ابتدا برای من میخواند .

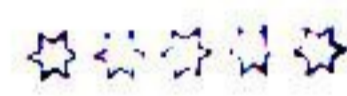
از اقسام شعر بر رباعی میل و افری نشان میداد بطوری که ویرا

« خواجه رباعی ، میگفتند . این دو رباعی از او است :

« ۱ » و فدایی و جان فریانی - ن

بی پا و سران دشت خون آشامی
 محبت زدگان وادی عشق ترا
 همچون بهشت بی سرو پا میماند
 (چندی ۱) بسرای من شبی آمد و گفت
 مر دند بجزرت و غم از ناظمی
 هجران کشد و اجل کشد بدنامی
 غمخانه دل بسگر بسلا میماند
 کاین خانه بوبرانه ما میماند
 مظلومی اثر هوا بولوپ اوزی جان فشانلیق قیلماق بیانیدا بورباعی نی بخش
 آیتو پدور کیم :

این رباعی را در بیان سرما خوردگی محبوب و جانفشانی خود
 خوب گفته است :



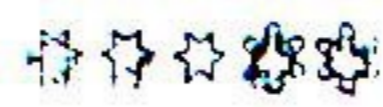
گفتی که ز تب بخود گمانی دارم
 کردند تصدق تو هر کس چیزی
 یا از اثر هوا نشانی دارم
 من نیز بصدقه تو جای دارم
مولانا اسیری (درویش ۳) نهاد و افیاده و نامراد نیشی دور
 اولجه فلک زده و بیطالع ایروز کیم باوجود واجبالرعبیه
(تربیتی ۲) لیغ بیر او خاطرینه کیلماس کیم بیر بوچک اول نامرادانه
 رعایت قیلماق کیراک . با وجود اخلاط هیچ کیلماس طمع میمناس و هر گز
 بی نصیب قالماس . (بس کیم ۴) مضیع و فرمان بردار ایروز هر سه آیتو
 تصدیقی استماعیغه سبقت توتار .
 شعری هم بویانکلیغ نا مرادانه ایروز کیم :

۲۴۰- مولانا اسیری تربیتی

شخصی درویش نهاد و افیاده و نامراد است . چنانکه میگوید
 است که باوجود استحقاق از خاطر کسی نمیکند کسی را .
 نامراد باید داد . یا اینکه بامرده معاشرت میکند کسی طمع سردوای
 هیچوقت هم بی نصیب نمیماند . بسکه مضیع و فرمان بردار است هر چه بگونی

- " ۱ چندی - ن - د
- " ۲ زینی - د
- " ۳ درویش - ن - د
- " ۴ بس کم - د

پیش از آنکه گوش بدهد تصدیق میکنند. شعرش نیز چنین نامرادانه است:



از سوز عشق دود دلم بی شرار نیست زانو مرا چو شعله آتش قرار نیست.
خواجه عبدالعزیز شاه جنت مکان نینک کتابخانه سی اصحابی سلکیندا

مسلوک ابردی، تصویر و نقاشلیق فنیدا استاد بهزاد شاگردی
نقاش دور، اوزی آیتوردی کیم استاد بهزاد نینک بخششی نیمه لارین

نقاش

کیم قیلوب مین، یعنی یمانلارین تتبع قیله آلمایدور مین.
بی تکلف کیم ذوفنون کیشی ابردی، نقشبندلیق هم بیلور ابردی.

خواجه قبادت جراح اوغلی میرزا محمد نینک غلوی حسنیدا بیرایگی خاصه
شریفه نقاشلاری بیله آنی ایبار توب هندغه متوجه بولورلار: پول اثناسیدا شاه جنت
مکان نینک مهربین تقلید قیلوبلار، اربابی اسمیغه یوزتو من برات ترتیب (بیروریلار).

و چه مذکور (چهار ۲) دانک، دودانک حاصل بولدوغی زماندا قورچی
مبعاد بیله چاپوپ خواجه مذکورنی و مولانا علی اصغر مصورنی توتوپ درگاه عالم پناه

نه کیلیورورلار. شاه جنت مکان فتلی دین کیچوپ کمالارین عفو قیلماق اثرین ظاهر
فیلور زماندا خواجه قبادت حرم دین مضطرب جیقوپ آیتور کیم ابر بولدی کیم

خواجه عبدالعزیز نینک و مولانا علی اصغر نینک (بور نینک ۳) و قولافلارین قطع
قیلسونلار. بلا توقف ایکنالاسین معیوب قیلورلار. صونکرا نقاشلیق بیله اویانکلیغ

بورون ترتیب بیرمیش ابردی کیم بو رونقی بورون دین کوی بخشش راق ابردی.
و موزون هم ابردی، کویا کیم بو بیتنی اوزیکنا مناسب آیتوبدور کیم:

۲۴۱ - خواجه عبدالعزیز نقاش

از کارمندان کتابخانه شاه مرحوم بود. در فن تصویر و نقاشی
شاگرد استاد بهزاد است. میگفت از کارهای استاد بهزاد آنها را که خوب
است یاد گرفته ام، یعنی بدعایش را تتبع نکرده ام. بدون مبالغه شخصی
ذوفنون بود و نقشبندی نیز میدانست.

« ۱ » بیروریلار - ن - د

« ۲ » چار - د

« ۳ » بورین - ظ

موقعی که میرزا محمد فرزند خواجه قباح جراح در عنفوان حسن و جمال بود با يك دو تن از نقاشان خاصه شریفه او را بر میدارند و عازم هندوستان میشوند. در اثنای راه مهر شاه مرحوم را تقلید کرده يك برات صد تومانی باسم ارباب خود میسازند. وقتی که این وجه چهار دانك و دو دانك وصول میشود قورچی و میعاد میدوند و خواجه مذکور را با مولانا علی اصغر مصور گرفته بدرگناه شاه میآورند. در آن اثناء که شاه مرحوم میخواست از کشتنشان بگذرد و گناهشان را ببخشد خواجه قباح سر اسیمه از اندرون بیرون میآید و میگوید دستور صادر شد که بینی و گوشهای خواجه عبدالعزیز و مولانا علی اصغر را ببرند و این حرف بیدرنگ بموقع اجرا گذاشته میشود. سپس در سایه نقاشی برای خود يك بینی ساخته بود که از بینی حقیقی خیلی بهتر بود.

موزون هم بود؛ و گویا این بیت را مناسب حال خود گفته است:



نه میکشند و نه از دست میگذارند / دماغ کار ندارم چه کار دارند
 تربت لبق دور، استاد بهزاد نیک / خواهرزاده سی مولانا
 حیدر علی اوغلی دور، پوچهر نیک / نقاشی میدارند
 ایروان، انواع هنر بیله آراسته / کیشی ایردی
 بیضالم لیفیدین اوزکا هیچ قصوری / یوق ایردی، شاه حنت محنت دین مازر استماع
 ابتدوک کیم استاد بهزادغه / ترجیح موباز ایردی، مولانا میرحندی و مولانا سبط
 علی قطعه سین کیم خط نیک استاد / ایروانلار اوبانگیم هل موباز ایردی
 قطعه صاحبی هر چند صاحب و قوف / بواسا ایردی امیردی دین عاجر شور ایردی
 اوزقطعه لاریدا نقاش شاهی / تیماک امر اولمیش ایردی، شطرنج موباز
 حاضرانه و غایبانه بخشی / اوبنار ایردی
 گاهی شمرغه هم رعیت / فیلورلار ایردی، و مضمون او

۲۴۲ - مولانا مظفر علی نقاش

از اهل تربت و فرزند مولانا حیدر علی خواهرزاده استاد بہزاد است۔
 در نقاشی نسبت باین حقیر سمت استادی دارد۔ بانواع هنر آراستہ بود
 و جز اینکه قدری بیطالع بود هیچ عیبی نداشت۔ از شاہ مرحوم بارہا
 شنیدم کہ وی را بر استاد بہزاد ترجیح میداد۔ قطعہ مولانا میر علی و
 مولانا سلطان علی را کہ استاد خط بودند چنان تقلید میکرد کہ صاحب
 قطعہ ہر چند ہم اہل خبرہ بود نمیتوانست تشخیص بدهد۔ امر شدہ بود
 کہ در قطعہہای خود « نقاش شاہی » بنویسد۔ شطرنج صغیر و کبیر را
 حاضرانہ و غایبانہ خوب بازی میکرد۔

گاهی بشعر ہم میل میکرد۔ این مطلع از او است:

~~~~~

صراوت گل رویت ز غصو خیزاست      بہار گلشن حسن تو عنبر آمیز است۔  
 دارالموحدین قزویندا عالمی وداع      فیلمدی۔ شاہزادہ حسین علیہ التحیۃ والسلام  
 قبرستانیدا مدفون دور۔

در قزوین وفات یافت و قبرش در قبرستان شاہزادہ حسین است۔

~~~~~

استاد حسن مذہب

بغداد ایغدور۔ استاد قسوام لہدین بغدادی اوغلی دور۔ اولجہ
 بخشلیق کیم اتاسیدا بار ایردی اوغلیدا قضیہ منعکس دور۔
 اوز فتیدا بی نظیر دور۔ حضرت بہترین عالم رسول خدا « کل
 فیسیر فتمہ » حدیث کوریا کیم مولانا مذکور ایچون آیتو بدورلار۔ ہر قسم آزار کیم
 متصور ابرور ابناء جنسیفہ ایلکیدین کیلسہ تقصیر قیلماس ایردی۔ طرفہ طرفہ بی ناک
 ایغلار اول کشیدین ظاہر بولدی، حتی کیم شاہ اسمعیل ثانی انارالله برہانہ مہربان
 تقلید فیلور رسوا بولدی، باوجود بوحال صحیح و سالم قالدی۔
 کیشی بو وادیلاردا صاحب قران ابرور، بو مختصر اول عزیز نینک ایندوغلی
 دست بستہ ایشلاری شرحیفہ متحمل بولمادوغیدین بیرار بیمہ سی یلہ اختصار فیلمور:
 اول اول کیم بوقاری تمین بیر سنک سماقنی اتاسی نینک باشیفہ موافق
 و معاذی بران قیلور کیم اگر تقدیر تدبیریفہ موافق توشسا ایردی (اتاسینی ۱)
 ہزار سالہلار بیرلہ برابر قیلور ابرمیش؛ حقا کیم اتاسی تیلیدین بو شرحنی استماع
 میدوم۔ بیر طرفہ تذکرہ بغداد اکابر و اہالی سی خط و مہریفہ اتاسی بینکوردوب

« ۱ » اتاسی - ظ

عراقه بیبارمیش ایردی کیم هر کیشی کیم مولانا حسن مذهب نی قیلد یسکورسا
مین دنیا و آخرتدا جوابین بیرورمین ، عیاذبالله .

وبنه بیر بو کیم قاسم بیک صحاف آتلیق بیر بیکیت تبریزدا مولانا مشارالیه نی
اوز ابویکا محرم قیلور . خاطر جمع قیلدوغیدین صونکرا بیر چرکس جاریه سی بیرله
میزبان نینک همزبان بولوپ اختلاط قیلور ؛ رسوا بولدوغدین صونکرا
اولوم تو همیدین ینه بیر تلبیس بیله اول بیکیت دین بیع قیلور . الحال اول جاریه
دین متولد بولمیش بیر حلال زاده مخدومزاده سی بار کیم مولانا مذکور اول
سلاسه پاک سیر طینت نینک هیچ وادیدا شاگردی بولا آلماس . خوب
آینو پدردلار دیم :

بدگهر با کسی وفا نکند اصل بد در خطا خطا نکند.

۲۴۳- استناد حسن مذهب

از اهل بغداد و فرزند استاد قوام الدین بغدادی است . باینکه پدرش
محسنات زیادی داشت خودش برعکس پدر است ، در فن خود نظیر ندارد .
گویا حضرت رسول خدا حدیث « کل قصیر فتنه » را در باره وی ایتراد
فرموده اند . اگر از دستش برمیآمد هیچگونه اذیت و آزار را از امانی جنس
خود دریغ نمیداشت . بیهبالانیهای عجیب و غریبی اراو دیده شد . حتی پیر
مرحوم شاه اسمعیل دوم را تقلید کرد و رسوا شد و باینحال صحیح و سالم
ماند . حریف در اینگونه کارها صاحبقران است ، چون این شخص باین
شرح کارهایی که از او سرزده است گنجایش ندارد . اما این در بعضی
اکتفا میگردد :

اولا اینکه سنک سماقی را از پشت بام بلندی بر سر سرای حسن
کرده بود که اگر تقدیر باندبیرش موافق میشد ، بر او میزد آن قدر
برابر میساخت و من اینرا از زبان پدرش شنیدم . پدرش بعد از این
و اعالی بغداد نوشته ای تهیه کرده بعراق فرستاده بود که هر کس حسن

مذهب را بکشد در دنیا و آخرت جوابش را من خواهم داد .

و دیگر اینکه جوانی بنام « قاسم بیک صحاف » در تبریز مولانای مزبور را بخانه خود محرم میسازد؛ مولانا پس از آنکه اطمینان حاصل کرد بایک کنیز چرکس مباشرت می کند و بعد از رسوا شدن از ترس کشته شدن آنرا بحیله ای از جوان میخرد. اکنون از آن کنیز فرزند حلالزاده ای دارد که خود مولانا در هیچ باب شاگرد او نمیتواند باشد.
راست گفته اند :

بدگهر با کسی وفا نکند اصل بد در خطا خطا نکند.

دورنای اول بابای عالم نینک دور کیم :

این رباعی از او است :

فرمان دو چشم نیم مست تو شوم در راه وفا چو خاک پست تو شوم
بانساک غمزه قصه جانها کردی صید اوکن من هلاک شست تو شوم.
رند و لالابالی حریف ایردی ، اوقاتی نحاس لیفدین
کیچار ایردی . طبعی بمانت ایرماس . بومطلع انینک
غزالی
تبریزی
دور کیم :

۲۴۴- غزالی تبریزی

حریفی رند و لالابالی بود و اوقات خود را بنحاسی میگذرانید. طبعش

بد نیست و این مطلع از او است :

سبل اشکم همچو طفلان میکند میل کنار

برکنسارم تا نمی آید نمی گیرم فرار .

اسم با مسما ایروور ، فی الواقع کلو سوز حسنی باره
 معرکه گیر ایردی ، سر پنجه مذاقی کر بیان گیر بولوپ مکررا
 هنگامه سی حاشیه سیدا تماشا قیلور ایردوقه
 بو (ایات ۱) اوز لعل شکر بار پدین استماع فیلدوم :

حسنى
 اصفهانی

۲۴۵ - حسنی اصفهانی

اسمش با مسما مطابق است ، در واقع حسن کلو سوز دارد . معرکه
 گیر بود ، سر پنجه مذاقی کر بیان گیر ما شده بارها در کنار هنگامه اش
 تماشا میکردیم .

این ابیات را از لعل شکر بار خودش شنیدیم :

☆☆☆☆☆

نوید وصل شیرین بیستون را میکند ور نه	ز فرهاد حزین جز ضعف و جان گدن می آید
مکن از عشق منم ای نصیحتگو که من هرگز	نخواهم کرد ترک عشق و این از من نمی آید
دل برد از من آن مه و غم داد در عوض	خوبان در این معامله آیا چه دیده اند
تبریز لیغ دور ، یمان کیشی ایرماس ، فضیلت و استعدادی هم	
بار دور بو ایکی بیت اینک دور کیم :	

حکیم
 ظهوری

۲۴۶ - حکیم ظهوری

از تبریز است . بد آدمی نیست ، فضیلت و استعداد هم دارد . این دو بیت -

☆☆☆☆☆

هنوز اول عشق است بر عیاب مکن	سای عشق مرا از سم خراب مکن
چه رشک میبری ای دل بکشتگان غمش	بومم به عهد خود میبری شتاب مکن

" ۱ " ایاتنی - ظ

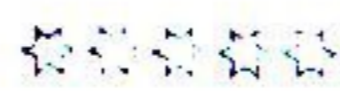
اول ہم تبریز ایغدور، فاضل و خوش طبع و عالم و خوش
 مشرب کبشی تور، استاد میر استاد مظفر علی نقاش شاہی بیله
 کیم اسمی بو تہ کرہ دا مذکور دور مصاحب شہان روزی ایردی لار،

حکیم
 بدایعی

۲۴۷ - حکیم بدایعی

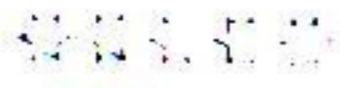
اونیز از تبریز است، مردی است فاضل و خوش طبع و عالم و خوش
 مشرب، با استاد مظفر علی نقاش شاہی کہ اسمش در این تذکرہ مندرج است (۱)
 مصاحب شہانہ روزی بود.

اشعار ترکی و فارسی دارد و این بیتها از اوست :



دلا مقید اول عنبرین کمند اول کور غریب سلسله دور زلف یار بند اول کور
 غم شراب بدایعی لوند میکنده دور ایباغی تیراغنه باش قویوب لوند اول کور،
 بوقصیده نی کوپ بخش آبتوبدور، مطلع و حسن مطلعی بودور کیم :

این قصیده را بسیار خوب گفته و مطلع و حسن مطلع آن این است :



مرا از جوانان شیرین شمایل بحان منت است آنچه کردند بدل
 کند منع ما شیخ شهر از جوانان چه گویم اورا کہ پیری است جاهل،
 بو ایکی بیت هم انکلار نینت دور کیم :

این دو بیت هم از ایشان است :



مه من شد من کرم عناب آهسته آهسته بلی گرمی فزاید آفتاب آهسته آهسته
 بخونم تیغ آن گل رفته رفته سرخ خواهد شد قضا خواهد زدن نقشی بر آب آهسته آهسته

مولانا مسانک خوش نویس نینت خواهرزاده سی ایردی •
 اول هم خوش نویس و خوش طبع بیکیت ایردی، موسیقی
 دین کوپ صاحب و قوف ایردی، بو بیت نی کیم :

مولانا
 ابوالہادی

۲۴۸ - مولانا ابوالہادی

خواہرزادہ مولانا مالک خوشنویس بود . او نیز جوانی خوشنویس و خوش طبع بود و از موسیقی خیلی اطلاع داشت . این بیت را:

☆☆☆☆☆

بن گفتمی چو من یاری نداری تو ہم چون من گرفتاری نداری
حسینی مقامیدا پیر صورت رنگین فیلیدی ، کوپ مشهور بولدی .
قزویندا عالمنی (پدروود ۱) قبلدی . مزاری شاہزادہ حسین علیہ السلام قبرستانیدادور .

در مقام حسینی آوازی ساخت کہ خیلی شایع شد .
در قزوین در گذشت و قبرش در قبرستان شاہزادہ حسین است .

☆☆☆☆☆

خواجہ حسین ثنائی خواہرزادہ سی دور ، مشہد مہاسین را
تحصیل گاہ مشغول ایردی ، بو او خوردا ہندگہ بردی طبعی
یمان ابرماس . بو بیت اسٹک دور گیم :

میرزا
باقر

۲۴۹ - میرزا باقر

خواہر زادہ خواجہ حسین ثنائی است و حالا در ہندوستان
طبعش بد نیست و این بیت از اوست :

چنان مستغرق کفرم کہ کرسیمچ امدرا
یمان کیشی ابرماس . او مہر سہ ہندوستان
ہو بگوشی دور ، بو اسٹک دور گیم .

مولانا حزینہ
گونابادی

" ۱ " پدروود ۲

۲۵۰ - مولانا حزین گونابادی

بد آدمی نیست و اوقات خود را تجارت میکند. سایقه اش هم خوب است و این ابیات از اوست:



صد حرف بیخودانه شہم بر زبان گذشت
عاشق ہمین حزینی جاوید عاشق است
از من مرنج اگر گلہ ای در میان گذشت
او بگشت باغ مشغول و مرا در کوی او
میروم گر بیوفاور ہوا الہوس معذور دار
گرچہ ممکن نیست بی او زیستن غیرت خوش است

یار را باغ-یر دیدت پیش ما دشوار بود
ای حزینی غافلسی بر خیز و فکر خویش کن

این قرار و صبر مسارا دوری در کار بود.
چہ عادت است گرفتار تابکی گوید
کہ طعل شوخی و اینہا با اختیار تو نیست
مرنج از گلہ عاشقی کہ در ہمہ عمر
یکدو بیگانہ ہر از زہرم از او در جگر است.
زود بستند مرا زخم و نگفتم کہ هنوز
نظارگی چہ کند گسر ہزار جان دارد.
ترا بدشمنی خویش رہنمائی کرد
باین کرشمہ خونریز و حسن عالم سوز
بیک نگہ کہ در ایام دلربائی کرد
کسی کہ پیش تو اظہار آشنائی کرد
کہ زود میرم و گوئی کہ بیوفائی کرد
تمام عمر ستم کرد و من ہمان عاشق
کہ ہجر اینہمہ با او سیزہ رایی کرد
ترا ہزار جفا در دل و مرا غم این
نہ کفر گفت حزینی کہ لاف طاقت زد

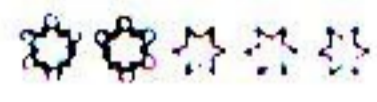
متعین و فاضل کیشی دور، کویا کیم و ضی دین سہر

فیلمای دور، ہوا بیاتی مشہور دور کیم :

شیخ احمد
خلخالی

۲۵۱ - شیخ احمد خلخالی

شخصی معروف و فاضل است و گویا از وطن خود بھیج جا مسافرت
نکرده است. این ایاتش مشہور است :

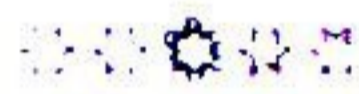


مرا نخل قوت از جا در آورد
همین تاثیر تنها ماندگی بس
خرام قسامتت از بسا در آورد
کہ اورا از درم تہادر آورد.
کشم بر صفحہ دل صورت جانانہ خود را
بدین صورت دہم تسکین دل دیوانہ خود را.
تجارت امریغہ مشغول دور، بوییت اینک دور کیم :

فصیحی
یزدی

۲۵۲ - فصیحی یزدی

بتجارت مشغول است و این بیت از اوست :



گذار آنقدرم در رکاب دولت خویش
میراندین دور، بخشی طالب علم دور، انشائی ہر
ایرماس، ہیئتدین کوپ صاحب و موف دور، بوانیات اینک دور کیم
محمد امین
غباری

۲۵۲ - محمد امین غباری

از ہرات است، طالب علم خوبی است، انشائش ہر
ہیئت نیز خیلی اطلاع دارد، این ایات از اوست :



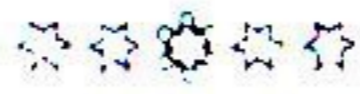
چنان مکن کہ دگر ترک آمونانہ کنہ
رخمی کہ گشتہ جو گاہ از خمار محنت و درد
چنان مکن کہ برا ناخدا حوالہ نام
رشتہ می وارستگی جو لالہ نام
سزا بدامن رشک ہزار سالہ نام

دل خوش بسر کوی جنون آمده بود در صبر و ثبات ذوقوت آمده بود
 این عقده رشک اگر نمیآمد پیش از عهده عاشقی بیرون آمده بود.
 نقاش ایردی ، مشهد مقدسدا بولور ایردی. رهی تخلص
 قیلور. شعرنی قدامطرزیندا آیتور ایردی. بور باعیلارا اینک دور کیم:
 مولانا شاه
 محمود

۲۵۴ - مولانا شاه محمود

((رهی))

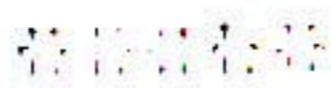
نقاش بود و در مشهد مقدس اقامت داشت. تخلصش « رهی » است و شعر را بسپک
 قدام میگوید. این رباعیها از اوست :



تا عشق دودیده بر تو سیمین بردوخت پس دل که خدنگ آه بر اختر دوخت
 بی رشته آه آتشین بافت دلم تا وصل مرفع حیاتم بر دوخت.
 رفتار تو کش زهر قدم کونر ریخت در قالب فنسه پیکر محشر ریخت
 تا دید سواد شام زاعت خورشید چون شمع برق خویش خاکسار ریخت.
 آن شوخ که درد او بدرمان ندهم مردن ز غمش صد جهان (۱) ندهم
 چون غمزه او خوش است باریش دلم صد کعبه بیک خار مفیلات ندهم.
 ابراهیم
 بیک
 شیر از لیغندر . یغشی نویسنده دور ، شعردا رباعیغه
 ارتوق اشغال کور کوزور. بور باعیلارا اینک دور کیم :

۲۵۵ - ابراهیم بیک

از شیراز است. نویسنده خوبی است و در شعر بیشتر بر باعی میپردازد.
 این رباعیها از اوست:



از فاقه و نقر مردرانگی نیست
 آه است اگرچه کار درویش اما
 خشم و غضب اینقدر متین میباشد
 ای مردو جهان امید برهم زن من
 در عشق بستی ز دیده خون بارم من
 مهر کس اگرچه در دلش جانکند
 روزی که چراغ عمر خاموش شود
 با (پیدردان ۱) مکن خدایا حشرم
مولانا عهدی
ساوجی

کیشی است که کس را باستی جنگی نیست
 بر آینه دلای از آن زنگی نیست
 کس با کسی این همه بکین میباشد
 مردی و مروت اینچنین میباشد
 روزی صد بار جان بلب آرم من
 این تغمه بسنت خاره میبارم من
 وز ساغر مرگ عقل بپوش شود
 ترسم که محبتم سراموش شود
 متین کیشی ابردی . بوا ایات اینک دور کیم :

۲۵۶ - مولانا عهدی ساوجی

شخصی متین بود و این ابیات از اوست :

شعر

چه میخوری غم مرگ همان تصور کن
 برو با هر که میخواهد دلت گشت جمن میکن
 بچه اندیشه‌ها از خاطر ناشاد روی
 درویش و سوس و زلف کس کاشی از روی
 میرزا اینک مقبولای بنگه میرزا (۲)
 شیخ اندک حاشی کوی از خالی از (۳)
 ولهدا افسام شمردین رباعی طور فیه رغبت کور نو نور ابردی

شیخ

رباعی

۲۵۷ - شیخ رباعی

درویشی و ریاضت کشی داشت و مقبول سلطان
 میرزا منظور وی بود خیلی حیات دارد از درویشی خالی نبود

(۱) پیدردان - ۱

(۲) نک - ۱ . آینه دل

(۳) درویشی - ۱

از اقسام شعر رباعی تمایل داشت . این رباعیها از اوست :

☆☆☆☆☆

ای گل دلم از تو گوندیم غم باش
مرهم نه داغ دل بیدردان شو
گریات رگم پیش رخ زیبایش
بر من نگریست اشک من روی نمود
محروم زوصل غیر و گو محرم باش
گوداغ دل من از (۱) بی مرهم باش.
شد اشک روان بروی مه سیمایش
در آینه روی جهان آرایش.
بو ایکی (بیت ۲) نی گرم آیتو بدور کیم :

این دورباعتی را گرم گفته است:

☆☆☆☆☆

حرف گرمی بغم اندوخته خود نزدی
پیرگشتی بجهانت شیخ رباعی وهنوز
در دل غم یار و یار در دل مـار
ما چهره از او بخون دل کرده نگار
آتشی در جگر سوخته خود نزدی
بخیه برچشم هوس دوخته خود نزدی .
غم در دل و غم گـار در دل مـار
وین طرفه که آن نگار در دل ما را

مولانا

خادمی

آیتو بدور کیم :

۲۵۸ - مولانا خادمی

از قزوین است. نامرادی بود خدمتکار و سرتراش و شعرش نیز چنین بود.
در بیان عاشقی مولانا کسبی و معشوقی گورکن اوغلی این رباعی ر
بلهجه خودشان گفته است:

☆☆☆☆☆

کسبی اره ایش (زمانه ۳) کتی داری باری بجوان گفت و شنفتی داری

(۱) « تو - ن »

(۳) رباعی - ظ

(۲) زمانه - ن

چون (گورہ ۱) کن ایستہ (بجہ ۲) (لطفی وار ۳)

اونیائے اچھے خسی کہہ گورہ مہتسی داری،
ہمدان ولایتی بروجرد آتلیق قصبہ دین دور، کارد کرایق
شغلی بیلا اوقات کیچے-ور وراپردی، شکفتہ و کرم اختلاط
بیکیت دور، اوایلدا کوپ با ادب و بیطمع و کاسب ایردی، الحال
بویانکلینغ استماع اولنور کیم زیادہ شاعر پیشہ و مسخرہ غالب و طامع واقع بولویدور،
انشاء اللہ کیم عاقبتی خیر بولغای .

مولانا

صیقلی

لرستان اصطلاحی بیرلہ مشہور ایباتی کوپ بار، بو اشعار ہم انہک دور کیم :

۲۵۹ - مولانا صیقلی

از قصبہ بروجرد ، ولایت ہمدان است و اوقات خود را بکارد گیری
میگذرانید . جوانی شکفتہ و گرم آمیزش است . در اوایل خیلی با ادب
و بی طمع و کاسب بود ولی حالا از قراری کہ میگویند خیلی شاعر پیشہ
و مسخرہ و طمعکار شدہ است . انشاء اللہ عاقبت بخیر باشد .

بلہجہ لرستان ایبات مشہور زیاد دارد . این اشعار ہم از اوست :

خوش آن تواضع و گرمی میان ناز و محبت
نگردد بر خاطرش هر گز تلافی کردنی
ندارم خاطر آسوده از شغل بلا هر گز
میان اہل دعا دم نمیتوانم زد
حسن یوسف اگر از غم زہ چنین تیغ کشد
خواہم عذاب دوزخ جاوید در جهان
دل خون شد و میل گریہ دارم
دیبری است کہ چشم بر سر نرسد

اول ولایت نینک آدمی زادہ لاری دین دور ، خوش طبع و
ہمت بیکت ایردی ، زیادہ مصاحب و موافق اندک
بیت انہک دور کیم :

اوجی

در جزینی :

- (۱) کور - د
- (۲) بجہ - ن . بجہ - د
- (۳) لطفی داری - ن - د
- (۴) در کپانی - ن

۲۶۰ - اوجی در چیزینی

از آدمیزادگان ولایت در چیزین است ، جوانی بود خوش طبع و بلند همت و خیلی مصباح و موافق بود این دو بیت از او است .

ده بندہ شهر بشهرم ہی گلرخساری بی آنم همه جا تابکف آرم زاری ،
دزدیده نگاہت ز من دلشده جانت برد
آہ این چه نگاہ است گزو جان نتوان برد .
مشہد مقدس دین دور ، طبابت امریغہ مشہول ایرور ،
مردم دیدہ و خوش اختلاط بیکیت دور ، بقدر فضیلتی ہم بار ،
معما علمیدا ہم یغشی دور ، بو معما قاسم اسمیغہ اینک
مولانا محمد امین
دور کیم :

۲۶۱ - مولانا محمد امین

از مشہد مقدس است و طبابت اشتغال دارد . جوانی مردم دیدہ و خوش معاشرت است و تاحدی فضیلت ہم دارد و در علم معما ہم خوب است . این معما را باسم « قاسم » گفته است :

بسکہ در آتش دل سوختم از خود کامی دل آتش خور مرا نبود جز نامی ،
بوربای ہم اینک دور کیم :

این رباعی ہم از اوست

آنم کہ جهان جهان غم ما حضر است وز آہ بیاییم فلک در حمار است
از آتش دوزخم مترسات کہ مرا سوزی است کہ صد دوزخ از او در خطر است .

مولانا
شعوری

نیشابور لیغندور، اکثر اوقات مشہد مقدس دا بولور ایردی، صاحب
سلیقہ و خوش طبع کیشی دور، بوا بیات اینک دور کیم

۲۶۲- مولانا شعوری

از نیشابور است و اغلب در مشہد اقامت میگرد و صاحب سلیقہ و خوش
طبع است و این ابیات از اوست:

☆☆☆☆

آرزوی ماجمال خوبرویی بیش نیست
پیش از هلاک خوی تو ترسم کہ سوزدم
چون بابلای عشق شعوری مراسری است
طقیل دیگران تا یک نظر سوی من اندازد
زینتایی بیزمت آمدم برهم مزن مجلس
دلی کہ آه کشد در غم تو از خامی است
شعوری چون روم از بیخودی ناخوانده در بزمش

بی رفع خجالت همزیات من کہ خواهد شد
تیریز لیغندور، میداندا کشتی ۵۵ مفاہہ سید ناصر اعظمی بقول ایردی
بر کوزی محبوب ایردی از بی خطہ ہم اول بردا مجمع دیور
شعر حکامہ سین کرم قبلور ایردی لار، مولانا باوجود عدم استعداد
بو جهت بیت اوزیکا ملک الشعراء بق قرار برور ایردی، بر عریب شعر است، مولانا بی
مشارالیه پای تخیلدا راه آوردین اصحاب غہ (شچہر ۱) ایردی
فضارا بر کون استاد میر صنعی کیم اسمی بو تذکرہ دامسطہ ایردی
واقرانینہ شعرا و قور زماندا مولانا بر ناموجه دخل قبیلہ آلتی (مولانا ۲۰) ایردی
آیندی کیم:

۲۶۳- مولانا صیر فی کور

۱ " کچورور - ط

۲ " ہیر - ط

از تبریز است . در میدان در مقابل کشتی گاه بصیرانی اشتغال داشت و يك چشمش معیوب بود . شعرا نیز در آنجا گرد آمده هنگامه شعر را گرم میساختند و از این جهت مشارالیه با اینکه استعداد نداشت صورت ملك الشعرائی بخود میگرفت و اگر شاعر غریبی میآمد ره آورد خود را در پای تخت وی بیاران تقدیم میکرد .

از تضاروزی استاده امیر صناعی که نامش در این تذکره مسطور است (۱) برای امثال و اقران خود شعر میخواند ، مولانا اعتراض ناموجهی کرد و هر چند میر مرحوم جوابهای موجهی داد سودمند نیفتاد ، میر این بیت لسانی را خواند:

☆☆☆☆☆

من می بیفش و از باب مروت بی ذوق زر من خالص و صراف سخن نابینا .
 خواجه آصفی نینک بومطلعی (۲) کیم :
 دردی که دل زدست تو میکرد میکند بر دل چگونه دست نهم درد میکند
 بویانکنیغ جواب آینه‌بیش ابردی کیم :

باین مطلع خواجه آصفی :
 دردی که دل زدست تو میکرد میکند بر دل چگونه دست نهم درد میکند
 چنین جواب گفته بود :

☆☆☆☆☆

نامرد پیش تیغ تو رو زرد میکند تیغ تو فرق مسرد ز نامرد میکند .
 مولانا
 بیانی
 اول هم تبریز دین دور • کهنه شاعر دور ، او ایلدا زر کش لیق
 بیرله اوقات کیچور ور ابردی ، صاحب مذاقلیق سببی دین کاغد
 بر لیق غه کیم فریبنده ایرور مشغول لیق کور کور ور ابردی
 اول جهتدین اطفال بیرله آمیزش قیلور ابردی • بو اوچوردا کاغد بر ایق دین نفاشلیق غه باردی ،
 آندا هم (چیزی ۳) بولمادی • بو بیت انینک دور کیم :

(۱) شاعر شماره ۶۸ ص ۷۵

(۲) غه - ظ

(۳) چیزی - بی

۲۶۴ - مولانا بیانی

او نیز تبریزی است . شاعر قدیمی است و در اوایل بزرگشی اشتغال داشت . ولی چون صاحب ذوق بود بکاغذ بری که شغل فریبنده ایست پرداخت و از ابنرو با کبودکان آمیزش میکرد . اکنون از کاغذ بری بنقاشی گذشته ولی در آن هم چیزی نشده است . این بیت از او است :

ما من سوی مسکینان نکاهی میتوان کردن

اگر هر روز نتوان هر بمانی میتوان کردن .

فقیر و بی نوا کیشی دور ، اوفانی کل کار بیدین کیچاره .
بویانکلیغ شعر هم آیتور کیه :

امانی
همدانی

۲۶۵ - امانی همدانی

مردی فقیر و بینوا است و اوقات خود را بکل کاری میگذراند .
چنین شعر هم میگوید :

ز هر چشمت نه چنان چاشنی داد مرا که رود انس از من در هر
آویخته از دار بلا باز سری چند طاهری شده بر من به سوز بر آری من
ملك سلطان قم دین دور ، رانس شهرت انس او دینی دور سلطان
محمّد تخلص قیلور ، بنیه وئی و طبعی خوش بیست دور سلطان
اینک دور کنم :

۲۶۶ - ملک سلطان محمد

((سلطان))

از اہالی قوم و نرزند رئیس شہاب الدین است و «سلطان» تخلص میکنند.
جوانی است یتیم و شوق و طبع خوشی دارد . این بیتها از او است :

~~~~~

بسکہ دل روی اطعمہ بردر او سودہ است      خون دل ہر چند میآید غبار آلودہ است .  
بگذار تا ذوقی برم از دیدن دیوار و در  
بیرون میا سویم مبین چون نقش دیوارم مکن .  
فغان کہ مایہ بیداری ہزار شب است      حکایتی کہ از آن لب شیدہ ام امروز .  
خاک کویت دم مردن ہمہ در چشم کشم      تا ہر گم نشانند دگری بر سر خویش  
در دل کبرو مسلمان زدہ آہم آتش      تو ہم ای بت نظری کن بدل کافر خویش .  
ہمدان ولایتی نیک توی اتنیغ قریہ سیدین دور . خوش  
طبع و خوش معاورہ بیکیت دور .      کوپ فضیلتی ہم بار ،  
باوجود بو حال عاشق پیشہ و صلاحیت لیبی بار .  
طبعی ہم بمان ابرماس . برباعی اول حضرت نیک دور کہیم :

قاضی

حسن

## ۲۶۷ - قاضی حسن

از قریہ موسوم بہ «بوی» ولایت ہمدان است . جوانی است خوش  
طبع و خوش صحبت . فضیلت زیادی ہم دارد و با اینحال عاشق  
پیشہ و صاحب صلاحیت است .

طبعش ہم بد نیست و این رباعی از او است :

~~~~~

امشب دگری دل اضطرابی داری از ساغر ہجر خون تابی داری
ابر خون جگر پر است پیمائے تو نوشت بادا عجب شرابی داری .

مولانا اسد

ہمدانلیغ دور ، جانی تخلص قیلور . زیساده ہموار و
خلیق کیشی دور ، عاشق لیق ہمزیبانی بویانکلیغ بیر او
بولماس . اقسام خطنی یغشی کتابت قیلور . نیل لار مولانا
مشارالیه بیرله مصاحب ایردوق . معمایی دور ، طبعی ہم یغشی ایرور . بو ایبات اول
یار عزیز نینک دور کیم :

۲۶۸ - مولانا اسد

((جانی))

ازهمدان است و «جانی» تخلص میکند. شخصی بسیار ہموار و خلیق
است و در ہمزیبانی عاشقی نظیر ندارد. اقسام خطرا خوب مینویسد. سالہا
باوی مصاحب بودیم. معمائی است و طبع خوبی ہم دارد و این ایبات از او است :

بسوی میکده هرگز من خراب نرفتم که همچو شیشه می درخه شراب روم .
میان اهل محبت نشانی من کم باد که نام مهر بچہ تو بیوقا برده .
بمردم کش نگاه آن آفت جانها اشارت کرد
که از خیل بنی آدم کسی را ز ما بگارد .
شد ز رسوائی ما شهر برو طرفه که ما
تہمت آلود صلاحیہ بدیت رسوائی .
کشیدم با بدامان چون دوید آوازہ عشق .
نشستم بر زمین زوری دوسوائی جہان گسہ .
بو معمائی ادهم آتیغہ بمان واقع بولاییدور دیہ .

این معما ہم کہ باسم «ادہم» گفتہ بدنشده است

صفت کشید از بہر قتل من سیاہ درد و غم
دود آہم سر کش است از سوزہ - مواہبہ نام

سوژی
ساوجی

شاعر وضع ولونددیگیت ایردی • اگرچه ظاهر و باطنیدا کورلیق
بار ایردی والا طبعی یمان ایرماس • محبت اعجازی اولو
(تیر ایتمک ۱) با پیدا بویتی یمان واقع بولما بو بدور کیم :

۲۶۹- سوژی ساوجی

جوانی شاعر وضع ولوند بود • باوجود کوری ظاهری و باطنی طبعش
بد نیست • این بیت را در یمان زنده کردن مرده باعجاز محبت بد نگفته است :

اعجاز عاشقی اشت که روزی هزار بار میرم از برای تو و زنده میشوم
درویش و نامراد کیشی ایردی ، صباغخانه و بسند لبی غه قانع
بولوپ اوقات کیچورور ایردی • کاهی هموار شعر هم آیتور
ایردی • بو ایبات اول نامراد اینک دور کیم :

بیدلی
همدانی

۲۷۰- بیدلی، همدانی

درویش و نامراد بود و بنویسندگی صباغخانه قناعت ورزیده اوقات میگذرانید
گاهی شعر همواری هم میگفت • این بیتها از اوست :

چنانم برده ارچار قس سرو عالم آرایی که توانم نشست از بقراری یکفس جایی
مجو کیفیت از می بیدلی گر قوت جان بخشد که از کیفیت او هر چه یابی درد سربابی
شیراز لیغدور • غالباً کیم کاسب و نامراد کیشی ایرور •
کفش دوزلیق شغلیغه مشغول دور •
بخشی صعی بار • بو مشهور مطلع اینک دور کیم :

سولانا
گهتری

(۱) تیر ایتمک - ۱

۲۷۱ - مولانا گھنتری

از شیراز است و گویا شخصی کاسب و نامراد است ، بشغل کفشدوزی اشتغال دارد . طابع خوبی دارد و این مطلع مشهور از اوست :

بیکی که جستن گرو از باد صبا برد دامن بمیان بر زد و زنك از دل ما برد .
بلده طیبه همداندا خطابت امریغه مشغولدور . پاک طینت
و بغشی اعتقاد کیشی دور . با وجود خطابت خوش طبع هم
بار . گویا مولانا مشار الیه دین پر مرکب غایب بو اور ،
مولانا جامی نینک بو مشهور مضمین بدیبه تضمین قیلور کیم :

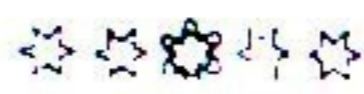
۲۷۲ - مولانا انیسی

در شهر همدان مشغول خطیبی است . شخصی پاک طینت و خوش
اعتقاد است و با وجود خطیبی خوش طبع هم هست . گویند وقتی خورش گم
میشود، این مطلع مشهور مولانا جامی را بالبدیبه تضمین میکنند :

ای خورش گم گشته از جان دوستر دارم ترا بسکه در جان فگار و چشم خوبارم توان
از خطیب و مغری و واعظ که همچس تراند
هر که پیدا میشود از دور پندارم توان
اول هم همدانلیغ دور و اول ولایت نینک بو کیم
سی خواجه میرم نینک لاشراوغلی دور . واعظ نینک بو کیم
ایرورلار . ارباب مهم واصحاب طبعی و عاقل و مشهورلار بدی
و اکثر اوقات شعرا آنکار نینک سلسله لاریدا بو اور ایرورلار مولانا جامی نینک بو کیم
آیتور ایمیشلار کیم خواجه میرم نینک نینک شرابی اور ۵۵ ایرورلار نینک بو کیم
راق ایرور . و مولانا مد دور بیله نینکلار مصاحب ایرور
طبعیدا هم ارباب بسیار بو اول بار نینک دور کیم

۲۷۳ - مولانا پناہی

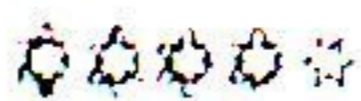
او نیز از ہمدان و فرزند مرد آن ولایت خواجہ میرم بیک کلاتر
است ، الحق خانوادہ خوبی هستند و ارباب فہم و اصحاب طبع را رعایت
میگردند و شعرا اغلب در مجالس ایشان میبودند ، مولانا لسانی علیہ الرحمۃ
میگفته کہ شراب خواجہ میرم از آب دیگر اکابر و اشراف کلاتر است ، با
مولانا پناہی سالہا مصاحب بودیم .
طبعش همواری دارد و این ابیات از او است :



داغ جنون کہ بر سر سودائی من است مجنون عشقم (و ۱) این گل رسوائی من است .
ای وای بر آن کشتہ کہ فردای قیامت بسل شدہ تیغ جفای تو نباشد .
دوشیوہ هست خوبان را کہ جانسوز است و عاشق کش
در اول آن رمیدنہا در آخر آرمیدنہا
محنت زدہ ہای کوچہ رسوائی خونین جگر آن گوشہ تنہائی
حاصل زغم عشق نکردند بجز بد نامی و رسوائی و بی پروائی .
روحی
تبریزی
اول ولایت احکا کلیق امریقہ مشغول قیلور . طبعی بمان ایرماس .
بویت اینک دور کیم :

۲۷۴ - روحی تبریزی

در آن ولایت مشغول حکما کی است . طبعش بد نیست و این بیت از
او است :



۲۷۶ - میرزا محمد امنی

از اهل تبریز و شخصی ملایم و بی آزار است، بتقطیع خیلی مایل بود
بطوری که تاج خود را روزی یک مرتبه می بیچانید و اشرافانه راه میرفت .
شاعر قدیمی است و دیوانی باتمام رسانیده است ، این ایسات از
او است :

❦❦❦❦❦❦

بیماری من چون سبب برشش او بود میبیرم از این غم که چرا بهترم امروزه
عشق مستولی و من بیتاب و آن مه مهربان
میدهده بیهوده ناصح هر زمان بندی دگر .
امنی حکایت شب غم عرضه کن بیمار کارت زد دست رفت چه وقت نهفتن است .
درویش لایق و بی سروبالغ روشیدا یورور ایردی ؛ بمان
درویش ایرماس ایردی.

صرفی

ژولیده موی

قضادین اول درویش بیله رقیب بولدوق ؛ عاقبت خواجه
زاده نینک جوریفه تاب کیلتور مابوپ بیرنجویله ترک قیلدی کیم اندین ممنون و
منتدار بولدوق ؛ (صرفینی ۱) اول نجو-ویله آز کیشی بیلور ، اسمی
بامسما ایردی .

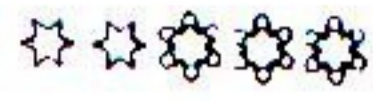
طبعی شعردا هم صحیح و سالم ایردی . بوییت نینک دور کیم:

۲۷۷ - صرفی ژولیده موی

باوضع درویشی و بیسر و پائی راه میرفت ؛ بددرویشی نبود .
قضارا باوی رقیب شدیم ، عاقبت بجور خواجه زاده تب نیاورده
پنجوی ترکش کرد که ممنون و منتدار شدیم ، کمتر کسی صرفش را
بدین نحو میداند ، اسمش بامسما مطابق بود .

۱۰ صرفین - ظ

طبع شعرش ہم صحیح و سالم بود راین بیت از او است:



چہدمی بود کہ عاشق سر کوی بار گیرد

بہزار امیدواری سر رہ-گذار گیرد *

مولانا
سلامی

دارالارشاد اردبیل دین دور • صدرالدین خان معصوم بیگ
اوغلی غہ دستور ایردی ؛ روستایی اینیدین زیادہ تقضیع غہ
طالب و نزاکت غہ راغب ایردی ؛ کمال زینت بیلہ شعرا حاشیہ

مجلس لاریدا باروپ شعر اوقور (ایدی ۱) •

قنارا بیر کون بیر جماعت شعرا بیرلہ خصوصاً مولانا حزینی جیلانی کیم
اسمی بومختصردا مذکور ایرور شاعرانہ صحبت توتار ایردوق ؛ کدر ناپیدا مولانا
سلامی داخل بولوب ابواب دخل شعرنی مفتوح قیلہ باشلادی • حزینی تعجب بوزیدن
آیتدی کیم ؛ شاعر می سیز ؛ سیز کا کیم دیرلار ؛ ایتدی کیم • ملی مشهور اساتذہ
جوایدا ایتدی کیم ؛ کستاخلمیق بولماسا فلا کتینکیز قانی ؛ اصحاب شکفتہ بولدی
مولانا مشارالیه غہ تفاوت قیلالمادی ، اویانی بولمادوغیدن شعر اوقوناق باشلادی •
قضارا بیر بودیہ آیتمیش ایردی ؛ ابتداء ینہ مولانا حزینی ایتدی کیم ؛ بارد شعر ہم
سویلر سیز • حق سبحانہ و تعالیٰ جمیع نام-رادلاری شعرا اینیدین اوز یادہ یادا
مصون توتسون •

بو بیت اول یکنہاہ اینک دور کیم •

۲۷۸ - مولانا سلامی

از اردبیل است. وزیر پسر صدرالدین خان معصوم است بود و تقضیع
ونزاکت بیشتر میل داشت تا بروسنائی با کمال آرایش در حاشیہ مجلس شعر
حضور می یافت و شعر میخواند •

از قضا روزی باعدہای از شعرا بخصوص مولانا حزینی کیم
نامش در این تذکرہ مسطور است (۲) صحبت شعر « مولانا حزینی »
مولانا سلامی داخل شد و شروع کرد بفتح باب ایردی برای دخل شعر •
حزینی از روی تعجب پرسید : شما شاعرید ؟ اسمتان چیست ؟ گفت آردی •

۱۱۱ دی - ن - د

۱۱۲ شاعر شماره ۲۹۲ ، ص

بینہای مشہوری داریم۔ حزینی گفت : جسارت میکنم ، پس فلاکتان کو؛
 یاران در شکفت شدند ولی بولانی مذکور فرقی نکرد و چون خجالت
 نمیکشید شروع کرد بشعر خواندن . قضا را قصیدہ بردیہای گفته بود ، باز
 مولانا حزینی گفت : شعر خنک ہم می گوئید . خداوند جمیع نامرادان را
 از زبان شعرا نگاه دارد .
 این بیت از آن بیگناہ است :



ہجران بدان رسید کہ ہر چند میدہم دل را بوسل مژدہ تسلی نمیشود .
 میر اورفقی ہر ابردی ، باوجود عدم موزونیت کلامی تخصی قبلاً ابردی .
 حر ہلار ایکالاسی ایچون بوسیت نی بخشی آیتیمیش ابردیلار کیہ :
 رفیقی داشت کہ باند اشمن سبع شعر « کلامی » تخصی میکرد . حریفان این بیت را در
 بزہ ہر دوشان خوب گفته بودند :



در چہرہ ہندو زائر حرامی سلام کلامی کلام سلامی .
 مولانا اول ہم اردبیل لیغنیور ، صوفی وش و درویش نہاد کیشی
 ابردی . قصہ مذهب ہم ہار ابردی ، محمود پیروکاری اول
 کوثری اولی خلیفہ اوفورلار ابردی ؛ کوپ بیس و ہلاری وادی
 الحاد سرگردان قیوب ابردی . بوسیت آیت دور کیہ :

۲۷۹ - مولانا کوثری

او نیز از اردبیل است ، صوفی وش و درویش نہاد بود . مذهب نقضوی
 ہم داشت و پیروان محمود (۱) ویرا « خلیفہ » میخواندند و بسیاری از
 بیس و ہلار را در وادی السجاد سرگردان ساخته بود . این بیت از

۱- مرحوم محمدعلی تربیت گوید محمود بوس طرہ نظرہان بودہ از اہل ہجان ہجرت
 اہل ہلار ہجرت ۸۰۰ ہجرت ہجرت ۱۷ - حد کتاب و ہزار و ہشت سالہ در نقطہ واعداد نقل کردہ است
 (تاریخ آذربایجان ، ص ۱۴۱) .

او است :

☆☆☆☆☆

تو چنان جفا پسندی که اگر خدنگ نازت

سوی دل گشاد یابد بگرشمه بازداری •

دار الخلاقۃ بغداد دین دور • بخشی طور لبق و نیکو خصال لبق کیشی

دور • نیل لار مولانا مشار الیه بیرا له مخصوص و مربوط

ایردوق •

مولانا

عهدی

اقسام شعرنی آیتور؛ دیوان مکمل قبلور • بوایات انکلار نینک دور کیم :

۲۸۰ - مولانا عهدی

از اهل بغداد و شخصی خوش رفتار و نیکو خصال است. سالها باوی ارتباط

داشتیم.

هر گونه شعر میگوید و دیوان با تمام میرساند. این ابیات از اوست :

☆☆☆☆☆

و گراز دوستانم چاره درد دل من کن

اگر از دشمنانم تیغ برکش قتل دشمن کن

نهانی دوست با من اما بظاهر کار دشمن کن

میان دشمنان با من حدیث دوستی کم گو

مهباشو برای جان سردن فکر مردن کن.

زبزم وصل جانان عزم رفتن میکنی عهدی

درویش وش و ریاضت کش نامراد اوردی • اوقاتی شعر رهاساناد

ریدین کیچار اوردی • صبح و شام بیرمهول سرتاک بوم سسین

ایردی • بوایانکلیغ شعر هم آیتور کیم :

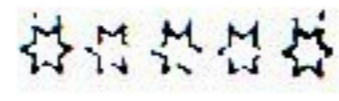
صبحی

ساجی

۲۸۱ - صبحی ساجی

نامرادی درویش وش و ریاضت کش بود. اوقات خود را شعر میگذرانید

و صبح و شام یک مثقال تریاک بومیه اش بود. اینگونه شعر هم میگوید

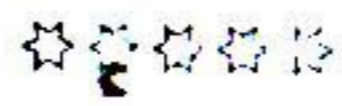


چون نی دلم از یاد تو خالی زنی نیست بر یاد تو میالم و فریاد رسمی نیست
 از تیر غم و تاوک اندوه ترسم من آتشم اندیشه ام از خار و خسی نیست.
 طرفه خود پسند و غریب الفته جوق دور • آوردوی معلی
 نینک بعضی اعزه لاری سایه مرحمتی پناهید اوقات صرف
 شیرازی فیلورا پردی.

طبعی شعردا یمان بارمان • بوایات انکا منسوب دور کیم :

۲۸۲ - قیدی شیرازی

خود پسند و آلفته غریبی است و در سایه مرحمت بعضی اکابر اردوی معلا
 اوقات میگذرانید .
 طبع شعرش بد نیست و این ابیات را بدو نسبت میدهند :



ای قدم نهاده هر گز از دل تنگم برون حیرتی دارم که چون در هر دلی جا کرده ای .
 رسیده بود از او شکوه ها باب که رسید گر شمه ای که دگر طاعت ادا نگذاشت
 کو بمانم من و غیری بود اعش نرسد سازبان گرم حدی باش که محمل برود .
 متاع شکوه بسیار است عاشق را همان بهتر

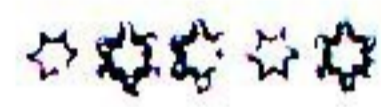
که جز در روز بازار قیامت باز انگشاید .
 کدام مرهم لطف از تو بردل است مرا
 که جانگداز تر از داغهای حسرت نیست .
 سبب خنده آرن لب شده تا گریه من
 قطره اشک بصد خون چگر میطلبم .

جیلاندین دور • هموار و بخته شاعر دور • اول و لایق دلم مولاناغہ
 سمیت توفیق شاعر غالباً کیم بوقتور • بخشی ابیاتی بار ، دیوان
 مرتب قیام بدور • بوایات مولانا نینک دور کیم :

مولانا
طالب

۲۸۳ - مولانا طالب

از اهل گیلان است، شاعری است هموار و پخته و گویا در آن ولایت بالا
تر از وی شاعری نباشد، ابیات خوبی دارد و دیوانی ترتیب داده است، این بیتها
از اوست:



اجل ز محنت همتی دهد نجات مرا که من حیات نمیخواهم و حیات میرا
چوره بسوی تو ام نیست گم شود یارب
هوس که در طلب وصل رهنمون من است
آوارگی نصیب من دردمند شد
شادی کن ای رفیق که بخت مراد داد
خک بویان گذرد تا شود بوی وفا
سک لیلی چو سوی تربت مجنون گذرد
دعوی عشق و جنون اهل وفا را میرسد
عاشقی میراث مجنون است مآرا مرسد
گرچه طفلی عشوه از خوبان فزون دانسته ای
وقت نادانی است حیرانم که چون دانسته ای
ای تورا سرو از گرفتاران با در گل یکی

غنچه را در دعوی عشق زین بدل یکی

دارالروح بن بزوبن دین دور • طره کبشی دور، اجساد
تقیضین عقل و جهل (کلام دین ۱) طاهر دور، طره راقی بو
هیچ کیم نمی اوزینکا عقل و فهمدا برار بلکه ده پشاهان
هندغه باروپ بیرار نیمه وجه معاش کیلتوردی و الحال اول ولایت ساجه امر و
دکانی بار، اگیر اومات زر خریدده لارین هر نیجه براسا پله آو، حواجی و
بو غزل انبیاک دور کیم :

مولانا
فروغی

(۱) کلام دین - ط

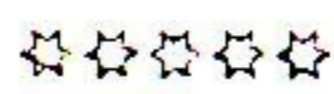
۲۸۴ - مولانا فروغی

از قزوین است . مرد عجیبی است و اجتماع نقیضین عقل و جهل از سخنش
پیدا است . و عجیبتر آنکه در عقل و فهم کسی را با خود مساوی و حتی ده يك خود
هم نمیداند .

بهندوستان رفته مہلفی وجہ معاش با خود بیاورد و اکنون در ولایت قزوین
دکان جواهر فروشی دارد . اغلب اوقات ہرچہ زر خریدار دہمراہ خود بر داشتہ
خواجہ وار راہ میروہ .
این غزل از اوست :



بیرون خرام مست و بر افکن نقاب را
سرگرم لطف ساز شہید عناب را
پیشم چو لب بحرف گشودی حیا مکن
دستور دہ زبزم خود امشب حجاب را
خو با فراق کردہ ندارد مذاق وصل
راحت الہم بود دل پر اضطراب را
فاصلہ با اضطراب تمام از برم برفت
نگذاشت تا تمام نویسم جواب را
سیلاب خوں زدیدہ فروغی چنین مبار
طوفان گرفتہ گیر جہات خراب را
بو ایکی بیت ہم اینک دور ، یمان آیتما بو بدور کیم :
این دو بیت ہم از او است و بد نگفتہ است :



بچہ مشغول کنم دیدہ و دل را کہ مدام
دل ترا میطلبد دیدہ ترا میخواہد .
گہردی بدامنسی نشیند کہ روزگار
در عہد او ز من نکشد انتقام را .

سدید
گیلک

خوش طبع و نامراد کھشی دورہ شعر پدا هموار لبق ہمارہ
ہوایات ازینک دور کہم ؟

۲۸۵ - سدید گیلک

شخصی نامراد و خوش طبع است و شعرش هموار ہے۔ این بیٹھا
از اوست :

زمان زمان ز تو دور افکند زمانہ مرا
جدا کند ز وصالت بھمد بہانہ مرا
چہ کینہ بود ندانم زمانہ را با من
کہ دور ساخت از آت خاک آسنا تہ مرا
تو وعیش با رقیبان من و جان ز رشک دادن
تو بمان بعیش کز غم من دلمگار مردم

میر عزیز
کہانچہ

استاد زیتون کیم اور زمانی نیت افلاطونی ایردی دیرلار
کیم اینی سی دورہ (کاولی سرو ۱) شکل چہ حریف
ایردی والا کوب استعدادی بار ایردی : اولی سازی خوب جاویپ
تصنیف لار بغلادی • ینہ مقدمات کوروپ ہیأت وانجوم دیت ہما خیر ایردی •
مشار الیہ بیرلہ ایچہ زمان امیرخان تر لمان ملازمیددا خواجہ تاش ایردوق دیرلار
واسطہ سی بیرلہ فقیر بیرلہ نزاع فیلدی، ارادہ کدورب ظاہر بولدی آنداق کیم وولدی
حانیقہ بینکوردی لار • سبب نزاع بعضی دین سونکرا چون حق ہر جا بیقہ بولدی
آنی منع قلدیلار • نیچہ کوندین (سونکر ۲) برطیرہ حدتہ بیرلہ اصہ ہنہ ہنہ
قطاع الطريق میرنی اولتوردیلار • مدعیلار بوقہرین مسہم ویلور دلا لایقہ
عاقبت ظاہر بولدی کیم نہ طریق مقبول بولمیش ایردی •

ہو (بیٹی لی ۳) رنگین فیلوپ لوپ (شہری ۵) ہدی کہ :

۱ " کاولی سرو - ۲ " کاولی سرو - ۳ "

۴ " سکرہ - ۵ "

۶ " بیتین - ۷ "

۸ " شہرت - ۹ "

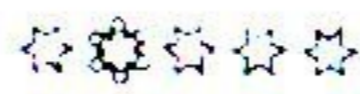
۲۸۶- میر عزیز گمانچہ

گویند استاد زینون کہ افلاطون ہمد خود بود برادر کوچکتر او است۔
اگر چہ حریف درشت اندامی بود ولی استعداد زیادی داشت : اولاً خوب ساز
میزد و تصنیفها ساخته بود و دیگر اینکه علوم مقدماتی را دیدہ بود و از ہیئت
و نجوم اطلاع داشت۔

بامشار الیہ مدتی در ملازمت امیر خان ترکمان خواجہ تاش بودیم؛
بواسطہ یکی از ملازمان بامن نزاع کرد و در میانہ کدورتی پیدا شد۔ خان پس
از آنکہ بسبب نزاع رسیدگی نمود و دید کہ حق بجانب فقیر است ویرا
منع کرد۔

چند روز بعد موقعی کہ عازم اصفہان بود بواسطہ حادثہ عجیبی راہزنان
اورا کشتند۔ مدعیان فقیر را متہم ساختہ ہیاهوئی راہ انداختند ولی عاقبت معلوم
شد کہ بچہ طریقہ کشتہ شدہ است۔

این بیٹش را رنگین ساختہ و شہرت زیادی یافتہ است :



غم عشق تو مہمان عزیز است بسی شیرینتر از جان عزیز است۔

قند ہار لیغ دور۔ تیز زبان و حراف چہ حریف دور۔ موی سر

قوبوپ قالی پارہ سین ایکنی کابوشش قیلوپ بورور ایردی ۔

باوجود بوقنایی صفت لبق مجالدا آبا و اجدادی اسباب و تجمیلین

بویانکلیغ تعریف قیلور ایردی کیم بیر کون بیر شاہ کاسہ چینی ایلکیمدین نوشوپ شکست

تاہدی، سداسی قولاقومغہ زیادہ خوش کیلدی، اللہی آلمیش شاہ کاسہ نی عمدا سالوپ

سیندور دوم کیم شاید اویانکلیغ صدا ایشیتکای مین ایشیتما دوم۔ خرکس مآب حریفلار

بویانکلیغ یالغانی کیم اگر بیر پادشاہزادہ آیتسا قبول قیلماق بولماس اول کشیدین

قول قیلوپ اینیک بیلہ مادبانہ سلوک قیلور ایردی لار۔

باوجود عدم وقوف کیمیا اظہاری بیر لہ کوپ کیشی نی سرکردان قیلوپ اوزبکا

مضیم قیلوپ ایردی۔ مولانا ہلاکی ہمدانی علیہ الرحمہ دین استماع قیلدوم کیم اول

بیگیت ایک وحشی زمانیدا ہم قندھاردا بویانگلیغ بی سروبا و (بی ۱) مضایقه یارات
 بیرله مخصوص و مربوط یورور ایردی • العہدۃ علی الراوی •
 بہمہ حال طبعی یمان ایرماس • آیتور کیم بواشمار مینیم دور • بویانکلیغ شہر
 ہم آنینک بولسا بولور کیم :

۲۸۷ - جنونی قالی پوش

از قندھار است • حریفی است تیز زبان و حراف ، موی سر گذاشته و گیم
 پارہ پوشیده راہ میرفت •

بنالین وضع درویشی در مجالس از اسباب و تجملات نیاگان خود سخن
 میراند و میگفت روزی یک شاہکاسہ چینی از دستم افتاد و شکست و صدای آن
 گوشم را چنان بنواخت کہ پنجاہ شمت شاہکاسہ دیگر عمدا بر زمین انداختہ
 شکستم تا شاید باز ہم چنان صدائی بشنوم ولی نشنیدم • حریفان احمق نیز چمن
 دروغی را کہ از پادشاہزادہای نمیتوان قبول کرد از او باور میکردند و بدوی
 مؤدبانہ رفتار مینمودند •

با اینکه از کیمیا حبری نداشت ادعای کیمیاگری کرده غده زہنی ر
 سرگردان و مضطرب خود ساخته بود • از مولانا ہلاکی ہمدانی علیہ الرحمہ شنیدم
 کہ میگفت مشارالیه در عنفوان جوانی و جمالش نیز در قندھار بویانگلیغ
 یاران بی سرو پا ارتباط داشت و با آنان راہ میرفت • العہدۃ علی الراوی •
 بہر حال طبعش بد نیست ، این اشعار را بخودش نسبت میدہد •
 شعری ہم شاید کہ از او باشد :



با غمزه ات از تیغ بلا بساد تمامد
 تا صدق محبت نکند جذب دلی را
 جذبہ شوق زلیخا داشت بوسفر را اسیر

با غمزه ات از تیغ بلا بساد تمامد
 تا صدق محبت نکند جذب دلی را
 جذبہ شوق زلیخا داشت بوسفر را اسیر

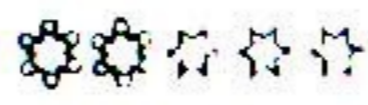
مولانا
حقیری

تبریزلیغدور ، موینه دوزدور ، درویش نهاد و بی آزار کبشی
دور . کهنه شاعر دور ، شعری هم هموار دور . بو اشعار اینک
دور کیم :

۲۸۸ - مولانا حقیری

از تبریز است و بموینه دوزی اشتغال دارد . شخصی درویش نهاد و بی
آزار است .

خودش شاعر قدیمی و شعرش هموار است . این اشعار از او است :



مهربان بودی بمن هر روز از روزی دیگر

باعث نامهربانها در این ایام چیست .

بسکه چو باد آمدم سوی تو کوه غم بدل

در نظرت شدم سبک بردات آمدم گران .

تا گرفتارم بدرد عشق وقت من خوش است

وقت آنکس خوش که بنیاد گرفتاری نهاد .

آذربایجاندا (پنیس ۱) آتلیغ قصبه دین دور . قباي

حسن

فتح بیتیپ و ترتیب بیرماک بیله اوفات کیچورور ایردی .

مخلصی

غالبا کیم میرزا محمد وزیرا بچون بیرقبای فتح آراسه

قیلور بر کنار قیلور ، اویانکلینگ کیم کیراک رعایت کورماس ، بو قطعه ای آیتوب

بیارور کیم :

۲۸۹ - حسن مخلصی

از قصبه موسوم به « پنیس » آذربایجان است . اوقات خودرا بنوشتن

و ترتیب دادن قباي فتح میگذرانید .

گویا برای میرزا محمد وزیر قباي فتحی ترتیب میدهد ولی چنانکه

میبایست مکافات نمی بیند و لذا این قطعه را لایحه بدو میفرستند :

☆☆☆☆☆

جامه فتح را چو قیمت نیست
حسن مخلصی (پشمیسی ۱)
بمداز این بهر (امردان ۲) بیاید
بشد تنبلیات فتح بنویسی .
هرزه کرد و بی سرو پا حریف دور . اوزین شاعر
قرار بیروپ شاعرانه بودور . شعری بویانکلیغ تور بود :

وفائی
اصفہانی

۲۹۰ - وفائی اصفہانی

حریفی هرزه گورد و بیسرو پیا است . خود را شاعر ساخته شاعرانه راه پیرو
و شعرش چنین است :

☆☆☆☆☆

کافی قدم بیروش بیمار خویش نه
هرگز میان ما و توره اینچنین بود
خند ز تیر احابت قرین خسته دلان
که بی اثر گذرار خانه کمان نکند
زین یکدمه هجران چه کنی ناله وفائی
خاموش شین این همه فریاد دارم
خواجه محمود بیگ همدانی اوغلی دور شیه حسد و
نسب پیراه اول ولایت نامنار ابردیلاز . خواجه محمود بیگ زنده
فاضل و خوش سلیقه کیشی ابردی ، اوغلی هم اول ابردی
نصیر
(مقامه ۳) بیتمیش ابردی . روز کار حوادیدیت برک و حش بیویپ همدانی بویوش
بوادی . شعری هم بویانکلیغ ابردی کیم :

۲۹۱ - خواجه نصیر

۱ " ایلچی - د
۲ " امردان - ن - د
۳ " مقامه - ط

فرزند خواجه محمود بيك همدانی است که از حيث خُصب و نسب در آن ولایت ممتاز بودند . خواجه محمود بيك مردی بسیار فاضل و خوش سلیقه بود ؛ پسرش نیز مقام « الولد سرايبه » را داشت ، از حوادث روزگار ترك وطن گفته در هندوستان متوطن گردید و شعر چنین میگفت :

شدم مستغرق در بای عشقت آشنایی کو که گیرد دست من تادست و پای میتوانم زد .
 کدای خاک نشینم نشسته بر سر کویت بدوات غم تو پادشاه روی زمینم .
 مولانا
 کیلاندين دور . پاك اعتقاد كيشی ابردی ، حضرت
 امیرالمؤمنین علی علیه السلام مدحیدا کوپ قصیده آیتو بدور .
 حزینى
 بو بت او جمله دین دور کیم :

۲۹۲ - مولانا حزینى

از اهالی گیلان است . مردی خوش عقیده بود در مدح حضرت امیرالمؤمنین
 علی علیه السلام قصاید زیادی سروده و این بیت از آنهاست :

خون حرام آمد ولی خون عدوی مرتضا
 گزیده خون پر باشد جوشهر مادر است .
 نامراد و خلیق بیکیست دور . کوپ حالتی باره کونکلی نینک
 فسونى
 عذر خواه لیغی بیانیدا بو بیتی زیاده درد مندانه واقع بولو بدور کیم :

۲۹۳ - فسونى

جوانی است نامراد و خلیق و خیلی حالت دارد . این بیت را در بیان عذر
 خواهی از دل خریش بسیار درد مندانه گفته است :

کردم نکرده باشمت ای دلزگریه منع مسکین زگریه این همه خود را چه موکشی .
شراری
آدمی زاده دور ، مولانا رشکی قرنداشیدر . اول هم علاقه
همدانی
بندلیغ فنیدا یمان ایرماس ، موزون هم باره بواپرات اول آدمی
زاده نینک دور کیم ؛

۲۹۴ - شراری همدانی

آده یزاده و برادر مولانا رشکی است . اونیز در فن علاقه بندی بدنیت
و موزون هم هست . این ابیات از اوست :

شو قم عنان گرفته بسوی تو آمدم
ای گل شکفته باش زمانی که باتوام
ما شعله فروشیم ز داغ تو همیشه
هر ناله من دشمن صد کوه گران است
خونم گرفته بر سر کوی تو آمدم
در گلستان دهر بسوی تو آمدم .
بیمانه برستیم بیاد تو چو شیشه
آنجا که هند کار بهم راهمی تیشه .
مراغه دین دور . طرفه بیقید و لایالی حریف دور . اعرجی
تخلص قیلور . کیشی نینک ایغی بولسا بولماس ایردی ، وردو
او باشلاری بیرله دایم الاوقات مست و پریشان بوردور ایردی . بویاسکایم

قاضی
لنک

شعر بیرله هیچ کیشی نی قبول قیله الماس ایردی کیم :

۲۹۵ - قاضی لنک

((اعرجی))

از مراغه است . حریفی است بسیار بیقید و لایالی و اعرجی ، تخلص میکند اگر چه
داشت نمیشد ، با او باش اردو همیشه مست و پریشان راه میرفت . با چنین شعری
کسی را هم قبول ندارد :

بیر سرو قد لاله عنداریم - بار دور
بیر تازه نپال جو بیاریم - بار دور
قربان اولایم باشینه بیر کسز دیمادی
بیر غم - زده سینه فکاریم - بار دور .

(سیری ۱)
استر ابادی
اوز ولایتیدا بسمه چی لیغ غه مشغول ایردی . دیوان اهلی
اطلاقی دست اندازی دین ایلمدا بیر کرت اوردوی معلی غه کیلوپ
پروانچه حصولی ایچون متردد بولور ایردی ؛ شاه جنت مکان
تشیع محبتی دین ارادسیغه موافق حکم لار شفقت قیلور ایردی لار ، استر اباد اهلی هم بو
جهتدین مولاناغه رعایت لار قیلور ایردی لار .
بو ایکی بیت اینک دور کیم :

۲۹۶ - سیری استر ابادی

در ولایت خود بسمه چی بود . از دست اندازی اهل دیوان برای تحصیل
پروانه سالی یکمرتبه باردوی معلمی آمد و شاه مرحوم بعلمت تشیع دوستی حکمهایی
که مشارالیه میخواست بدو اعطاء میکرد ؛ اهل استر آباد نیز بدین مناسبت ویرا
مراعات میکردند . این دو بیت از اوست :

از سگات تو جدایی زوفاداری نیست
ترک ارباب و فاقاعده باری نیست
زخم کاری و من از لذت تیغت گویم
کارم از تیغ دگر ساز که این کاری نیست .
اول سرزمین نینک - بزرک زاده لاریدین دور ؛ خالی از
صفایی هم ایرماس . یغشی طبعلیق دور ؛ هنوز ابتداء نشو و
نمسی ایرور ، ان شاء الله تعالی ارادسیغه موفق بولغای . بو بیت
اینک دور کیم :

۲۹۷ - تابعی دماوندی

از بزرک زادگان دماوند است و خالی از صفانیت . طبع خوبی دارد و

(۱) سیری - ن

تازہ نشو و نما کرده است ؛ خدا موفقی کند ، این بیت از اوست :

ما ہوس را بامتاع درد سودا کرده ایم آرزو را راہ خواہش نیست در بازار ما .
مشہد مقدس دا بولور ایردی ؛ قالب تراشلیق صنعتی بیابہ
صنعتی

مشہور دور ۰ (گذشتہ ۱) و فدوی کیشی دور ؛ طبعی ہم شعر دا بیانیہ ابرماس ۰ بوابیات
آہنک دور کیم :

۲۹۸ - صنعتی

در مشہد مقدس اقامت میگرد و بصنعت قالب تراشی شہرت دارد . شخصی
گذشتہ وفداکار است و طبع شعرش ہم بد نیست . این بیتها از اوست :

ر بوده صبرم از دل دلبری در آن رعنائی
سر آن فتنہ جو کردم کہ با آن ناز و استغنا
بلطفم گرم - ودای محبت کن کہ خوبانرا
سراپا ناز و رعنائی است شوخ دلفریب من
بغمزہ کردہ تاراج شکیب صنعتی آن شوخ
نظر بسوی من آن چشم فتنہ گسرنکند
بچشر اگر نکشد جذب شوق بیرونش
بغیر بگذری و ننگری بجانب من
(بحور ۲) یار خوشم صنعتی وای ترسم
من دامن و دام کہ بجانم چہ میکند

کہ اہل اونمکدانی بود برخوان رعنائی
خدا داد است اورا آنچه هست امکان رعنائی
متاع مہر باشد روق دکات رعنائی
چنین نازک نہالی نیست در سنان رعنائی
کہ چون او شہسواری نیست در میدان رعنائی
اگر ہلاک شوم از غمس نظر نکند
ز خاک کشیدہ عشق تو سر در نکند
کسی جفا ناسر خورد این قدر نکند
کہ خوشدام بسہ بند و دگر نکند
آن چشم پروریت و نگاہ نکند

شاعر بیسہ و اہل کیشی دور ؛ بحور ۱ - ۲
طبعی ہم بخشد دور ۰ بوابیات آہنک دور کیم

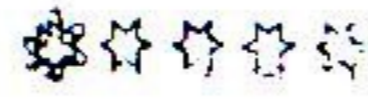
**فرقی
ہروی**

(۱) گذشتہ - ن

(۲) بحور - ن - د

۲۹۹ - فرقی هر وی

شخصی شاعر پیشه و اهل است و همچنین زیاده داری ، طبیعتش هم خوب است و این ابیات را بدون نسبت میدهند :



بهار عیش و طرب خرم از مصیبت ما است
که زهر خورده عشقیم و مرگ راحت ما است
شب وصال تو پروانه سانس بسوزد اگر
فرشته پر زند آنجا که شمع خلوت ما است
جنون نگر که چو صغیان نماید آتش رشک
هزار برق بلا يك شرار غیرت ما است .

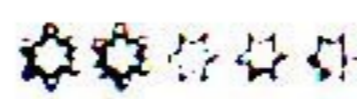
مولانا

نثری

کیلان دین دور . قصه نی کوپ کرم و مرصع او فور ایردی .
فاما زیاده زیاده (سر ۱) و بداعتقاد کیشی ایردی ؛ ملحدانه
کلمات لار کوپ آندین باش اورار ایردی . غالباً کیم اعمادی
شامتیدین مختار سلطان شرف الدین اوغلی ایلکیدا نابود بولدی . بهر حال بو ابیات
اینتک دور کیم :

۳۰۰ - مولانا نثری

از کیلان است . قصه را خیلی باحرارت و خوب میخواند ولی شخصی
بسیار بسیار بد عقیده بود و سخنان ملحدانه از وی سرمیزد . گویا از شامت
بداعتقادیش بود که بدست پسر مختار سلطان شرف الدین نابود گردید . بهر
حال این ابیات از او است :



همه شب رهن خواب دو جهانم که بخواب
 نرود طفل خیال تو در آغوش کسی +
 فتنه هر جا هست گاهی چشم برهم می نهد
 فتنه چشم ترا نازم که هیچش خواب نیست .
 سبزوار لیغ دور ، افتاده و خلیق کیشی دور . بومنت آینهک
 دور کیم ؟
 دوائی

۳۰۱ - دوائی

از اهالی سبزوار و شخصی افتاده و خلیق است . این بیت از
 او است :

مرغ دلم که از همه خوبان رمیده بود
 صید تو گشته بود نگاهش داشی +
 باوجود قزوینی لیغ قبول عامه سی باز . بخش خود داده +
 موزون هم باز . بومطلع آینهک دور کیم ؟
 حافظ
 حاجی بیگ

۳۰۲ - حافظ حاجی بیگ

بالینکه قزوینی است مقبول عامه است . خواننده خوبی بود و موزون
 هم هست . این مطلع از او است :

ما با تو خورده ایم می و بی تو کی خوریم
 خون جگر خوریم اگر بی تو می خوریم .

مولانا
شمسی

دار الخلافه بغداد دین دور ؛ شیعه متعصب دور . کوپ شعری
بار ؛ بوقصه (۱) خوش طبعانه آیتو بدور کیم :

۳۰۳ - مولانا شمسی

از اهل بغداد و شیعه متعصب است. شعر زیاد دارد و این قطعه را خوش
طبعانه گفته است :

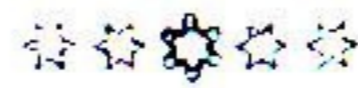


گر چنین صابون بیابن آید از شهر حلب ضامن صابون از اینجا خیمه بیرون میزند
هر که مستاجر شود امسال صابون خانها را ریش کونی میزند یا جامه صابون میزند
برو جرد آتلیق قصبه دین دور کیم همه ذات تابعی دور .
مولانا واقعا کیم گرم اختلاط و مضحک کیشی دور . بو مطلع
آیتیک دور کیم :

گرمی

۳۰۴ - گرمی

از قصبه موسوم به برو جرد است که تابع همدان میباشد . در واقع
مولانا شخصی شوخ و گرم آمیزش است . این مطلع از اوست :



دل بیقرار دارد گنه بی نهایت از تو شده وقت آنکه آید بزبان شکایت از تو .
یمان کیشی ایرماس . بو بیت آیتیک دور کیم :

زلالی
کیلانی

۱۰۰ - ۱۰۰

۲۰۵- زلالی گیلانی

بد آدمی نیست، این بیت از اوست:

میا بسوی مزار شهید خود با غیر اگر چه رفته روانش نرفته غیرت از او .
طرفه بیقید و لالایی کیشی ایردی ؛ او بانگ کلمع دلیر قمار باز
رفیقی (۱)

وصاحب مذاق کورمادوک ؛ بیجیاوی ادب هم بار ایردی . اسنادمیز میرصنمی علیه الرحمه
دین استماع ایتدوم کیم : بیر کون رفیقی و تاقیه غه کیلایوب امیر خسرو دیوان بی ادبانه
آچوپ آیتدی کیم: هر نیمه کیلسا جواب آیتور مین . قضا دین بو غزل کیلیدی کیم :

۲۰۶ - رفیقی

آدمی بسیار بیقید و لالایی بود ؛ چنان قمار باز دلیر و صاحب ذوق
تا کمون ندیدیم ؛ بیجیا و بی ادب هم بود . از استاد میرصنمی علیه الرحمه
شنیدم که میگفت : روزی رفیقی بمنزل آمده دیوان امیر خسرو را بی ادبانه
باز کرد و گفت هر چه بیاید جواب خواهم داد . اتفاقا این غزل آمد :

برو صبا و سلامی با ستاش رسان
بیاخ و مضرو و ایوان و بدناس برسان
مولانا مذکور تمسخر بیله آیتدی کیم : « بارک الله منور ، چه بی ادبانه
کمیجه سی در دریای معنوی امیر خسرو دهلوی علیه الرحمه کیشی بی ادبانه
آیتور کیم : « ای نامرد ، ایچون حسن معصومی اووه معصومی ، مولانا مصطفی و
هراسان هم اول کیجه اوزین یزکا یسکوزوپ اول . برز کوان خورده بیونج اولی
متوهم بولمیش ایردی کیم اونلکان وامعینی سلطان عبدالعزیز ایردی . هر چه معصومی

(۱) ایردی-ن-د البروی فریبه کلمه ایسی ناند ناسیر و امانت در دله حال مولانا معصومی
که بلا فاصله بعد از رفیقی بیاید میخواند : اوسه از ایردی است .

مدعا مفہوم بردوقدین صونکرا اچوپ اول حسن مطلقنی مطالعہ (آیتدوک ۱) ، بو
ایردی کیم :

باستہزا گفت : « بارک الله میر ، خوب فرمودید ، شب امیر خسرو
را در خواب دید کہ میگفت : « نا مرد ، چرا حسن مطلق را نخواندی ؟ »
مولانا سراسیمہ و ہراسان همان شب خود را ہما رسانید و چنان از حربہ آن
بزرگوار بد ہشت افنادہ بود کہ رؤیای گذشتہ را نمیتوانست بیان کند .
پس از آنکہ بزرگوار زیاد قضیہ معلوم شد دیوان را باز کردیم و دیدیم کہ
آن حسن مطلق این است :

فسردہ ای کہ زند صغہ بر دم گرم ز آونالہ من آتشی بجانش رسان .
و مولانا رفیقی شعری بویانکلیغ ایردی کیم :

و شعر مولانا رفیقی چنین بود :

ز زخم تیغ بود بر جبین رفیقی را نشان ندگی یار بر جبین دارد .
مولانا
غباری
اول ہم دارالعبادہ یزد دین دور ، خوش معاورہ بیکرت
دور ؛ غبار خطنی بخشی بیتار ایردی بو مطلع اینک دور کیم :

۳۰۷ - مولانا غباری

او نیز از یزد است ، جوانی است خوش صحبت و خط غبار را خوب
مینوشت ، این مطلق از او است

غبار خط شکرستان لعل یار گرفت فغان کہ چشمہ خورشید را غبار گرفت .

« ۱ » آیتدوک - ط

دیرلار کیم مشهد لیفدور، رندو و نامراد کیش دور؛
طبعی یمان ایرمس، بوا بیات انبیک دور کیم :

مولانا
(خلقی ۱)

۳۰۸ - مولانا خلقی

گویند از مشهد است مردی رند و نامراد است و طبعش بد نیست، این
بیتها از او است :

☆☆☆☆

ندارم از غم خود بیم چندانی از آت ترسم
که زور آرد غمت خوشحالی از عالم براندازد
ز نهار قتل اهل محبت روا مدار هر چند از تو کس طلب خون نمیکند
چو بیقدری در آن کو بگذر روز آنجا مرو خلقی
که استغنی عاشق گاهگاهی خوب میباشد
مشهد مقدس دین دور، آرمیده و هموار کیش دور
بنایق و معمارایق قنیدا نادر الزمان دور، چون کوب درویش
نهاد دور اشعاری درویش شاه کیلور، تاریخنی زیاده بخش آور
زینتی
بور باعیلار اول استاد نیک دور کیم :

۳۰۹ - محمد حسین زینتی

از اهل مشهد و شخصی آرمیده و هموار است و در فن سانی ...
نادر زمان خود میباشد، چون خیلی درویش نهاد است اشعاری ...
میباشد، تاریخرا بسیار خوب میکوید و این رباعیها از او است :

☆☆☆☆

۱ « در نسخه ۱ « کلمه « خلقی » اضم جاء حرکه کمداری شده است
۲ « حیرتی - ن

ای دوست شکست توبه‌های من مست
از راه کرم قبول کن توبه من
هم پیش کسی ز غمم نهی باید زد
این درد بهیچکس نهی باید گفت
بی‌راحت نیست گریه‌های دل شب
بسیار اگر چه صبح صادق بصفای است

میرزا محمد
همدان ولایتی توی اتلیغ قصبه نینک کلانرزاده سیدور
بخشی چه روستایی دور ، خیلی نزاکتی باره غالباً کیم صاحب
امین
حسن هم بارابر میش لار •
طبعیدا روانلیق بار • بوایات اینک دور کیم :

۳۱۰ - میرزا محمد امین

کلانرزاده قصبه « توی » از ولایت همدان است . روستائی خوبی است ،
خیلی نزاکت دارد و گویا صاحبجمال هم بوده است .
طبعش روانی دارد و این ایات از او است :

☆☆☆☆

امشب که بار بر سر لطف و عنایت است
ای ناله گرم باش که وقت سرایت است .
آنکه مرگم را بجان میخواست از جورت کنون
رحم بر من میکنند بی اعتباری را بین •
امشب ز توید وصل یاری که مرس
بودم مشغول انتظاری که مرس
القصه که دوش تا سحر با چه
نومیدی وعده کرد کاری که مرس •
دارالاسنان کرمان دین دور • کاسب و مهربان کیشی دور •
بخشی بخند شاعر دور • و در باغی می بینک کوپ شهرت می
بار کیم :

مظفر بیک
رنگرز

۳۱۱ - مظفر بیک رنگرز

از اهل کرمان و شخصی کاسب و مهربان است و شاعر بسیار پخته ایست
و این رباعش خیلی شهرت دارد :

افسوس که همدمان مونس رفتند یسار آن موافق مهندس رفتند
آنها که بهم نشسته بودیم مدام هر يك بهمانه ای ز مجلس رفتند
اول هم کرمان ایفدور ، قدوة المارفين شاه نعمة الله ولى
قدس سره العزيز درویشلاری دیندور ، موزون دور ، بوم مظلومی
غہ اوزی کوپ معتقد ایردیکم :

ابوالوفای
قلندر

۲۱۲ - ابوالوفای قلندر

او نیز از اهل کرمان و از دراویش شاه نعمت الله ولی است موزون است
و باین مطلع خود خیلی عقیده داشت :

منم که شهره شهرم زماه تاماهی ابوالوفای وفا دار عمدة اللہی
مردمزاده دور ، یمان کیشی ایرماس ، وا-وخته لبق اظهاری
بیله خواجہزاده سین رام قیلدوغی بیانیدا بو (بیسی ا) بخش
آینو بدور کیم :

مردمی
گاشی

۲۱۳ - مردمی گاشی

مردمزاده است و بدآدمی نیست ، بیت زیر را در بیان خود از خواجہ
زاده خود بوسیله اظهار واسوختگی خوب گفته است :

کردم از حیلہ و ارسکیش رام خود سماعی صبر کن ای دل که عطیوں رو داس

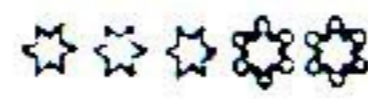
۱۰ بیت بی - ط

مولانا
(مجلدی ۱)

همدانلیغ دور ، خراساندا نشو و نما تاپدی . شاعرانه وضعی
بار ، مقدمات هم کوروپدور . بو ایبات ایننک دور کیم :

۳۱۴ - مولانا مجدی

همدانی است و در خراسان نشو و نما یافته است . وضع شاعرانه ای دارد
و مقدمات هم دیده است . این ایبات از اوست :



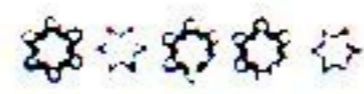
مشاطه بهار که گل را جمیله ساخت	بهر غـزلسرائی بلبل وسیله ساخت .
مجنون و عشق تهمت محض است زانکه او	تاب ستم نداشت جنون را وسیله ساخت .
اگر از شکوه خموشم زشکیبائی نیست	عشق عصمت طلبم را سرر سوائی نیست .
شوقم آورد دلیرانه بزمی که بود	هوس از بیم حیا پای بدامان آنجا .

نازکی
نھاوندی

طرفه بدیبه سی تند شاعر ایردی . طرفه راق بو کیم آتمیش
بیر کتاب تصنیف قیلو پـدور ، بیر بیتی مشهور بـولمادی .
بورباعی سین شهرت بیرو ایردی ، آنینک هم مضمونیدا دغدغه بار .
چون اسمیغه مناسبتی بار اوزیکا خوب کیلور . بهر حال رباعی بودور کیم :

۳۱۵ - نازکی نھاوندی

عجب شاعری تند بدیبه بود و عجیتر آنکه شصت و یک جاد کتاب تصنیف
کرده ولی یک بیت از آنها مشهور نشده است . اگر چه این رباعی را شهرت میداد
ولی مضمون آن هم خالی از اشکال نیست ؛ چون بانام خود مناسبتی دارد بدین
جهت از آن خوشش میآید . بهر حال رباعی این است :



دردل چو خیالت ای سمنبر گردد	صد عیش نهان مرا میسر گردد
بر پای تو چشم تر نمالم ترسم	پای تو زعین نازکی تر گردد

۱۰ - نادری - ۵

(اگر ۱) مولانا برباعی دین ایگنی معنا قرار بیرماک تیلار والا بیرمعنی ذیبت

زیاده یوقتور .

اگر چه مشارالیه از این رباعی دومعنی قصد میکند ولی بیش از یک معنی

ندارد.

☆☆☆☆☆

اصفهانلیغ دور ، طالب علم و صوفی مشرب کیشی دور،

مولانا

اقسام شعر دین رباعی بیله سرراست ایروور . برباعیلار آتیمک

دور کیم :

وجهی

۲۱۶ - مولانا وجهی

از اهل اصفهان و طالب علم و صوفی مشرب است . از اقسام شعر بیشتر برباعی

میپردازد و این رباعیها از اوست :

☆☆☆☆☆

میگم به یسار و میباشم ایست

میگفتم عشق و میبداستم چیست

ورعشق ایست چون توان (۲۸) و ز اوست

گر بار این است کی توان بی او بود

ایمان مرا دینو دلس بر من سوخت

دی پیر رفیق آتش صحبت آفر وخت

آورد و سر آسین ایستد دوخت

از دامت کفر ره به واری پیرید

شوری ز تپه تیودر (حاجان ۳) کیم

بر صفحه خوبی تو افشانت نمیت

لعل تو لاله آس زده در حین مست

این طرفه که در کام تمک ریزد آب

غالباً کیم دارالموجبین نزوین دین دور . اقسام شعر

مولانا

آیتور . اولجه بند پرواز و مقرور ایروور کیم مست

حاجامدی

تکلف بیته قبول فیتور . حاق اللام جمعه

(حاجان ۴) اوز بنامه ابراسون .

بوایات اول بنامی عالم نیک دور کیم :

۱ " اگر چه - ط

۲ " بی - ن - د

۳ " کان - د

۴ " خالدهن - ط

۳۱۷ - مولانا حامدی

گویا قزوینی است. هر قسم شعر میگوید و چنان بلند پرواز و خود پسند است که امیر خسرو را بزحمت قبول دارد؛ خدا همه شاعران را از این حال در امان خود نگاه دارد .

این بیتها از اوست :

بجلوه ای ز برم آن پری روان گردید که آب حسرتم اندر دهان جان گردید
زمانه داشت زمن کینه نهان در دل چو مبتلای توام دیدم مهربان گردید.

مولانا

سحابی

تفرید و تجرید لباسیدا عتبات عالیاتدا خصوصا جنفدا
متوطن بولور ایردی . اون یدی نیل اول آستانه دا اوبانکلیغ
ریاضت ربائی بیله سلوک قیلور ایردی کیم اکثر خدام و
زوار معتقد و مریدی ایردی لار . چون اول حالتی زرافانه ایردی بنده عتبات غبارغاندا
بیر نیجه فباحث نفسانی بلکه شیطانی اول حریف دین (ظاهر ۱) بولا باشلادی کیم
معتقدلاری بالتمام منکر بولدی لار . ینه اول طریق بیله سلوک قیلور کیم غالباً اول
قباحتلاری اول قیلما یو پدور .

همه حال ظاهری درویشانه ابرور ؛ آیتور کیم بو رباعی مینیم دور کیم :

۳۱۸ - مولانا سحابی

در کسود تفرید و تجرید در عتبات عالیات و بخصوص در نجف اقامت داشت. مدت هفده سال در آن آستانه چنان بر ریاضت ریاکارانه رفتار میکرد که اکثر خدام و زوار را مرید خود ساخته بود. چون این حالت وی مزورانه بود موقعی که بنده بعتبات مشرف شدم چند عمل زشت نفسانی و بلکه شیطانی ار آن حریف سرزد که در نتیجه مریدانش همه منکر گشتند .

«۱» ظاهر - ط

هنوز هم بر همان طریق رفتار میکند مثل اینکه صاحب آن اعمال شنیع
اونبوده است.

بهر حال ظاهر وی درویشانه است و میگوید این رباعی را من گفته‌ام:

❖ ❖ ❖ ❖ ❖

يك لحظه چراغ آرزوها پف کن قطع نظر از جمال هر یوسف کن
انگشتی از از این شهد بکامت برسان در لذت اگر محو نگردی تف کن.

دارالسلطنه تبریز دین دور • کوپ رند و لایبالی بیکیست

ایردی ، تمام عمر اوقاتی عاشق لایق بیده کیچار ایردی • دیرلار

کیم بر طالم معشوق اینکیدا مقنول بواسی • او (ایبات ۱)

قاضی

وافی

اول مظلوم نینت دور کیم :

۲۱۹ - قاضی وافی

از اهل تبریز است. جوانی بود بسیار رند و لایبالی و تمام عمر خود را
بعاشقی می گذرانید. گویند بدست معشوق ستمکاری کشیده شد. این بیت
از او است :

❖ ❖ ❖ ❖ ❖

در انتظار نفس بر زه شسته وافی پایی لسته بر خود پایی در زه شسته

مولانا ملائی همدانی صد شردی دور • اثره بیکیست

دور و الا کوپ بیفید و لایبالی و تمام رند دور • همدانی

ملائی یوانجسی مناسب حواله همدانی دور •

همداندا ایریشم فیوشیق دهلی پزار ایردی ، سوت و مینت ایردی

پو او حوردا غریب رسواییدی لار باشیق ایوانب میان دور • و شیری بیکیست

جمع آدمی داده لارانی او پنده غصمیدا او سون •

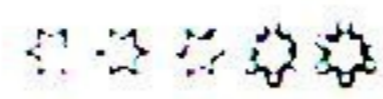
پاوجود اولدایغ و آلوددایغ یو پیکایغ شعره آیدایغ

۲۲۰ - جسمی همدانی

❖ ❖ ❖ ❖ ❖

شاگرد مولانا ہلاکی ہمدانی است۔ گرچہ آدمی زادہ است ولی نامرادی
بسیار بیقید و لاابالی و معلم پسند است؛ مولانا ہلاکی این تخلص را بجا
بوی دادہ است۔

در ہمدان دکان ابریشم فروشی داشت، سود و سرمایہ اش را از دست داد؛
اکنون افتضاحات عجیبی بسرش آمدہ و بیابان دوری افتادہ است، خداوند
ہمہ را در پناہ عصمت خود نگاہ دارد۔
باوجود لونی و آلودگی چنین شعری ہم میگوید:

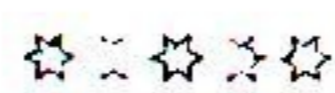


آن رفت می کشم کہ بر افلاک قدیمان سوگند میخورند بدامان پاک من۔
آن تکت مشرب خرافہ من کہ بہر مستقیم
از زبان ساقی خود نام می بردن بس است۔
وقت نامار فوت شد ای گریبہ صبح
خون دلی بہار کہ مستان وضو کنند۔
فقیر کیش دور، سیاف ایغدین اوقات کیچورور۔ باوجود
ملا مت رقیب عاشق ایق زہر مار قیلور۔ بویانکلیغ شعر ہم
آینور کیم:

(خوفی)
ہمدانی

۳۲۱ - خوفی ہمدانی

مرد فقیری است و بشمشیرگری اوقات می گذرانند۔ باوجود ملازمت
رقیب، عشق زہر مار می کند و شعرش چنین است:



انتظار از ہم نومی دلم را پاک سوخت
ہم چنان آمینوار از وعدہ یارم ہنوز۔

«۱» خوفی - ۵

بازلی ساوجی

زیاده افتاده و کم آزار کیشی دور ، نسختعلیق نی یمایت
بتیماس . اول مقدار متهور و دلیر ایروز کیم تون و کون تیشی
آزاری دین بیقرار و ماشکب ایردی ، مکرر بو کینه نی حجام
ایق دستکاهینه ایلتوب کیلنوردی تیشی اخراجیغه قرار قیله آلمادی . بیر کون ایل لارین
رست طوتوب ایکی تیشین اخراج قیلدوم . حقیقتا بو بانکلیم شعر آیلدوغی بیک مکافاتنی
ایردی کیم :

۳۲۲ - بازلی ساوجی

مردی بسیار افتاده و کم آزار است و نستعلیق را بد نمی نریدم . چنان
بیبیک و دلیر است که وقتی شب و روز از درد دندان بیقرار بود ، چندبار
مرا بدستگاه حجامی آورد و نتوانست بکشیدن دندان قرار بدهد . بالاخره
روزی دستپایش را محکم گرفتم و دودندان را کشیدم . و آن مکافات چنین
شعر گفتنش بود :

دور از بزم و سالت می کند در بزم غم
برق آهه خانه سوزی در اشک گویری
کرد اگر تاراج دین و دل بافسون غمزهاش
بازلی آت غمزها عادت بود غارتگری .
کهنه شاعر دور . مولانا غزالی مشهدی شیراز عابد
ارباب نظم امتحان قیله الماع ایجون بر غزل طرح قیور لاری
غزالی مجوبدا بوقطعه سی گوت مشهور بوای :

بیگسی شیرازی

۳۲۳ - بیگسی شیرازی

شاعر قدیمی است . وقتی که مولانا غزالی مشهدی شیراز میباید شعرا
برای امتحان غزالی طرح می کنند . درهجو غزالی این قطعه بیگسی خنای

مشہور شد :

غزالی آن سخن پرداز کاندہ شاعری خود را
چنان داند کہ شاگردند خاقانی و سلمان
بشیراز آمد و ناگاہ شعری در میان افتاد
برای امتحان تکلیف می کردند یسارانش
بہانہ درد دندان کرد و درمانش بود کنند
اگر خواهد کہ گوید شعر باید کند دندانش .

یمان شاعر ایماس . تیلین قطع قیلیمیشلاز ایردی (۲)
تکلم قیلور ایردی . چون اعتقادیدا فتور بار ایردی اول
سوزنی کرامات غہ قرار بیروب ایردی . ہواشعار نینک کسوپ

(حریفی ۱)

ساوجی

شہرتی بار کیم :

۲۲۴ - حریفی ساوجی

بد شاعری نیست . زبانش را بریدہ بودند باز حرف میزد و چون
اعتقادش سست بود آن سخن را بکرامت حمل می کردہ این اشعارش خییلی
شہرت دارد :

بربراہ روخہ قیامت رسید
میرسد آن شوخ شہیدان عشق
اول ہم مذکور ہواغان ولایتین دور ہویا شایع شعر
آیتور کیم :

قمتہ ارباب سلامت رسید
مزدہ شمارا کہ قیامت رسید .

مولانا

(ظریفی ۳)

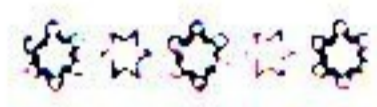
۱ - ظریفی - ۵

۲ - ۵ - ۵

۳ - حریفی - ۵

۳۲۵ - مولانا ظریفی

وی نیز از همان ولایت است و شعر چنین گوید :



مگر در سینه خاکستر شد این سوزنده دل ورنہ

چہ واقع شد کہ امشب دود از روغن نمی آید •

شاعر پیشہ دور • اوردوی معلیٰ دا مردد اپردی • شعردا

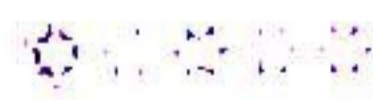
ضبعی یغشی پرورد، شعری بوضوردور کہہ :

عارضی
قہمی

۳۲۶ - عارضی قہمی

شاعر پیشہ است و باردوی معلا رفت و آمد داشت ، ضبع خوبی دارد و

شعرش چنین است :



یك شب نشد کہ در غم عشقت ز چشم بود دل خوں بہا تیمد و سلا بہا برسد •

قزوین ایغدور، درد سہ پیشہ دور، شو سلا

آہنك اور کہہ :

خضری

۳۲۷ - خضری

از اہل قزوین و شخصی دردمند است ، بان دوست از اوست



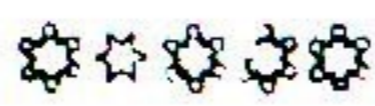
معیت اش کو درد کرم چہ گشت ، نفس سہ سلا دور کہہ :

اجل نمیکندم فهد جان و میگوید
 که روزگار ز حسرت کشان همین دارد
 کماندار و غبار نویسدور ، سازنی هم یمان سوبلاتور.
 بو بیت آئینک دور کیم :

غباری
 جیلانی

۳۲۸ - غباری جیلانی

کماندار و غبار نویس است ، ساز را هم بدمیزند . این بیت از اوست :



بارب که بود این که تغافل کنان گذشت
 کاین طرز آشنائی بیگانه من است .
 خوش سلیقه کیشی دور . ارباب نظم قاشیدا مقبول
 القول دور . بو ایات اینک دور کیم :

رضائی
 کاشی

۳۲۹ - رضائی کاشی

آدمی خوش سلیقه و پیش ارباب نظم مقبول القول است . این
 ایات از اوست :



ز چیردوزندان غم از بسکه بامن کرده خو
 هر گاه میچنیم زجا بنیاد شیون میکند.
 هر چند بینمت بتو میلم فزون شود
 آب حیاتی از تو کسی سیرچون شود.
 حاضری لیک حجابم ز تو دارد محروم
 طرفه حالی است تو اینجائی و حرمان اینجا است.
 تسکین دل بوعده وصل تو چون دهم
 در پیش من نشسته ای و نیست باورم.
 رضائی گریزور از پیش رفتنی کار عاشق را

بدین بی دست و پائی کار صد فرهاد میگردم .

قبرم بشکافید و ز تائیر محبت .

اعضای درست و جگر پیاره بینید .

مولانا شهودی

سبزواری دور . یغشی طالب علم دور . لوندو صاحب
مذاق کیشی دور . مصاحبتی هم یمات ایرماس . بو ایبات اینک دور کیم :

۳۲۰ - مولانا شهودی

از اهل سبزواری و طالب علم خوبی است . لوندو و با ذوق است ، مصاحبتش
هم بد نیست . این بیتها از او است :

☆☆☆☆☆

غمهای تو ترک ما نخواهد کردن
هجر تو اگر چنین بود عمر ابد
دور از تو که آفت خرد باید بود
گر در خور مهر ما است مجرومی ما
بویت هم اینک دور کیم :

ما را نفسی رها نخواهد کردن
بایک شب او وفا نخواهد کردت .
گه با خود و گه بغیر بد باید بود
مجروم ز وصل تا ابد باید بود .

این بیت هم از او است :

☆☆☆☆☆

گر بمثل ریخته باشد نشاط
طالقان دین دور . حافظ قرآن ابردی ، حسن صوبی هم
باردور ، موسیقی (علمنی) یغشی بیسور . بو ایات آیت
دور کیم :

مولانا
فراقی

۳۲۱ - مولانا فراقی

از طالقان است . حافظ قرآن بود ، آواز خوب هم دارد و علم موسیقی
را هم خوب میداند . این ایات از او است :

« ۱ » علمین - ط

ای دل بکوی عشق زارباب درد باش یعنی در این سراچه بازیچه فرد باش
یکرنگ باش و کرد دو رنگ ز دل بشوی

فسارغ ز گدردش فلک دیر گدرد باش
کار جهان بمرد جهاندار وا گذار
در هم نورد نامه هستی خویش را
با حشاک و ترسازدرافی در این جهان
قاع بهر چه میرسد از گرم و سرد باش.

خراسانلیغ دور ، ابوالبر که اوغلی دور کیم امیر کبیر علیشیر

ایوب

مجالس النفائس دا تعریف قیلو پدور کیم اولجه بد ذات و

بیملاحظه ایردی کیم خراسان اعلی اینکیدین فرار قیلوب

آواره ولدیلار ، بو بیتنی آینهت ایچون آیوبدوزلار کیم :

۲۳۲ - ایوب

از اهل خراسان و پسر ابوالبر که است که امیر کبیر علیشیر در
کتاب « مجالس النفائس » در تعریف وی گوید (۱) چنان بد ذات و بیملاحظه
بود که اهل خراسان از دست او فرار کردند و آواره شدند ، این بیت را
در حق وی گفته اند :

دیو شیطان صفت ابوالبر که بد جای پهنمین در که ،
والا اوغلی اینت خلاقیغه مجلس آرا و مضحک کیشی ایردی ، اسلادمیز
میر صغی علیه الرحمة بیله کوی مصاحب ایرمیلار ، بو ایبات اول عربز اینت
دور کیم :

ولی پسرش بر خلاف خودش مجلس آرا و شوخ بود و با استادما
میر صغی علیه الرحمة خیلی معاشرت داشته است ، این ایبات از اوست :

حدیث منہب از رندان با مشرب چه میپرسی

زرندان حرف مشرب پرس از منہب چه میپرسی.

از غمزه بکش تبغ چه ترسی ز قیامت

مازا برهان از خود و خود را ز ملامت.

سوز پنهان مرا داغ دل من داند

حالت سوخته را سوخته خرمن داند.

از دولت خیال تو دوشم وصال بود

آنکو مرارساند بوصول خیال بود.

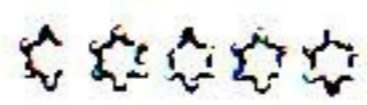


- خاتمه -

بو آراسته مجمع جماعتی نینک زیر نشینی و بو پیراسته خرمن بنداری نینک خوشه چینی و بو جلووه کور بولغان اییات رعنا لار نینک (ماملی ۱) و بو مذکور (اولولغان ۲) تذکره ارقامی نینک قایلی ، اصحاب نظم و ارباب شعر طلبه لاری نینک یار موافقی صادقی چون اوزین بو جماعت مجمعی دین خارج بولماغنی روا کورماپ و بو گروه ذکری اخیسامی غه داخل بولما ماغنی سزا توتماپ بیر نیجه اییات بیرله کیم مطلع خورشید نینک ذره سی (اورنیغه ۳) بولماس و حسن مطلع زیب و زینتی دین عاری بری ایرورد و شاه بیت درگاهی نینک خاک نشینی دیسا بولماس و مقطع صف تعالی نینک گوشه نشین لیغی غه هم دلبر لیغ قیله آلماس ، بهمه حال عجز و فروتن لیغ اندری بیله اختصار قیلوپ مرقوم اولوتغان اییات نی ارباب نظم صلاح اصلا حیهه بیسکورسا امید دور کیم موجب مباحات (۴) خود نمایلیغ و سبب ستایش و خود آرایلیق بیلمانیلاریمه وجوده و کرمه .

(خاتمه)

چون مؤلف این تذکره (صادقی) روا ندانست که خودوی از جرگه این شعرا بیرون بماند از اینرو چند بیت از اشعار خود با عذر عجز و فروتنی بنظر ارباب نظم میرساند و امیدوار است که آنرا بر خود نمائی و خود ستائی حمل نمایند (خلاصه):



مؤلفه :

زغیر بادل پرشکوه پیش یاز شدم گرفت جانب اغیار و شرمسار شدم
ستون سرگنداء عجز دست موسی را بیستر او کند بیماری چشمت مسیحا را

« ۱ » ماملی - د

« ۲ » اولان - د

« ۳ » اورنیغه - د

« ۴ » و - ظ

محبت بسا وجود آن همه آلودگی آخر
 در آورد از در دلداری یوسف زلیخا را
 خوش آن مستی که یاد از کرده های ناصواب آید
 بی عنبر گینه از گریه ترساز می آید
 مگر کرده این و خواسته آن است روز حشر
 از میا سلام روضه دار السلام را
 روزی رسد که صوفی خلوت نشین کشد نان حلال خویش بآب حرام مسافر
 بنام سر کشیهای سمندناز یوسف را که میداندست کارمرد عشق ارزن نمیا آید
 قربان آن لیم که چو گشتم دواطلب فرصت نداد غمزه حاضر جواب را
 فدا شوم ادب عشق پاک را که نکرد
 چنانست که در دل من بگذرد خیال تنشی
 از جفا هر کس نصیحت میکند بار مرا
 می رود بر من گمان شکوه دلداری مرا
 اگر دستی بر از خون جگر بر سر برند عاشق
 چه غم او را که گل بر گوشه دستار میخواند

من القصیده :

ای سرو ناز پرور ای نخل یادور
 ای فیض خدمت تسو دم روح را مدد
 از سرعت عبور سحاب سخای تو
 بعد از هزار سال اگر بگذرد شود
 زینسان که محض مرحمتی بیلک ترا
 چون بیشتر اگر بیک جان رسد خوش است
 کرد در چمن سموم عتاب تو با نهاد
 گویند دیر پای نباشند تو امان
 شد سالها که رسم جدایی نجسته اند
 گر بر حباب بنگری از عین مردمی
 شاهها بی (فلارک ۲) کشور کنای تو
 تیغتمی که پوشش ماتم کند بدر
 آبی برون ز رخس فراعنت بی چو دل

ای بجزیر بر لای وی گل پر گهر
 وی نور طلعت تو شب تو را سحر
 چون در فضای باغ تراوش کند مطر
 در خشکسال حادثه پای سر بر سر
 خاصیتی است روح فضا در که ضرر
 کار از کمتر است در او قسم پیش بر
 سر بر تو آورد ز گریهات (بار بر آ)
 این راست نیست دانکه باواعایع و شر
 از اضمحله پرت انده و شادی و غم
 باود بیان مردمی که در این عالم
 سر زار ز بجزیر حیات من مصمم
 از خون حصه حمت سوز افکنند بر
 دینت دمی بی از زره و سر ز خون در

۱- یار بر - د - د

۲- فلارک - د

در چشم خصم دام بلائی شود زره
 گردد چو باد هاده تیغ تمو دستیار
 هنگامه ساز چرخ مشعبد بیک نفس
 از جنبش نسیم ظفر گاه دادوده
 نصرت ز تندی حرکت شیر شقہ را
 دریا کشان خصم تو قالب تہی کند
 (بیجان ۳) آہنیں سم گردون مسیر تو
 چرخ از پی تلافی آن خواست خلعتی
 (ار ۴) کشتگان تیغ غزای تو حشر ساخت

میل کلاه خود ز کوری دهد خبر
 آمد شد خدنگ فدائی تیز پر
 رویانداز زمین جدل (سفچہای سرا ۱)
 چون وا کند (تنین ۲) درفش تو بال و پر
 سازد پی هلاک عدوی تو حملہ گر
 آثار ذبیحیات نماید ببحر و بر
 از بسکہ کند روی زمین گاہ کر وفر
 سامان دهد ز خاور تا حد ساخت
 کرد از غبار و خاک (جدل ۵) روی و آستر

من عباس نامہ :

عزیمت کف راه این داوری
 کہ چون خسرو روز شد تیغ بند
 گریزان شد از رزمگاہ سپہر
 در این وقت خورشید انجم سپاہ
 بفرمود تا صبت رویہ خیم
 جدل پیشہ مردان پر خاش فین
 سرانرا بفرمود کز خود زر
 جوانان از داوری بہرہ مند
 بود تا بشمشیر کین دسترس
 ز چاچی کمانہای طیار کوش
 سوی نیک چشمان آشوب دین
 سر زلف خوبان بالا بلند
 بقدم بتان میل کمتر کنند
 نگیرند دست جوانان شنگ
 بود تا نہال علم جلوہ گر

چنین راند رخس سخن پروری
 بر آمد بر رخس سپہر بلند
 شب دیو چہر از دم تیغ مہر
 جہاندار جمجہا یعنی کہ شاہ
 رساند بگوش یلان حرف قم
 بر آرند رخت فراغت ز تن
 سرافراز گردند بار دگر
 شوند از سپہر همچو مہ ہالہ بند
 بدارند از سبزہ دست ہوس
 بر آرند از چرخ چاچی خروش
 نمینند غیر از زرہ بعد از این
 گذارند و گیرند (بیجان ۶) کمند
 سنانہا بخون عدو تر کنند
 کنند آستینہا بخون لالہ رنگ
 نیارند سرو سپہی در نظر

۱) سفچہای سرا - ن . سفچہای سرا

۲) تنین - ن

۳) بیجان - ن

۴) از - ن - د

۵) لجد - ن

۶) بیجان - ن - د

نجویند جز رزگه جای خویش
نیارند از نرگس و گل بیاد
نگیرند حرف ترنم بگوش
نبینند دیگر بجز تیغ تیز
چو خوبان گلچهره دامن کشان.

کشند از ره بوستان پای خویش
ز گرز و سپر تا نگردند شاد
چو باشد خروشیدن کینه کوش
بمژگان خوبان (آیین ۲) ستیز
بود تا علم جلوه گر در میان

تاریخ ختنه جهانبانی صفی میرزا:

شد غنچه بسرخ بیدشادی پیوند
هم غنچه تاریخ کله دور او کند.

در ختنه شاهزاده قدر باند
هم لاله عمر پیرهن کرد قبا

اسقاط لفظ کله از غنچه مقصود بالتمثیل است. تم بالخیر والسعادة.

قطعه برای تاریخ اختتام کتابت:

بازادی تذکره صادقی مبارک باد

رئیس افتدیه تنهاده اوله کاهی ایس

کورنجه هاشمی اتمامنی انک تاریخ

دیدن کتاب نو وی بدل برای رئیس.

فی سنه ۱۰۱۶

«۱» آیین - ن - د



فہرست شعرا

(بترتیب الفبا)

(شماره) (شماره) (شاعر) (صفحہ)	(اسم شاعر)	(شماره) (شماره) (شاعر) (صفحہ)	(اسم شاعر)
۳۱۲ ۳۳۲	ایوب	- ۱ -	
	- ب -	۲۵۲ ۲۳۹	آقا میر ، خواجہ
۳۰۷ ۳۲۲	بازلی ساوجی	۷۰ ۶۲	ابراہیم ، میرزا
۲۶۱ ۲۴۹	باقر ، میرزا	۲۶۴ ۲۵۵	ابراہیم بیک
۱۱۶ ۱۱۲	باقی چلبی	۲۶۱ ۲۴۸	ابوالہادی
۱۲۴ ۱۲۱	بالی خوش طبع	۱۲ ۴	امد بادشاہ ، خان
۲۷ ۱۸	بدیع الزمان میرزا	۲۶۲ ۲۵۱	احمد خلیفہ عالی ، شیخ
۲۶۰ ۲۴۷	بدیعی ، حکیم	۲۵۳ ۲۴۰	اسیری تربتی
۲۰۹ ۲۰۳	بزمی ، غیاث الدین محمد	۸۲ ۷۶	اسیری رازی ، قاضی
۸۷ ۸۲	بزمی ہمدانی	۷۷ ۷۰	اشکی
۱۰۰ ۱۰۰	بقائی ، عمیر ابوالبقا	۲۹۱ ۲۹۵	اعرجی ، قاضی لنگ
۴۰ ۳۱	بہاء الدین محمد ، شیخ	۴۳ ۳۵	افضل ترکہ ، خواجہ
۲۲ ۱۳	بہرام میرزا	۲۲۲ ۱۹۷	افدسی
۲۷۱ ۲۶۴	بیانی	۲۳ ۱۴	القاسم میرزا
۲۷۴ ۲۷۰	بیدلی ہمدانی	۳۷ ۲۸	امانی ، محمد بیک
۳۰۷ ۳۲۳	بیکسی شیرازی	۲۷۱ ۲۶۵	امانی ہمدانی
	- پ -	۲۷۸ ۲۷۶	امنی ، میرزا محمد
		۱۱۹ ۱۱۵	امیر خان بیک
		۱۲۷ ۱۲۵	امیری ، امیر بیک
۲۷۶ ۲۷۳	بناہی	۹۵ ۹۴	امینی
۱۲۸ ۱۲۷	پیرقلی بیک	۲۷۵ ۲۷۲	انیسی ، مولانا
۱۲۰ ۱۱۶	پیری بیک دو کر	۱۰۷ ۱۰۵	انیسی ، یو اقلی بیک شاملو
	- ت -	۲۶۸ ۲۶۰	اوجی در جزینی
		۱۲۶ ۱۲۳	ابو اغلی ، میر محمد

(شماره) (شماره) (شاعر) (صفحہ)	(شماره) (شماره) (شاعر) (صفحہ)	(اسم شاعر)	(شماره) (شماره) (شاعر) (صفحہ)	(شماره) (شماره) (شاعر) (صفحہ)	(اسم شاعر)
۱۶۱	۱۴۴	حسابی نطنزی، میرزا	۲۹۲	۲۹۷	تابعی دماوندی
۲۵۷	۲۴۳	حسن مذهب، استاد	۲۳۹	۲۱۹	تذہیبی
۲۶	۱۷	حسن میرزا، سلطان	۹۹	۹۹	تشبیبی
۲۵۹	۲۴۵	حسنی اصفہانی	۱۳۰	۱۳۰	تنہائی بیک
۲۳۱	۲۰۷	حشمتی رشتی			- ث -
۷۶	۶۹	حضور قوی	۱۴۹	۱۳۸	ثنائی، خواجہ حسین
۲۸۸	۲۸۸	حفیری			
۲۴۰	۲۲۰	حیاتی کاشی			- ج -
۸۴	۷۸	حیدر کاشی	۲۷۳	۲۶۸	جانی، اسد
۸۳	۷۷	حیدر گره رودی	۲۵	۱۶	جاہی، سلطان ابراہیم میرزا
۱۶۸	۱۴۹	حیدر کلیج	۸۶	۸۱	جزمی
۲۱۷	۱۹۱	حیدری	۳۰۵	۳۲۰	جسمی ہمدانی
۱۶۵	۱۴۷	حیرتی	۹۶	۹۶	جعفری، میر
			۲۲۱	۱۹۵	جعفری ساوجی
			۱۸	۱۰	چہ شید خان
			۲۸۷	۲۸۷	جنونی قالی پوش
					- ح -
۲۰۶	۲۵۸	خادمی	۱۸۸	۱۶۶	حاتم کاشی
۰۳	۵۳	خان میرزا	۲۹۵	۳۰۲	حافظ حاجی بیک
۳۰۹	۳۲۷	خضری	۱۷۹	۱۵۷	حافظ ساہونی
۱۳۰	۳۰۸	خلعی	۱۰۹	۱۰۶	حالتی، قاسم بیک
۳	۶۷	خلیجہ اعلیٰ، محمد بیک	۳۰۴	۳۱۷	حامدی
۹۴	۹۰	خلیل، میرزا	۴۴	۳۶	حبیب اللہ ترکہ، خواجہ
	۱۹۰	خواری تبریزی	۳۰۸	۳۲۵	حرفی ساوجی
		خومی ہمدانی	۱۶۲	۱۴۵	حزنی
			۲۶۲	۲۵۰	حزینی گونابادی
۲۷۷	۲۰۵	حزنی	۲۹۰	۲۹۲	حزینی (کیلاتی)
۱۳۸	۱۲۰	دردی	۸۸	۸۴	حزینی پردی
۹۲	۵۵	دردی، میر ابراہیم			
۲۹۵	۳۰۱	دوانی			

(شماره) (شماره)	(شماره) (شماره)	(اسم شاعر)	(شماره) (شماره)	(شماره) (شماره)	(اسم شاعر)
(شماره)	(شماره)	(شاعر)	(شماره)	(شماره)	(شاعر)
۲۸۵	۲۸۵	سدید گیلک			
۲۴۳	۲۲۶	سرودی			
۲۷۹	۲۷۸	سلامی	۴۳	۳۴	راستی ، میر
۲۷۲	۲۶۶	سلطان ، ملک - محمد	۲۳۲	۲۰۸	رامی اردوبادی
۴۱	۳۲	سلمان ، میرزا	۲۶۵	۲۵۷	رباعی ، شیخ
۲۴۵	۲۲۹	سوزی (اصفهانی)	۵۹	۴۹	رجائی ، سیف الدین محمود
۲۷۴	۲۶۹	سوزی ساوجی	۲۳۴	۲۱۰	رحمی
۱۱۸	۱۱۴	سوسنی بیک	۳۸	۲۹	رستم بیک
۲۹۲	۲۹۶	سیری استرآبادی	۱۹۷	۱۷۳	رشکی همدانی
		-ش-	۲۵۰	۲۳۵	رضائی
			۳۱۰	۳۲۹	رضائی کاشی
۱۱۲	۱۰۹	شانی	۱۲۲	۱۱۸	رغمی ، فاسم بیک
۱۱۷	۱۱۳	شاهقلی بیک	۲۰۷	۳۹۶	رفیقی
۹۴	۹۲	شاه مرتضی ، میر	۲۶۴	۲۵۴	رہی ، شاه محمود
۱۶۴	۱۴۶	شجاع	۲۷۶	۲۷۴	روحی تبریزی
۲۹۱	۲۹۴	شراری همدانی			-ز-
۳۹	۳۰	شرف جهان ، میرزا	۷۹	۷۲	زاری ، میر سدید
۱۸۵	۱۶۴	شرف الدین علی	۲۳۹	۲۱۴	زرگر ، خلیل
۲۱۰	۱۸۶	شرمی قزوینی	۲۰۸	۱۸۵	زکی همدانی
۱۴۴	۱۳۶	شریف تبریزی	۲۹۷	۳۰۵	زلالی گیلانی
۲۶۹	۲۶۲	شعوری	۲۹۹	۳۰۹	زینتی ، محمد حسین
۲۰۴	۱۸۰	شفائی ، حکیم			-س-
۲۰۵	۱۸۱	شکیمی (اصفهانی)	۱۸۰	۱۵۸	سانل
۱۲۳	۱۲۰	شکیمی ، مقصود علی	۱۱۰	۱۰۷	سالم ، محمود بیک
۴۵	۳۷	شمس الدین محمد ، میر	۲۴	۱۵	سام پیرزا
۱۲۹	۱۲۸	شمسی ، محمد بیک	۱۸	۹	سپهری ، نظام شاه
۲۹۶	۳۰۳	شمسی (بغدادی)	۲۴۶	۲۳۱	سپهری زوارچی
۳۱۱	۳۳۰	شهودی	۳۰۴	۳۱۸	سجای

(شماره) (شماره) (شاعر) (صفحہ)	(اسم شاعر)	(شماره) (شماره) (شاعر) (صفحہ)	(اسم شاعر)
- ص -			
۳۰۹	ظریفی	۸۶	صادق ، میرزا
۲۵۹	ظہوری ، حکیم	۵۶	صادق ، علیخان میرزا
۲۰۷	ظہوری شیرازی	۳۳۳	صادقی کتابدار
		۷۲	صالح بیک ، محمد
		۶۵	صالح میرزا ، محمد
		۵۹	صالحی ، محمد میرک
		۴۸	صالحی ، محمد میرک
		۲۸۱	صبحی ساوجی
		۱۵۴	صبری روز بہان
		۱۹۲	صحیفی
		۱۰۱	صدرالدین محمد
		۲۷۸	صرفی ژولیدہ موی
		۱۹۶	صرفی ساوجی
		۲۹۳	صنعتی
		۶۸	صنعتی ، میر
		۲۴۸	صیرفی
		۲۶۹	صیرفی کور
		۲۶۷	صیرفی
- ض -			
		۱۳۶	ضمیری اسفہانی
		۱۷۸	ضمیری عمدانی
- ط -			
		۲۸۳	طباطبائی
		۱۹۹	طباطبائی
		۸	طہماسب حسینی ، شاہ
		۱۷۰	طوفی
- ظ -			
۳۲۵	ظریفی	۹۰	صادق ، میرزا
۲۴۶	ظہوری ، حکیم	۶۶	صادق ، علیخان میرزا
۱۸۲	ظہوری شیرازی	۳۱۴	صادقی کتابدار
		۷۲	صالح بیک ، محمد
		۶۵	صالح میرزا ، محمد
		۵۹	صالحی ، محمد میرک
		۴۸	صالحی ، محمد میرک
		۲۸۱	صبحی ساوجی
		۱۵۴	صبری روز بہان
		۱۹۲	صحیفی
		۱۰۱	صدرالدین محمد
		۲۷۸	صرفی ژولیدہ موی
		۱۹۶	صرفی ساوجی
		۲۹۳	صنعتی
		۶۸	صنعتی ، میر
		۲۴۸	صیرفی
		۲۶۹	صیرفی کور
		۲۶۷	صیرفی
- ض -			
		۱۳۶	ضمیری اسفہانی
		۱۷۸	ضمیری عمدانی
- ط -			
		۲۸۳	طباطبائی
		۱۹۹	طباطبائی
		۸	طہماسب حسینی ، شاہ
		۱۷۰	طوفی

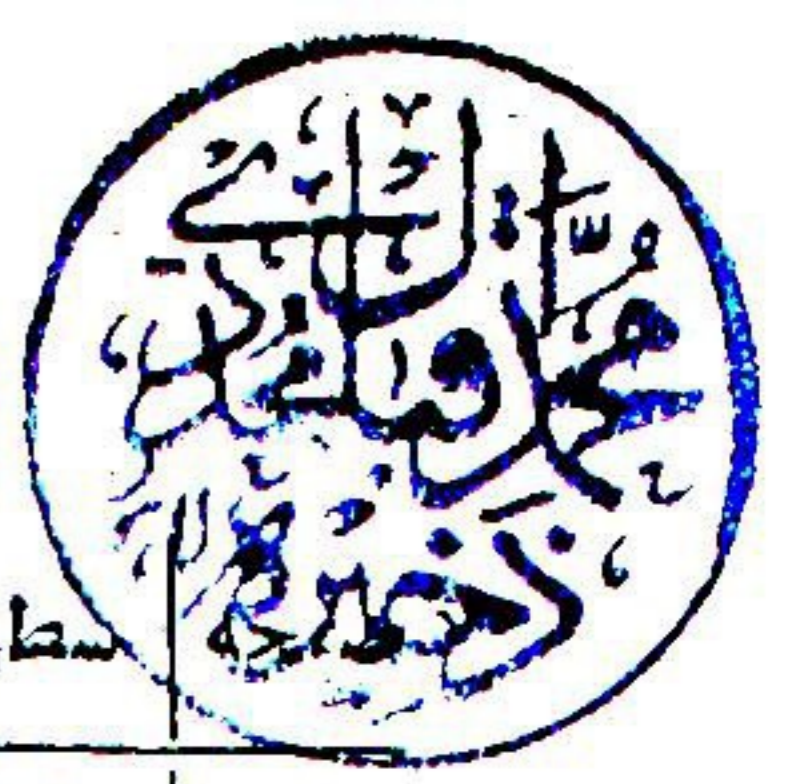
(شماره) (شماره) (شاعر) (صفحہ)	(شماره) (شماره) (شاعر) (صفحہ)	(شماره) (شماره) (شاعر) (صفحہ)	(شماره) (شماره) (شاعر) (صفحہ)
۲۹۰	۲۹۳	فسونی	۲۳۱ ۲۰۶
۱۱۴	۱۱۰	فسونی ، امام قلی بیک	-غ-
۲۰۳	۱۷۹	فسونی محمود بیک	۱۹۴ ۱۷۱
۱۷۲	۱۵۱	فصیحی تبریزی	۱۹ ۱۱
۲۶۳	۲۵۲	فصیحی یزدی	۳۱۰ ۳۲۸
۲۴۷	۲۳۲	فضائی	۲۶۳ ۲۵۳
۱۰۳	۱۰۳	فضولی	۲۹۸ ۳۰۷
۱۷۶	۱۵۴	فکاری اردوبادی	۲۲۷ ۲۰۹
۱۷۴	۱۵۳	فکاری ، قاضی احمد	۲۵۸ ۲۴۴
۳۰	۲۱	فکاری ، مرادخان	۱۸۲ ۱۵۹
۹	۲	فہمی ، سلطان محمد خدا بندہ پندشاہ	۱۳۸ ۱۲۳
۲۰۰	۱۷۷	فہمی کاشی	۲۰۶ ۱۸۲
۵۲	۴۳	فیضی ، شیخ ابوالہیض	۲۳۸ ۲۱۷
		-ق-	۲۵۰ ۲۳۶
			۱۸۷ ۱۶۵
۱۴۰	۱۳۴	فاسم ، میرزا	۲۱۹ ۱۹۳
۲۷۲	۲۶۷	قاضی حسن	۳۲ ۲۳
۵۱	۴۲	قاضی عبداللہ رازی	
۵۷	۴۷	قاضی عطاء اللہ	-ف-
۱۵۳	۱۴۱	قاضی نوری	۲۳۵ ۲۱۳
۲۳۷	۲۱۵	قامتی گیلانی	۳۱۱ ۳۳۱
۱۰۰	۱۰۱	قدس ، میر	۲۴۴ ۲۱۷
۴۶	۲۹	قراری ، نورالدین محمد	۲۲۵ ۱۹۹
۸۴	۷۹	قربی ، میر	۲۹۴ ۲۹۹
۹۲	۸۹	قربی ، میر (لاہیجانی)	۲۸۴ ۲۸۴
۲۲۹	۲۰۴	قدمتی استرآبادی	۹۳ ۹۰
۶۴	۵۴	قسمی ، قاسم بیک	۲۰۱ ۱۷۸

(شماره) (شماره) (شاعر) (صفحہ)	(اسم شاعر)	(شماره) (شماره) (شاعر) (صفحہ)	(اسم شاعر)
۱۴	محبوب ، سلطان سلیمان	۳۰۱	قلندر، ابوالوفای
	خواندگار	۱۲۷	قلیچ بیک
		۳۶	قمری ، پهلوان بیک
۱۴۷	مجتبم	۲۸۲	قیدی شیرازی
۲۳۴	مجرمی اردبیلی		
۸۸	مجرم رازی، میرا بوتراب		- ک -
۲۰۸	محمد امین	۱۹۸	کاکای قزوینی
۳۰۰	محمد امین ، میرزا	۵۷	کامی
۳۲	محمد امین سلطان	۲۲۶	کسری کره
۳۳	محمد پاشا	۲۴۵	کلامی
۸	محمد کسکائی ، میر	۲۳۵	کلب علی
۷۸	محمد مؤمن استرآبادی	۱۲۱	کلبی ذوالقدر
۶۸	محمد مؤمن بیک	۱۹۲	کمالی - جزواری
۲۰	محمدی خان کرد	۲۷۵	کمتری
۶۵	محمدود خان ، سلطان	۲۸۰	کوثری
۹۱	مجوی ، میر نفیث		- گ -
۴۲	مخدوم ، میرزا	۱۲۲	گرامی ، دوده بیک
۲۳۰	مخلص	۱۹۶	گرمی
۲۸۸	مخلص ، حسن		
۳۴	مذافی ، محمد		- ل -
۶۷	مراد بیک	۱۳۲	لسانی
	مردمی ، محمد		
	مردمی تاشی		- م -
۵۳	مسیحی ، حاتم	۲۰۸	مالک دلمی
۲۹	مسیحی حاتم	۲۵۳	مایلی
۲۴۱	مشرقی	۵۸	مؤمن حسین
۱۲۵	مشرقی نکاو	۳۰۲	مجدی

(شماره) (شماره) (شاعر) (صفحه)	(اسم شاعر)	(شماره) (شماره) (شاعر) (صفحه)	(اسم شاعر)
۶۹	نظام الملک ، میرزا	۶۰	مشرف ، احمد بیک
۲۱۹	نظیری	۲۳۸	مشکی
۱۶۶	نقی ، شیخ علی	۲۷	مصطفی میرزا ، سلطان
۷۱	نورالله شوشتری ، امیر	۹۷	مصور ، میر سید علی
۵۹	نیازی ، محمد شرقی	۳۰۰	مظفر بیک رنگرز
۱۸۲	نیکی	۲۵۵	مظفر علی نقاش
- ه -		۱۹۶	مظہری کشمیری
۷۲	هجری ، قاسم بیک	۹۵	میرالدین ، میر
۱۷۲	هلاکی ہمدانی	۲۲۸	مہین
۱۳	ہمایون بادشاہ	۲۱۳	مقصود خردہ فروش
۲۴۲	ہمتی اصفہانی	۱۱۲	مقیم ، حسن بیک شکر اوغلی
۲۴۹	ہوشی	۱۸۹	ملک قمی
- و -		۱۷۷	ملکی بیک سرکانی
۳۰۵	وافی ، قاضی	۴۶	منشی ، میرزا محمد
۸۲	والہی قمی	۸۰	منہی ، میر
۳۰۳	وجہی (اصفہانی)	۳۵	مہدیقلی سلطان
۲۴۱	وجہی سنجاری	۱۲۹	موالی ترکمان
۲۲۳	وحشتی	۸۹	میر علی
۱۴۱	وحشی بافقی	۱۰۵	میلی ، میرزاقلی
۲۸۹	وفائی اصفہانی	- ن -	
۱۹۲	وقوعی	۳۰۲	نازکی بہاوندی
۱۵۲	ولی	۲۱۴	نامی
- ی -		۱۵۵	ناری
۶۹	یازگار بیک	۲۹۴	نیری
۲۵۲	یارک قزوینی	۱۱۵	نجاتی رومی
۲۵۱	یثیمی	۹۸	نجدی ، میر
۱۸۴	یحیی	۲۱۲	نذری کاشی
۹۶	یحیی خیاں ، میر	۲۰۰	نسبتی
۱۸۵	یحیی سمنانی	۲۸۹	نصیر ، خواجہ

غلامنامہ

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۳	۲۲	بجہی	بجہی	۱۰۸	۱۰	نوو	نور
۴	۱۸	التفاتیدین	التفاتیدین	۱۲۲	۱۳	مبار	میان
۵	۱			۱۲۳	۸	اگر	اکر
۶	۶				۲۷	آر	آر۔ ط
۷	۱۰			«	۲۸	«	«
۲۰	۲۸	«۲»	«۳»	۱۳۰	۱	بملازمت	بملازمت
۳۵	۲۰	خان	سلطان	۱۳۴	۱۳	یعقوبی	یعقوبی
۳۷	۱۲	۸۲	۲۸	۱۳۵	۴	است	است
۶۴	۲۰	ملایمی	بسیار ملایمی		۱۳	نکذشت	نکذشت
۶۹	۱	گائوسوز	گائوسوز		۱۷	وسنان	بسمان
۷۲	۱۹	(عموارہ ۲)	(عموارہ ۱)	۱۳۷	۲۹	کیئوردیلار	کیئوردیلار
۷۲	۱۸	بیگ	بیگ	۱۴۱	۳	و بخصوص	و بخصوص
۷۳	۸	آرامیدہ	آرامیدہ	۱۴۲	۸	ہست	ہست
۷۳	۹	خط	خط	۱۴۵	۱۴	یون	یون
۷۴	۱۴	کونیغہ	کونیغہ		۱۸	کیہ	کیہ
۷۷	۱۸	۱	۳	۱۵۱	۱۹	حلق	حلق
۸۲	۲۰	جالہ	جالہ		۲۲	بو	بو
۸۵	۲۰	غالبہ	غالبہ	۱۵۴	۱	یاجون	یاجون
۸۶	۲۵			۱۶۰	۲۵	حزبت	حزبت
۸۹	۱۵	الرام	الرام	۱۶۲	۹	آرودہ	آرودہ
۹۰	۷	بولماہدورلارا	بولماہدورلارا	۱۶۶	۲	ار	ار
۹۷	۱۴	اردوہاک	اردوہاک		۷	ہت	ہت
۹۸	۲۷	ہت	ہت	۱۶۹	۱۵	باروپ	باروپ
۹۹	۷	باروپ	باروپ	۱۷۱	۱۵	من حق	من حق
۱۰۳	۱۴	من حق	من حق	۱۷۱	۱۵	من حق	من حق
۱۰۳	۲۶	غہلمدور	غہلمدور	۱۷۲	۱۲	بیلانج	بیلانج
۱۰۶	۱۷	بواہان (۹)	بواہان (۹)				



صواب	خطا	سطر	صفحه	صواب	خطا	سطر	صفحه
آیتوردی	توردی	۱۷	۲۳۲	یافتیم	یافتیم	۱۵	«
نمیباشد	بواتد	۶	۲۳۳	و فتح	و فتح	۲۲	۱۸۰
فشانی	نشانی	۲۳	۲۴۱	غزلی	غزلی	۵	۱۸۲
شهیدان	سپیدان	۹	۲۴۲	تاپیدور	تاپیدور	۱۸	۱۸۵
دفتر	دفتر	۱۵	«	دل بی	بی دل	۲۷	»
کوی	کری	۱۹	«	از این	اراین	۲۳	۱۸۷
ملازم تیدا	ملار متیدا	۲۷	«	زبد	زبد	۹	۱۸۹
بویانکلیغ	ویانکلیغ	«	«	دراز	درز	۹	۱۹۰
داده	دده	۳۰	«	گشته	گشته	۲	۱۹۱
بزم	بزم	۶	۲۴۳	دزدیده	دردیده	۱۳	۱۹۳
استغنائی	استغنائی	۱۹	«	افتضاح	افتضاح	۵	۱۹۷
بامن	امن	۲۲	«	تذک	تذک	۷	۱۹۸
نیشابورک	نیشابورک	۲۳	«	- ن	- ر	۲۸	«
۲۲۶	۲۳۶	۲۵	«	بدشتی	بدشتی	۱۷	۱۹۹
قیلوب	قیلوب	۲۳	۲۴۴	باشد	باشد	۱۳	۲۰۰
☆☆☆☆	(())	۱۶	۲۴۵	فته	فته	۲	۲۰۲
ابیاتی	ابیاتی	۵	۲۴۶	غم عشاق	عشاق	۱۵	«
بار	بار	۲۱	«	این	این	۱۷	«
معما تعلیمی دابو حنیر	بو حقیر	۳	۲۴۷	گشته	گشت	۱۶	۲۰۳
و در فن معما نسبت	و نسبت	۷	«	دل است	دل است	۲۶	۲۰۷
شیرین	شیرین	۱۴	«	زند گانی	زند گانیم	۸	۲۱۰
این	این	۸	۲۴۸	خانه	خانه	۱۴	۲۱۳
اول	ول	۲۴	«	سودای	سوادای	۱۰	۲۲۰
پول	پول	۱۰	۲۵۴	نگردی	نگردی	۱۶	۲۲۰
آیتو بدور	آیتو بدور	۷	۲۶۶	گویا	گویا	۱۸	۲۲۴
بیان	بیان	۲۲	«	گشتم	گشتم	۶	۲۲۵
کزو	گزو	۷	۲۶۸	پشیمانی	پشیمانی	۱۰	۲۲۶
ایردی	ایردی	۱	۲۶۹				
میز	میز	۲۱	«				
چیزی	چیزی	۲۵	۲۷۰				

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
«	۳۰	چیزی	چیزی	«	۲۰	او علی	او علی
۲۷۱	۱۷	ظاہری	ظاہر	۳۱۴	۶	اختتامی	اختتامی
۲۷۲	۵	عزیز	عزیز	۳۱۵	۱۸	قر	قر
۲۷۴	۹	اشت	اشت	«	۲۰	نسم	نسم
«	۱۰	ویسندلیغی	نویسنده لیغی	«	۲۱	بیلک	بیلک
۲۷۵	۲۴	ایردوق	ایردوق	۸۷	۱		
۲۷۶	۱۴	کوشه	کوشه	۱۹۶	۸	بالای این سطرها پنج عدد	ستاره گذارده خواهند شد
۲۷۹	۳۰	س	س	۱۹۷	۷		
۲۸۲	۱	میںالم	میںالم	۲۴۸	۱۰		
«	۲	اندیشه	اندیشه	۸	۲		
۲۸۹	۱	میفرستند	میفرستند	۲۱۸	۱۰	بالای این سطرها دو خط	متوازی کشیده خواهند شد
۲۹۰	۱۱	بت	بت	۲۲۵	۱۸		
۲۹۲	۴	استر آبادی	استر آبادی	۲۴۵	۲۲		
۲۹۷	۲۰	بیز کا	بیز کا	۲۹۷	۱		
۳۰۵	۱۹	نامر ادور	نامر ادور	۶۶	۶۶	باورقی	باورقی
۳۰۶	۱۰	حریفم	حریفم	۷۷	۷۷		
«	۱۲	نمار	نمار	۶۷	۶۷		
«	«	گریہ	گریہ	۶۹	۶۹		
«	۱۵	ملازمت	ملازمت	۸۷	۸۷		
«	۲۲	پاک	پاک	«	«		
۳۰۲	۳	ناشکیب	ناشکیب	۲۵	۲۵		
«	۲۵	امتحان	امتحان	۹۴	۹۴		
۳۱۰	۲۱	بی	بی	«	«		
۳۱۲	۱۵	(۱)	(۱)				



۱۷۳ - مولانا رشیدی ہمدانی

از مرد مزادگان ہمدان و بر سر چنین بیک لٹک درود آہانی است . در
فن علاقہ بندی سر آمد اقران و امثال بود ولی بیہبات او نہو و لگورد و بیہات
و بد نفس بود و از ایشرو در تبریز عسس باشی شد و دسری کشیدہ گیہ
اجامرو او باش اورا با کمال افتخاح بسزای خود رسانیدند .
اگر چہ عقل نہاشت ولی فہمش خوب بود . این اشبات از او است
شب ہجر عاشق را کہ اجل رسیده ہستہ

بچہ درد مرده ہست کہ از آہستہ ہستہ

تو آن نہای کہ کسی زانہ در جهان بگداری

یعنی کہ نوبت من میرسد شب ہمارد .

ہستند بسی گدشی آغاز ز من کن

ترسم کہ نیت آبی و من ز سہ ماہ

مکن تکلیف بزم خویش و بگداری عمل خود

ہمن گیر آہم آرزوہ لبری نوبت زہدہ

عاید بہدعی تو گویم حقایقی

بو ایبات بی مظلومی نیت عاشقیہما ہمیں آسمان پرورد شیہ :

ایبات ذیل را در بیان عاشق شدن مجروحش بد گفہہ است

۱۷۳۳

سرت گیرم در این ایام بہ محبت سرتی داری

دل بزمہ و غمہ غمی نہ گشایم بزمہ

بشار آوردات ہر صبح بزمہ ز بندہ چون بانہ

سناخ است این کہ بیہوشی بزمہ

بہام اگر نبرداری در این نام ہستہ

عسای حبیرو فلک ہستہ

از سر گوی تو عاشق زخمہ غیرت جو زردہ برہست

بہ رویت دیدہ ہستہ

۱۷۳۴

انچہ عجبی داک زارت رشکی

الکر ہستہ آبی صد غمہ

من بسوزستہ خبر مندہ او ای این جتہ

من لبر آہستہ

خیر دہید شریک شکار بیشہ ہستہ

بہ رخہ جو زردہ

بہ سہا آہ ہستہ